

56

7786.

Tadbirul -  
Mufassal.

H. 1870

Regimen - detail.



FROM  
THE LIBRARY  
OF  
SIR WILLIAM OSLER, BART.

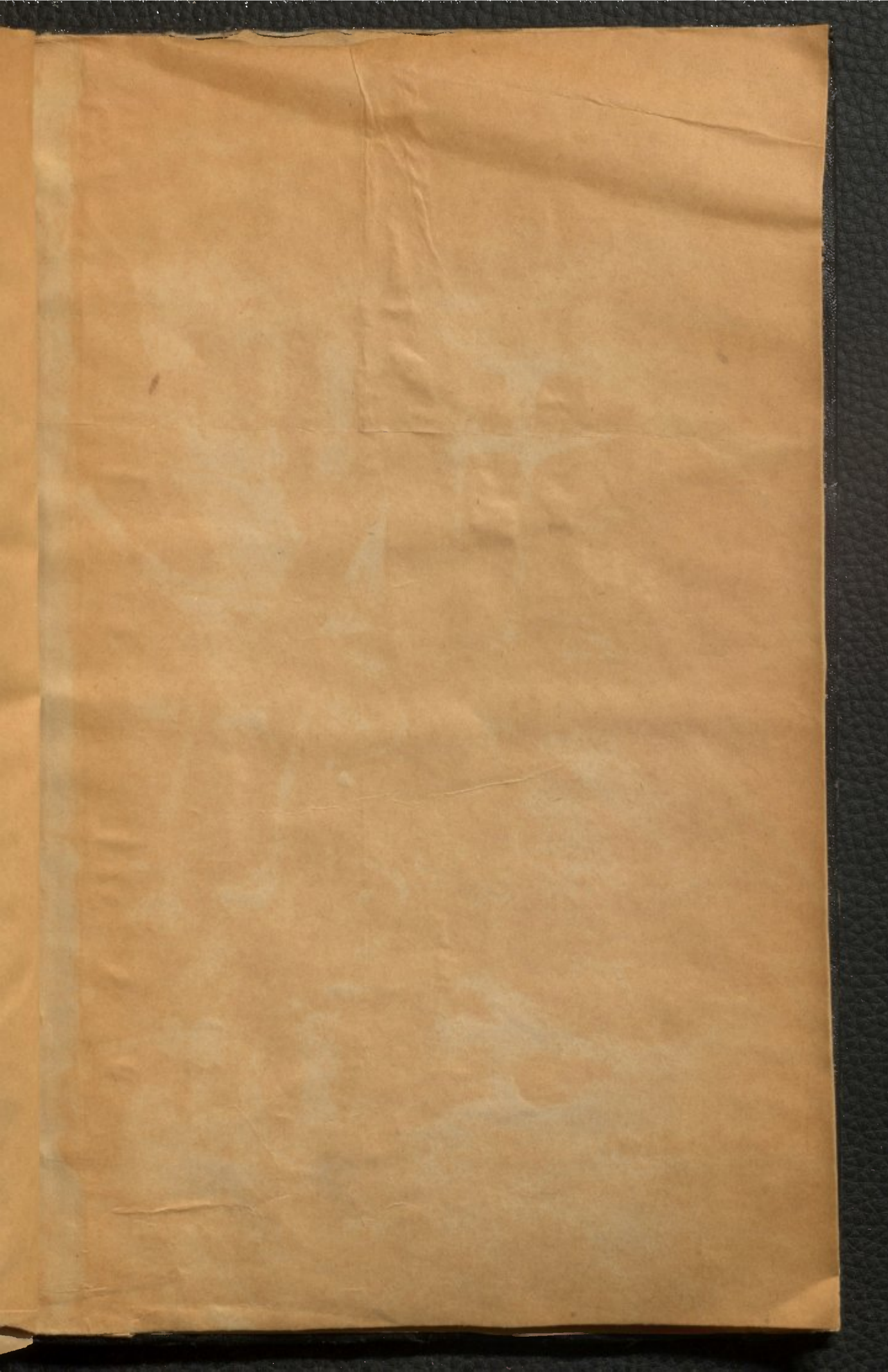
OXFORD

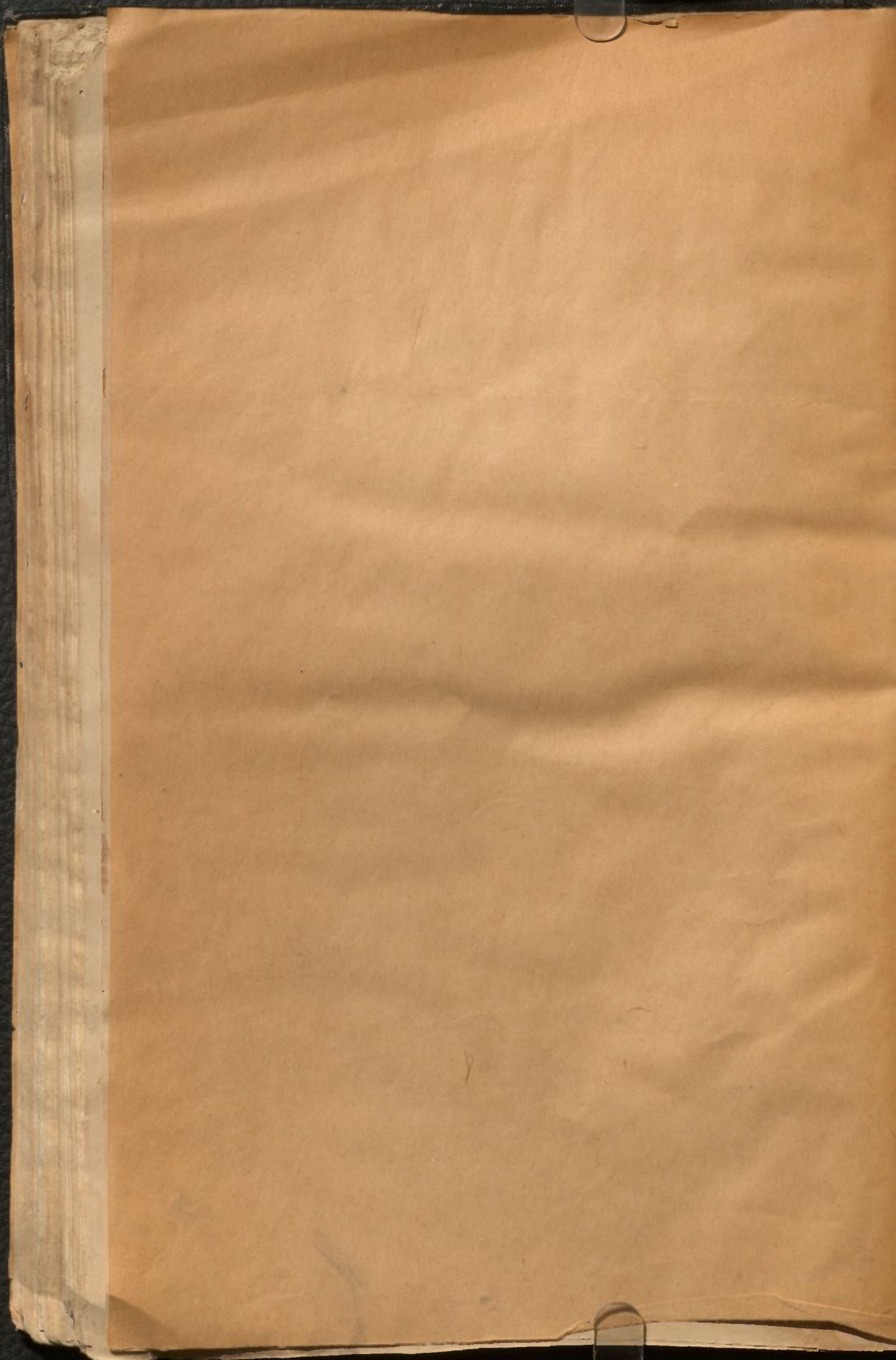
7786 56

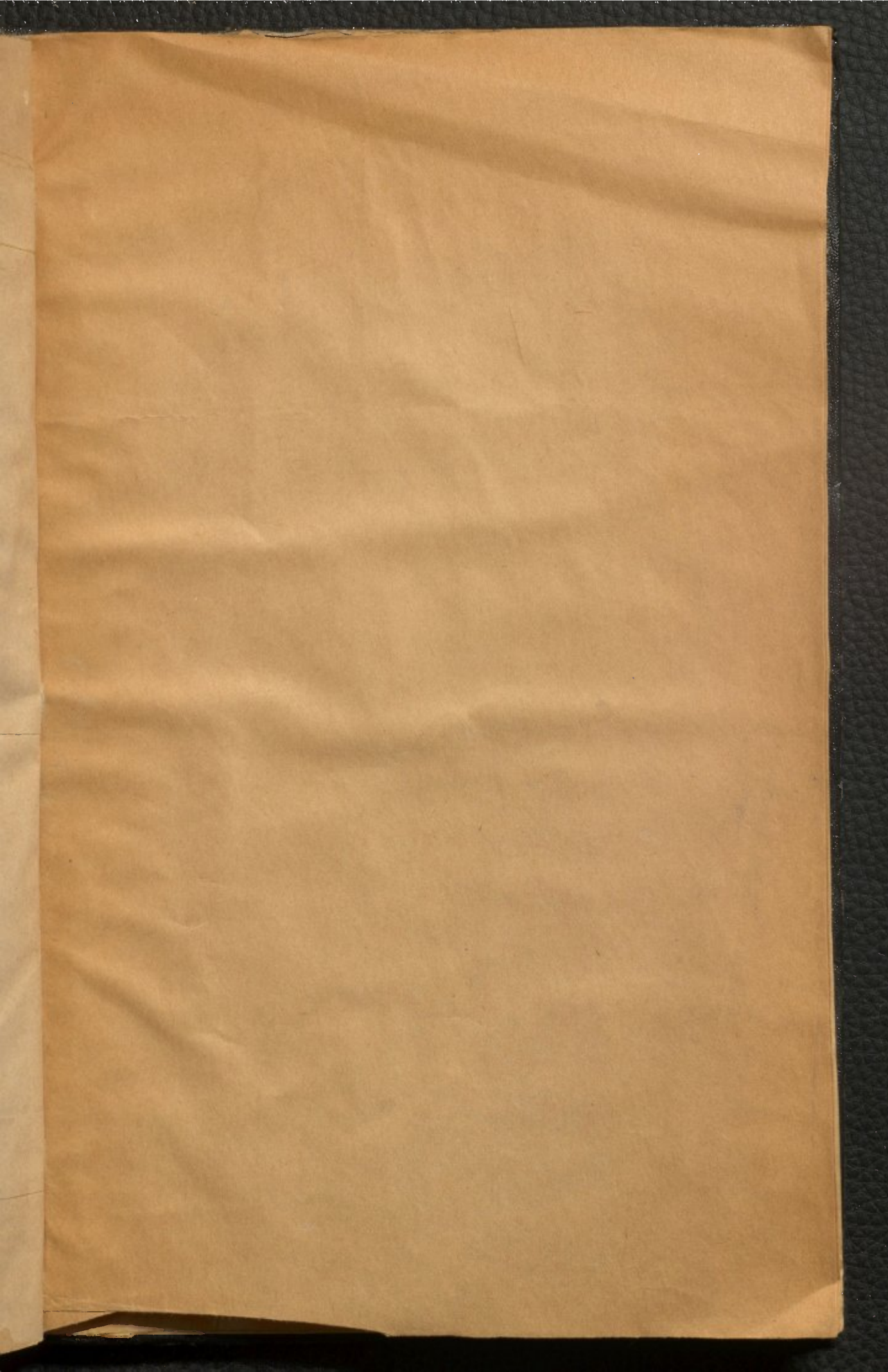
Mp 57

7796

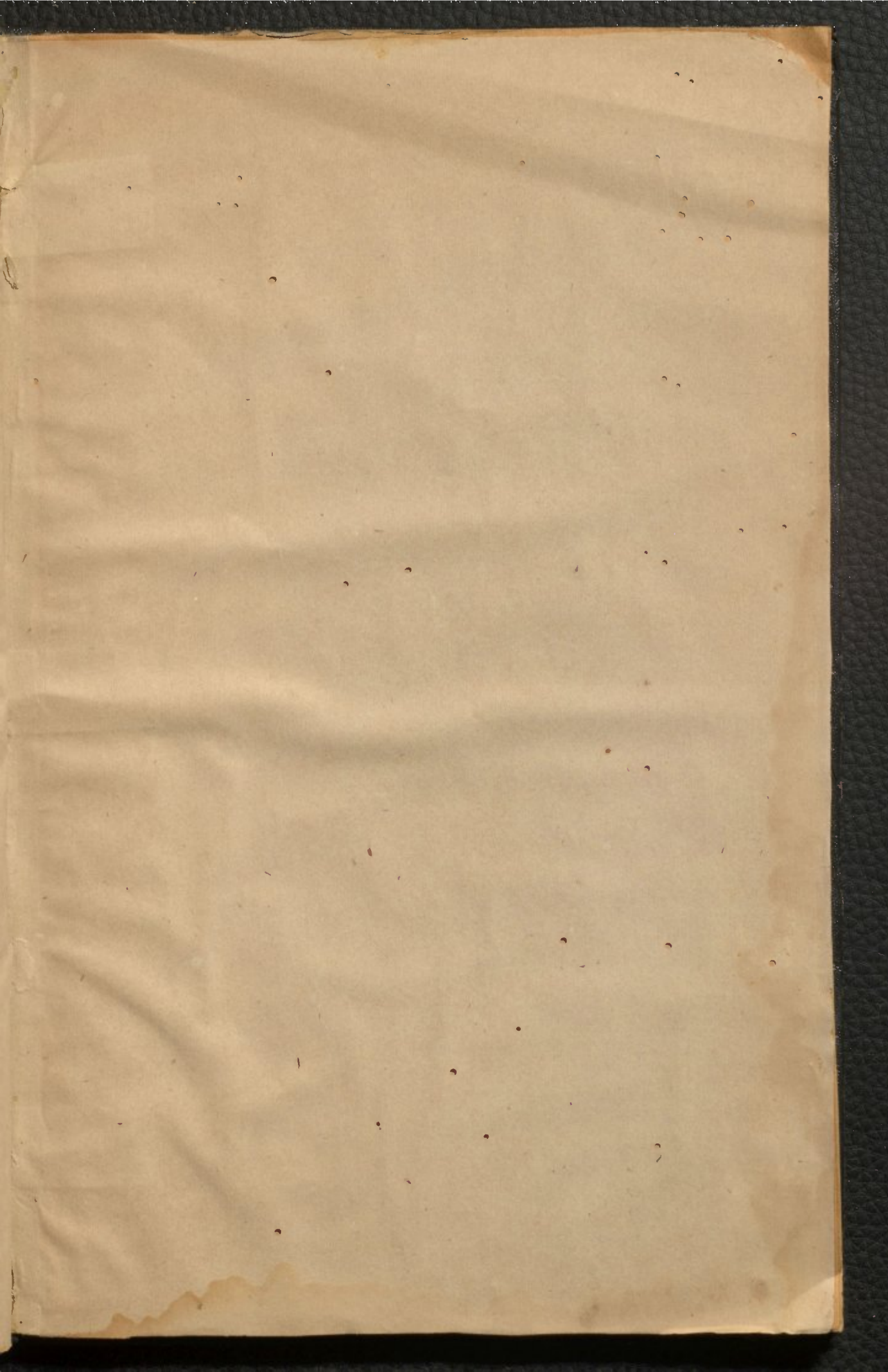
56





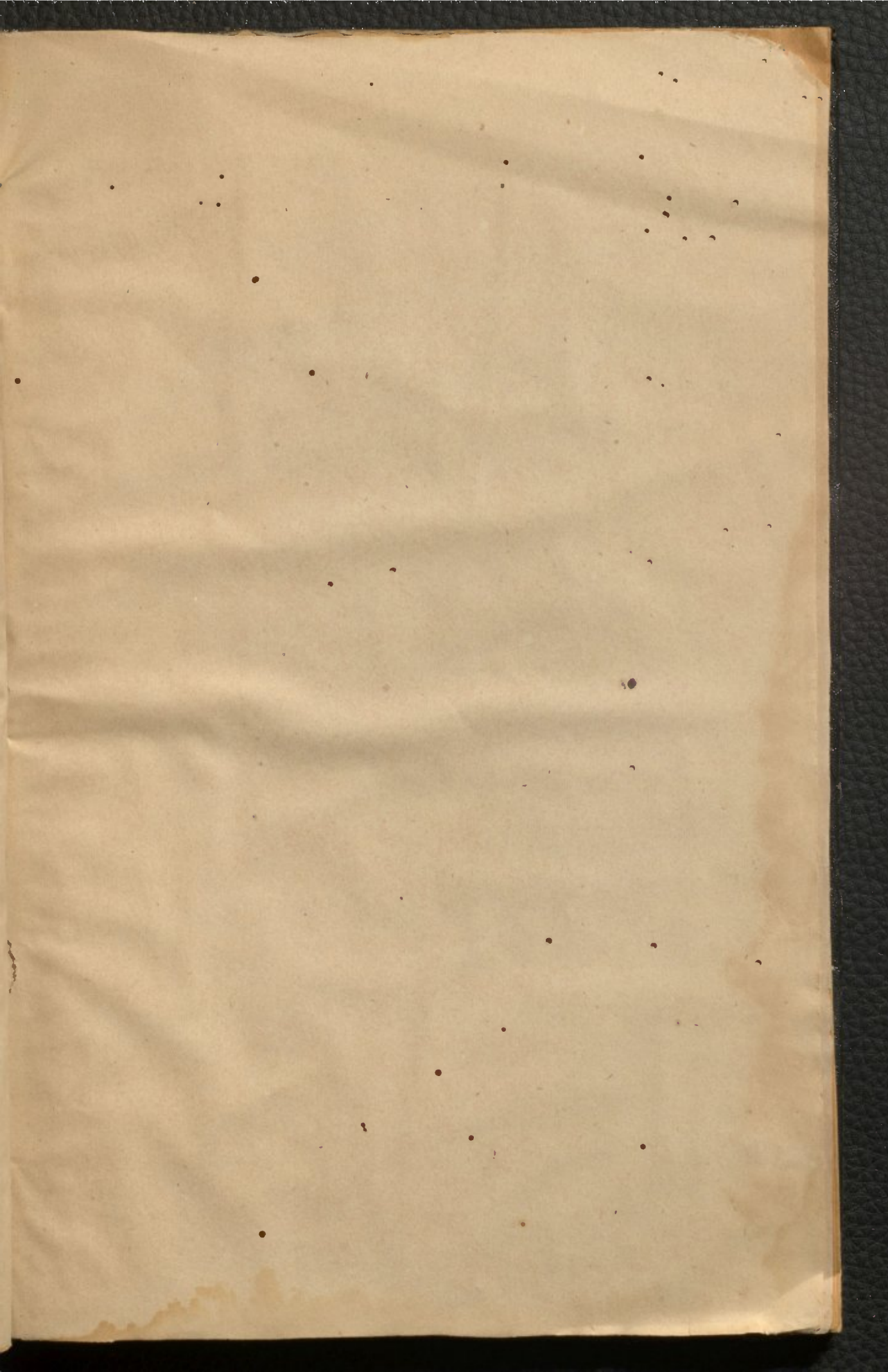


27

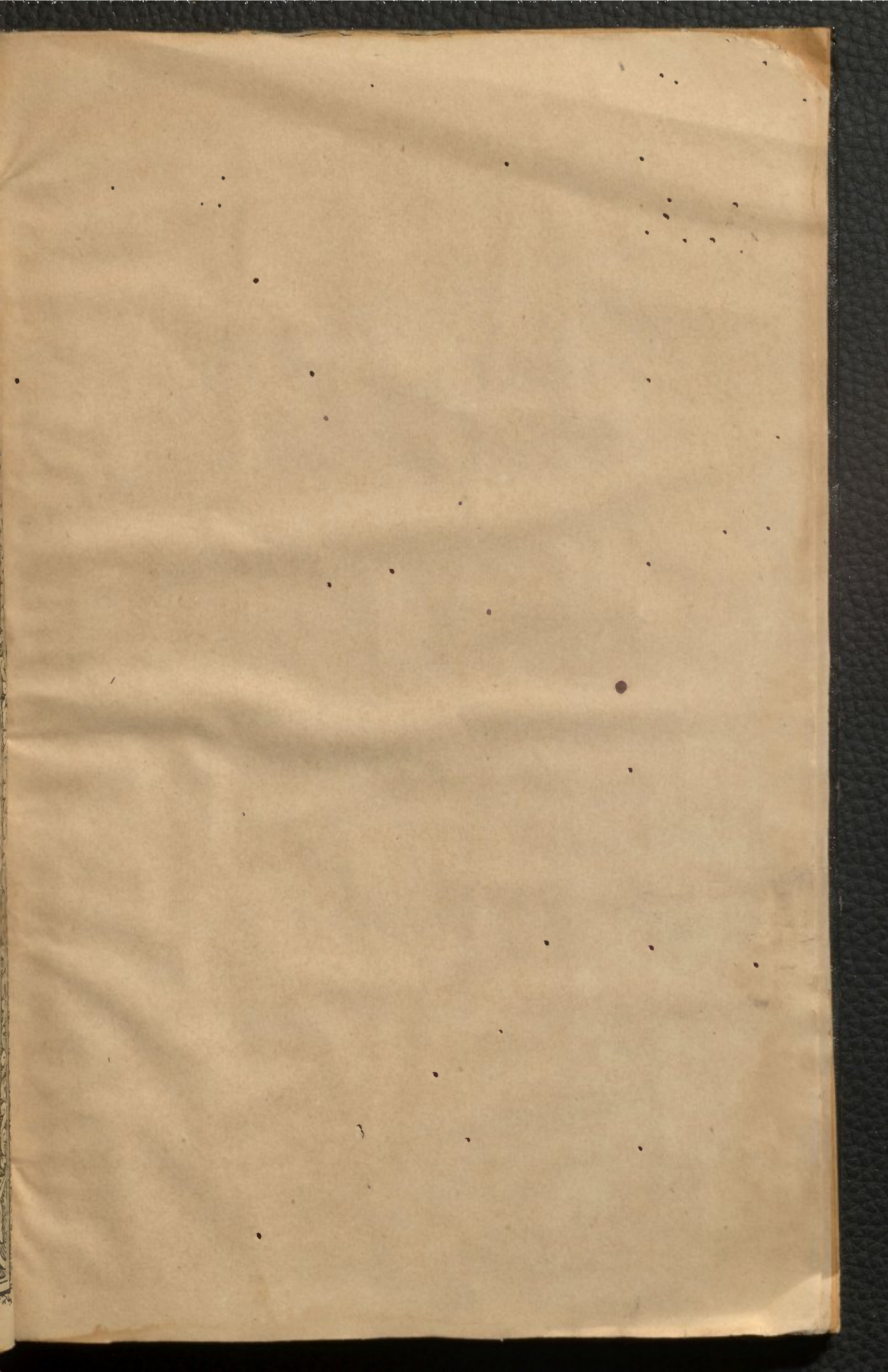












وَمِنْ تَوْكَلٍ عَلَى اللَّهِ فَبِمَا حَسِبْتُمْ

وَاللَّهُ رَسِيبَانِ يَا مَعْزُومِينَ  
أَرْبَابًا لَكُمْ سِوَاهِ اللَّهِ فَاعْبُدُوا اللَّهَ فَكُنْتُمْ لَهَا عِبَادًا لَقَدْ خَلَقْنَا  
إِنْسَانَ مِنْ نَارِ سَمَوَاتٍ عَلِيمًا إِنَّكَ لَمِنْ الْمَرْغُوبِينَ لَقَدْ خَلَقْنَا  
إِنْسَانَ مِنْ أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ  
لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ

رساله خواص سجده رساله و باب رساله چوبه

رساله لیس

رساله کون مرتبه رساله زبده الاحکام رساله خست

فلا تفرحوا بما آتاكم الله فربما يؤخذكم الله غلظَةً  
وَبِمَا كُفِرْتُمْ بِهِ لَعَنَ اللَّهُ الْكُفِرَافِينَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَهْدِهِمْ  
لِلْإِسْلَامِ فَسَمُوا بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ أَلْعَنَهُمْ اللَّهُ لَعْنَةً  
غَلِيظَةً لَمَّا كَفَرُوا بِمَا عَاهَدُوا عَلِيمًا لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ  
كَفَرُوا إِذْ أَخَذُوا مِنَ اللَّهِ عَهْدَ أَنْ يَنْصُرُوا رَسُولَ اللَّهِ  
فَكَرَّهُوا فَطَوَّبَ اللَّهُ لَكَ وَلَكِنْ لَمَّا كَفَرُوا تَوَلَّيْنَاكَ  
فَلَوْلَا الَّذِي جَاءَكَ بِالْحَقِّ لَعَلَّكَ إِذَا تَوَلَّيْتَهُ لَمُذِرًا  
لِلْمُكْفِرِينَ لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِذْ أَخَذُوا مِنَ اللَّهِ عَهْدَ  
أَنْ يَنْصُرُوا رَسُولَ اللَّهِ فَبَدَّلَ اللَّهُ عَهْدَ ذَلِكَ  
فَلَوْلَا الَّذِي جَاءَكَ بِالْحَقِّ لَعَلَّكَ إِذَا تَوَلَّيْتَهُ  
لَمُذِرًا لِلْمُكْفِرِينَ لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِذْ أَخَذُوا  
مِنَ اللَّهِ عَهْدَ أَنْ يَنْصُرُوا رَسُولَ اللَّهِ فَبَدَّلَ اللَّهُ  
عَهْدَ ذَلِكَ فَلَوْلَا الَّذِي جَاءَكَ بِالْحَقِّ لَعَلَّكَ إِذَا  
تَوَلَّيْتَهُ لَمُذِرًا لِلْمُكْفِرِينَ لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا  
إِذْ أَخَذُوا مِنَ اللَّهِ عَهْدَ أَنْ يَنْصُرُوا رَسُولَ اللَّهِ  
فَبَدَّلَ اللَّهُ عَهْدَ ذَلِكَ فَلَوْلَا الَّذِي جَاءَكَ  
بِالْحَقِّ لَعَلَّكَ إِذَا تَوَلَّيْتَهُ لَمُذِرًا لِلْمُكْفِرِينَ

در کمال المطایع هدی با تمام سید و خرد طبع شد

در ماه جوانت ممتاز گردانیده افواج  
 کافران سینه اش از خشم و توفیق جوی  
 که جوهر آن جادو میان از تمدن دل  
 استخراج میباید در دوفیض او که پر شرف  
 است که بر فواید و جودش دیده نفس و فقر  
 و همتان را سطر و سحر خست صلوات الله  
 و سلامه علیه علی الله و صحابه تحسین اما  
 بعد چنین کوی و صنیف نجف راق  
 این حرف یک حکم شریفان

ابواب الکلیات کلمه کلان  
 غفر الله له و اجازت است با حق  
 اشرف اقدس بندگان  
 شاه بر او سلفت الماس ابوباکان  
 شجاعت در بی تنهای جان نجات  
 با قوت رانی باج شمت آفتاب  
 با قوت قدر و منزلت عمل خندان  
 آسان قدر و منزلت عمل خندان  
 عدالت که در عهد عدلش بود  
 بیستون خیزد از سینه او طم

بزمین که مری که خواصان  
 ضاحت نشان از عثمان فر  
 کوفی که از عهد و شاکه علی است  
 جلالت که جوهر انبیا را بجز این  
 بسم الله الرحمن الرحیم



بسم الله الرحمن الرحیم

هر گیاهی که بر زمین آید  
 وحده لا شریک له گوید  
 تجوی که سر سبزش را نمونه ایست  
 شاو لیبهای طوبای باغ جنان  
 نمیکه شیرینی رطب  
 وادی این نمودگی است از خلاوتهای آن  
 حمد و ستای صافی است که اصل اصول صنعت  
 بی پایانش بغایت فراخ و تفرع فروع صنایع بدیع  
 و می نهایت شاخ در شاخ دلیل  
 بو قلمونی قدرتش وجود اشجار متنوع  
 الاوراق و الاوراق متفرق الاثمار  
 بر همان نریگی  
 صنعتش حدوت ابرار استون الاثر  
 و ازاره مختلف الاثمار بصارتها می دیده  
 تماشای آن  
 کلشن بشارتشن را حین حقن قصور و گلهای  
 نصارت بخش انظار طارکیان جنبش  
 حسن را کلشن کلشن ناپهویت  
 دامان نکه تنگ و کل حق بسیار  
 کلشن چمن  
 توز دامان گلدار گلرسته در و در  
 بهر از آن هزار رنگ اخلاص  
 امو که سرشته

ایستادن از سینه او طم  
 گریه بی زبایدون در سانش  
 ندی او که پیش چاکرانش  
 سکند ویشدی آینه دارش  
 اگر دار او از نفور چنین است  
 پیشش تخت او در بزمین است  
 زار زار و سروده خسروان است

کوردیده صاحب قرآن  
 جهان است اینک ز جهان کبر  
 از انزو و در جهان جهان است  
 سز تختش از شاه جهان است  
 ز انجمن سلطنت ایلی است  
 وجودش هست فخر عالم

جان سبزه و در زگردان انسان دیده دل انسان شسته باشد تا جایی آویس آبی یابد  
 که گنبد بنده رضا جویش قضا و قدر نام و کمترین چاکران اراده اش تقدیر قدر حلال  
 الا نام بیت شهنشاه سریر قاب قوسین احمد مل شکوه بریشانی تقدیر مرقوم است  
 فرانش و موجب ایجاد آرای کامله ارباب تدبیر و باعث احداث اصحاب صایبه  
 اطبا صی صفاقت تخم و مدار بروز بروز و عقاقر و توقوف علیه ظم و تاثیر و تاثیر  
 ستوده صفات اوست صلی الله علیه و علی اله و صجه و سلم تسلیم اکثر اکثر الاما  
 مجرم سرانگناه سید ابوالقاسم عرف میر قدرت الله قادری عفی الله عنه و کن  
 والدیه میگوید که چون این عاصی بانواع المعاصی از ترجمه حدود الامراض الفراع یافت  
 بزبان عذب البیان گلگون چهره شوکت حشمت حال رخساره احتشام اهدت  
 گوهر شاموار بحر وجود و سخا الماس ابدار کان حلم و حیا محبت دوست مروت زود  
 عداوت دشمن شفقت نهاد جوان فطرت بزرگ رومی که هست ثروت پیرای عمان  
 شجاعت و دلاوری را گران بهادر با قوت رمانی معدن بلم که راه چیت سبکها  
 اجرا یافت که کتاب فیض انتاب تالیف شریف که تالیف شریف شریف الاطبا  
 و المتطببین رئیس الحکماء و المتفاسفین بقراط و دهر جالینوس بان افلاطون عرصه ارسطو  
 دوران ریب عقل و فوس طراز چهار بالمش انتقال حدت بادشاه مملکت علوم پیش  
 فرمانروای قلم و فنون نقلیه گاه سر علم ابدان ادیان حکیم محمد شرفیاجان ابن حاذق  
 الملک حکیم محمد الملک خان مظلمه و سلمه به و وجه لطیف و گلسته شریفیت اما چون  
 حریصان گلگشت ان چمنستان صحنه اکین برل برشتن آن از نام نموه مسو و اش را  
 قبل از فرمودن نظر نانی بلکه پیش از ارقام نمون باب باو تحتانی رواج و بودند لاجرم ترتیبی که

از ان گردیدایش شاه عالم  
 عدلیش در عدالت در جهان است  
 از ان شهنشاهت ز شیر و ان نیست  
 عدالتش بسکه عالم گشت آباد  
 جهان را عدل که سرفراز باد  
 افعی داد که عالی گوهر شایسته است  
 پروردگاری بی پای جواهر خاندان است  
 خفته ابد پروردگارداد و در جهان

یک کابینه درستان عجاوه ملک است  
 پادشاه دین پناه فلک قران است

افسانه بود در سلطان اسم خنجر  
 سیدان ششم نیز اعظم آسمان خنجر  
 سپهر فقت شاهنشاه عظیم شاه عالم پند  
 خلد الله ملکه و سلطانه باین نموده بمقدار  
 عوض بار یا فکشان جعفر در لاج النور  
 برساند لهذا رساله خواص الجواهر را که  
 تالیف این استقر است فیض و انتخاب  
 کرده بنیاست هم سالی نام باقی حضرت

بکلیه خلقت ای در ستوان  
 مصلحت خود فیض بوز  
 لیکن با اظهار قصد سیمان نور  
 دقوای الامور محمد در این  
 سهارت نود از ارقام خردانه  
 در این است که بنده قول رس





نیز کرده و سینه و بوی بسیار دارد  
 نیم شقال محرق آن بسیار نفع  
 صانع عربی آن نیز می کند بسیار  
 فید مع و باب سوزنند نفع  
 الم را نفع بود و نسیان در او  
 خون را که از کرم عضوات  
 باز دارد و اگر کیدم از آن بسیار

در اول مرتبه آن است از طلبه آسته اند و نفوس باین ادراک در قدم اول میدان معرفت تو  
 زبان سخن گشوده اند و صلوات طیبات از اول تا ابد بر ذات اقدس مقصود لولا که لما خلقت  
 الافلاک و حسب انک علی خلق عظیم و برال اطهار و اصحاب اخیر ابد ذات مبارکش که نور  
 مجسم است مافور همگان مرتبه حضیض ظلمت را چه نسبت که ادراک او صافش نایم  
 پیمان بهتر که زبان بجز کشایم و السدر القایل شعر فبلغ العلم فیما به بشر و وانه خیر  
 خلق الله کلام ابا بعد راقم این بطور حکیم محمد شریفجان ولد صادق الملک محمد اکمل خان  
 تجاوز آمد عن ذنوبها میگردد بعضی تراکیب مجرب اجداد که در آن ادویه هندی  
 بودند دریافت آن احتیاج بکتب هندی میشد در دل گذشت که کتابی در مفردات  
 ادویه هندی مثل تحفه المومنین و اختیارات ترتیب و دما در بر آورد خواص ادویه  
 سهولت بود اگر چه صاحب و را شکوهی حساب است و الهموز زیاد از او ان خود اعطی  
 الهامی اخیرا قبل ازین انسلاک دین منسک نموده اند لیکن نام قدر قلیل نوشته اند راقم  
 با کتب بات هر دو بر گان بسیار دیگر از کتب هندی مع پاره که خود یادداشت ضام  
 نموده ترصد فرصت وقت بود که بهره ادویه و ما بهیة آن خود تحقیق نموده کتاب را تمام  
 نماید زیرا که حکماء هند و مترجمان بنظر من توجه نشده اند که قلیل از قلیل ادویه رسوه  
 مذکور بسبب عدم فرصت نامت در طاق مهلت مانند آنکه دو سه متکلف گردید که در  
 کلامی معلوم و مسوده متفرق مضایع میشوند از آنجا که تعید آن رسوه از حد گذشت و معقولیت  
 حرف او هم در پیش گشت همت بر ترتیب او در زمانی که محصود از دست کفره بود و هیچ کتاب  
 معتبر ضمیمه بود مصمم گردید و ما شریف شریف در خاطر رسید اگر خدا تبارک و تعالی عطا فرماید  
 سعی موفور در ترجمه بهره و ما بهیة خواص موافق قواعد یونانی و دریافت خود خوانده شدت باطل

نفع در صاحب تحفه المومنین  
 کرد که چون طلا و نقره را از سکه  
 بقدر سس دم که کاشته اند  
 باینکه دانی ترتیب نهند و بسرا  
 در آن نهند و قوتش در صحت  
 خود قنات از به نوشته باشد با خود  
 نگاه دارند در حال صبح نفع شود و با خود  
 او را از غمی از نند و از خشم همین  
 باشد اگر سبب از آن حساب

نصف خلیق نماید و چون در  
 در زرد در زرد در  
 که حال آن تنی از وی مشک از خواص است  
 او با خود تقویت دل نماید و از دیدن  
 خوابهای خوش و پریشان ایمنی بخشد  
 و تخم نان نوی معده و موجب طلا شود  
 در براق موم هم و قاطع زرف الم  
 و استسقا نفع و اکیال او قوت و نند  
 بصورت نفع بل و طلا ای بسیار  
 سینه در فرقی و نند و جوی نفع  
 او بر کد و سده و جگر جهت  
 در معده و در دستار باقی الم  
 زرف الم و نینق او بر کردن  
 باز بهیة ابطال از خود در آن  
 ای امرت و ولادت

بخواند که شری از آن سینه نهان است و حق را که در حق است  
 و چون در وقت ولادت نطفه بان میماند  
 تا این جهت اول او را خود در او در  
 در نطفه که مصرع میماند بوزن  
 یا آنکه شری او جهت خلوت صبح  
 صبح و بوی خلوت آن میزند و غلاوه او  
 نافع و خوب و ادان نخل بران نافع کلان

برش بهو الکفاست مگر بعضی جا طمس از زیر گان است اگر در کلام من که یا لامل از خلل فرسل  
 است متوجه شوند نظر بر اخلاق خود نموده در پی حرج نیتند بلکه در تعدیل آن گشتند و بدعا خیر  
 این رو سیه گنا بکار بر آید و آن مصرعه که سختی گشت گنا بکار آید مقدمه در بیان امور  
 سفیده آنچه درین ساله مرقوم شد از اسما و ادویه یا موافق لغت شایه همان آباد است و یا  
 موافق سنکت و الا سینه مختلفه غیر متناهی است احصای آن متعذر و صاحب فرشته  
 زبانهای یکیم مثل مرثی و تلمنی بنویسد از جمله از آن کتاب کمتر نوشته شد و نیز خوا  
 اینجا آنچه در کتب هندیت نوشته میشود در صورت تناقض سور ظن مصنف بهم  
 زساند مثل الکه سرور باضم بنویسد و امثال آن آنچه خود در مزاج و خواص در یافت  
 از اجده نوشته باید دانست که حکما هند بنویسند که این دو جهت و ذات رافع بنیاید  
 پس ضرورت از بیان آن که نزد ایشان است اول کیلوس دوم خون سوم گوشت چهارم  
 پنجم استخوان ششم مغز هفتم منی و اطباء هند طعم کرمشش قسم تقسیم نموده اند و گوشت  
 رس گوشت بفتح کاف و خفاء و سکون با رفوقانی هندی و فتح را در جمله سکونین جمله  
 گوشت در زبان هندی معنی شش و رس معنی فزه و طعم است اول در بفتح سیم و ضم  
 دال جمله و خفای یا سکون را در جمله یعنی شیرین طبع سرد مزاج صفا و محرت کف  
 و گرم در سده و او زانده منی و شیر زنان و توانامی و روشنی چشم و فیهی اعضا و چون با فراط  
 خورده شود تپ و تنگی نفس آید و خنار زرد در گلو پیدا کند دوم ایل بفتح تیره و سیم سکون لام  
 یعنی ترش چون بخورد گرم و سبک است و چون مساس نمایند سرد است ختم و هشی طعام  
 و او زانده کف و صفرا و زاننده باد و کاهنده فیهی او اوطابان کت پست  
 استراق خون امراض گرم و سردش اعضا پیدا کند سیم لحن بفتح لام و او و سکون

بخواند که شری از آن سینه نهان است و حق را که در حق است  
 و چون در وقت ولادت نطفه بان میماند  
 تا این جهت اول او را خود در او در  
 در نطفه که مصرع میماند بوزن  
 یا آنکه شری او جهت خلوت صبح  
 صبح و بوی خلوت آن میزند و غلاوه او  
 نافع و خوب و ادان نخل بران نافع کلان

شاید خود در بنیاقبل زوده  
 بلکه حضرت جابرین با شاه گفته اند  
 فزاد بنیاقبل بعضی ساله خود بنیاید  
 که در بلاد هند کسب میاید که در  
 انعی را که سینه باد و اولت و صفت  
 و تجویز آن بر بویم لیکن بنیاضی  
 میباشد از جهت اینکه در خنوبی  
 و نوقا و چون ملاعراق از کرد  
 موکجا بون شکر عدس شدن از  
 افق کسب کرد که در کوهستان ری  
 افق کسب کرد که در کوهستان ری

افق کسب کرد که در کوهستان ری  
 افق کسب کرد که در کوهستان ری  
 افق کسب کرد که در کوهستان ری  
 افق کسب کرد که در کوهستان ری

زود رسیده باشد در چشم  
 زخمی چشم ازین عمل ایجاب میشود  
 زود در دست کردن موجب است  
 و ایضا دوی است که اکثری  
 زود در دست کردن موجب است

نون یعنی یکین شور و لطیف و شسته می باشد و براره آسانی برآورد و سولگه و صفر  
 و باد و کابنده قوت باه و نرم سازنده اجسام سخت است و در چشم و فساد خون  
 صفراوی شور تولد کند چهارم کث بفتح کاف سکون باد فوقانی هندی یعنی تلخ و  
 تیر و سبک است صفرا و باد افزاید و کابنده شیر زنان فزیهی ابدان افراط آن و هم و  
 اندیشه و فساد خون خشک لب سوزش اعضا بهم رساند پنجم کث کبر باد فوقانی و  
 سکون کاف و باد فوقانی نانی یعنی تلخ و تند که اطباء یونان حریف گویند و خشک  
 و سبک است و تشنگی و بی هوئی تب صفراوی بلغمی نبشاند و افزاید باد و شتهای  
 طعام شیر زنان حیوانات لطیف سازد و افراط آن در دسر و سخی گلو و اندیشه و  
 ترس بهم رساند ششم کلهاری بفتح هـ و کاف و هـ و الف را همله یار تحتانی  
 یعنی زخت که آنرا غصص گویند خشک باد افزوست و اندمال جراحات نماید و جس  
 اسهال کند و افراط آن نفخ شکم و در دود و جگر پدید آید و معنی ساین کیمیا بدن است  
 و آن مخصوص بادویه و تراکیبی است که بحث حفظ صحیح و طول عمر و تقویت قوی اعضا  
 رسیه گردد و نیز از آن ادویه که در معالجه اکثر امراض بجا آید اطلاق میکنند و هر دو  
 در سبخت حرف او نوشته شد و اقسام او را نیز آنجا بیان ساخته و تحقیق حروف  
 اعاب اقام در سبخت حروف آنها بیان کرده آید و آنکه نوشته شده که فلان  
 دوا هندی در فارسی فلان دو است مثل آنکه کههان بید جطیان است موافق  
 تحریر آن است و الا در اکثر تحالف یافته میشود باب **الف فصل لالف**  
**آب**

**فصل**  
 در سبب سوزش و فساد خون  
 که از این از این است  
 بیانش در سوزش و فساد خون  
 او جهت عوارض است  
 اسهال بر عده برای  
 چون کبری در نقش کند  
 در عین از عوت باشد اکثری از آن  
 از آن جهت است که باعث  
 از آن جهت است که باعث

بلان صورت های شش کرده در هر  
 از قوی بودام باهای فخر کند  
 در جهام از بهر است یک  
 آن تخم باد و نیلین در گردن  
 در نظر دست چپ پوشند بجزام  
 سلام بود است که اکثری  
 از آن جهت است که باعث  
 از آن جهت است که باعث

بعد از نون و خفا نون باره موحده انبه باضافه یا حذف بدین آمده میوه است در اکثر  
 است و از خواص است  
 در عین کفوف  
 از آن جهت است که باعث  
 از آن جهت است که باعث

کلاس او از ملاخ محفوظ باشد  
 و کلاس او از ملاخ محفوظ باشد  
 و کلاس او از ملاخ محفوظ باشد  
 و کلاس او از ملاخ محفوظ باشد

از عثمان پسران  
 بشنود در نظر مردم  
 در این باره  
 از سبب اینها  
 خون طمش ایشان  
 و موخته او لطیف  
 پسر و دیگران  
 خفان و انباشته  
 زلف الام و موخته  
 است آن دندان  
 و علقین غفین  
 نافع است حضرت  
 علیه و سلم  
 غفین در دست  
 آورده است  
 صلوات علیه  
 آنست غفین  
 آدمی آن  
 اندوی با  
 زلف غفین  
 در دست  
 حسیع با  
 در دست  
 زلف غفین  
 در دست

بلا دهند یافته می شود اول تکون سبز و آخر آن بعضی سرخ و اکثری زرد و بعضی سرخ و زرد  
 و بعضی تا آخر تکون سبز میباشد شکل قریب شکل گرده سوسیت و بعضی اندکی طولانی و درختش  
 مشابه بدخت جامن برگش مثل پیرک آن طلا در برگ و شاخ همه دراز کردن سیاه و درختش  
 نافع و پوست ساق و سبج او سرد و زخمت و قباض و برگ او ضم و قابض و خاکستر خوب است  
 جهت زرف الدم مفید کل او که مول نام دارد بفتح میم و سکون او و لام در راه جمله عوض لام  
 نیز آمده است سرد و خشک است بسیار خوب و قابض و دفع بر میوه و فساد خون بلغم و صفرا و  
 و مہما و شور و غم خامش که انبیا میگویند بفتح میم و سکون نون و کسر بار موصود و فتح یای  
 تخانی و سکون الف بطعم ترش و خشک و فزائده اخلاط ملته و همه قطع طحال و کبکختن  
 شتهها و زیر آیدن سنگ گرده و شانه مجرب رسید او بطعم شیرین تند سرد و تیز و کران و  
 مہمی مقوی دل و جمیع اعضا و شتهها آورد و دفع فساد صفرا و سبز و آن تیز بلین شتهی طعام برزده  
 رنگش کلان خورد بود کلان اینج آن نوشته اند رقم نایک و نیم طل مشا هده و خورد او را  
 بمقدار دوام هم مشا هده نموده است چون میوه بند پس از یکماه ترشی ظاهر شود و از مری و آچار  
 سازند و در قلیه پلا و بکار برند بسیار با فزاید و لیکن با فنیکی خسته و سخته هر گاه چند روز در  
 پنجن او باقی بماند از درخت جدا میکنند و در گاه هوس و برگ پلاس نهان میسازند تا بچسته شود  
 ترشی برود و شیرین خوش مزه گردد این ابل گویند بفتح با فارسی و سکون الف و لام و عمل اکثر  
 همین است و اگر خود بخود چخته شده بریزد از آنجا که گویند بفتح تا و فغانی نهد می سکون بار موصود  
 فارسی سنج کاف و سکون اکثر آن خوش بود بسیار در باستان به پنجن در آید و هنگام  
 بارش سرد و برخی سر آغاز باران به پنکی روی نهد و او ایل رستان انجام پذیرد و از آب هدی گویند  
 بفتح بار موصود و ناز خفی کسر ال مہلا فتح یا و تخانی شده و کتری همه سال کل کند و بار و در

از زلف غفین در دست  
 از زلف غفین در دست  
 از زلف غفین در دست  
 از زلف غفین در دست

خودمان با حق از شایسته  
 خاتم و اثر بر آدمی از آن تیره  
 و ضرر بسیار دفع به با و انبیا  
 و کلمات و قضای خواجج  
 رویت و ایضاً روایت شده  
 در حق همین باشد چگونه حال عیانت  
 از دنیا در دم اسطرطال کس که در  
 حقیق صافی است و با کجاست  
 و قدری کا فور در زمین کجا  
 بر در این سخن را بعد مالک و در او  
 طرف بینی و جنبه تدبیر آن کجا  
 او را بنیاد کند که او دوست دارد و  
 نظر مردم بنظم و با بهیات باشد و اگر  
 این سخن سوط نماید صحیح او جملع اس  
 و در این فصل در حدیث الهی

و نخی در ضامی کار چنگلی کند زود فرو دارند اگر چندی بگذرانند از بس شیرینی کرم لغت و بعضی مهال  
 چهار سالگی بار در گردد و بشیر و شیره برورش نه شیرینی افزاید و کونید اگر شیره اتناس و سبب  
 اشال آن پرورش نمایند ترا و بیا مثل آن میوه باشو و کیال زیاده باره و در و دیگر کمره و بعضی  
 یکسال باره زنگردد و خسته بریان ساخته میخورد قابض شکم و نافع معده بسیار خوش مزه و آب  
 بالای او بسیار شیرین تمخیل گردد و اهل هند خسته او را در باران میگذرانند بعد از آن ترا و را  
 بر آورده میخورد بسیار خوش مزه بود و واقع صفا و قابض و مقوی معده نیز تر خسته باران  
 رسیدار در ترشی لیمون سازند و بکار میبرند در فواید زیاده میشود و بعضی مردم بعد از ترشدن لیمو  
 او را میسایند و نمک فانیخواه خوردان اضافه نموده بکار میبرند در تقویت معده و هضم جمیدیل میشود  
 با لیمو تر که مختلفه استعمال نمایند و کونید سه ساله او را تقویت هم میبرند و چون بقدر نیام سائیده  
 باب سفوف کنند و دوائی در حبس کم بهتر ازین نمیشارند و اگر نیم خجرت او را با و او انگشت از شاخ  
 برگیند و سر شاخ را از روم گرفته بروغن کاج و سیل اندازند تا دو سه ماه طعم دگمه گون نمیشود  
 و یکسال رنگ و پیکر بزرگ و در اقم گوید ترش او بندان حنجره و سینه و امعاء نقصان دارد  
 و صفا و مزاجان را موافق بود و مقوی معده است و خش را بوست تنگ دور کرده بعد از آن  
 لحم او را زره ریزه تر کشیده بکده و گهری در آب بگذرانند تا که آب ترشی برود و بعد از آن  
 صفا نموده با قند یا نبات شیرین ساخته بخورد در تقویت دل و معده رفع اذیت یل و ک  
 و در مزه جمیدیل تنها و همراه طعم مثل افشده با دیگر میتوان خورد و نیز خش را در کشت گرم  
 بهمان سیازند تا که گداز خوش بر آورده در آب بپاشند و بدو شیرین کرده بخورد و در وقت  
 با هم لیکن اول در تقویت و تفریح و مزه جمیدیل زود اقم است و دوم در از آنکه سمیت هوا و افشده را  
 سیامیگونیذ نعج با رسوخه فارسی نشدیدنون الف و حکم اگر هند اگر چه این موهه سرد نوشته  
 که در فون اوده باشد شایسته

از دنیا در دم اسطرطال کس که در  
 حقیق صافی است و با کجاست  
 و قدری کا فور در زمین کجا  
 بر در این سخن را بعد مالک و در او  
 طرف بینی و جنبه تدبیر آن کجا  
 او را بنیاد کند که او دوست دارد و  
 نظر مردم بنظم و با بهیات باشد و اگر  
 این سخن سوط نماید صحیح او جملع اس  
 و در این فصل در حدیث الهی

کسی را پسند گویند با معنوی  
 یافت سبب است و از خواص اوست  
 که حامل او از چشم زخم و نازک است  
 خبیث است و این مضمون در حدیث  
 میباشد تا شامی و خاصیت در حدیث  
 جوهریان هند روایت نموده  
 آنکه مال حامل نقصان نمی پذیرد  
 و او را کلمات و اوقات غیر مردم  
 آنکه اگر این جوهر باشد شخصی باشد  
 و در مصاف حاضر شود و از اتفاق  
 روز کار انهم در کس راه بافته  
 همه راه فرار در پیش گیرند  
 و آن شخص بگفت خود را در فرار  
 بنیاد خود را در میان سنگان  
 اندازد که از کس خائف  
 او بگذرد و او را نماند معقول  
 او بگذرد و او را نماند معقول

بناصفای بوجها و نیماست و با  
از خواص فروزه است که این  
در اول هر دو در جسم خنک  
فصل فروزه فرود  
در این کتاب  
از اول هر دو در جسم خنک  
فصل فروزه فرود  
در این کتاب

از اول هر دو در جسم خنک  
فصل فروزه فرود  
در این کتاب

لیکن زود راقم نرس او هم خالی از حرارت نیت و شیرین اورا اطباء یونانی در دووم گرم و در سوم خشک  
نوشته اند و در تقویت باه و کرده و معده و کثرت غذا و تخمین بدن فلفله طبعیت و نیکو کردن  
رضاف زود راقم تجرب رسیده بهجه بسیر و در ب تقویت دل و خفقان مفید نوشته اند لیکن  
این مقدار این کم را یعنی نافع بودن خفقان را مطلق نمیدانند زیرا که در چند جا صاحب خفقان  
حار حش از دیاد خفقان گشته و مضر جگر نوشته اند و مصلح آن موز حکیم علو نجو محوم مینویسد  
که اگر مضر جگر خواهد بود ترش و سبز و راقم می اراده کند و ستان را علاج ضعف جگر و تسقا  
نموده و از آن امراض شفا کلی اورا حاصل گردیده بود بعد از دو سال یا سه سال در استعمال  
انته کثرت نمود زمانه قلیله منقضه شده بود که مرض مذکور نکس نموده و دیگر جا هم چنین شده نموده  
حکیم علی مغفور در شرح مفردات قانون مینویسد که از صورت این میوه که مشابته برده دارد  
در نایم که مقوی کرده خواهد بود بعد از آن در امراض کرده استعمال گرم بسیار مفید یافتیم حتی که در  
جمی ق که بشاکت کرده بود استعمال کردم جمی مذکور را بل گردید قول حکیم علی مغفور در نظر  
این بمقدار درست نیما پذیرا که هر گاه جمی ق حاضر گشت پس مجرد علاج سبک عبارت از صلاح  
مزاج کرده است بکار نمی آید که آنکه علاج او هم فی نفسه نموده شود و در نافع مخصوص مرض مذکور  
باشد مگر آنکه گفته شود که انبه سرد تر است یا آنکه تقریر کرده شود چنانچه حکما قدیم اهل هند و کور  
که عبارت از طلاء کثرت تقریر میکنند در نافع بودن جمی ق یعنی مگانه اگر چه گرم و خشک است  
لیکن تقویت معده قوی میماند پس چون صلاح پیدا می شود در رفع پوست مرض نماید و طبعیت  
هم قوی میگردد از آن حرارت غریبه باذن خالقها میفرماید و مخفی عالم فن نیست که هر دو تقریر  
خالی از تکلف و بعد نیت یا آنکه گفته شود که مراد او از جمی ق جمی ق است که مشابته بدق بند زیرا که هر گاه  
که جمی ق که بشاکت است تب نهرا لارض کنوج مشابته بدق بهم میرسد راقم هم دیده که یکی

بناصفای بوجها و نیماست و با  
از خواص فروزه است که این  
در اول هر دو در جسم خنک  
فصل فروزه فرود  
در این کتاب

کلامی است که احمد قاشی از ساله  
که اسطاطالین بن سیریک بر  
اسکندر نوشته است نقل کرده این  
چون این میوه را در جمی ق و در جگر  
از آن می ساختند در حدیث هم  
سنگها می خوردند و در حدیث هم  
و در فروزه و در حدیث هم  
قولی است که در حدیث هم  
است که در حدیث هم  
صاحف خطوط باشد که یک فروزه  
بوجود دارد در حدیث هم  
نظر در حدیث هم



از احتلام محفوظ ماند و خوابهای  
 بر ایشان نیندازد و اگر بود کمان  
 نندارد خواب نرسد و بوقی  
 دلور آورد و هر  
 کند فصل  
 و منکر بطن آن نگاه کردن  
 بان مفع و بوقی قیامت در  
 زبان درشتن او بجهت قیامت  
 از آن درم و ضعف حل خورد

شیرین معده و سکون یا در تخانی و فتح تا فوقانی و فتح لام و سکون الف تیز و تلخ و سر و وضع  
 فساد صفرا و بلغم و خون آکا هو لے بد بزمه و کاف و الف و ضم  
 و سکون او و سکون لام و سکون یا در تخانی و دفع کرم شکم و فساد بلغم و صفرا و ویر میو  
 انور اجد بزمه و خفان و نون و واو و الف و را و همزه الف ثانی انوله نیز گویند بوجو  
 را و همزه و و الف لام و هاء و قفیه آلمه نیز گویند بوجو نون میم شمرست دور در شسر  
 بصوت مشابیه خست املی بطعم ترش و شیرین در سخت و سرد و خشک بلین و سببی  
 و دفع رکت بت احوال این مفصل در کتب یونانی مرقوم است آرو بد بزمه و ضم را و همزه  
 و سکون و او قسمی از شفا الوهت در صورت مشابیه بان خوش مشابیه خست شفا الوهت  
 اندکی ترش بخلا و شفا گو که شیرین با مزه است و از اندکی گران است و در مضم او اجد بزمه و لک  
 همزه و الف شهبه و ادک است بنجی است معروف ساق گیاهش بر گره و بر هر گره برکی است  
 گرم است و گران بلین بوقت تحلیل غذا اگر بخورد باعث سرعت هضم شود و پیش از طعام  
 اگر با نمک سنگ بخورد نفع دور کند و شته آرد و هضم است و بفارسی بنجیل نیز گویند اگر  
 ادک را ریشیه باریک بریده بدستور در قه مری نمایند بسیار لذیذ و مقبول طایع میشود و برای  
 فوائد مذکوره نیز مفید بود و مریای خشک او در لذت نسبت با و کم و در حرارت زیاد ابلی  
 بد بزمه و کس با و مو حده و سکون یا در تخانی ز سخت بسیار است و گران بلین و سببی و بلغم  
 از اسم مفصل است آک بد بزمه و سکون کاف ترش شکل آن به لیکن از آخر اندکی طولانی و باریک  
 و چون بچپته گردد و سگافه شود مثل نیمه منقوش از و بر آید و برگش شبیه برگ کاک و اندکی  
 نسبت با و کوچک طویل او بقدر یکدفع و یک نیمه چون شاخ و برگ او را بشکنند  
 رطوبت مفید بر آید که در عروق از آن نیز میگویند مفید است و سرخ هر دو سهل و دفع فساد

انفوس و خفتان و اسهال مراری و دو  
 و ضعف جگر در کرده و حصاة و حرقه  
 البطن سرد و برقان و فساد برای  
 قطع سیلان خون از اعضا و الیتام  
 زخمها و طلائی غلغل او دفع برین مضر  
 شانه و صلیح آن بدست هضم آن  
 علاج فطاری و دفعی او مانند زنجبیل  
 بدست بر اینقدر که خشک باشد زیاد

از دست و از خواص جان است که اگر  
 اطفال نندازد از شیرین محفوظ ماند و  
 اطفال نندازد از شیرین محفوظ ماند و  
 و قوت و خواص و خواص و خواص  
 و تعلیق و غشای منی از زخم گزاید  
 اطفال تعلیق نماید بوقت بیاض اگر سر  
 حکم از دفع و اگر گران با جمع افش از زرد  
 کما در وقت بود و کثرت اطوار جان  
 فایزانی سودمند و اگر بزرگ حامله  
 قوت بصیرت کند و اگر بزرگ حامله  
 تعلیق نماید و بوقت بیاض  
 استقامت و فصل با قوت  
 رخ در حرارت مفصل زرد او  
 در دم گرم کرم و خشک کجا بود  
 اول در دم و سفید و اول  
 و خشک در همه حال است  
 تعلیق با قوت با نجا صبت نفع  
 و معوی دل و مورت شجاعت  
 و هبات و عظم بودن نظر



دوسه پامباش و صفت رافع  
 طاعون باؤغیر بود سوس  
 وضع و خفقان و رفع انجا  
 خون زلف الدم و قطع رعا  
 و انترسی او چند تضایح  
 و رفع ضربه و خفقان و در  
 و ان درین او جهت رافع  
 و بدوی در ان و تقویت دل

باو و بلغم و جذام و جرب زهر باد و دامل و بخور و بیماری نیر و گول و بوشه امراض جگر و استسقا  
 و گرم سگم و درخت اگر را که گل سفید شسته باشد اگر او را بیا پر شسته بر شاخ او بندد و الا بار بگیرد  
 و هر گاه در روز یکشنبه بکپه کشد و واقع شود کل زیتون در زیر آن خست نهد و حلوان در سج کند  
 و قدری پنجه نیز بند پس برگ و شاخ و پوست و تنه و بارش بستاند و در سایه خشک  
 کرده بسایند و سه هفته از آب آشیرکاو دود و متقال بخورد غذا آشیر و برنج کن صنف و  
 ناتوانی و پیری برود جوانی آرد و هر که او را بنید مطیعش گردد اگر یکماه بخورد عمرش دراز شود  
 و قوی گردد و اگر از بیخ او مهره ساخته بر بازو بندد از آسیب جن پرشی سحر و تپ نامی این  
 باشد و اگر زنی بیخ او را با بون خود ساینده در فرجش بیا فکند شوهرش مطیع گردد و از بیخ  
 مهره کرده بشیر که از شاخش بر آید شسته بر کند و جماعت نماید در بطور انزال اثر می نام دارد  
 و هر زنی که بخش بکنتقال باب بهنگه بخورد بار که گردد و بخش با خون بز و مسکه کا و امیخته در  
 کشند تیزی نظر افراید و در دستری آورده که شیر آن هر دو قسم زهر است و اسهال بغایت  
 سخت آرد و بسیار گرم است و آنچه تجربه آمده است اینست که برگ محلل او را م اند و شیر او مخرج  
 است و بخورد و بهلار تحلیل و نفی نافع بود و اگر شیر چشم برسد باعث درم و خارش و قرص است  
 آل بد بخره و سکون لام هم مجینه است صاحب دار اشکو بی چنین نوشته و نیز بعضی اغزه چنین گفته اند  
 لیکن حقیر هر دو را ملاحظه نموده مجینه یعنی فوه خوب بار یک نشود و آل تیره رنگ نامل بزرد  
 خوب بار یک آوت بهکت بد بخره و کس و آل همله و تشدید مایه و فتح با موحده و خفایه  
 و فتح کا و سکون مایه فو قانی تر حید او اقباب است نام کلی است سوج کپی نیز گوید در خستش  
 در طولانی مثل قدام و برکش مثلث و گلش در زرد طلایی در رنگها و دیگر هم در میان دارد  
 و گنگه دارد و گویند هر طرف که اقباب میگردد همان طرف او میگردد و دو قسم نوشته اند خورد و بزرگ هر دو

در اصل کردن هم خوانده از دل  
 بر او سخن جرات غریب بود  
 نمودن شاخا منور تصفیه خون  
 نیما به باجه که گفته اند اگر کرده  
 بزیند خون او در تر نشود نمود  
 سوم را شوند بود اگر بر اطفال  
 تعلیق نمایند و ام که سلق باشد  
 ام الصبیان بن بود تعلیق باوت  
 بر حال صاف خستین و نافع استطاکان

۱۳

در اصل صفت درم فیلق نمایند درم  
 را تحلیل کند از حضرت امام ضامن نامت  
 رضی الله تعالی عنه مرویت که گویند  
 باوت در دست کند که بر ایشان نازل  
 میکند فصل کلام باوت از دست در  
 تقویت دل و تقوی فو نیز از اصناف  
 دیگر است و در شیطان گفتند باوت زرد  
 بود قیاس احتلام است حضرت امام  
 ضامن نامت رضی الله تعالی عنه فو  
 که هر که انترسی باوت نداد در دست  
 فصل بیسم

افعالی نافع و فیلق ادوی  
 قطع زلف الدم و رفع این  
 تعلیق او بر کردن جهت خفاق  
 بیشتر از خود درم در خفاق  
 دو اصل باوت است فصل  
 باوت که در است  
 که فیلق نشود در افعال

ان از کثرت احتلام محفوظ نماند و در  
 نظر مردم عزیز باشد و گویند چون فرد  
 بوج ایستاده باشد در آن صورت  
 انسان نفس کند یعنی او جهت  
 الام باطنی نافست و بعضی نامتربن  
 دیگر که مذکور شد نفس صورت فرد شرعا  
 دانسته اند و بگفتند چون رابری  
 شرعا است و اینست که از انجا که  
 از انجا که ارشاد است بنا بر حضرت  
 اقدس و اعلی اشرف علیه السلام بلکه  
 ۱۲

و سلطان شده بود که خواص بار  
 و جود نیز بوقف عرض بار  
 یا مکان درگاه آسمان جاه ساز  
 بنابر آن بر خیزد این درونک  
 داخل جانی بود در مقام درنگ  
 بیان آورد و جبر مصلحت  
 سنگ است و پادشاه  
 بقاف است بعدیم لیکن حساب  
 نقیض نقطه و اینست تحقیق  
 خاموس بعین و مضطربین  
 است و گفته که مضطربین  
 سلب است که از آنها عیان و  
 حوالی که خیزد و گویند عملی نیست  
 تا از پدید آید و بهترین او  
 لا جوردی صاف و زیورین حکیم  
 ندین او سیاه است حکیم  
 علی در شرح قانون نوشته

دست و در دست و بار بینه  
 و قوی اهل بران ای عمر  
 سکون و در آن ایام  
 نهد و عافیت است او دست  
 نهد و در آن ایام

در خواص مثل هم اندام بود و قوت و استقامت و غیرگی دهن در پای ریحی را نافع  
 آریا بدختره و کسر راه جمله و فتح یا تحتانی و سکون الف ضمی از خیار است که در موسم  
 بزرگان بهر سه رویت و مولد ریح و ثقیل کثرت او موجب جمیع عفت است آه پوره  
 بدختره و خفان و نون ضم باد موحده و خفا و سکون و او و فتح راه جمله و سکون و اول  
 و کهن بلونی گویند هر گاه چند اقسام ساک صحرائی را جمع نموده بپزند با ناسم می نامند  
 مشته و باضم قوت بدن بخشد و زکات صاف گرداند و باد و بلغم و صفرا و غیرگی دهن  
 دفع کند نوی او را بد و فرج آرد و اسهال را مفید است و در در الخلاقه چند اقسام ساک که در  
 شهر هم می رسد می زنند و از آن ترن میگویند بسیار لذیذ میشود ملین طبیعت و مولد ریح دیگر  
 احکام او موافق بساط او اول بدختره و خفان و نون و فتح و او و سکون الام و خست  
 کلان مشهور هر گاه گل کند عجب خوب نماید و کلهای او زرد زکات بر کل انسان نوع است  
 قسم دوم را هم اول گویند و این قسم هم دو نوع است سرد خدام و قوی اسهال و بلغم و نون و ساق  
 و تن قوت بخشد و خون بفریاد در طوبت زیاد کند آهر بدختره و سیم و راه جمله شد هم است  
 آرک بدختره و ضم راه جمله و سکون کاف بر چهار چیز اطلاق کرده میشود یکی هم او و هم سبیل  
 شیوم در بل چپا هم باز آلوک بدختره و ضم لام شد دو سکون و او و کاف هم ایست و حق  
 آتیه فیصل در کتب بونانی مذکور شده آهر ایک بدختره و سیم ساکن و فتح راه جمله و سکون  
 الف فتح ماره فوقانی سکون کاف هم انبار است آبنوس بدختره و سکون باد موحده ضم  
 نون سکون و او و سیم جمله درختی است عظیم ثمرش مثل انگور زرد و با حلاوت و در کثرت شبیه  
 بزرگ صنوبر و عریض تر از ووزران نمیکند و بهترین اسبیه و صلب الم و اول شیوم گرم  
 نوشته اند و در خود و هم خشک لطیف در بول مفت حصاة و محلل ریح و فتح موحده

ناید و چون او را بسوزاند  
 لاجوردی صاف و زیورین  
 ندین او سیاه است حکیم  
 علی در شرح قانون نوشته

که بزرگترین کتیف که بسیار آن  
 باشد در کتف است باه مایل  
 بر سر بود و هیچ چیز مخلوط نبود  
 و در کتف شک در اول کرم  
 و در کتف سوراخ در اول چون  
 قوت جاذبه او از ریه او این  
 ساقط کرد و در او از الیکن  
 و بیاز دفع قوت او در کتف  
 هرگاه او را در خون کم اندازد  
 اعاده قوت خصوصاً چون خون  
 نیز اندازد و هر روز تغییر  
 تا سه روز عرق و رطوبت نیز  
 سفت قوت او است جالی و قوت  
 و شرب او بقوی جگر و سینه  
 حصه او خارج و تقویت حاصل  
 و عرق انبار و عسر و اذیت و حافظ  
 قوت حیوانی و صفتش در وضع بدن

و فتح شده پس از نشانه او جهت جس خون خنهای تازه نافع و محرق و منسول نشانه لطیف  
 تر و طلا محق و مطبخ آن در شراب محلل خنایز و با سفیدی تخم مرغ جهت سوختگی آتش و با نفاذ  
 جهت تخفیف گوشت آوردن قروح خبیثه وضع جوشتهای پر آب بلکه مجرب است قدرش ترش  
 سه درم و مضر صده و مصلحتش غسل و بدلش چوب کونار است او یکی بحد نمره و فتح دال ممله و  
 از بندگی کتف و سکون یا تختانی اسمی از اسماء اهر است و خواص در اهر گفته آید  
 الله تعالی آبی هلدی بفتح نمره مدوده و خفانون و کسر بار موحده و سکون یا  
 تختانی و فتح یا سکون لام و کسر دال ممله و سکون یا تختانی دو اهر است کرم و  
 خشک و دیم برای خارش و فساد خون و قویا و ضربه و مالیدن خوردن مفید بر  
 قلب مصلح نارنج بدل یا پیچ یا تخم نیوار یا زرد چوب شربت یکدم فصل الباء الموحده  
 اهر که بفتح نمره و سکون یا موحده و خفان و فتح را ممله و سکون کتف دافع پر سوس  
 و فساد اخلاط و زهر و اورا اطباء هند نهادند و یکشته استعمال میکنند در کتف  
 بندی مثل گنج باد آورده و آن طریق کشته شدن او مذکور است بعد از طاق است  
 اهریا بفتح نمره و با موحده و با هوز و فتح یا تختانی و سکون الف هم هلیله است  
 یعنی دور کننده خوف فصل الباء الفارسی اهر اجما بفتح نمره و سکون یا  
 فارسی و راه ممله و الف و فتح حیم و تا فوقانی و الف ثانی و قسم دوم نبل سبند و خشرش  
 بقدر نیم کرم و بعضی اندکی زاید بصورت مثل درخت کنگبی لیکن برگ کنگبی ابلس و برگ  
 اهر اجما خشن بر دو قسم سرد و از اینها قوت بهره و صاف کننده او از خیره و دافع استیب  
 و یو و در و گلو و جدام و فساد و باد و صفرا و بلغم و بلغم خام که از طرف اسما آید از نافع نماید  
 و سوزش اعضا و فساد هر دو دل و شیره و قوت گرانند بر یا مارک بفتح الف و با فارسی

و قوت جاذبه او از ریه او این  
 ساقط کرد و در او از الیکن  
 و بیاز دفع قوت او در کتف  
 هرگاه او را در خون کم اندازد  
 اعاده قوت خصوصاً چون خون  
 نیز اندازد و هر روز تغییر  
 تا سه روز عرق و رطوبت نیز  
 سفت قوت او است جالی و قوت  
 و شرب او بقوی جگر و سینه  
 حصه او خارج و تقویت حاصل  
 و عرق انبار و عسر و اذیت و حافظ  
 قوت حیوانی و صفتش در وضع بدن

۱۵

و قوت جاذبه او از ریه او این  
 ساقط کرد و در او از الیکن  
 و بیاز دفع قوت او در کتف  
 هرگاه او را در خون کم اندازد  
 اعاده قوت خصوصاً چون خون  
 نیز اندازد و هر روز تغییر  
 تا سه روز عرق و رطوبت نیز  
 سفت قوت او است جالی و قوت  
 و شرب او بقوی جگر و سینه  
 حصه او خارج و تقویت حاصل  
 و عرق انبار و عسر و اذیت و حافظ  
 قوت حیوانی و صفتش در وضع بدن

باید تعلیل او طرف جیب  
 در آن که از در دست  
 قوت جاذبه او از ریه او این  
 ساقط کرد و در او از الیکن  
 و بیاز دفع قوت او در کتف  
 هرگاه او را در خون کم اندازد  
 اعاده قوت خصوصاً چون خون  
 نیز اندازد و هر روز تغییر  
 تا سه روز عرق و رطوبت نیز  
 سفت قوت او است جالی و قوت  
 و شرب او بقوی جگر و سینه  
 حصه او خارج و تقویت حاصل  
 و عرق انبار و عسر و اذیت و حافظ  
 قوت حیوانی و صفتش در وضع بدن

این کلمات را باید که در هر کلمه که  
 بر آن برآورد و اگر با هر کلمه  
 که در آن است  
 در آن کلمات  
 که در آن است  
 در آن کلمات  
 که در آن است

و الف و فتح میم و الف و فتح را جمله و سکون کاف بهم چسبیده است و باید فصل التاء  
 الفوقانی آیس لفتح همزه کسر فوقانی و سکون یا تختانی و سین جمله و نوع بود سفید  
 سیاه سفید او کثیر الوجود یعنی است سفید رنگ بقدر حد و او بود و پست و بلند دارد و  
 بر سطح بعضها یکدوازده قبیل بود که نوع متغایر بهمین سفید بود هر دو نوع تیر و تلخ و گرم قافض  
 و باضم بود و تی و اسهال ملغی و بواسیر دفع کند فصل التاء الفوقانی است  
 اسکن بضم همزه و فتح تا نهد می و خفادون فتح کاف فارسی سکون نون نجی است  
 شهورش که بیشتر از آنکه کی کوفته باشد مقوی باه و ممسک منی در اکثر ترکیب هندی  
 مقویست عملت اگر کوفته حاصل بر قصب پطلان نماید سطر سازد و نافع در گرد و سپرز  
 مقوی کرده فصل الحیم مجموع فتح همزه و سکون جیم و ضم میم و سکون واو و وال همسکه  
 تلخ و گرم و سبک و شوی طعم و قابض شکم و مقوی دل و افزاینده منی و دافع فساد باء  
 و بلغم و عتیان امراض معده و گرم شکم و فواق و در درمنازیک در شکم سوزش بهر ساند اسم  
 کرفس نوشته اند البته مشابهت با و دارد در میان اینیون کرفس است یا اختلاف در میان  
 کرفس و اجود بسبب اختلاف زمین ولایت هند و میان بوده باشد اجوائین بفتح همزه  
 و سکون جیم و فتح واو و الف و کسر یا تختانی و سکون سسی ازوست سسی به جوهار  
 پر و تلخ و تند شبیه باجمو و از و کویک و با حرا قه و بومی تیر دارد و گرم و سبک و گوارنده  
 شسته طعم و دافع فساد باء و بلغم و استسقاء و نفخ شکم و پیش بسبب درمناز و خلط و  
 گرم شکم بجز بی ناخواه است اجوائین خراسانی بضم خا و جمع و فتح را جمله و الف و فتح سین  
 جمله و الف و کسر نون سکون یا تختانی ساقت غلیظ و مانده نیم جنزی بر او ظاهر ترش  
 در غلافهای تر که در تحت او را قی شبیه کل انار و معلو از نجی نیم در شیبه بجای بسیار از

نمایند طلای آو بخنا زیز سفید است  
 و گویند هر که در اولت بخورد او  
 نمایند موی سفید او سیاه گردد و اگر  
 در سوراخ مورچه با کند از مورچه  
 برگیزند چون زلف در سینه باشد  
 و او را بکلی بشسته تمام تر تیبند  
 و کتال نمایند در نگاه اول در این  
 بود از این نیز تر تیب داده

و یکبار آن استحال نماید و شخص  
 کحول تقاطع است بدین نظر  
 شخص کحول با این  
 محبت زانی باول گردد که فوق  
 آن تصور نباشد و مجرب در  
 و چون لوی از آن تر تیبند  
 طالع جزایران نقش نمایند این  
 ان محبوب و کمال عالم باشد  
 در چشم او نشان غریب  
 و در چشم او بر جوهر

کرد و همه کارهای او بر جوهر  
 باشد و حاجات وی روان  
 جز در ساعت بطلان تصور  
 نسبتی نقش کند و در زیر او  
 صورت آفتابی باشد و انگشت  
 در آن نوشته می باشد و انگشت  
 کند در چنگ از شتران این

دردی نظریه بنویسد که در  
نصف الدین و کوفی و در  
کرده اند در سائر کتب که در  
فارسی خوانست و در این

چون صد در صدی جنس زرا  
و در این کتاب است  
بیا شد صد در صدی جنس زرا  
و در این کتاب است

کوچک تر هم بر الف است اجمالاً چندان بضم همزه و سکون لام و الف و فتح هم قاف  
و سکون نون و فتح و ال جمله و سکون نون اسم صندل سفید است و خواص در چندین سایه  
اجان بفتح الف و جیم و الف ثانی و نون بعضی در بیان الف و نون یا در تحتانی ضافه  
نموده اند یعنی درخت او بزرگ میشود برابر درخت آنبه و برگش شبیه برگ آنبه  
و از او دراز و باریک درخت او سایه بسیار دارد و پهلوی او را زتابقدر میگویند و بسیار باریک  
فصل الحیم الفارسی همیشه بفتح همزه و تشدید جیم فارسی و فتح آن سکون ما هم همیشه است  
فصل الخار المبعجمه اخروث بفتح همزه و سکون خا و جمع و ضم را جمله و سکون واو و تاء  
نوفانی هندی و اکروث نیز آمده بجای خارجمه کاف و ناز شهوت درختش کوچک است  
و برگ آن مشابه برگ ساج هندی شیرین گرم و گران و بلین مفوی عصاره و دافع باد و در تقویت  
باده و دماغ بودی بجز مجری نیز رسیده بعربی جوز کونید فصل الال المجله و الال  
بضم همزه و وال جمله و الف و فتح لام و کسر سین جمله و سکون کاف قسمی از غله است  
اوی بهاسکر بضم همزه و کسر وال جمله و سکون یا در تحتانی و فتح بار موحده و خفاء و الف  
سین جمله و فتح کاف و سکون او جمله قسمی از کافور است او که بفتح الف و سکون ال جمله و فتح را جمله و  
سکون کاف تازی پنجی است مشهور معروف و خواص این آذکفته شد فصل الال المجله  
الرفی بفتح همزه و سکون را جمله و کسر نون سکون یا در تحتانی اسم درخت است و طول بقدر  
درخت شفا ولیکن شاح بسیار دارد و از زیر تنه درخت میروید و بعضی تنه معلوم نمیشود  
و برگش مثل برگ سینهها گوگم است غلبه با در برابر و امان دفع سازد و در دهنتری آورد که  
چرب و ثقیل است و رحمت پانز و ک بعضی ضعیف جگر و در نماید و شتهی فرافع قبض شده روده  
بکشد و ارنی نیز اسم ماده ارنه است از هم بفتح همزه و سکون او جمله و فتح ما سکون را جمله ثا

برود تا در صد و بیستم خاک  
و از اصلت تیره را که در  
غالب چون بسیار محکم او در  
بهاست تیره را که در  
دست کردن آنستری آن مفوی  
دل و رافع درخت را که یکی سکنهها  
بزرگی شب و نگاه کردن او جهت  
خطا صحت چشم نور است و ماده  
سر زرا صد در صدی جنس زرا است

بسیار مرغ و مال بسیار  
بیکفایت هم از سایه او جهت دفع  
خار و جرب و باعث تیرید و تقویت  
چشم است و در وقت جهت عمل صفرا  
دردی و درم چشم و تقویت عضو  
جدید که از ریش مواد ساز نشود  
دردم سایه او جهت دفع درد  
شکم که از دوا سهل حادث  
شده باشد بغایت مفید است  
و مصلحت عمل است از کلام امام  
تخصصاً در بعضی از کلام امام  
علوم میگرد که در دست کردن  
عالم صلب باعث از دیدار  
این شکر که بر زنده از دیدار  
دانشمندان در این کلام  
این طایف از این کلام  
است که شخصی آنرا بدست  
کرده

آن بیدار صبح باشد در اول  
 که با کشتی بسیار ازین  
 از آنکه از کشت حضرت زود  
 کشته آورده اند ازین  
 که در میان آن اورا بان  
 گفتن این نیز از کلام  
 حضرت جعفر صادق علیه السلام

و او یکی نیز گوید و تور در شهر ایمنی در زبان دارالخلافه شاه جهان آباد نیز در آنکه دیگر تور را قسمی از  
 میدانند و آنکه درخت او کلان باشد و در کناره کشت نیشکر میکارند از آن میگویند و درخت را هر  
 خورد میباش بقدر یک نیم کرد میگویند از هر دروزه بهتر از تور است و تور را همه نیشکر میکارند و در زمینها  
 و از هر راه که گندم در زمینها میکارند و در خریف میکارند و در کلان دانه از هر خورد و تور را یکی بود  
 و با جمله غله مشهور است در اکثر بلاد هند یافته میشود و درخت است و بسک قابض و دافع فساد و بلغم  
 و خون فساد زهر و بلغم زخم و اندک شیرین باد آنکه نیز در مخرج گرم در دوم و درخت در سیوم مقوی  
 سده و ثقیل و نافع با مراض بلغمی با و چون او را اول بکند و جوش آب داده و آن آب را در آورده در آب  
 دیگر نیز در دفع یوست او بیشتر و اگر شیر و است نیم نیز رفع یوست آن در صوت اول و از آن حرارت  
 یوست آن در صوت نانی بسیار بسیار بیشتر و اگر برگ او در آب جوشانیده از آن مضمضه کنند و در  
 دندان بر در فحاری از هر اشغال گویند او را و بضم نهمه و سکون را در جمله و ال جمله و بعضی عوض  
 جمله با نوقانی هم نوشته اند یعنی است اسم ماش است و خواص را که خواهد آمد از آن نفع نهمه و سکون  
 را در جمله و فتح لون و بار و قوی در اکثر خواص سل کا و بیش است که مندی همگی گویند سفید ماصحی با  
 که روز بروز لاغری و خیف تر شود بفحاری گا و بیش صحای گویند از آن نفع نهمه و در جمله و فحاری  
 دل جمله بندگش شبه برگ انجیر دارد و بزرگ نرم و ساقش با بقدر و در ع و بخش مثل فی محوف و  
 مزش و خوشتهای بر خارد و در دانه اش بقدر قهوه و منقط بطور کاغذ ابری سیاهی سفیدی امیخته  
 و قسمی است از سرخ سرد شیرین گرم و کران و دافع قولنج و نفخ شکم و آماس اعضاء و در دگر و در دمانه و  
 صدمه و استسقا و تپشکی نفس و سرد و بلغم و جام و ام پات که فساد ماده خام است و در هر دو گرم  
 و سهل و دافع فساد و در ع و تخم او مجمل است جمله علتها با در نافع بود و سهل است بقدر یکد و توله  
 در آب حلکده اندکی گرم نموده برای قولنج شلاید داده شد نفع بین نموده و قولنج شدید رفع گردید و الد

بجای آنکه در مطردوم اعوذ  
 رسول الله و در زیر نگین در مطرفش  
 کن مطراول امت با در و کتبه  
 مطردوم انی و انی با در و کتبه  
 در دور نگین نقش کن انند الا  
 الا الله مخلصا در دست کن  
 این کشتی را در هر جا بنیاید که  
 دشوار شود در رسیدن به آن

بر آورده میشود و در سبابت  
 به اینی میل میشود و در کتبه  
 بر او شوار باشد بر و بسک  
 که نسبت خدا زودی وضع عمل  
 او بیشتر و چنین نفع میکند  
 از چشم در او حذر کن  
 نجاست و چیزی بان رسد و باور  
 بجم هر بیت الخلاء بر خوب  
 محافظت نماز که از اسیر افروز  
 تعالی و مبارک است تمامه  
 رساله خواص البوابی  
 پیچده عالم شایع  
 الحاق آن از تصنیفات  
 اشرف الکما و حکیم محمد  
 شریف خان موصوف  
 منت

باجد بجای روغن بادام روغن بیدانجیر در سهیل قویج و امراض بارد شل فالج و جزو  
 آن استعمال میفرمودند و عم مخفور بقدر دو دام سه دام هم در امراض عاصیه  
 استعمال میفرمودند و چون برگ او بر روغن چرب نموده گرم ساخته بر موضع درد ناک بندند رفع  
 درد نماید و چون تخم او کوفته با جوات اینخته یکدروز رنگارنگ تا عفوخت پذیرد و پس طلا نمایند خارش  
 در طرف سازد و عوصه کیهفته و چون مغز او سهه به سیماب اینخته بخورند اسهال آورد و روغن گرم است  
 از جن لب سنج بنه و سکون راه هله و ضم جم سکون است و در تب و هم هم گرم و در سخت بود  
 دفع صفرا و بلغم و مانگی و علتها زهر دفع نماید و مضر بود با مراض باوریش و جرحت را پاک کرده  
 و اهرم آورد و مسک و مقوی بدن است و آنرا کسته را پاک پدید دهد اکلا و طلا و استعلت و بعضی سرد  
 نوشته اند و نافع ضرب سقطه از الفویج بنه و سکون راه هله و ضم لام و سکون و او هم در سخت کوبی  
 مزه نیز دارد و بلغم برود و شتهها اردق باض بودن را بسیار کند و گرم شکم و جندم دفع نماید از او بی و  
 شمول است از فویج یک بنه و سکون راه هله و کشر او و سکون فویج کشر تا فو قانی سکون یا در سخت  
 هم کوبه است و در باد موحده بیاید از وی بفتح الف سکون راه هله و کشر او و سکون یا در سخت  
 پنج رتنی بند است و تخمین است در طولانی بقدر یک که فریاده و کم و چون است او دور کنند  
 مغز سفید برآید و شانهها او بقدر یک که در کلاان دارد و بصورت سپری که بسیار او درون باشد  
 و در صفا و ملاست قریب بر یک کیلا کچا او هم پنج رتنی مذکور است در اطراف کچا او روی بار آید  
 و کچا او در صورت اکثر دور بود و در کلاانی در صورت قریب با در نجان مشهور است هر دو پنج در بند است  
 استعلت اهل بنداری را همراه گوشت و تنها میخورند و کچا او را در تنور بریان نموده میخورند  
 و هنوز از برگ و شاخهای او ناخوش میسازند و با بجمه مزاج او آنچه در یافت شد مایل سرد است و  
 مقوی باه خلط منی و مولد ریاح و قبل مضر بخوره و مصلح آن می و شستن آن در آب بمالند و کچا او

از نگاره جهان بلیات دوران  
 محفوظ و صدق نشانیست  
 غلام محمد حسن حکیم محمد صادق  
 خان بن اشرف الکامل حکیم  
 زینب خانم زینب غفر له و لاجار است  
 مندر کاتبان دستان خست  
 نشان شکسته از نشان شده و  
 کسی از اطباء این زمان الی الان  
 کتابی که حاوی کیفیت و باو باجو

آن بوده باشد تا یقین ازین  
 در این اوقات بنظر این عالم  
 که رساله جامع امراض دریه که نقل  
 بامرو با داشته باشد از کلام ساده  
 پیشین استنباط کرده مع آنچه از  
 جویر این عالم کسار تجویز آن بصحت  
 بچولسته بزبان فارسی املا کند  
 تا باشد که فایده آن عم و نفع  
 آن نام بوده و وسیله جمیل برای  
 حسن عفت این استند شود

را جبر چهار جبهه را بجان  
 سلاشان چهار جبهه را بجان  
 زبانهکان و الا نزلت  
 دجله کسای ششتری طلوعت  
 صورت است و غفله نقل  
 نقش از در سبب سگانه  
 بفضله و اگر سه و در اندک عوصه

در کتاف عالم رسیده  
 کشت که صفت قدر اینش  
 کرم سنگه همندر بهادر  
 همان شهر را کرده لارانت  
 صدای علم از کس در لارانت  
 مخوف اقبالش در قواد اعلام  
 دولت تر قضا و چون این رساله  
 شکرش قبول و دانستن  
 هم بر سر کتب و در بیست سی به تفرید

قویب باوست در خواص مگر آنکه مضرت او بجزیره نیست به اروی زیاده است میگوید که قفاس است  
 لیکن در جهره بر کههای خلاف بر طاهرت چنانچه حسب تحفه المؤمنین نوشته که برگ او شا به برگ با بوم  
 مگر آنکه گفته شود خطا از نامح است و دیگر جهره را تطبیق میتوان داد و مزاج قفاس گرم نوشته اند  
 و از بعضی اعواب که بر سیده شده اند میگویند که قفاس هم اوست و اسد علم بالصواب  
 ارک بفتح نهمه و سکون را همله و کاف هم آگ است از میب بفتح نهمه و سکون را همله و کاف هم آگ است  
 یا تخانی و ال همله اسم است که در کوهی از کوه است از و سا بفتح نهمه و ضم را همله و سکون و او  
 و فتح سین همله الف هم پاست و در باب یاد فصل السین المجهله استهل کند بک نهمه و  
 سکون سین همله و ضم تا فوقانی و خفاز و سکون لام و فتح کاف و خفاز نون و ال همله این را  
 کرام کند نیز گویند و قسم دوم مان کند است و کند نزد اینها اسم پنج است که جوین نباشد چون  
 زمین کند و نیخی را که جوین باشد مول نامند مولد بنعم و دافع باد و صفرا و خون الماس و قسم  
 دوم شیرین بود و کران دافع خون و صفرا استهل کند نیز آمده است با ضافه و او سا که در میان  
 و لام اسپرک بفتح نهمه و سکون سین همله و فتح با فارسی و را همله و سکون کاف اسپرک بفتح کاف  
 و الحاق الف صاب من بود و در ایکی میداند بطعم شیرین دافع جذام و رافع افلاس نیز نوشته و  
 بعضی گویند که اسپرک هم اکلیل المکات و مشهور در شهر بخیری دیگر است و اعلم که موافق نوشته  
 صاب من بود و مراد ف اسپرک باشد که در بعضی خواص چون افزودن منی و دافع فساد رحمت  
 هر سه خلط و بودن می سرد و سبک افق اسپرک است و در بعضی کتب هندی اسپرک را دافع بوی  
 نومی بدن و استمقار و ضعف و لاغوی تن از زمین نیز نوشته اند و اسد علم اسکندره بفتح نهمه  
 و سکون سین همله و فتح کاف فارسی خفاز نون و فتح ال همله و هندی شهرت نیخی است  
 سفید رنگ طولانی بقدر نیم گرم میشود و کنده بمقدار شکر قند بود و خشک افق مشابه بشاقول مصری

حدوت و بار اول در بیان  
 که در بار اصطلاح الهیاء فسادای عظیم  
 است مرهواد را از اسباب ارضیه  
 یا سماویه و حادث میشود ازین فساد  
 تریطاعون و چچک و فیضه درین بیان  
 از بیضه تغیر میکند درین بیان  
 سماویه و زمین کات افلاک است

که موجب حرات کند در بهادر  
 میشود و پیدا از آنج کاف و جیت  
 اجنبیت مقدمات نجومی علم  
 طب از اصریح می نامد اسباب  
 ارضیه پس تجار است  
 که سکون میشود از سعاد و نودی  
 یا استیجا سفینه با در خنهای  
 رویه باب بویازین نشاک  
 که طوبت بسیار داشته باشد و  
 قابل تعفن بود و ای که بسیار  
 که سوخته با ذوق کرده نشود  
 چنانچه در جگهای عظیم  
 اتفاق میگردد و بیست  
 از یک بله بگوید که است  
 سینه در آنکه لا در جام نشود  
 و بداند که کار سبب با



از سبب مذکور در این کتاب  
 پدید آمده و معلوم میشود و گویا  
 از زمین زمین مخفی میشود  
 معلوم از سبب مذکور در سوار آداب  
 در بیان سید کردن سبب  
 و او شتخلفه آن است که بخارا

برگ او شتاب بر برگ کت و از خورد و نرم و بار یک و نهال او از زمین اندکی بالا بر آید مقدار  
 سه چهارم که ز محنت و تلخ و گرم است و مهبی دافع فساد باد و بلغم و اما اس اعضا و برص از جمله این  
 است و بیخ کاکبج نوشته اند ستهر البکر نمره و سکون سین همله و کسر ناره فوقانی و سکون ناره  
 و فتح راه همله الف هم شمال برنی است پستهول نهیثاکی بضم نمره و سکون سین همله و  
 ضم ناره فوقانی و خفاء ه و سکون واو اولام و فتح بار موحده و خفاء ه و سکون نون و فتح تا  
 فوقانی هندی و الف و کسر کاف و سکون یاء تحتی هم بر هاست یعنی باد بخان بزرگ  
 بدان معنی که شجره آن مشابه شجره باد بخان بود استهل بدینی بکسر نمره و سکون سین همله  
 و فتح بار و خفاء ه و سکون لام و فتح باه فارسی سکون ال همله و فتح سیم و کسر نون سکون یاء تحتی  
 هم بعضی اقسام کول است در زمین که آب برشته باشد روید شیرین و تلخ و سرد و قوی و خون و اسهال  
 دفع کند و بعضی گفته اند که گل سرخ است او سیر بضم نمره و سکون سین همله یاء تحتی  
 در راه همله انهم است که در بابلستان از خوشخانه سازند سرد است و ضم و حابش کم و دافع فساد  
 بلغم و صفرا و خون و سکون تشنگی و نافع آبله و جوشیدگی و سوزش اعضا و دشواری بول و نافع  
 و ملها و شور و مسکت با نخاصه در تقویت معده و قبض شکم و در تب و راقم نیز آمده  
 فصل الشین المبراشه برگ بفتح نمره و سکون سین همله و ناره هندی و فتح بار موحده راه  
 همله و سکون کاف ترکیب می شملد و او شتخلفه و معنی شت برگ هم همین است و اسما  
 ادویه روده پر روده کا کولی چمبر کا کولی میدا هم اید اجوک رکبیک این ترکیب سرد  
 مهبی تقوی اعضا و مولد منی و شیر زمان و محیل و دافع فساد و باد و سوزش و اما اس اعضا و خدام  
 ادویه این ترکیب کشمیری اندک الا اکثر می آید شت کون بفتح نمره و سکون سین همله  
 و کسر ناره فوقانی هندی ضم کاف فارسی سکون نون هم علامی است موم که کجسته و بیخ حصه

فاسده از زمین صورت کرده  
 بود مخلوط شده در سوار آداب  
 پیدا کرده و سوار آداب  
 در دل نغور کرده روح کرده  
 است از آفاسه نمود و در طبقات  
 و اخلاط که مجاور دل است  
 مجاورت فساد یافتند گرمی  
 بسیار پدید آمده در تمامی  
 سبب شتر این آثار یافت بر

۲۱

هم اخلاط بدن فاسد شده  
 امراض و بایه حادث خواهند  
 شد و اکثر خلق این امراض همگی  
 مبتلا خواهند گردید کسانیکه بود  
 رویه در بدن آنها کثیر باشد بیخ  
 مملک یا ضعیف القوی خواه در  
 ضلقت و خواه از جماع یا غیر آن  
 بوده باشند و کسانیکه استعمال  
 هم بیشتر کنند برای تأثیر و بایه  
 ز مستعدان و امراض و بایه  
 در موارد بسیار کس از الامراض

بیشتر باشد و برکت بملاکت  
 بیشتر باشد تا شت  
 مذکوره قبل مردم را عارض  
 در کیف که باران کثیر باران  
 در مدت بمانند و در موسم  
 میشود فاش است اینها که بسیارند



سند و حدود ستاره و نبال  
 بود نیز در بیخ ستاره  
 و حدود ستاره و نبال بود  
 چندین اسید بود و فیکه  
 و در خریف باران بار و خیار  
 و در خریف باران بار و خیار  
 و در خریف باران بار و خیار

صفرا الکر و جربی عود گوید الکی چارفتحه نموده سکون فارسی سکون سکون بار و خیار و فتح  
 نیم فارسی الف در جمله نیز بسیار کم بود باد و علتها می سینه و سینهات بغم و در و صفرا الکر  
 است و آن در غرب بین بدیشو بهترین می رخ زنگ بود علامت و می است که مانند آتش گرمی ظاهر  
 است مانند و محسوس بود روی بهم فصل الام الکی فتح نموده سکون لام سکون سکون یا درخت  
 ام نیز کتابت است بناتی است بقدر عمیر عی ساقش و کشتن بار یک و کلش لاجودی زرد اجبار هند و سر کانه  
 ابنی نور و بر و دفع فساد و ابوالضیم نموده لام شده و سکون او گشتن خط و سیان با و بسیار تاثیر افکار  
 بود گویند زمان نه است تا آنچنان خود را که بر آنها قابض و متبسط می شود از زمانه قوی قوی که آنها  
 بطور سرد و مطیع آنها شوند الاچی که بر نموده فتح لام الف که برایتی نموده و جیم فارسی سکون یا درخت الام  
 که نموده فتح لام الف اسم قاطعه است هر دو در شهبخت کلان اولی شهاب نموده بر که با او مثل برگ نیشکر و بعد در  
 قدام شهبخت بودی و صفت در این زرد اجبار هند باران سکونی و در خوشبو شده صفرا و علتها باد و بغم و در  
 و حضرت شهبخت جراح داد و نسمة الاچی کلان می اخذ و التا بفتح نموده سکون لام فتح تازندگی و الف  
 اسم هم داشت فصل المم ان نیت بفتح نموده و سکون لام و کسر بار موحده سکون یا درخت اخفار  
 نون و تانوقانی ان بنس نیز آمده بکسر بار موحده سکون یا درختا مجهول و فتح تانوقانی سکون  
 جمله شهبخت البید بفتح نموده و سکون لام و کسر بار موحده سکون یا درختا و دال جمله و ابلیس  
 نردخت هند است در نهایت ترشی درش شباخت لیمو اندکی کلان و نیم هم شباخت بلیمو کلان  
 و از فو لادنی نی اگر و برید در کمتر ز مانی آب گردد و سفید مهربه و شیره او که اخته شود سبک و  
 لیمو و شته انوست در زمان بارشی نمرند کور بر آرزو در میان خالی کنند  
 سفوف هضم و محل را برشی آن تصفیه نموده در آن بر کنند و بعد خشک شدن  
 استعمال نیمایند و باین اسم اورا میخوانند و اکثر از کف جی نگر و ز تهبر سے آید

وزیرین یا جنوب باد شرق است  
 در کانونین کانونین نام بود  
 که از نصف او بود نصف باران  
 بهار کانونین در کانونین  
 در خریف و اول سر و بسیار  
 و باران بار و مکر و مکر و عبالوده  
 بود پس سطحها خاصه است  
 و نیز چون در بیخ باران کمتر بود  
 سکون با جنوب بار و در او  
 ۲۴

چند روز نماند از آن پس صاف شود  
 بعد از آن احوالات روز در بار و در وقت  
 شب بیدار گردد و مکر و مکر و عبالوده  
 بود پس و بار و دری جیت و صیف  
 خواهد شد و در این آن از چرخ کونست  
 و غیر عا حادیت خوانند که در بد و ملائکه  
 که بودن همسال نیز همان حال اکثر  
 شکستن ستاره و حدود ستاره  
 و نبال دانه بود و نبال گوی  
 مکر و عبالوده گوی

باید که در نبال  
 علم در نبال  
 مادی است و افق نبال  
 الکی نشان بود و باران  
 نام و مکر بودن بسیار  
 باران کمتر و مانده بار  
 نبال و باران

نشان بودن و باز اسباب  
 خلاف غله فصل سابق  
 کردن غله آن فصل  
 سکون بسیارند و زیان  
 جانوران که در زیر زمین  
 کثیر در عالم مردون و زمین

و این در انظر بسیارست و قلب او را از لیمو کلان است میسازند در تحمیل و بعضی تسکین و جمع  
 و تلین شکم تجربه در آمده اهل چاگگیری نفع بنمونه و بیم و سکون لام و جیم فارسی الف و خفایه و  
 و کس کاف فار و سکون یا و تحت و کراهی جمله و یا و تحتانی نیز ترش درخت هند است بقدر  
 غنای شعلب و طول درش کشید و عوض آن از بالا بقدر آن گرم و سبک شتهی و هضم طعام و دفع  
 شکر نهی بواجب و خدام و حابس اسهال و دفع فساد و بلغم و خون لیکن صفرا کثیر است اما نفعش  
 بنمونه و شهبوب بنمونه و بیم ساکن و سکون یا و تحتانی شکر و خفایت کلان برگ آن بسیار که چک  
 و بر هر دو طرفش انجمنی باریک میروید و شب یکجا شوند و صبح جدا دانهای در میان شمر  
 بصورت باقلا و در حجم زیاد شمر کثیر از شمر می حد به دار بقدر نصف دایره و بعضی کم و بعضی  
 زیاده حسب تخفیف المومنین نوشته که درخش مثل خست اما رطاب اسهال سبب عدم رویه او است ترش کردن  
 و دفع با دو افزاینده صفرا و خون بخالصیت رسیده او تلین و شتهی طعام و دفع گران میسازد  
 و خشک سبک مقوی ولی و دفع ماندگی راه و دوران سرد و سکن تشنگی و خفایه در تسکین  
 حرارت و دفع تشنگی و کسر سورت صفرا و تقویت دل و شتهی تجربه را تم در آمده فشرده او در حواس  
 بسبب اقبال طبیعت اقوی و دفع سمیت هوا و حار نماید و مر بای او خصوص مر بای قسم سرخ او  
 بسیار لید و مفید بسیار مذکوره کل اهل را همراه گوشت نخته میخورند بسیار لید و سکون صفرا  
 و تلین طبیعت و برای انگینتن شتهای مفید و محرک زله امرت پهل کبیر بنمونه و سکون بیم  
 و فتح راه همله و سکون تار فوقانی و فتح بار فارسی خفایه و سکون لام لیمون شیرین را گویند و در  
 راه همله در راج نبوی پهل پاید امرت ولی کبیر بنمونه و سکون بیم و فتح راه همله و سکون تار فوقانی  
 و فتح او و تشدید لام و سکون یا و تحتانی هم گلوئی است و بجای او اکثر با باد موحده خوانند یعنی  
 امرت بل ایام بنمونه و سکون بیم و فتح بار موحده و الف و فتح راه همله و سکون تار

از طبیعت فصل چهارم  
 از بیان حالات که بر برفان  
 و با لایح میشود بر بعضی کبیر  
 الا فرط آب شد بر الفلق عظیم الکرب  
 و بعضی آن مرتفع مضطرب  
 مختلف بودی الحال میباشد و درخت  
 ضیق فتن و عطش میشود و گاهی بیجان  
 میباشد که اگر آب از زمین نرسد  
 از راه بینی خارج گردد و در روز  
 اولن هلاک کند و باشد که با چهار  
 روز استداک شده و کم است که خلاص

۴۴

شود سبک بود و باوران  
 تا بکند و وقت مردن رنگ  
 چهره و چشمان بسیار شود و باشد  
 که چشمان سبز شود و زبان خشک  
 که در پس زبان حرکت بدن  
 شود و سقوط بعضی گردد و بیرون  
 و نیز سنج عظیم میباشد و حالت  
 مثل خفاق عارض گردد و چشمان  
 عیار و جاد هستند و زبان بعضی  
 بالکلیه سیاه شود و در تب  
 باقی بر صفیر بود و سوزی  
 دست و پا و بیداری اجاز  
 نماند اسهال زردی و  
 خفایه و فنی سودا و وضع نواد  
 و نیز سنج عظیم و سوزی

دست و پا و بیداری اجاز  
 نماند اسهال زردی و  
 خفایه و فنی سودا و وضع نواد  
 و نیز سنج عظیم و سوزی

اجباً ناوخته زبان احتلاط عقل و تدو ادون شریف  
 و دستخار بدن عرض بوی  
 شرح از لوازم بوی  
 و بسات که بوی گاهی از بوی  
 ظاهر شود گاهی اندرون  
 غایب گردد و حدوث قانع  
 و توج و شدت اعراض شکام

درخت کوهی است مثل کنار در میان درخت بود هر دو فتح الف و سکون میم و ضم را در جمله سکون  
 و ادو ال جمله میوه بندیت شایسته شکل شیبانی و از و خور در روزیاده از انجیر اندکی تخمها  
 ریزه ریزه بسیار دارد و بوم متناسط طبیعت دارد درختش از درخت شهوت کم اندکی گرش  
 عویض و طویل مثل برگ انبه بزرگ سرخی انجیر چین از طرف سرایل و از وسط حد به در  
 و راقم درخت او را مشاهده نموده و هم میوه او را خورده سفری آنب نیز گویند مقوی معده  
 قابض شکم رخت است اشتنای اسهال شبت او را نفع کلی نموده بود مرتا بفتح نمره و کسر  
 میم و سکون را جمله و فتح تار فوقانی و الف نیز اسم بلیا است و معنی این لفظ زبان ایشان  
 اکیات است و نیز اسم گلوی است امل بفتح نمره و ضم میم و سکون لام اسم آله است و معنی امل  
 ترش است اما کما بفتح نمره و سکون میم و کسر لام و فتح کاف و الف اسم املی است الماس  
 بفتح نمره و میم و سکون لام و فتح تار فوقانی و الف و سین جمله اسم کردار است گلش همراه شبت  
 و بل گوشت بخته میخورد بسیار لذیذ میشود و ملین است هر بل بفتح اولی و فتح میم و سکون را  
 جمله و کسر باه موحده و سکون یا در تخانی و سکون لام اسم اکاس بل است فصل النون  
 اناس بفتح نمره و نون تشدید نون ثانی و الف و سین جمله و کثیل سفری نیز نامند زیرا که  
 اگر نهال او را در او نداشتند در سفر همراه دارند بار و در پیکر طولانی تر سنج و رنگش زردیل  
 سرخی و مسطح است و بلندی دارد و بران خاری که کوچک بود و خوشبو مانا به بعضی اقسام آب  
 و خوش مزه بوته برداری یک گز برگ او دندان دار میوه بر فراز بوته بود و بران برگی چند برود  
 چون از درخت برگیند آن برگها کنده جدا جدا بر نشاند بار آورد و جز یکبار بارند و افزون از  
 یکتا نباشد و خواص این را در کتب دیدم در نظر راقم نیامد مگر بدان میگویند که سرد است و احوال  
 این اول ابو فضل در این کبری نوشته بعد از آن حباب در اشکوهی دیگر اغره نقل کرده اند که

شب و حدوث حالت مثل  
 استقامت اکثر ادو ادون اول  
 مای نیز از علالات تب و کوبت  
 و باشد که شکام دم کشیدن بود  
 ظاهر شود گاهی انجام مرض  
 بلغم و کس از آن شنج میگردد گاهی  
 چنان اتفاق میشود که در سینه  
 مرض و تخاض صاحبان آن  
 حرات بسیار در آن سینه

۲۵

در بعضی ذویل نیز کوبت  
 بالانهمه بوجرت هلاک میماند که ابله  
 از معاینه احوال و شبت پیدا میکنند  
 مردم استعجاب میمانند به رنگ  
 و حال بدن بعضی مثل چالز  
 صحت بیانش قضایان  
 اندریان شبانکه مراعات  
 اینها نجات از آفات میور با  
 پیدا میاید و است که ما ادویه  
 حار و یار درین فصل فریغیم  
 پس میباشد که استعمال شیراز  
 بارده بصاحبان مزاج حار  
 و استعمال شیراز حار  
 در صاحبان مزاج بار دکن  
 بصاحبان مزاج علاات  
 در سینه میماند که گاه  
 در باطن هر شود باید که تخفیف  
 چون ذویل و نظیر بود

و مانند آن از مضغ قند  
 چون متویا و امثال آن خوردن  
 عذای کثیر و تقاریفی با باده غلیظ  
 از غلبه هر چه مرطوب است در  
 بود چون بلغم و زبان و فواید  
 در طبع زک کند و اگر کم خورد با رتی  
 با چغندر باشد و بطریق کباب تاول  
 کند و گوشت بوجه مرطوب و دیگر  
 بطور که حرارت کثیر داشته باشد

بالاسمه بعضی اصفانه نوشته شد ترا جش نزد محرر گرم در اول سرد و وسط تانی است و فسخ و تقوی  
 دل و رافع خفقان تقوی و مانع و خالی از تقویت معده هم نیست و مضر بجزیره و عضلات نفس و اسما  
 و فضاخ و صلح این است و چون این را ترشیده در شرک یا قند نجابانند و گلاب بید خشک  
 زده یکدوب کبزی بگذرانند در سایر افعال تقوی میگرد و حضرت هم زایل میشود و مری او بیغایله  
 است در قلیه بلا و میخورد بسیار با نوره میشود و اندک علم بالصبوب انب یونان نفع نغز  
 و خفانون و کسر باد موحده و ضم لام و سکون و او و نون تانی متوجه الف و سکون نون  
 ثالث ترشیدیت بطعم ترش و زخمت و سرد و حابس سکم و دافع فساد و بلغم و صفراء و محلل  
 خنازیر و دیگر چوشیدگیها و نافع جمیع امراض کلو است انبکول نفع نغز و خفانون کسر باد  
 موحده و ضم کاف و سکون و او و لام انبکود و نفع دال نهدی و با نغز گویند و خفیت بطعم  
 تلخ و زخمت و گرم و تر و سبک ملین و دافع فساد و بلغم و اما اس عضاد و درد سکم و قاطع گرم  
 و دافع فساد و هر ماده خام و نمر او شیرین سرد و گران ملین و دافع فساد و صفراء و خون غش  
 اعضا و دق و عقل منی و تقوی دل افزاینده بلغم و موجب نور الدین محمد است که در ایام سواد  
 و بای شیره که ز بر بغل و گدادی مردم بر آید و هلاک میکند اگر ابتدا یک نمر او نرم کرده ناشتا بخورد  
 و یک نمر ساید با آب بر آن شیره مکرر طلا کنند اگر سرشته عمر کوتاه نشد و و اینست  
 مجرب و کون وضع آن ویم نور الدین میگوید که بستاند تخم اندر این سرخ که از انبر انبکول میخوانند  
 بقدر بازده سیر شا بهمانی و از در آب آله ترغت تسقیه داده خشک از دو در چرخ روغن  
 کران روغن کشند اگر از روغن مذکور ترغت روز سوار در بینی سوط کنند موسی سفید سیاه گردد  
 و از سر نو جوان شود و کیم مذکور در ترقیم فوائد تخم مذکور بسیار با نغز میگوید و عقل سبب نماید  
 از آن جهت غبان شبیه قلم از ارجح دادی منطف گردید اندر این کبک نغز و خفانون

از نسیم قوی چون زرد  
 چون بیلید و مغز فوس با باده کرد  
 ایصال از این نبات بسیار کرد  
 صفات حال بزرگوار  
 منی و قلیل غذا از او احتمال  
 کبک خفیف از نغز نفعه اسهال  
 سکون تقوی روح کند بداند

از آب است و شور با و شراب  
 از آب است که برای خفانون فطری  
 از شراب کبک نفع است و  
 غذا از شرابها مثل کبک و ساق  
 و در شراب کبک و از آب لیوب  
 عذره و آب از ترش و اصل سازد  
 و بخوردن اجباری که مخصوصا  
 اجباری با دوست نماید و ال  
 و از ترش و واقفان بر خفیات  
 و بچغندر است که در کتب  
 از اینجاست که تحلیل غذا  
 و از شرابها خورد و لیکن با نواظ  
 باشد و آب است با است  
 کرده باشد با باده و نغز

سنگال کند و صبر نشسته  
 بنام بیکلاب بر کتب المصنف  
 سزینید و از جماع و دراضت  
 شعبه و آنچه نفیس و عظیم  
 شوار بودی بنویس تا جناب  
 نماید و هماکان وقت و بکلیه  
 بقدر و همتی لاند و وسواس

وسکون ال همله و فتح راء همله و الف و کسر یاء تحتانی و سکون نون ثانی ترکیب است بقدر لیمو  
 شیرین کلان خروزره کوچک در نهایت تلخی و نباتش شبیه به نبات هند و اند بسیار سی خرو  
 تلخ گویند و دو قسم است یک قسم در انبکول گذشت هر دو تلخ و سنگام مضغ تیز و گرم و سبک و  
 سهیل و دافع برقان و فساد و صفراء و بلغم و بیماری سبز و استقار و تب گرم شکم است  
 اندر جو بکبر خمره و خفان و فوح و ال همله و سکون راء همله و فتح جیم و سکون واو درخت  
 عظیم است برگش شبیه برگ بادام و شمش عریض و طولانی و متفرق و در جوف هر یک از آن تخم  
 خروزره و از ترشیه زبان کشک و سرخ و مغز او سفید بابل بزودی تلخ و تیز و سرد و قابض  
 شکم و دافع فساد و صفراء و تب حابس اسهال و دافع بوسه زخمی و قاتل گرم شکم و دافع ملی  
 که از ورم جاری باشد و از یم او جراحتهای دیگر هم رسد و درخت او را اهل هند که گویند  
 انار فتح خمره و نون الف و سکون راء همله هم دارم است انالی انضم الف و فتح نون و سکون  
 الف و کسر لام و سکون یاء تحتانی هم شتاق است ایناره ففتح الف و سکون نون و فتح یاء  
 موحده و الف و فتح راء همله و اشام و بدون و عوض الف نیز آمده ساگ است که عوام  
 الناس از اینچته میخورد قسمی از نوشته اند چون خام بود گرم و قیقل و آرز و آرنده طعم و دافع باوت  
 و شکم براند و چون بچته گردد مزه شیرین پیدا کند و سرد و افزاینده نمی است و غلبه باد و تلخ  
 و در دهنتری آورده که چرب زخمت انبوی ففتح الف و کسر آن و سکون نون و ضم بار موحده  
 و سکون واو و کسر ناء فوقانی و سکون یاء تحتانی هم ساگ است اهل هند بخوردن نائل اند  
 اینرت ملی بعضی بنزه و خفان و فوح و فتح بار موحده و سکون راء همله  
 و تاء فوقانی و فتح باوه و قشید و لام و کسر آن و سکون یاء تحتانی  
 هم کلوی است امرت لسا ففتح خمره و خفان و نون کسیرم و سکون راء همله و تاء فوقانی و کسر لام

تکند و فوطان شادان بافت  
 در بونب که فاضله طامضه  
 شکل خوره و لیمو و انار و بوجان  
 بخورد و سکه بویید و از اغذیه  
 کتبه الحرات و غلبه کتبه الطوبت  
 پینیز و راست و خوردن شکل  
 ارسی کتبه النفع است و حلتیت  
 با نجیبیت نفع بسیار است  
 نوشته اند که برای فواج بلغمی کلام

۴۷

کمی نافع از آن حلتیت نیست خوردن  
 فوض کافور و دودا و لاک و یا تو نیمها  
 و دیگر میاجین تقوی در بار حفظ  
 از آفات هوا و بائی در فصل عظیم  
 دارد و استعمال از هر مهره جو  
 پسیاست و بعد دارد و نار حلتیت  
 خیسای بنفید است و خوردن بسیار  
 حافظه هوا و بائی و باست  
 و این حب در تقویت دل  
 و دفع موم و از الاضرر هوا  
 کبی و بائی در اصلاح اخلاط  
 فاسده بدن بی نظیر است  
 زهره حطای یا قوت  
 زمان مراد بر کبر باو  
 گل ارمنی مضمون در پنج  
 عقربن تربل است و فاضل  
 نان کسین هم سفید

درق نقره را باب صمغ عربی  
 محلول حل کرده شکر از عطران  
 را بکباب حل ساخته غیر آئین  
 را برودن بلسان نم منقال  
 حل نموده باقی او در کوفته  
 بنجسته و هم را در نم نیکو نشسته  
 جب با ساز در هر حسب بعد از قراط  
 و هر روز پنج عدد از آن خوب  
 با کباب ده منقال فرود  
 و وزن قراط چهار چوبان  
 ۲۸  
 در کوبی و بزرگی است از عطران  
 و صندل و مشک همه وزن  
 برابر و کباب سوده بعد از کباب  
 چنانکه در حسب همراه کباب  
 خوردن مفید است و طبیعی از قدا  
 ذکر کرده است که از صبر و جز  
 و موز عطران هر یک یک چوب  
 گرفته در ایام و با هر روز دوازده  
 قراط با سوزش است و بسیار  
 باب بخردن داد فلفل بسیار  
 کرد و طبیعی که از صبر عطران  
 در هر یک یک وزن از صبر عطران  
 و در یک نیم از صبر عطران  
 پس بویکی بسیار است  
 نامهای از آن او در  
 بکوره اشاره میکند

و فتح تا فوقانی و الف نیز اسم گلوئی اندر بارانی بکسر نمره خفان و فتح و ال جمله سکون جمله فتح  
 با موحده و الف و سکون را در جمله و کسر نون سکون یا در تخمانی در عرف اندر این کونید انبرتا  
 سنگ نفع فتح نمره و سکون نون و فتح با موحده و سکون را در جمله و فتح تا فوقانی و الف فتح  
 سین جمله و سکون نون و خفان کاف فارسی اسم سنگ صبر است آنکه بکسر نمره و سکون نون  
 و فتح کاف و سکون ال اسم سنگ است و در بحث با باید انشاء الله تعالی انجیر فتح نمره  
 و سکون نون کبرجیم و سکون یا در تخمانی در جمله میوه شهوت خواص او را در کتب فارسی  
 تفصیل تحقیق نوشته اند و انجیر ششی را کبوتر می گویند و بعضی گرم را انجیر نوشته اند و بعضی  
 میفرینند مثل گوسر و در حرف کاف مذکور خواهد شد انبیا نفع نمره و سکون نون کباب در جمله  
 و فتح یا در تخمانی و سکون الف اسم شرمخ از نسبت و خواصش در آنب گفته شد انبلیله نفع نمره  
 و خفان نون و فتح با موحده و سکون لام و کسر با موحده و سکون یا در تخمانی و ال جمله نمره  
 اندیست در نهایت ترش و خواص این را این بیت گذشت فصل الواو اونٹ بضم  
 نمره و سکون واو و خفان نون و تا فوقانی هندی طعم شیرین بکس متوی بهر دافع فیه  
 باوقال گرم سده نافع بوسیر و افزانیده صفراء و بلغم و بفار ششی ترا و دبلا و بضم نمره و سکون  
 واو و ال جمله و کسر با موحده و لام و الف و واو ثانی فخر است که بفارسی سکاب  
 نامند و خایه او را جذبید تر گویند و خواص او در کتب یونانی تفصیل است او در هست  
 بضم نمره و سکون واو و فتح و ال جمله و سکون او تا فوقانی دوشی که در و اب و برابر او  
 باشد آورده گشت بضم نمره و سکون واو مجهول در جمله و فتح و ال جمله و هندی و فتح  
 کاف سکون نون و مستح تا هندی الف قسمی از شناوست اونٹ کثارا بضم نمره و  
 سکون او و خفان نون سکون تا فوقانی هندی سکون کاف و تا هندی ثانی الف و ال جمله و

از هر یک یک بند انگ  
 قاهر درق طلا درق نقره  
 نقال غیر آئین بند  
 از هر یک یک بند انگ  
 قاهر درق طلا درق نقره  
 نقال غیر آئین بند  
 از هر یک یک بند انگ  
 قاهر درق طلا درق نقره  
 نقال غیر آئین بند



صفا صفت عظیم است  
 و نیز اوست اعلیٰ الموضع  
 و نیز اوست اعلیٰ الموضع  
 و نیز اوست اعلیٰ الموضع  
 و نیز اوست اعلیٰ الموضع

والف ثالث نهال خازناک بقدر رعیت بر که او و شاخهای او خار بسیار است گلش  
 زرد و نموی مقدار گردگان خار و تلخ و تیز دافع کف میزند و باد و سولده صفرا و در و ضم کم  
 و خشک مقوی بدن اگر پنج تازه وی ریزه کرده بطریق چوبه چکانیده یکماه بارگ بان بندت  
 باه اساک کند و جلق زده را طلا کردن مفید و بوی بغل برود اگر بغل اند او که ضم نمره  
 و سکون و او و خفازون و فتح کاف و سکون نهالش از که بعضی کم و بعضی زیاده برگش  
 عزیز بقدر دو انگشت سه انگشت و خشن بقدر برگ غنبل گلش خار دارد و دانه های او  
 خورد و ریزه ریزه کوچک از تخم پوژ و شتاب با و دو قسم بود یکی از شاخ سرخ و دیگری سفید هر  
 تلخ و هم و بلغم و باد را دور نمایند و دافع نفخ شکم و بواسیر و خارش و در و شکم زایل گرداند **فصل**  
 الهباء الهوزا همپین سفید نمره و سکون و کسر با فارسی خفازه ثانی و سکون یار تختا  
 و سکون نون اسم افیون است و در عرف افیم است و آن چهار قسم است سفید از خار گل گویند یعنی  
 هضم کننده دوم سیاه و از تارمان گویند سوم زرد و از کشته گویند چهارم مخلوط همه نامک و از  
 سارن گویند خواص نون کتب یونانی تفصیل مذکور است امیل ضم نمره و سکون و فتح با بوجه  
 و سکون لام هم بویست و در با یاد اهلیم بفتح نمره و سکون و کسر لام و سکون یار تختانی و سیم  
 هم بزرا شاد است **فصل الیاء التختانی** انیت بکالف و سکون یار تختانی خفازه  
 و سکون ناز فوقانی بندی بفارسی خشت و نسخه هارقت منی استعمال شده بهتر او درین باب  
 گفته است و دیگر نواید تفصیل در نسخه المومنین خردان مذکور است ایجل کبر نمره و سکون یاء  
 تختانی و فتح حیم شد و سکون لام قسمی از نیت است اینک کبر نمره و سکون یار تختانی خفازه  
 نون ضم کاف فارسی سکون را در جمله نیز فحش است و تلخ است و سیرع الهضم و دافع فساد صفرا  
 و بلغم و خدام و فساد زهر و مقوی نون هم بفارسی شنگرف گویند ایلیو اکبر نمره و سکون یار تختا

و بعد او بقدر یک یک یا نیم  
 باشد در کلاب سوده همراه کلاب  
 و آب خنک بقدر چهار چهار تولد  
 سکنجبین در تولد با هم مخلوط  
 کرده نجات از آفات و باسید  
 و موجب راقم است و با هر چه  
 پوسیدنی را از صندل نکند  
 بجا چاندنی فوش خانه و جاد  
 بیگانه از صندل سنگین است  
 و ملاحظه کند که در باره سباب

۲۹

مادری است یا راضی و نشان  
 این هر دو در فصلی که علامات  
 حدوت و بیابان شده است  
 مذکور شد اگر از اسباب است  
 بود لازم است که در خانه های  
 غایب و سقف که دیوار را طول  
 داشته باشند ساکن شود و هوای آنجا  
 را شاد و وضو بخورد و بخورد اصلاح  
 دهد و چون یک درین فصل بیان  
 خواهد یافت و اگر از اسباب

آنرا در و سبب افند  
 از آن در و سبب افند  
 از آن در و سبب افند  
 از آن در و سبب افند  
 از آن در و سبب افند

کلاب ویدمشک از پاشیدن  
 کلاب ویدمشک از پاشیدن  
 کلاب ویدمشک از پاشیدن  
 کلاب ویدمشک از پاشیدن

مجهول و لام ساکن و فتح و او و سکون الف سردست و سبک و دافع جذام و حار و خشک و غصه و گرم کم  
 و تشنگی و قی و فساد زهر و خون و صفراء و بلغم و دشواری بول **باب الباء الموحدة فصل**  
**الالف** با نسا بیامو حده الف و خفاء نون سین اهله الف ثانی خواص این پیا با نسا بیاید  
 با لک با بار موحده و الف و ضم لام و کاف و الف ثانی قسمی از کچری است بفارسی و توجیه عام  
 آن بطبع غیرین سرد و گران و دافع رکت بت و رسیده آن گرم و سبک و ملین و ممتنع است طعم و صفراء  
 اکثر مالوک بفتح با موحده و سکون الف و ضم لام و سکون و کاف قسمی از پالیوت است و در باب  
 موحده فارسی بیاید بارسی کند با موحده الف و فتح را جمله و سکون الف ثانی و کسر و سکون  
 یا و تحانی و فتح کاف و خفاء نون اول جمله کث که دو سبک کند نیز گویند جایها از ناک نرود در مایه  
 پوست آن مطبوع و خوش بود شیرین و تیز و تلخ و مبهی و موی عصاره و صفا و اکثر و دافع فساد باد و بلغم و برید  
 گرم و سبک و سبزی این شسته طوم و برافزورنده رنگ و دافع جذام و از جمله سیاه است از بعضی کتب  
 هندی یافت میشود که بارسی کند بداری کند یک چیز است و از بعضی اطباء هندی که پرسیده شد  
 همین میگویند و در بعضی کتب هندی نوشته که هر دو علیحد اند و بداری کند را دو قسم نوشته اند قسمی که  
 سفید است از اجتهت کند گویند و در خواص این هر دو قسم نزدیک به بارسی کند نوشته اند بار کانیر اسم  
 بداری کند است با نخچه گلور ارباب موحده و الف و خفاء نون و فتح جیم و او هندی و فتح کاف اول  
 و ضم کاف ثانی و او و مجهول را جمله و الف و او ایند است سبک است و دافع بلغم و زهر و نافع دیال  
 و قروح ساعیه که بفارسی خوزه گویند قسمی از گلوره بار و با موحده الف و ضم را جمله و سکون  
 او و بعضی رمل گویند و سرد و دافع و مایمل و ثور و ضرر و مسقطه که بر پشت رسد یا بچی با موحده  
 و الف فتح با موحده ثانی که جیم فارسی سکون یا و تحانی و بجای موحده ثانی کاف هم آمده  
 یعنی با کچی و او ای هندی است و آن را نه سماه بود و انواع جذام و در موحده را نافع بود خوردن و

و مثال آن و اما وضعی است از  
 کشتن پیاز شانه های درخت  
 سرد و خشک و خفت بگویند  
 ساده و بومی های تو بشویش  
 سبک و در ناستانی و گل های  
 خوشبو و دیگر عطریات و اما خوراکی  
 پس از پنجه سرد و خنجر و دود  
 کند و در کسند در دهن زعفران  
 و از خزه پسته و مشک و طافان  
 و چوبک سرد و کافور و صندل  
 ۳۰  
 و کسب و در بین روغن کافور  
 و روغن بادام بریدن با روغن  
 نماید و اگر شدت گر باشد در سگ  
 فواری آب گدار و از خشک  
 جوش که آب پیچیده باشد مکان  
 را سردار و قضیه صندل  
 و کافور و سبک و کلاب و مثال  
 ان نماید و طلا و جد و بار  
 که چینه طاعون و سبک و با  
 نغید نوشته اند و وقتیکه  
 بود در آجر با بسیار  
 گرم بود و در سبک خریف  
 باران بار و غبار و شسته  
 باشد پس علامت و پاره  
 خیا بچوب سبک و پاره  
 و زنجبوت لازم است  
 که از آن زهر پسته کوشاید

صحت استعمال اینجودلیا طویله  
 و نشسته باشد و خوردن آن  
 و بفرستن خصوصاً کبک  
 باین المراج باشد تا شکم می  
 سرد باریان پاره شود  
 و باین تجویز خود آورده هرگاه

طلان نمودن و راقم دو ماهه تنها و معده او و دیگر نارسیب در آب زرموده صبح او را زنجیر  
 بر و صحت صاحب حق داده و فصل او را سائیده برای ضما و نمودن امر نموده بسیار کس از ناراض آمده  
 نیز تندرگم و خشک در سه سیوم و بسک و مقوی دل و مشتبه طعام و دافع فساد باد و غم  
 و مصنف نور چشم و مقل منی باری برود و با عربی و بحدف یا تختانی نیز آمده است نزد  
 بعضی ریحان است و نزد بعضی با در فوج است با جره یا موحده و الف و فتح هم در ممله و  
 الف و هم باز آمده است نوعی از جواهر نشسته اند غله مشهور است نزد راقم حار است و باین مقوی  
 بدن کرد و باه و معده و دافع رطوبت و تقیل باد و اکثر باره سیدکا یا موحده و الف و فتح  
 را ممله و ایندنی که سیرین بهله و سکون یا تختانی و خفازنون و کاف فارسی و الف سبب  
 کثرت شاخه مسیر این هم گفته و در بنگا و کوه چک میشد و در جنگا نیز گویند هم نندی است  
 بطعم شیرین و گران مهبی و دافع فساد باد و صفرا و شاخ او را در آب سائیده بر مبله ضما کنند در دوزخ  
 بنشاند و فسی است از موسوم به بنگ با مدر یا موحده الف و خفازنون و فتح دال ممله  
 سکون را ممله گوشت وی دافع فساد باد و تنگی نفس و زردی بدن گرم سکون و گرم مقعد است بفارسی  
 نوز نیز گویند باره یا موحده و الف و ممله الف ثانی و با بطعم شیرین گرم و سرد گران مقوی اعضا  
 دافع فساد باد و مولد منی منوم و مشرب طعم و انوائده توانای بوجنی خنری گویند و پیاده و طلا  
 و صفا و مایه تقویت باه اکثر استعمال میشود با کبه یا موحده الف و فتح کاف فارسی او نندی  
 بفارسی شیر است گوشتش گرم و دافع فساد باد و امراض چشم است و شبر او را در سرمه نزول یا استعمال  
 کرده بسیار نفع کرد و جد مجرب هم که بخورد استعمال فرموده بود بسیار نفع کرده بود و مندر باره  
 و الف و کسر ال ممله و فتح هم و خفازنون دال ممله نندی این عبارت از است که جوار را بریان  
 و در آب بچوشانند تا بخته شود و اصناف از بالا ایش بتانند و این آب سبک است و قافض

غلبان و واقف ظاهر شود  
 بها که جنس کوشند و استعمال  
 کلاب شربت انار را با عسل  
 بید و اطراف بند و در این ترکیب  
 در آب سیرین تجویز کرده شربت  
 انار شربت کلاب و در آب  
 و در تولد با هم مخلوط کرده و طب  
 بالا ایش پنج توله کلاب نوشته  
 چوب کش و اسهال از سنگا

۳۱

مضرب با بخت میس  
 و صحت باغنی بمرات و کرات  
 بیوت پوخته و هر گاه فی  
 یا اسهال شروع شود کلاب  
 آب بقدر چهار چهار توله بچوب کش  
 شربت انار شیرین و در تولد با هم  
 مخرف کرده نوشند و اگر اسهال افتاد  
 باشد شربت انار و نون سازه  
 و بجای آب عسل و عسل  
 کند و چون اسهال باقی بماند  
 شود نظر کند که اگر علامت  
 دوزخ است از شدت شربت  
 دوزخ است از شدت شربت  
 دوزخ است از شدت شربت  
 دوزخ است از شدت شربت

آره شیره صندل سیرین  
 با نمک داشته در کلاب سوده  
 سبک است و قافض  
 سبک است و قافض  
 سبک است و قافض  
 سبک است و قافض

نور دو کلبه از کلاب در کلاب و آب خنک بخاشنه بنوشد از شرک ساقه  
 کده شربت بنوشد چهار ذره برآوردده هفت  
 در کلاب و آب خنک بخاشنه بنوشد از شرک ساقه

واقع خلط بملود و کیم و فساد اخلاط ملته و اکثر بار و بلول که عمرند میت و اجوالش در باز موحده فار  
 گفته آید انشاء الله تعالی و برنج نیزند و قدر می فضل کرده و زیر زمین از مفروره میازند و در ایام  
 بیماری و هند چه ایشان در اول تب بیمار از اغذیه اجتناب میفرماید و از از بان سکرست لاجانبند  
 و هر شش سبک قابض و قوی شتهی هم طعم است بامی رنگ بیا موحده و الف و کس بیا  
 و با موحده مانع و فتح راه هله و فساد خون کاف فارسی دانسته است سیاه مدور بر سران زانده بسیار  
 بار یک طعم تلخ و تند و کم و خشک و سبک اشتهای آورد و واقع خلط و نفخ و استسقا و فساد باد و طعم و  
 گرم و قابض هم عبری اسم رنگ کابی است با بونبه بفتح با موحده و سکون الف و ضم با موحده و سکون  
 و او و فتح خون و سکون و مرهمی بفتح نیم نیز گویند کل شهرت عربی اقحوان است با فسخ با موحده  
 و الف و خضار خون وین هله اسم قصرست بفارسی گویند بن بن و الف نیز آمده بر گش بار یک  
 مثل برگ جوار و برگی که اول او نو شود و در اندک زحمت تقطیر بول و سوزاک و بواسیر و ضعف معده  
 و صفرا و حرارت خون فاسد و قولنج ریجی رافع بود و بعضی نوشته اند توله صفرا و نیما میسر تا  
 نازکی که نازه رسته باشد از او چهار سازند بسیار خوش مزه بود و نافع شتهای و تقویت معده نماید  
 و تسکین بصفرا دهد و بلغم قطع نماید باید که نخست آن سر را در آب نمک آرد بعد بشوید خشک  
 ساخته در سرکه یا رشی دیگر با نازند و بیخ فی را همراه جودار و سور بجان بقدر مساوی اوجاع  
 نفصل ضاد است حال نموده شد بسیار نفع نیماید و از گره نازه فی روغن برآورده برای اوجاع  
 نفصل خزان است حال کرده شد بسیار نفع نیماید و طریق برآوردن روغن و در علاج الامرض  
 و حاله نافع مرقوم نموده ام و گره با بنس برای ادرار بسیار نفعیت و برای اسقاط استعملت  
 و نیز اگر زن را اسقاط نموده باشد و فرج و رحم او صاف نبوده باشد گره با بنس با همراه فلوس و  
 پوست الماس بقدر رو دو دوام در آب جوشانیده بجای غذا و آب چند روز او را می دهند باله

نور دو کلبه از کلاب در کلاب و آب خنک بخاشنه بنوشد از شرک ساقه  
 کده شربت بنوشد چهار ذره برآوردده هفت  
 در کلاب و آب خنک بخاشنه بنوشد از شرک ساقه

سازد و برای اسهال  
 بقدر سه ماشه حب الاس  
 کرده بنشیند و افشوده فاشه  
 برای تسکین حرارت خنکی  
 مفید بنشیند و شکام احساس  
 خشک و آن را بوجار آرد و بن  
 کند و برای کب صندل سفید  
 در کلاب سوده پارچه بر آن  
 آوده بر سینه و شکم بچین  
 و سوزن بعل آرد و بکرات  
 و مارت همین سان  
 دنگ سوده در دست یک  
 آن بپزد و شکام بپزند  
 این جنک با کلاب با عرق  
 سوره با عرق بید خشک

سازد و برای اسهال  
 بقدر سه ماشه حب الاس  
 کرده بنشیند و افشوده فاشه  
 برای تسکین حرارت خنکی  
 مفید بنشیند و شکام احساس  
 خشک و آن را بوجار آرد و بن  
 کند و برای کب صندل سفید  
 در کلاب سوده پارچه بر آن  
 آوده بر سینه و شکم بچین  
 و سوزن بعل آرد و بکرات  
 و مارت همین سان  
 دنگ سوده در دست یک  
 آن بپزد و شکام بپزند  
 این جنک با کلاب با عرق  
 سوره با عرق بید خشک

اینجمله نوشته در کتاب بانی  
و تفرقه باب و طلا بانی است  
بکلیت چنان بود است  
وزن بار از روشیدن آب  
خاک عاقبت نواز اکثر  
اجزاء جهان از خوردن  
آب عاقبت می کنند

بفتح بار موحده و الف و فتح لام و سکون هم برست با و میان خطای بفتح بار موحده و الف  
و کسر ال و همزه و فتح بار تختانی و سکون الف و نون در کتب عیاف مثل قانون و تذکره تجده و خزان  
احوال این را ندیدیم با جمله دین زمان بسیار یافته میشود و آنست سرخ نایل بتیرگی غبار الود  
و در میان او دانه کوچک بقدر خسته تمر لیکن خسته تر گنده و این باریک نوکدار و اکثر  
لبهای او کشاده و تخمش در میان او نایبان همراه چای خطای استعمال کرده میشود  
گرم است و متوقی معده و محلل ریاح و مصلح چای متوقی فعل آن حسب ریاض الفواید  
گوید گرم و خشک است در اول و گویند تر است با ضم و متوقی معده و دماغ و اشتها است  
و محلل باغم و ریاح و در بول و مفتح سده چون در طبع همراه چای و در چینی و قافله صنفا  
استعمال نمایند در جمیع افعال خود قوی گردد بار موحده و سکون الف  
و در جمله و ضم سیم و سکون و او و قوتت بار همی بفتح بار موحده و سکون الف و را  
همزه و کسر و سکون بار تختانی بعضی گفته اند اسم زبسی است بالکسر بفتح بار موحده و سکون  
الف لام و فتح بار فارسی و نشه ید نار فوقانی و سکون را در جمله اسم جوان است یعنی حساب  
بر که بار کوچک بالکس بفتح بار موحده و الف و سکون لام و فتح کاف و الف و بیوض  
کاف الف و او هم آمده است ای بالو هم یک است سرد و خراشنده آبله بال هم بفتح بار موحده  
و الف و سکون لام و فتح جیم فارسی خفاره و سکون را در جمله اسم چهرت پاشک  
بفتح بار موحده و الف و سکون سین جمله و ضم نار فوقانی و سکون کاف فارسی اسم بهوا است  
خواص این نیز در اینجا گفته خواهد شد **فصل الباء الموحده ببول بفتح بار موحده**  
اول و ضم بار موحده ثانی و سکون و او و لام اسم یکبر است و در بخت کاف باید سبزی  
بفتح بار موحده اول و سکون بار ثانی و کسر را در جمله و سکون بار تختانی است اسم فرم است

بسیار گمان ناپاک  
بنمایند و اگر نماند غذا بوده باشد  
جای آب بوق غلبه الشکب نوش  
اکثر در میان کجرات کثر بید  
احساس کوفه از عاقبت کرب  
و ضبط آب خود را در آب سرد  
انداختند و آب سرد بر بدن  
ریزانیند و بعد از صحت و  
عاقبت نشوند و اگر در ارفی  
شود در معده قرار نگیرد و نین

از ساق و دندان سفید و زرد  
و کلستر و کلستر  
سرکه شده در کلاب سه توله سوده  
و نم آن ضاد سازد و بعد نصف  
کتری آن استعمال این ضاد  
درد نوشیده بی خورد که اکثر  
ایمان بین جمله در ارفی  
نشده و سفید گشته و بسا اوقات  
یعنی عماد برای کرب سوز

دندان دانه و زرد و سفید  
ناله و کلستر و ساق  
دندان دانه و زرد و سفید  
ناله و کلستر و ساق  
دندان دانه و زرد و سفید  
ناله و کلستر و ساق  
دندان دانه و زرد و سفید  
ناله و کلستر و ساق

عظم دارد و گاهی به دار  
 بزرگ باشد درین رگ  
 در فنی و اسپهال  
 کلید زیندن در بار  
 و بالایش بقدرین  
 دو قله است که در سکن

اصناف کرده میشود در  
 صورت افراط ضعف درق لوله  
 و در صوریکه حرارت بر طبیعت  
 بر بعضی غالب بود و اسپهال نبات  
 شیره الوخاراهفت دانه آب تر بنده  
 یک تله شیره زرشک سه تله در آب  
 و گلاب بقدر چهار چهار قله بر آورد  
 صاف نموده شربت بجمود و تله  
 اضافه ساخته کمال مفیدی شود  
 دق و فینان را نیز همین دوا

۳۴

استک بگرد و باد موحده و خفاره و سکون یا تحتانی و فتح تارفتاه فوقانی و سکون  
 کاف اسم میره است و عوض تار فوقانی بعد کاف دال جمله نیز آمده است بهیچک فصل التاء  
**الفوقانی** تهوا بفتح باد موحده و سکون تار فوقانی و خفاره و و او و الف با تک  
 نیز گویند در طول نهال او بقدر گرم و زیاد از آن برگش بقدر بودنیه و نرم و کنکده و  
 چون نخته شود کلان گردد و برگش نیز در عرض و طول بنفاید مردم هند و سمان همراه گوشت  
 و بی گوشت نخته میخورند لیکن تا که برگ آن خوردست در مزه بهترست و منتش نزد یک آبها  
 و بری اقوی از بوستانی بسک و بلین و مهبی مغوی اعضا و شته طعم و دافع مراض  
 سبز و رکت بت و بو سیر و گرم شکم و متعد و دافع فساد اخلاط ثلثه اسم قطف است  
 بیقین بفتح باد موحده و کسر تار فوقانی و سکون یا تحتانی و سکون بین جمله اسم است  
 و در حجت الف گذشت **فصل التاء الفوقانی** هندی برٹ که در بار موحده  
 کسوره و سکون تار فوقانی هندی و فتح کاف و خفاره و کسر دال جمله و سکون راء جمله  
 نوعی از کبیرت گرم و زحمت و زحمت و آن و در دندان خون خارش و اثر زهر کهن  
 و فتح ساز و شیر بفتح باد موحده و کسر تار فوقانی هندی یا می تحتانی مجهول و سکون راء  
 جمله گوشت وی سرد و شته طعم و دافع تب و فساد اخلاط ثلثه بعضی نوشته اند  
 که اسم تهوت و صوت مشابه بدراج و بقدر نصف او و بالجماعه زوا فرم معتدل است  
 در حرارت و برودت و لایق بغذائی تا قبل من مضار و مغوی مده قابض شکم مثلاً بفتح بار  
 موحده سکون تار فوقانی هندی و لام الف اسم شربت **فصل الحیم** کجور اکبر مایه  
 و فتح حیم و سکون داد و راء جمله و الف میگویند بعضی ازج است و یک گون در میان هر دو  
 اختلاف دریافت میشود کجور کند بفتح باد موحده و جیم شد و سکون راء جمله و فتح

فاده میکنند و اگر با اسپهال  
 فی در وقت که مرغ آن وقت  
 تشنگ بود باشد پس بعد از  
 و با جیل در بای و پیستیا بقدر  
 یک یک با نیم تم نامت و کلاب بقدر  
 پنج تله بود و بخورد و این دوا  
 جهت حبس اسپهال که بنجر بر سیده  
 خس میل گری اندر چو شیرین  
 گل داده آب سرد نیاورد  
 مناسب مرض و بر  
 و اگر شدت در و فنج  
 باشد ز با حبس سازد  
 که بسیار فایده است  
 فواق و ازویت بحدت  
 می نماید و برای خفایس  
 میل کل پیوستند

درده انار آب بچشاند  
عین سبب حصه بسوزد  
صاف نموده ریخت  
نعل کند و نقل از زنبند  
و کل کسب سوده در  
خیبات شش زین

پول زینفید بند و غیر ای  
شخ بودی دست کنجد اشال  
تک سوده در روغن کنجد اشال  
آن خلی بنفید بند و چینه در روغن  
نمک گلاب با عرق بادشک  
بانگ سبوس کندم فایده عظیم  
می کند و آن دوار در آب غش  
در روغن نمک است با دوان غش  
باشه انیسون بودینه هر یک چهار  
تخم کدو در بار چایسته نیت است

کاف و خفان و نون و ال مهمله اسم سوختن بجسار کبیر با موصده و فتح جیم و کون با و نخت  
و سین مهمله و الف و ال مهمله اسم خلاصه خوب بی کسبت و خواص این نیز از آنجا جوید بجای کبیر  
با موصده و جیم مفتوح و بار نخانی مفتوحه و الف خواص این در بهانگ ذکر خواهد یافت **فصل**  
**الحیم الفارسی** که چو با موصده و ضم جیم فارسی خفان و سکون داد اسم عقرب است  
و خواص و شهر در کتب یونانی است و کر دم در بای ماهی کو چکست بود نبره رنگ بسرخی  
ایل بر سردی بخاری بود که بدان زند و جسم وی خار ناک سردی بزرگ تر از تنه وی  
صعب و ارشکوی بنویسد شا بد که ماهی سینه که با شیب بفتح با موصده و سکون جسم  
فارسی اسم عربی وج است بخاری اگر زنی نیز گوید که جسم سفید است بر دو تنخ و نبر و گرم  
مش ته طوم و قوی و معتدله کله و رافع خله و سا و بلغم و باری جمع و جبط و آسب بود و جن  
و چمناک کبیر با موصده و سکون جیم و شمام بهر تحفه و فتح نون و الف ساکن و آخر کاف  
اسم پیش است **فصل الدال** المهمله بدار کبیر با موصده و فتح و ال مهمله و خفان و ال  
در مهمله و الف دوار نهد است از طرف کوهستان می آید چوبی است سبک بقدر گندگی  
اصل السوس تلخ و زحمت و گرم و ملین و مسمی بقوت و دافع فساد و بلغم و خون الماس و اعضا  
و بر مبر و از جمله رایسان است بدار کند با کبیر با موصده و فتح و ال مهمله و الف و سکون  
در مهمله و فتح کاف و سکون نون و ال مهمله و فتح و الف اسم برنی است بدری بفتح  
با موصده و سکون ال مهمله و کسر ال مهمله و بار نخانی اسم کنار است بداری کند کبیر  
با موصده و فتح و ال مهمله و سکون الف و کسر ال مهمله و سکون یا و نخانی و فتح کاف و سکون  
و ال مهمله بعضی گویند که اسم بارانی کند است و بعضی خیر او دانند و دو قسم نوشته اند قسم سفید  
و بر آچیر کند گویند و در خواص هر دو نزدیک بارانی کند است بدار کبیر با موصده

۴۵

بیم زردی در نخل دانه در روغن بادین  
نمک گلاب پنخ فوله و شانه صاف  
نوده گلخته دونه در آن بالیده  
باز صاف کرده بسکون و فوله صاف  
کرده بخورد و زور درون عظمت  
از نیم ماشه تا یک ماشه جهته نخلس  
نخ داراله در در کبر بخورد و بسبده  
دو نیشان پوست نوب بقدر  
دو فوله که در آب دوازده نام  
بوشانده تا شسته ام باقی  
باز جهته بیضه که میست  
دانشه باشد حکم زین  
دانشه باشد حکم زین  
دارد و تخم کبیر  
در کلاب سیده بسیار  
فایده میکند بعضی مردم  
اب پیاز نثر آب با کلاب  
ایستخ بر بعضی می نوشاند

مرد در دو دیداری  
 در جمله کاف و دست و پا  
 کمرگاه که نمود در  
 صاحب دینم زنده  
 دفع یکدیگر است

لازم است که با وجود بسیار  
 بر این شود و این حالات زلال  
 بود و هرگاه طبیعت مریض  
 با صلاح آید و ششهای طعام فیه  
 کند چند عدد و مویز و دانه یا  
 آب دال و نونک بخورد و بعد آن  
 جم دال و نونک بخورد و بعد آن  
 نونک تا دل از آن پس بگری  
 خوردن نان برود با دال و نونک  
 ۶

و فتح دال جمله الف و سکون را جمله و فتح کاف و الف اسم بداری کند است فصل الدال  
 الهندی بی مثل بفتح با موحده و سکون ال جمله هندی و مستح با سکون لام فصل  
 هندی گویند درخت کلانی است در اکثر بلاد هند کثیر الوجود درختش بقدر درخت جامن  
 که متوسط باشد در گش عریض و طویل زیاده و کلان از برگ داکه لیکن برگ داکه مدور و این  
 طولانی خوشن از و می پست و زود شکنده و بعضی از برگ او در برابر برگ داکه پنجه  
 او شیرین ترش و در او ابل ترش نیم پنجه او را گرم و کران و فواخ و باد انگیز و پدید آرنده  
 رکت پت و فرایند بلغم و مضعف باه و شتها و پنجه او را بالعکس نیم خام و در جمیع فعال  
 نوشته اند که در رکت پت ساکت مانده اند و صاحب دارا شکوهی تفصیل نکرده است لیکن  
 از کتب هندی تفصیل معلوم میشود و بقیاس را قم خالی از تقویت معده و دل نیست و چون باه  
 خورده شود در مضم بدیر آید و تولید ریح کند بسبب ترشی کسر سورت صفا نماید و خسته او  
 قابض فصل الراد الملهانه بفتح با موحده و راد جمله ساکنه درختی است عظیم و شهبود

نفر کند پس از آن تدریج  
 بخوردن غذا که متعاده عادت  
 سازد اینست برخی عموکات  
 که جنبه عموم فایده تجریر آدم  
 و در اکثر مضیان که در اعراض  
 این امور کردیم جان بسکات  
 برود انتانی بر او اند نم  
 نصف کتب مختلفه  
 ساکنه و نونک

گران صاحب شکم و دافع فساد بلغم و صفرا و دمایسل و شور بر زمان بفتح با موحده سکون  
 راد جمله نون الف و نون ثانی بخذف نون هم آمده است و بخذف الف و نون نیز آمده است  
 بر تا و برن درختیست که در دیار اجمیر از جوش تسبیح ساخته به ارضانی برنگرم و بلین و  
 مشتبه طعم و دافع فساد خون و بلغم و باد و دشواری بول و مفتت سنگشانه و فیرل  
 لاخوی گوگرد گرم شکم برده بکسر با موحده و راد جمله و فتح دال جمله شده و دوا در هند است  
 سرد محلل و منی افزا و دافع سرفه و دوق و فساد خون در دیگر خواص مثل است در حرف راد  
 جمله خواهد آمد بر همین بفتح با موحده و راد جمله و فساد نون کسر با موحده ثانی و فساد و سکون  
 یا در تحتانی شیرین است سرد و بلین و سبک و مقوی مدرکه و حافظه و مضعف او از گلو و

بسم الله الرحمن الرحیم  
 جمله و سبب اسبج جلیبی را که  
 کلام منجر طامش بخرنیت  
 قاطعش فانونی است با سبک  
 سفار اسقام ضلالت وانی  
 وصلوة نامعد و و زود  
 نامجد و و طبعی که بجای  
 نسبت اجاده سبیل



لا تعد ولا تحصى ودر بعض اشخاص از آن  
 امراض صعبه اعراض زنده  
 نفوس و مورد بر آل عظام  
 و صاحب کراش که حفظ  
 صحت اسلام و ایمان علاج  
 وقت و طبیان حدیث  
 عجمی بکار بردند و بقصد از

دافع جذام و سفیدی بدن بر میوه و فساد خون سرفه و زهر و اما من اعضا و تنه از جمله ساین  
 است گویند اسم از نسبت بر بری بفتح باه موحده و سکون راه جمله و فتح باه موحده ثانی که راه  
 جمله ثانی و سکون یا تختانی اسم سور بخان است تیره و سر و خشک و فایده سوزش اعضا  
 و صفراء و دافع فساد خون بلغم و قوی با و گرم شکم و فساد زهر بر تیکتیا که در باب یا تختانی  
 انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد نیز اطلاق یابد و در می غیر سور بخان است بریجا بفتح باه موحده  
 و فتح راه جمله و یا مجهول و جیم و الف اسم قنده است بر شش بکسر باه موحده و فتح راه جمله و سکون  
 با و نادره فغانی و الف بر شش نیز گویند بعضی الف یا تختانی لیکن مشهور هم اول است بعضی  
 گویند که بو شش شامل هر دو قسم کتابی است که بزرگ و خور و بود و بر هتا مخصوص با اول است  
 گرم و قابض شکم و مغوی دل و مشتبه و گوارنده و دافع فساد بلغم و خون و با و گرم شکم و  
 مقه و جذام و تب و دمه و در شکم و سرفه و دشواری بول و مفتت سنگسانه و نریل  
 و گوارنده هم کتابی بزرگ است بفارسی با و بخان دشتی گویند و گل او را گل خار بر نه سیر  
 جلا بفتح باه موحده و راه جمله و خفان و نون و فتح باه موحده ثانی و هندی مضمین جمله و  
 فتح یا تختانی و سکون راه جمله و فتح جیم و لام و الف قسمی از راه است بر می بفتح باه موحده  
 و سکون راه جمله و کسیریم و سکون یا تختانی بعضی هم تالیسه نوشته اند و بعضی سازج  
 بر چه کنده بکسر باه موحده و سکون راه جمله و فتح جیم فارسی هندی و فتح کاف فارسی  
 و خفان و نون و فتح دال جمله اسم تپا الو است بر چه یا بکسر باه موحده و کسر راه جمله و سکون جیم  
 فارسی و خفان و فتح یا تختانی و الف اسم آله است بر تنگای بفتح باه موحده و راه  
 جمله و سکون نون و فتح نون فغانی و الف و کس کاف و سکون یا تختانی اسم بر شش است  
 بروه و ار کا بکسر باه موحده و فتح راه جمله و تشدید دال جمله و خفان و فتح دال جمله و الف و

انحراف او اطراف و تقریباً و بقصد از  
 ذقاین و ذمگد شسته از ابجد  
 بگوید احقر عبدا لله الصمد  
 علامه مجتهد علی بن خضراف  
 علیجان ابن شرف الحاکم حکیم  
 محمد بن نجفان غفر الله له و له  
 در سنه سیزده و صد و چهل  
 یک هجری قمری از وطن  
 بالوفی اغنی نسا همچنان آباد

ع  
 ترجمه الله تعالی عن الآفة و فساد  
 از شغل از شغل و فساد  
 جمعی که عوارض صعبه پیدا شده  
 علاج نشان جرق و سوجان بوجت  
 گرم و غمزه آن صحت کامل و شفا  
 عاجل بر جیم از آنجا که در حقیقت  
 استعمال بنی عجمی بطرفین طبع  
 و تفریق ذوقاً بسیار در منا

فاما اطباء این زمان  
 از شرائط آن غفلت  
 تمام بسیار اند و بسیار  
 اند که گوش نشان غمزه  
 اند ما را علیه خاطر فاطر  
 و نیت که رساله جامع  
 انشاء الله تعالی این

یاد از نذر در آن که عصب  
 یاد از نذر در آن که عصب  
 یاد از نذر در آن که عصب  
 یاد از نذر در آن که عصب

نقص در آن که قوه منفصل  
 رسید چون تالیف این سال  
 بر عت این تالیف این سال  
 محفوظه به جماله غریب موسوم  
 گردید تا اسم مطابق سعی باشد  
 امید از عالی نظران بدست  
 و الا نظران عالی نظرات آنکه  
 الاطی در تالیف رفته باشد  
 اصلاح و یا نیز دیگر توانند  
 غفور پرورشند **فصل**  
 ۸

سکون با هم و فتح کاف و الف هم بدست بر همین کبر باد موحده و فتح را به هم و الف و فتح با  
 و کسیریم و سکون یا تالیفی در وزن مبرم و ندگی نیز گویند کبر باد موحده و فتح را به هم و سکون مبرم  
 و فتح و ال مهمله و سکون نون کسر ال مهمله نهدی ثانی و سکون یا تالیفی نباتی است از زمین آنکه  
 بلند شاخهای بار یک دارد گلشن نفیض سرخی مایل و بر کل خار بار یک است و شیر به است و سرد  
 و سبک و عقل بنفید و حافظه را قوت دهد و بیسی یعنی برص را دفع کند و رنگ رو را نیکو گرداند  
 و پانزدهک وسیلان می را باز دارد و تریب را دفع گرداند بر کتمن کبر باد موحده و کسر را مهمله  
 سکون کاف فارسی را فوقانی و فتح سیم و سکون نون اسم فیروزه بر فوزه کبر باد موحده  
 و ضم را مهمله و سکون و او و فتح را بر عجمه سکون امعروف به پیروزه و گنده پیروزه  
 نیز گویند و در خواص نزدیک کنند بود لیکن در پیروزه قوت تخفیف زیاده بود چون آن که  
 شیافه بر گیرد و فتح را از رطوبت دریم پاک سازد و بجه را از ساقط شدن محفوظ و او **فصل**  
**السیین** المهمله سیکه پیرا کبر باد موحده و سکون سین مهمله و فتح کاف و خفاء و باد فارسی و باد  
 مهمله و الف رستنی نهد است باره دارد و بقدر نصف درجه نهایت درجه و بر گهای مثل  
 برگ بقله یانیه و از آن خورد و گلشن نفیض مجموع درخت مدور بود و بر زمین افتاده میباش  
 و عوضش بقدر نیم گونیخ و شیرین گرم و خشک است ملین و دافع و دامیل فساد بلغم و صفراء و  
 خون باد و امانس اعضا و مشتبه طوم و از جمله ساینست و نوعی از او که سرخ است از او  
 رکت بهت گویند تلخ و همگام مضم تر و سرد و سبک و قابض شکم و باد انگیز و دافع فساد بلغم  
 و صفراء و خون منبتی و فتح باد موحده سین مهمله و سکون نون و کسر ناد فوقانی و سکون یا  
 تحتانی معروف گمانست منبتی رنگ دارد و سرد و سبک است و مزه تیز دارد و در غلبه هر سه خلط  
 و خون دفع گرداند و عرق بدن نیز دور کند و خوشبو بود و مطبوخ باشد سبک لکن ساقط

اوید که اطباق سابق بر آن  
 اطلاع می نهند و چون چینی است  
 ستهار این پنج و اوایل  
 شاه امیر صفوی در بلاد عراق  
 شده کیفیت اطلاع آن  
 در سائل اطباق مذکور بود  
 طریق کوشش سبکی که بعضی  
 اوقات در آن شهر که این  
 سبک از اینجا می آورند و خطی بسیار  
 در دووم صبر او که بسیار بود  
 نمود و انقدر از زمین

بجای آن که چون این سبک  
 در زمان از کجی جامی  
 خدایتی بسیار و طعم بسیار  
 در وی نیست از زمین

در بیان این موم صلیبا  
 منفذ و نور بسیار بودند  
 ز غرض این پنج شفا  
 می یافتند چون شادمان  
 و بسیار مواضع کارینه  
 در بیست کردان صحرا کاش

بار موحده و سکون سین همله و قار فوقانی و راء همله و فتح لام و سکون کاف فارسی نون اسم بجز  
 است معنی لفظ مذکور آویزنده جاها **فصل الثمین** المعجم لشکر است بجز موحده سکون  
 شین معجمه و ضم نون سکون کاف و راء همله و الف و خفاء نون و راء فوقانی و الف ثانی  
 نیز و ذوق و ذوق و دافع کرم شکم و دماییل و شور و فساد بلغم و در بحث را نوشته که قسمی از کثیر  
 است ظاهرا بر هر دو قسم اطلاق آمده است بشاش کبریا موحده و ضم نون معجمه و سکون  
 الف سکون شین معجمه ثانی بعضی نوشته اند اسم است و در **فصل الکاف**  
 یک بضم بار موحده و سکون کاف اسم بکن است و در فصل کاف فارسی بیاید کچی  
 بفتح بار موحده و ضم کاف و کبریم فارسی و سکون اء تحتانی قسم دوم او سفید است  
 هر دو شیرین و تلخ و سنگام مضمم نیز و در خشک و لین و نفاخ و شتهی طوام و دافع فساد خون  
 و صفرا و تکی نفس و جذام و پر بود تب و کرم شکم و مفرح و منشط و تخم او فایده صغیرا  
 و دافع برص و فساد بلغم و با و از جمله رسایان است بکاین بفتح بار موحده و کاف و الف و فتح  
 یا تحتانی و سکون نون زبان سنسکرت همانیت گویند بکه تنک کبر  
 بار موحده و فتح کاف اء هندی و کسر راء فوقانی و خفاء نون و ضم وال  
 همله و سکون کاف قسم تین است و در بحث تا بیاید بکل بفتح بار  
 موحده و ضم کاف و سکون لام اسم موالسری است **فصل**  
**الکاف الفارسی** بکلا بفتح بار موحده و سکون کاف فارسی  
 و فتح لام و الف بعضی نوشته اند که اسم بوتیار است و در فارسی می گویند  
 گویند و بعضی گفته اند اسم سفین بریت بکن بضم بار موحده و فتح  
 آن و کاف فارسی و سکون نون بکبریا موحده

و از جهت که در آن صحرا کاش  
 نشی و نیز بود از صحرا کاش  
 مینمودند طریق و بیکر  
 حیوانات را بعضی اوقات  
 مروان آن شهر که این پنج را  
 از آنجا می آوردند و بیستی وقت از  
 بجز از بار آوردن آن حیوانات  
 هر چیزی را صورتی پیدا شده  
 زو و بر طرف شده بود و چون

۳۹

از آن شهر که میزند استند  
 آن شهر دران دشت قحطی نمودند  
 این پنج در گوش را یافتند که در  
 دشتها دیگر نموده و بعد از آن  
 در آدمی که ناصور و در جهت سخن  
 در شسته بخوبی نمودند همان دفع بلکه  
 زیاده از آن یافتند ازین معلوم  
 میشود که در امراض حیوانات نیز  
 با نفعت قابل این بود

توزن و فیه این پنج را  
 بجای ساییده که گفته  
 چون آن شهر که کاش  
 این پنج است و کاش  
 نمونه افکاره و بطلمات  
 از فیک است ظاهر از آن  
 ن از اب حیوان آید خورد

در حرارت معتدل یعنی است دفعی یا بس غادالین مجربان معتقدان این مطلب است در اصل طبعیت از فصل در بیان

وسکون کاف فارسی خفاری و لامل الف شاهنهای باریک دارد و برگ کوچک باریک و دراز و نوکدار و گل کوچک سفید بر سر گره برآید و مدور بود سرد و دافع فساد و سرد و بلغم و صفرا و دشواری بول و نفقت سنگشانه و مانع سوزش عضا و بهوشی بگیری بفتح باوجه و کسر کاف فارسی یا تختانی مجهول و کسر راجحه و سکون یا تختانی ثانی قسمی انحصاف است گوشتش بطعم شیرین سرد و خشک و دافع فساد صفرا و بلغم و زرد قلم گرم است و مقوی باه  
معه و سریع الاثر و مولد خون صالح و لایق بپیران افزجه بارده و امراض بارده فصل  
اللام ملی کبیر باوجه و لامل شد و سکون یا تختانی گوشتش شیرین و گرم و سخن و دافع فساد باد و بلغم بلو و کسر باوجه و سکون و او مجهول و کسر ال هندی  
و سکون یا فوقانی اسم گور است بلو سیکه کبیر باوجه و سکون لامل و فتح و او وسین  
مجهول و سکون یا تختا و فتح کاف هندی قابض شکم و دافع فساد باد و بلغم و قولنج و درد  
شکم مغزبل که تخم ندارد و او را بدین اسم نامند بلور کبیر باوجه و تشدید لامل و ضم آن بدون  
تشدید و سکون و او در راجحه اسم سنگشانه است بلا بفتح باوجه و لامل الف  
اسم شرک است بر هندی یک کون کاکلی و کهرشی اطلاق کرده میشود بلکه بفتح باوجه و  
سکون لامل و کاف و الف اسم کاکلی است بل بفتح باوجه و سکون لامل اسم بی است  
بلو کبیر باوجه و سکون لامل و فتح و او نیز گویند اسم عربی شل است سفرجل هندی هم گویند فصل  
النون بند بفتح باوجه و خفاری و نون ال راجحه و الف یعنی شجری باریستی که بر درخت  
دیگر بر روی خشک است و دافع فساد و بلغم و باد و خون و دلها و خور و فساد برین بل بفتح با  
وجه و سکون نون کسر باوجه ثانی و یا تختانی مجهول لامل یعنی گل برای بل صحرا می قابض  
شکم و سنگنده سنگشانه و دافع فساد و بلغم و باد و دشواری بول بن لوار می بفتح باوجه

کمان کرده اند و گویند سرد در حرارت معتدل یعنی است دفعی یا بس غادالین مجربان معتقدان این مطلب است در اصل طبعیت از فصل در بیان

که بقوت تنفس و این حرارت بیروت شکیف بود این ادوات در وجودی باشد خالق الارض و السموات و در وجود را با هم خلق کرده باشد و بنیت در وقت جنابین این دو چیز را یکجا می شود مثل عدس که در وجود دارد که بی سرد و گرمی گرم است اگر جنابان خردی که گرم و لطیف و کمان نامند با این

نصف و اول بود است در فصل در بیان طبعیت از فصل در بیان

و دیگری بنیات سرد  
کشف است و غیر سرد و از جهت  
سرم خلیج را بیست و چهار وقت  
کلیج با آنکه بنشیند اجزای داخل  
آب بنشیند لیکن سردی این  
اجزای سرد غالب است بر گرمی  
آن اجزای حار از این جهت

وسکون نون کس نون نانی و او و الف و کسر همله و سکون یا در تختانی کل نوری صحیح اکثر  
در باستان بشکاف قسمی دیگر است بنحیث بر ساق بشکاف هر دو تخم و نرسد و دفع فساد اضلاع  
نقده و امراض گوش و بینی و دم و درین سبب چون بفتح با موهده خفای نون فتنه بین همله و هم  
لام و سکون و او و فتح جیم فارسی و سکون نون نانی از درون کا و اکی بانس بر می آید شیرین است  
سرد و مولد نمی دهنی و دفع تشنگی و وق و تپ و ضیق النفس و صفرا و خون زرقان اسم طین است  
بنسب بفتح با موهده و سکون نون و نین بجه اسم بانس است و احوالش نقده شد بنوعی لا بکسر بوهده  
و فتح نون و سکون او و لام الف ترست و گران با هم افراد مولد نمی و افزاید شیرینان دیگر حیوانات  
بند میاگر گوئی بفتح با موهده و سکون نون کسر ال همله و خفای و او فتح یا در تختانی الف و فتح  
کاف و سکون را همله و ضم کاف و سکون او و کسر ما و فوقانی و کسوف و سکون یا در تختانی با نجه لگوه  
تیز گویند قسمی از لگوه است که بار نمی آید و از جهت این اسم گهی شتر نیز دفع اثر زهر و مضره است  
بند ال کسر با موهده و سکون نون فتنه و ال بند می الف و سکون لام خواص این در سها در تو  
بیاید فصل الواو بولسری بضم با موهده و سکون و او و جهول لام و فتح سین همله و کسر را  
همه و سکون یا در تختانی درختی است که نام گلش هم چنین است میوه او نارنجی غبار بسیار است  
بزرگ خوش آینه بر کل میوه بود و دفع بلغم و صفرا و برای امراض دندان موجب شش سرد  
و قابض است و نفخ و دفع بلغم و صفرا و اگر از آن خورد و بخاند دفع درد دندان است و او  
او بول بضم با موهده و او و جهول لام اسم مرست سرد و فزاید خرد و شسته و کوارنده  
طعم و بجمی رحم زنان و دفع فساد خون تپ و جذام بوت و بضم با موهده و سکون و او  
و خفای نون ما و فوقانی بند می بفارسی هم نخود بنسب نزد اطباء بند می سرد و خشک  
و قاطع شهوت و بنا و انگیز و سبک و نفخ و صفرا و خون بلغم آنرا خورد اطباء یونان در اکثر

بر که این پنج چیز و او و یچاره  
و طویات که در حکام صحت و  
عدم استعمال این پنج خنثی است  
خورد و متفیع بنشیند و از حرارت  
مطلقا ظاهر نمیکرد و در کراختن  
با او با واسطه گرمی این پنج نیت  
چوبسیدار او و یچاره که از نیت  
مثل این پنج او را زانی که از نیت  
بسی معلومند که در کراختن با او  
الم

از کیفیت نیت بلکه بصورت  
ذو غیره است و از صورت ذو غیره نیت  
کیفیت می باشد یعنی با کسی که کاسی  
بالا که در دست در امراض بلوده  
چگونه نفع میکند و تریاق خاروق  
بالا که بسیار گرم است زهر مار را که  
بجایت گرم است دفع می نماید  
و دلیل خشکی این پنج نیت  
که اکثر مردم که این پنج نیت  
در دوسه روز اول در دویج  
شکم و خارش روزه از  
شکم میبرد و طبیعت  
نفس نیندازد و در  
بازم بار و در ن  
یکند از پیش هم نبرد  
در یک نیت بنشیند و آن  
اینست که کسی این پنج نیت

بالذات بعد از آن گرم نماید  
 اولادین را سرد میکند  
 قطه وزدن در آب سرد  
 و آب آن سینه را سست میکند  
 میبودی با سست که لاغری نمود  
 در نوزه او هم برسد از خشک  
 بخورد و زود میخورد و درونی

در باطن از جهت تکلیف سراسر  
 بعضی بنام جنسی او لاغری میخورد  
 و وسطه تا نیز فانی بعد از آن که طویلت  
 فاسده دفع میکند خون صفائی بسیار  
 در بدن هم برسد از دفع در نوزه  
 و فیزی اصل میسازد جهت تاثیر  
 عوضی و کلام مادر تا نیز فانی است در  
 عوضی نیست تخم در بیستی از اینجا  
 بطلان مذایب و بگلی توان برد

۴۴

و آنچه حکیم عالم الدین میگوید  
 خود بیان کرد خالی از تحقیق آن است  
 حکیم میگوید گفته که چون نفع این  
 بیخ در امراض سرد است و طبیعت  
 سرد است و خشک است بوی این بیخ  
 سرد است و چون اثرات بسیار  
 کم تر باشد چون اثرات بسیار  
 از این بیخ ظاهر میشود و بسیار کم  
 در جوارل بکار در جوارل  
 کم باشد و بکار این است که  
 او را بکار در و در آن کن ترا که  
 او را غلیظ و صلب نماید  
 با بکر و طبیعت او طریقت  
 باشد و همین دلیل حاجت است  
 بلکه باشد خشک  
 چه از خشک بود از حال  
 اصلت میبود و نمی گذارد  
 زنبی او حال حاجت است

خواص اختلاف است صاحب نسخه نوشته است که چون نخود خشک را در اول بلال بعد و تا لیل  
 بهر یک از آن یک عدد و نخود را مالیده و مجموع او را در لته بسته از میان هر دو با و از بالا نشانه  
 لته را بسته بجانب عقب بنا نازند در آخر نماز جمع تا لیل بر طرف شود ششماهی گفیت که در  
 نجوبین هم آمده است نجوب است فصل الهام بهنگر انفتح با موصده و خفا و با و نون و  
 فتح کا و فارسی و راه جمله الف سیاره دارد و شاخهای بار یک و بعضی را شاخهای سفید  
 و بعضی را سیاه و برگ خورد شاخ و برگ شتاب پودینه بود و قسمی از بهنگره است که از او که بهنگره  
 گویند نهال آن بلند دراز و کلان بود تلخ و تیز و گرم و خشک و مصلح جلد بدن و دفع فساد با و  
 بلغم و امراض دندان و چشم و صداع و جذام و از جمله رایسان است چون هم بهنگره را در نیم عصا  
 تخم بلاد خیسانیده در زمین صالح بکار برند و بجای آب شیره ملا در دهند و یک برسفید که بهتر  
 در بخش زو برزند تا بزرگ شود چون آن سیاه شود از بیخ بر کنده در سایه خشک از دوستان  
 و آنچه بسته انگشت بر آید با شبر کا و نخود کا یا کله شود و اگر شیش او روز یکشنبه کنده در سایه  
 خشک کنند و هفت مرتبه در شیره تسقیه داده و خشک کرده مبر و ص صاحب جذام هر روز یک  
 کف دست از نخود مرض مذکور را لیل شود و تخمش کوفته با کنج سیاه و شکر نخورد در عمر او آید  
 و متوی شانه صره است در چهار ماه بر سات بهنگره و تر پهل سادی و ربع او فلفل راز  
 یکی کرده نخورد در چهار ماه تا بستان با کانجی بهنگره نخورد از جمیع بیماری محفوظ ماند و  
 سیاه دارد و بخش با برگ تنبول بهر که بخوراند نقاد و مطیعش گردد و بوج تیر نفتح با رجه  
 و شهبو بضم آن سکون باد معده خفا و سکون و او مجهول و جیم و فتح با فارسی و اما فوق  
 شده و مقوح و سکون را در جمله بهرج بضم با موصده و خفا را و سکون را در جمله و سکون جیم  
 ام و دست بهرج تیر است و درین لفظ هم بجای او را در جمله هم آمده یعنی بهرج تیر درختی است

که پنج چیزی که او را میگذارد  
 که از حرارت او باشد با یکدیگر  
 بسیار گرم باشد تا که در اول  
 در اول گرم بود و در اول درجه  
 از صوت نوعیه این پنج  
 حرارت او شخص نیست بلکه

گشتری است صاحب طبقات کثیره است مثل طبقات ابهرک بود و هر طبقه مثل کاغذ و خطوط  
 مستقیم سرخ مثل الف بروکشید اند و مردم کثیر آن کتابها می نویسند و هم از تیز درخت او کاغذ  
 می سازند و دفع فساد بلغم و صفراء و خون در گوشت و سیب و یو جرم در هندوستان در  
 قلیانها بکار برند و چون بوج تیر را در میان جامه کرده زیر بغل گذارند مانع از عرق می شود  
 بخاری تیز گویند بهومیا ملک بفتح باء موحده و خفاره و سکون و او و کسیریم شد و  
 فتح یا تختانی و الف و فتح بیم و لام و سکون کاف شجره امله بی ساق است و درخت نوبرین  
 و سرد و بادکنیز و دفع تشنگی و سرفه و فساد و صفراء و خون بلغم و پندار و کعبه عمارت از زرد  
 و تراری بمن بود و ضرب و سقطه اعضا بهارنگی بفتح باء موحده و سکون و الف و فتح را  
 همی و خفاره و نون کسر کاف فارسی سکون یا تختانی پوست درخت کوهی است تلخ و تیز و گرم و  
 خشک و کشته طی طعام و دفع ماده خام و اما اس و سرفه و فساد و بلغم و تنگی نفس و تب در فوج  
 بهید کسر باء موحده و خفاره و یا تختانی مجهول و ال جمله هندی و برانیز است هم پیش  
 است و هم انشی میثه است و در بخت بیم باید بهین استخ باء موحده و خفاره و نون سکون  
 یا تختانی و سکون سین جمله خاص در همی خواهد آمد بهد صاحب باء موحده و فتح هندی و سکون  
 و ال جمله هندی و تختانی و الف کوشش کران و دفع فساد و در مرض خشم و صاف کننده  
 آواز گلوت و دندان او را سائیده در آب خیم کشیدن عشت از آن گل خیم است و ال با جودین  
 باب احتمال میفرمودند و او خیم دندان این شیر را در گلو اطفال عشت حفظ از خیم زخم میزند  
 بهر تها و بفتح باء موحده و خفاره و سکون را جمله و ضم تا و فوقانی و خفاره تختانی و او و الف  
 طایریت که گوشتش در خای چون گوشت شکر است بهما تا بفتح باء موحده و خفاره و  
 الف و سکون نون و فتح تا و فوقانی هندی الف شیرین تند و تیز و بیگام بضم تلخ و گرم و سبک

و گفته اند که خفاره و او غالب است  
 بدست این پنج اگر گرم می بود  
 در امراض حاره سفیدی می دهد بلکه  
 در امراض گرم نفع می بیند  
 پس معلوم شد که این پنج کرب  
 انوعی است از حرارت و بدست  
 و حکیم می آید از جهت طوبت  
 و حکمت آن نیز تا هم است  
 پنج چیزی است که از این پنج  
 چنانچه سابق گفته ایم و این پنج  
 طوبت فضل بسیار دارد و طوبت

۴۴  
 فقیه از طبی است که با اخبار  
 از زردی است خوب است که با اخبار  
 زردی سرد را همان شود لهذا در آن  
 دوازده فصل در جمیع است که طوبت  
 فضیله زردی و تحلیل میزد و طوبت  
 و خوب است که با اخبار است  
 در وی است پس سوراخها هم می کنند  
 و هر چه در طوبت فضیله دارد و باه  
 زیاده می آید و طوبت را از این است  
 که اظهار هر چیزی را که در این  
 در زردی هم میزند و از این  
 میگویند و این پنج در این است  
 چنانچه خوب است که با اخبار  
 حاضر از این است که با اخبار  
 حضرت جدا از هم بود  
 شخصی را که از باه با او بس بود

از چهارده آورده است  
که در صورت این است  
در صورت این است  
و در زمان این است  
و در زمان این است  
و در زمان این است  
و در زمان این است

و دفع صفرا و بلغم و مقوی دل و براغزنده رنگ و شتهی طعام و دفع تب سرفه و سینه  
ان گرم و کران و صفرا انکیز و باد بخان سفید در خاصیت کمر از قسم سیاه است بحایت  
و دفع بوسیر و اطباء یونان بر دارة باد بخان قایل اند و سفید را سبب از سیاه بعضی از طبایا  
یونان نوشته اند و آنچه را هم در تقویت معده تجرب نموده و در زیادتی بودن میوه است در  
و هنتری که نوشته اند شت نیست و سبب میوه است و سودا ویت باعث سهر و خواب است از  
پریشان می شود و مصلح آن بر دهن علی الخصوص خجرات و قطع نظر از نفع و ضرر لذید و فرغ عوت  
طبایع است و این هم سبب کمی حضرت است و بیکن نیز گویند همی را بفتح با موصده و کسر او  
یا تحتانی مجبول و راهله الف بطعم زخمت و سنگم بهضم شیرین گرم و خشک و دفع بلغم و  
صفرا و سرفه و مقوی چشم و موی سرد ماخ و بقدری سگر نوشته اند عبری بلیله است  
بهدلا و ابرکس با موصده و سکون لامل الف و او و الف ثانی بطعم زخمت و شیرین و گرم  
و سبک و شتهی طعام و بهی و دفع فساد باد و بلغم و استسقا و نفخ شکم و خدام و بواسیر سینه  
و باد و گولته تب برص و قاتل گرم شکم و دفع دامیل و ثور عبری بلاد است و مغر بلاد را  
را هم در معاجین با هیستعمال نموده و خود هم خورده در تقویت باه و معده و اساک منی  
و رفع برودت بسیار مفید یافته و دوستی شتم که زله بارده بمر تبه کمال شت و با وجود تداو  
بسیار و غش و با غلطاطنی آورد اول او را کچلا بعضی افیون که استعمال می شود در جنو  
بخوردن او و او دم در زله تخفیف کرد و هم قایم مقام افیون گشت بعد از آن بلاد در معده مغر  
او و عمل او در جوب استعمال کردم مرض مذکور بالکل زایل شد و نیز عورتی و فوفونی طرف  
رحم شت و روز بروز زیاد می شد او هم استعمال نمود و چند روز مرض مذکور او بر طرف شد و  
با کچلا نیز با نوقت مزاج نافع ترین او ویه است و در صورت عدم موافقت آن ضار ترین

عالم است و دلالت بر غیر شت است  
سنگین بود و سبب یک ضعیف  
الغوی می باشد بعضی گفته اند که غنی  
باشند و بعضی میگویند که غنی غنی بود  
سیوم انکه بی گویا کم کرده  
و در جهت انکه با افراط گره از دور  
شکست است که بسبب فوت طبر  
هم

غذا و خوردن توان است  
از آن که کمال بسیار و عدم  
جودت این بود و خورد اطهر است  
چهارم انکه مطلقا نوشته  
باشد و اطباء وقت در سواد  
ای خود این تخرج نموده و عوی  
تجرب کرده اند و نیز طعام غالب  
دلیل است بر آزادی طبعی در و  
نور نموده و احداث طبعی کرده  
در این حال  
ز طبیعت است و در جوب خالی  
باشد مغزی بر دست نوی  
نمده خواهد بود از این  
که از سبب خبی بصورت  
است که کیفیت میوه است  
او با کیفیت میوه است  
که در سبب است و جرات



شیبی یا نخی یا تیزی یا تیزی نشیند  
 حکیم عماد الدین محمد ابوالکاسم  
 در رساله جویب خطی گفته که  
 این پنج اگر طعمی داو از نیکند  
 بیجا که اخن باد در  
 ستند بسوی حرات کرده  
 آنکه بود  
 باشد چه علم الراجح و دلیل است  
 بپودن این پنج بر طبیعت خود و

و بدترین او ویست و مغزش بیخایله است مگر به حال آمده مگر بعضی امر جز شد به الحاره را نباید  
 و ادای بی کسیر باد موحده و با وسکون یا تحتانی اسم سفرجل است بهیچتر بضم باء موحده و  
 با و او و فتح جیم فارسی و خفاره و فتح تاء فوقانی شد و وسکون را همله و بعضی عوض او  
 یا تحتانی نوشته اند یعنی بی چهتر سر و گران ملین و مقوی و فزاینده اخلاط ثلثه بعربی  
 مازوع گویند و کهنه بی و گلکن و بول نیز گویند و در کاف بیاید بهیچ تر و بضم باء  
 موحده و خفاره و کسر واو یا تحتانی مجهول و خفاره نون و فتح تاء فوقانی و وسکون را  
 همله و فتح واو و وسکون را همله ثانی چون متواتر یکماه خورد و جوانی افزاید و بوی سیاه شود  
 و عضا مستحکم گردد و در قوت افزاید و اگر چهل روز خورد از بدن بوی خوش آید و از  
 عرق بدن اسهال نماید و بعربی سناسلی گویند بهر امر کسیر باد موحده و خفاره و فتح راه همله  
 و سکون الف و فتح جیم و سکون راه همله ثانی غسل است که سفید و شفاف و صاف باشد  
 گران است و دافع کتبت و بول غلیظ کند بهر آنکه فتح باء موحده و خفاره و الف  
 و نون و کاف فارسی اسم قنبت بچیان نیز گویند تری و تلخ و گرم و سبک با بضم و مشتهی طعام و  
 دافع فساد بلغم و سورت بی شعوری بسیار گوشتی و گاهی از افراط احدات میکند و بد  
 کسی که زهر خورده باشد صاحب دار اشکویی مینویسد که در جنگا لامعاری میساختم لومی فتم  
 که بر آن این ترکیب مکتوب بود نیز نوشته بود که نهاد بود همیشه استعمال میکرد و اساک زیادتی  
 باه که دست بسبب همین ترکیب بود و نیز صاحب دار اشکویی مینویسد که من هم همین ترکیب ساختم  
 اکثر فریاد که تحریر میشد یا فتم بگیر بهر آنکه شست بیل بریل شست تولد در هنگام که قدم در منزل شتره  
 باشد که بزبان هندی بکچیر چهتر گویند بضم باء فارسی و فتح کاف و هندی کس نون و فتح  
 جیم فارسی یا نخی و تاء فوقانی شد و وسکون را همله این عبارت از اول تحویل بر صحت است

عدم اختلاط بجز انی می رایج  
 ششم آنکه اجزاء  
 در کت و صلابت برکت است  
 زیرا که استوار دلیل استوار فتح در  
 جمع اجزاست زیرا که ظاهر آن  
 در لون مخالف باطن بود دلیل  
 این است که آن علاج استفاده  
 نوده است ششم آنکه که جامع

۴۵

صفات حسنه باشد بر چند روز  
 بود نیز در کت و غیبت که چک باشد  
 بود بسیار کمتر است و اگر جات شفاف  
 حسنه بود چند آنکه که جاکتر باشد  
 بهتر بود و در ششم آنکه انکس  
 در از صفات و غیرات که مزاج  
 او را غیر کند محفوظ دارند چون  
 جادوت شک و چند بیدار  
 و فضل و کافورد و فزون بلکه  
 در سینه هم باران آب دریا  
 در کت آنش در انقباب  
 و انشال اینها هم آنکه  
 باشد و در نبود هم آنکه  
 مطلقا سوراخ در شتره  
 باشد و گرم خورده بود الا  
 در از بر بود بهر دفعه  
 در از بر بود بهر دفعه  
 در از بر بود بهر دفعه

کرم است بسیار کم بنامش در کرم است  
کرم است بسیار کم بنامش در کرم است  
کرم است بسیار کم بنامش در کرم است  
کرم است بسیار کم بنامش در کرم است  
کرم است بسیار کم بنامش در کرم است  
کرم است بسیار کم بنامش در کرم است  
کرم است بسیار کم بنامش در کرم است  
کرم است بسیار کم بنامش در کرم است  
کرم است بسیار کم بنامش در کرم است  
کرم است بسیار کم بنامش در کرم است

در برج سرطان و سبتانند شکر چهار پان عمل مصفی دویل و روغن گاو و شیل نخست بهما کس  
در روغن قدری بریان کرده غسل با قدری بقوام قیق آورده داخل سازند پس با شکر نرگور با هم  
آبخته نگاهدارند و هر روز ده ماشه بلافاصله تناول نمایند چون دو ماه متواتر نخورده شود مری  
افزون از قباس بپذیرد و جوانی با توانائی حاصل آید و نور بصرا افزایش گردد و از اصدا  
و مایس و بشوره و جو شید گیها محفوظ ماند و تشنج و هترخا در بدن راه نیابد و فضله  
نفل بسیاری بر آید و غذا بیشتر بگوارد و دلسا محکوم او گردد بهیم سینی یکبیره موحده  
و خضار با کوسر یا تخمانی و میم و فتح سین جمله سکون یا بختانی ثانی و کسرون و سکون یا بختانی  
ثالث قسمی از کافور است بهوم کدم بضم با موحده و نا و او و سکون میم و فتح کاف  
و دال جمله سکون میم ثانی قسمی از کدم است بهند می یکبیره موحده و خضار یا سکون  
نون کسرون جمله بندی و سکون یا بختانی ترکاری مشهور است بقدر یک گره دو گره و خبث  
تقدر چهار گره هم میشود و خیاره دار بود گنده بقدر زنگشت بعال بسیار دارد و باد در بدن زیاده  
کند و شیرین و موکلف و دفع صفرا و در و مقوی و مولد می بهاد و مویس با موحده و خضار  
با و سکون ارفق تهر دال جمله سکون را جمله سم موهه است و در میم باید و بعضی بخند و لغت  
نیز نوشته اند یعنی بهید موهه بهند اله یکبیره موحده و خضار یا سکون نون و فتح دال و لغت  
و فتح لام و سکون ما و نبال نیز گویند بباره دار و بر درخت است با چید و گل نبدال مشابه بهر  
و در میان او تخم سیاه مثل گنجد و زیاده از آن دور زیر پوست سیاه او پوست گیر باشد و  
برای زهر با و اسپت حال میکنند بسیار نفع نمیدانند و گرم بود و شتها و در و باد و بوم دفع نایا  
در کوسار و معاک صحرانی شود بهما نسکی بفتح با موحده و نا و سکون لغت فتح با  
فاری و سکون نون و کسرون است سکون یا بختانی صاحب ساسی نوشته

است دو از قوام آنکه گفته  
که از کار در بشود ای برده شود  
چهار در حسم آنکه گفته  
سوی بنامش در کرم است  
نفل در شای نوردن این کرم  
سیاه کل من کرم بریان  
نفل در شای نوردن این کرم  
سیاه کل من کرم بریان  
نفل در شای نوردن این کرم  
سیاه کل من کرم بریان

۴۶

نفل در شای نوردن این کرم  
سیاه کل من کرم بریان  
نفل در شای نوردن این کرم  
سیاه کل من کرم بریان  
نفل در شای نوردن این کرم  
سیاه کل من کرم بریان  
نفل در شای نوردن این کرم  
سیاه کل من کرم بریان  
نفل در شای نوردن این کرم  
سیاه کل من کرم بریان

در اعضا مولود برای صلاحیت  
بازمانست با چای صلبه  
و مویس با موحده و خضار یا سکون  
نفل در شای نوردن این کرم  
سیاه کل من کرم بریان  
نفل در شای نوردن این کرم  
سیاه کل من کرم بریان  
نفل در شای نوردن این کرم  
سیاه کل من کرم بریان  
نفل در شای نوردن این کرم  
سیاه کل من کرم بریان

در کسر و در بیاض آنها  
 سبب نشود و قاطعیت  
 ضعیف است پس شود  
 کلمات از او از تنبلیان  
 کسوف است طبع و صفت  
 و نیز چون این پنج را در آب  
 و نیز چون این پنج را در آب

که انجمن رومی است نیز قریح بود گرم و سرفه لغمی و ذمه امین لیسها و گرم بوده و سوزش  
 در تریک دور کند بهوا بفتح بار موحده و نامو فتح و او و الف هم که و الف است بهما مثل نفس  
 بار موحده و او سکون الف و خفا نون بفتح تا فوقانی سندی و سکون لام گل گنده و عربی  
 در دنتین گوید بهو اول بضم بار موحده و خفا و سکون او و فتح دال بهله سندی آخر  
 لام هم ریزه نار طلق است بهوت باس بضم بار موحده و خفا و سکون او و تا فوقا  
 و فتح بار موحده و الف سین جمله هم بلبله است بهلوک لفتح بار موحده و خفا و الف تیر  
 لام و ضم ان سکون او و فتح کاف هم او است بهوت کتیا بفتح بار موحده و خفا و  
 سکون تا فوقانی و فتح کاف تا فوقانی و تشدید بار تختانی و الف شامل هر دو کشای  
 است بهشت کی بفتح بار موحده و خفا و سکون نون تا فوقانی سندی و کسر کاف  
 و سکون بار تختانی اسم با و بخان است بهلا لک بفتح بار موحده و خفا و لام مشدد و  
 الف و فتح تا فوقانی و کاف هم بلا در است بهله بضم بار موحده و سکون ما و فتح بار فارسی  
 و سکون با زانی و کلام و سکون بار تختانی نباتی است بر روی زمین فتاده و شاخها با یک  
 دارد و برگ بسیار کوچک و پهلای بسیار دارد و با سبک و کج بقدر ناخن زرد گشت و در ترکیب  
 مقوی باه سمنه است و تغلیظ منی نماید بهین و در سی بار موحده و خفا و سکون بار  
 و نون و ضم دال سندی و سکون او و کسر راجله و سکون بار تختانی حیونتی بزرگ است خوش  
 ابن دریل دوری است **فصل** الیه التختانی بیک بار موحده و سکون با  
 تختانی و فتح جیم و سکون کاف هم دختی است که خلاصه چوب نرا جیسیار نامند و جیسیار  
 دافع جذام و جوشید گیهای ساری و برص و پرمیو و گرم مقعد و فسا و خون و  
 سفرا و مصفی پوست بدن مقوی بیخ همی سه و از جمله ریاض است بفتیت بیک بار موحده

بچونانند نقدوان در وقت  
 سبب نشود و در موضعی  
 صلاحات غلط میباشد  
 خواه سبب طبع است  
 جابیه خواجیه سبب طبیعت  
 با دین خانها و اجوا نواف  
 سبب صانع الله تعالی با دین  
 سبب انبساط و انقباض  
 نوعیه خود از استوار و صلح  
 ۴۷  
 و ترفیق و از حیوانی اول بان یاد دارا  
 دفع مینماید و نیز از سبب عدم تقس  
 هوا بارد است و در دوار ارج قلبیه  
 بکم می رسد از آنجا تمام اعضا  
 دارد ارج حاصل میگردد و باعث  
 تحلیس قوی میشود و نیز از طبیعت  
 غذای شسته کمتر می یابد با صلاح  
 را در حال خود می خورد و در سبب  
 نیز از حیوانی اول بان یاد دارا  
 دفع مینماید و نیز از سبب عدم تقس  
 هوا بارد است و در دوار ارج قلبیه  
 بکم می رسد از آنجا تمام اعضا  
 دارد ارج حاصل میگردد و باعث  
 تحلیس قوی میشود و نیز از طبیعت  
 غذای شسته کمتر می یابد با صلاح  
 را در حال خود می خورد و در سبب

مفصل کم میشود در وقت  
 از قیاس با قیاس  
 نمند از این  
 بل بند که از در تازان  
 کاتر شش فی میگردد  
 بل در است اول  
 نیز از حیوانی اول بان یاد دارا  
 دفع مینماید و نیز از سبب عدم تقس  
 هوا بارد است و در دوار ارج قلبیه  
 بکم می رسد از آنجا تمام اعضا  
 دارد ارج حاصل میگردد و باعث  
 تحلیس قوی میشود و نیز از طبیعت  
 غذای شسته کمتر می یابد با صلاح  
 را در حال خود می خورد و در سبب

فصل قوی گردد و منفصل  
 و نیز بخار این بخار بعد بلخ کامل و  
 تطیف حرارت طبع در ظاهر  
 بدن از سبب و هم در باطن آن  
 اما اثر او در ظاهر بدن پس با مظهر است  
 که در بیرون بدن تفتیح است  
 میکند در طولانی را که در واسطه  
 حرارت بخار در میان و پلان پیدا  
 کرده از سبب است بدن بیرون آورد  
 ۲۶  
 الما از آن در باطن آن  
 است که از تفتیح است  
 در پستان اندر سردی از سبب  
 در بلخ و الف و هم طلق و قصبه  
 بود قلب سرد و این بخار از راه  
 سینه از این سینه به جبهه بدن  
 در می آید در طولیات محیطه که  
 از این مجال است و تفتیح  
 از سبب از دو سبب باخته و  
 اینجا پس چنین ظاهر است  
 که هیچ جا از بدن نیست که  
 این بخار در آن تفتیح

روز در گرمی سرد و مغل  
 نام زان شده که از در او  
 روز اول و کیفیت او هنوز  
 می شود جهت آنکه از در او  
 به کل بود با فو تا فو  
 کند کل او را پس باشد

و یا در تخانی مجهول و خفایون و تا در فوقانی و قسم دوم تو بکام و قسم سیوم جل نیست قسم چهارم  
 ارجل هر چهار سرد و دفع اما س عضا و بوسیر و در فرج زمان و مایل و شور و جوشیدگی سار  
 و دشواری بول و منفست سنگ شانه و دفع فساد باد و بلغم و خون اما جل نیست بخصوصه  
 قابض شکم و تفتیح است و ارجل بخصوصه دفع فساد هرست میل بکبر با موصه و یا  
 تخانی مجهول و لام بنی رای میل سرد و سبک و دفع فساد بلغم و صفراء و زهر  
**میل و بل** بخند یاز اسم ثمر نهال صحرائی است مشابه بسفجل  
 تخم می از تخم ریجان بزرگتر است نهال او را قم دیده است بقدر دخت بکاین هم میشود  
 و برگش نوکدار طول و عریض میشود و نوعی مشابه برگ سونگ دارد و بر هر شاخ باریک او  
 سبک بود و بعضی نوشته اند که غمرویدگی است و از لفظ غمرویدگی متبادر میشود که دخت  
 نیست و اصل این در صحرائیست و بعد از آن در باغها هم کاشت کرده اند باغی از نسبت  
 صحرائی خورد میان او را خالی کرده برای ماس شستن و جهت کارهای دیگر ترب می کنند  
 با بجمه در بلاد هند شهرت تلخ و زحمت و اندکی شیرین است و گرم و تر و رسیده او گران  
 است و بلغم و صفراء و باد و افراد ویر خصم و هنگام هضم سوزشی در معده پیدا کند و در سنگه  
 کم نماید و شکم بندد و خاش سبک و نفوی دل و سایر عضا و هاست شکم و شتهی هم طعام و  
 دفع فساد باد و بلغم جهت اسهال سرد دیگر او به سبب استعمال را قم در آمد بسیار مفیده  
 بسیار تفتیح باد موصه و یا تخانی و الف اگر او را بکار و جوین و سج کنند خون می کشی بخورند  
 که او عده بسیار میکند عده او را فو او ش شود و دیگر عده کند مراره او را اگر ناشکر بود که  
 بدیند خود شوش شود پیش مردم سوز و بچین استخوان او وقتی که قمر را در النور بود بر کوهی آید زنجب  
 و با گرد و سبک بکبر با موصه و یا در تخانی مجهول در راه عمل بنی کنار کلان شیرین است سرد

سبب تواتر و دو  
 جنبی نبود و این کیفیت  
 متکف کیفیت بلکه بدن  
 این بخار در آن تفتیح

و عدم انفصال بابت عدم الحمله  
 تبدیل تباب در سختی  
 شبانه شبانه با حلق بدن  
 و سهل میشود چه آنکه ارجحان  
 و تدبیر بخار مزاجی است  
 و این باعث وصول کیفیت  
 با حلق بود در عروق بدن بواسطه  
 اگر اجزای نور و نامیر بسیار کرده  
 و اخلاط طاهره صاحب است  
 تحلیل نم است و آنرا از اجزای  
 در ساق جاننده نیز است این است  
 او استند تحلیل قوی است  
 خاصه در آنچه قوی است  
 و آنچه در از اسام است جهت آنکه  
 اثر مانی البدن با وجود سینه

۴۹

خیلی می یابد اما تا نزد اسفند  
 زیاده از اسفند است زیرا که  
 بالطبع صعود بخار جانب بالاست  
 و نیز چون اعظم غلیظه در درون است  
 و اغذیه صافه الیکوس عمل میگرداند  
 و غذا خواه اختیار خواه اضطراب  
 جهت بی تمکی طعام و عدم رغبت  
 نام بران کم خورده میشود پس در  
 امراض نفع پاک میگردد و بهر طور  
 طبع بر مرض استیلا میابد  
 در خون آب گرم این است  
 خورده میشود بهر وقت هر چه  
 تا نزد اسفند در بخار  
 میشود و در غنی باشد  
 این سخن ظاهر است  
 چه از او نشینان این  
 اصطلاح نقل می یابد

و گران ملین و مهبی مسکن وافع فساد و صفرا و باد و خون سوزش اعضا و در اجزای روک و سکن  
 تشنگی و دم و دم استسکول و قسم سیوم کردن هر یک در جفا خود مذکور خواهد شد میل و ورمی بکبر  
 باد موحده و سکون یا تختانی و لام و بضم و ال هندی سکون و او و کسر را همله و سکون  
 یا تختانی جوی کویک بیل او بسیار دور و بردخت و جزان به پیچ و ثمر او مانند خیار  
 کویک است بیال و تک بکر باد موحده و فتح یا تختانی و الف و سکون لام و فتح ال  
 همله و سکون نون و فتح یا فوقانی و سکون کاف شتر خا و حساست و معنی لفظ مذکور  
 و ندان ماست و وجه تسمیه آن مخفی نیست سیر بهوشی بکر باد موحده و سکون یا تختانی  
 و را همله و فتح یا موحده و ضم یا و فخار و او کسر یا فوقانی هندی شد و سکون یا و تختانی  
 جانوریت در موسم بزرگال بهر سده بزرگ نخل سرخ رنگ گرم در سیوم و تر در ورم پاها  
 دور کرده یک عدد با برگ بان برای امراض باغی مثل فالج و لقوه و غیره بخورند مفید بود و  
 ضادوی برای قوت باه و اساک فزیهی قضیب مفید و غنی برای مجلوق و  
 سختی عصاب و رگها نافع و بدل او خراطین است سکن لبنتج باد موحده سکون یا و  
 تختانی و فتح کاف فارسی سکون نون اسمی از اسامی بهاشا است اکثر اطباء یونان  
 عار و بعضی بار نوشته اند و دیگر خواص وی در بهاشا گذشت بیدوری بفتح بار  
 موحده و سکون یا تختانی و ضم ال همله و سکون و او و کسر را همله و یا تختانی اسم دیدور  
 است سیر و چون لبنتج باد موحده و سکون یا تختانی و ضم را همله و سکون و او و فتح نیم  
 فارسی و سکون نون اسم ویر و چون است باب الباء الفارسی فصل الالف پادل  
 یا فارسی الف و فتح و ال هندی و سکون لام و عوض ال هندی تا هندی نیز  
 آمده است یعنی باطل و قسم و دم کاشت پادل ای کشته پادل و اقسام دیگر نیز وار و

اصطلاح نقل می یابد  
 این سخن ظاهر است  
 میشود و در غنی باشد  
 تا نزد اسفند در بخار  
 خورده میشود بهر وقت هر چه  
 در خون آب گرم این است  
 طبع بر مرض استیلا میابد

باز در این کتاب در بیان کلی در این کتاب  
 در این کتاب در بیان کلی در این کتاب  
 در این کتاب در بیان کلی در این کتاب  
 در این کتاب در بیان کلی در این کتاب

لیکن در خواص قریب به اندکند که تطویل کرده نشد که درخت بندهست تطویل درخت  
 آن مثل درخت انبه جامن و پهلوی بطول گز و بعضی پهنای چهار گنجشک و قو بر تو از زبان  
 او مثل پیه برآید و تخم او مثل تخم سرس بلغم درخت شیرین و معتدل در گرمی و سردی و دافع  
 آما من اعضا و فساد خون و ضیق النفس و تشنگی و غشيان و بی رغبتی غذا و گلشن مصلح بلغم و خون  
 و صفرا و حایل اسهال صفراوی و دافع سوزش معده و شمشیر نافع فوق و مصلح فساد  
 خون و صفرا و بعضی سرد نوشته اند و در و نهتری آورده که استعمال قسم اول اولی است مالکوت  
 بیار فارسی و الف کسر نام و با نختانی مجبول و فتح و او و سکون و فوقانی و قسمی از و با و ک  
 دو او بندهست قسم اول شیرین و معتدل در گرمی و سردی است گران و دافع فساد و با و  
 صفرا و قسم دوم شیرین تر از اول است و در همه خواص موافق با اول الا انکه مسکن تشنگی است  
 یا که بیار فارسی و الف کاف و سکون را هم به و بعضی را هم به لام نیز آورده یعنی پاکل درخت  
 بزرگ بندهست خوش سلیقه بر درخت جامن برگش مشابیه برگ او لیکن از و بعضی در طول  
 و سطر و هم او زر و بعد از بختن شود و در شایه بسبب لایستی گردد و در ابتدا سکون به شفتا او ماند  
 سرد است و دافع و باطل و بطور دقت و بلغم و صفرا و آما من جو شیدگی ساری یعنی قروح عیاش  
 و هم او را نیز ما گویند بر شمشیر بود و در سردی او مقوی دل و اشتها و قاص صفرا و مرای  
 او را خصوصیت در دفع طحال مشهور باقی الی کس بیار فارسی الف کس سکون و سکون یا نختانی  
 مملو و دفع میم و لام و سکون و در این نیست گرم گران و دافع فساد و با و رسیده ان صفرا و  
 افزایا سیمی بیار فارسی و الف بیار فارسی نانی و کسر را هم به و سکون یا نختانی یعنی درخت  
 شمشیر سرد بر افزایا زنده رنگت و دافع فساد و بلغم و صفرا و خون پاژده بیار فارسی  
 و الف کس و ال بنهدی و اما نیز تو بلغم و گرم و سکون و دافع فساد و با و بلغم و حیدام و تب

باز در این کتاب در بیان کلی در این کتاب  
 در این کتاب در بیان کلی در این کتاب  
 در این کتاب در بیان کلی در این کتاب  
 در این کتاب در بیان کلی در این کتاب

۵۰  
 در این کتاب در بیان کلی در این کتاب  
 در این کتاب در بیان کلی در این کتاب  
 در این کتاب در بیان کلی در این کتاب

در این کتاب در بیان کلی در این کتاب  
 در این کتاب در بیان کلی در این کتاب  
 در این کتاب در بیان کلی در این کتاب  
 در این کتاب در بیان کلی در این کتاب

دست‌یخ و التماس

احمد و سلطان بنی و حسن

سار و انجولیا و اقاسم

خون سار و جامع حاده و

تپور و صابون و جنتی و

عادت صلابت و نقد است

نجات مخصوصا بطوبای غیره

وقتی که سفتار و امراض ال و سوزش اعضا و جرب و زهر و سنیق النفس و گرم شکم و باد و کولر  
و امیل و شور و جالس سنبال یا تمل سبب فارسی العف فتم تار فوقانی منهدمی سکون لام تمی  
از برنج است در خواص مثل سانی است و طعم شیرین پانکس سبب فارسی و العف خفایان  
در ضم دال و مبله بندی و سکون کانف سرد تر است و کران و دافع رکتب و فساد باد و قاضی  
شکم و بسیاری مهبی و لفارسی فاخته گویند یا نشل سبب فارسی و العف و خف  
نون و ضم شین محبت و سکون لام قسمی از لوا است پالکس و فارسی و العف  
و فتح لام و سکون کاف از کربن ترین نیز به است بربی هفتای است سرد و کران و ملین  
و باد و انکیر و بلغم افزا و لفاخ و دافع تنگی نفس و کرب تب گویند قدری سکر دارد و این در بیا  
نشده پان سبب فارسی و العف لوزن تند و تلخ در خست گرم و ملین و شسته  
طعام و مفرح دل و فزانیه منی و دافع فساد و بلغم و باد و خون و مضر کننده بوی و مان  
شقی او شخ و برین بدن و نافع ماندگی و سخن شقیفه و عرق او برای تقویت معده و ضم  
و دل و رفع برودت مزاج و از لال قوی و در شکم تجربه رسیده مخصوصا همراه او و  
مناسبه هر مرض و در گرم بودن او نیز در انم و اطباء یونان سوای شیخ ابو علی  
شبهت و اکثر اطباء سندی موافق شیخ اند و در بعضی امور حاره خوردن آن سبب  
و من و نزدیکان بان میگردد و مصلح آن نیز باد و مفرح و خفای است لکن آن قوی و در مصیبت  
و تقویت مانع زیاده خواهد شد پارس پیل نقیچ با فارسی و العف فتح را مبله سکون  
سیدنبله کسب فارسی و سکون یا تختانی و فتح با فارسی و سکون لام اسم یلاس تیل  
است یا را با فارسی العف را مبله العف ثانی یا را و بعضی العف دال مبله در زبان  
سنگرت نیز آمده گرم است مقوی نور چشم و دافع خدام گرم شکم و از جمله رساین است

و مایل و عرق و محمل و او و  
و مایل و عرق و محمل و او و  
و مایل و عرق و محمل و او و  
و مایل و عرق و محمل و او و  
و مایل و عرق و محمل و او و  
و مایل و عرق و محمل و او و  
و مایل و عرق و محمل و او و  
و مایل و عرق و محمل و او و  
و مایل و عرق و محمل و او و  
و مایل و عرق و محمل و او و

۵۱

از این اختلاف درین سکر شکر  
شده و علاج بالکسین با فضا  
د مقوی کرات و غیری و کرم لغوی  
در کتب آن در منی خون درین از کتب  
و تفاوت فالفیدر به منی است  
و توکم و الوان و کسیر از انیس  
ناقص است که در بعضی اندر مفر  
است انداز عدم مر امات است  
است به خفیت و عمود را از غرق  
استمال نیز شمشاد او در به حاره  
مضر است بهر در او را بنمود

از کتب  
در کتب  
در کتب  
در کتب  
در کتب  
در کتب  
در کتب  
در کتب  
در کتب  
در کتب

دردناغ و اما فواید متعدده  
 فایده بیان بیغم بود  
 فایده فایده  
 چون اشک از امر اسطر  
 است که جدید پیدا شد  
 و در زمان حکماء تقدیر  
 بود حضرت ایزد تعالی

معرب زیت است و این نهند با لواح استعمال میکنند کشته او را نیز استعمال نمایند و  
 باعث خطره عظیم است زیرا که چنانچه باید کشته شدن آن مشکل است و نیم خام سر با منضم  
 خاشق قدرتی و نیم رتی و زیاد از آن استعمال میکنند بعضی را اسفند می بخشند  
 و پیاله از دیر بسیارند و شیر را درون او داخل کرده می نوشند باعث از دیاد خوردن  
 شیر بشود گویند قدری از زیت در آنجا جوش نمودن شیر در پارچه بسته اندازند یا میخ  
 دیگر سر او از دیر چنانچه در میان شیر و زیت فاصله قلیلی بماند و آن شیر را بخورند در تقویت  
 باه و مزاج منفع عظیم نماید و اگر کسی پار نیم خام خورده باشد و او را آلبه و شور و هست  
 جذامی پیدا شده باشد باید که یک عدد درخت نیل سلم از بیخ بر آورده قطعه قطعه کرده در  
 ظرف کلان در آب بسیاری بچشانند بعد صاف نموده یک پیاله از آن آب ناشتا  
 بخورند بعد از نیم گهری باز یک پیاله دیگر بخورند همین قسم ناشام خورده باشند و غذا در روز  
 پنج نخورد همگی سیاب از راه بول بر آید و دیگر کفایت میکند اگر حاجت افتد روز دو یک هم  
 استعمال نمایند و بول را در ظرف برنجی یا چینی بکنند تا پارا بنظر در آید و بعضی اغزه این  
 ترکیب استعمال نموده اند و منافع آن مشاهده کرده اند پاتها بفتح باه فارسی الف و بفتح  
 تاز فوفانی و خضار الف هم پاتها پاره بفتح باه فارسی الف و فتح را هم پاتها سکون هاء هندی  
 باین اسم که در دیار معروفست خواص او را کتب معارفه نهند بندهم لیکن خواص این در باره سنگا  
 نوشته اند و بدست ارقام هرقوتین هم اند و با جمله گوشت پاره ریال استحالدهم بر بیع الاخذ است ولی نوشته  
 و گرم بابل به پوست مخصوص خشک آن اسم باره سنگا است پاره بفتح باه فارسی  
 و سکون الف و کسر باه فارسی ثانی در راه جمله و سکون هاء اسم جناسی نوشته اند پاتر  
 بفتح باه فارسی الف و کسر باه فوفانی و سکون راه جمله شهر هم مولا است و در کتب

مقدس علاج او را که در کتب  
 معادن ظهور یافته است  
 اشک را ساخته آن را بر  
 دود و در آن بنام در مرض اشک  
 خلیفه نیست چه اشکهای زن  
 کهنه و دوار زوال یافته بین  
 بر طرفه انبلی از ترخیز شده  
 که مراد از اشک در صفا دی است  
 که اطباء از آن جمله بگویند که اشک

۵۲

ضدیت که از سحای نوشته  
 تنغن بهم برسد و طبیعت از  
 بظا عضو با بطن آن دفع  
 بکنند خواه که در هم رسد یا نه  
 و خواه حاجت نمود با زبان  
 بر چهار نوع ظاهر میشود  
 آنکه چشمتها بهم رسد  
 رنگ بزرگ و چون سنگا فتنه  
 ایندی با سفیدی بر آن آید  
 و کنار آنکه دارد و نیانش  
 بسیار عین اولوع  
 دوم آنکه از بیست بر آید  
 در کمال از بی بیست  
 چنانچه در ساقها و خنده گاه  
 ظاهر شود بعد از آن



یونانی نصف اغون مکتوب است یا چ بفتح با فارسی الف و جیم اسم نوع زرد است یا چ بجم  
 فارسی دواهند میت خوشبو که از اعضا غصدا کندی گویند یا می بفتح با فارسی الف  
 و کسره زیاد تختانی مجبول یا چ بفتح با فارسی الف و کسره و فتح جیم و نایز گویند  
 اسم کراع است یا ملا بفتح با فارسی و الف و کسره فوفانی و لام الف اسم پادل است  
 یا رجبات بفتح با فارسی الف و سکون راد جمله و فتح جیم و الف و ماد فوفانی یا رهد  
 نیز گویند بفتح با فارسی و الف و راد جمله و فتح با راد جمله و فخراد و تشدید و ال جمله و سکون  
 راد جمله کف و میه و کرم و اماس و باد راد و رکنه و منی زیاد نماید و موجرس صمغ او است  
 یا لککا بفتح با فارسی الف و فتح لام و سکون نون و فتح کاف الف اسم پاک است  
 فصل الباء فارسی پیشیا بفتح با فارسی کسره یا قارناتی و سکون یا رختا و فخراد و الف  
 جانوش بهوت شعرا هند اکثر در اشعار خود با انواع بسته اند در موسم برشکال شبها  
 آواز نماید که سبب پیمان سوزش عشاق گردد گوشتش دفع فساد باد و بلغم و باغی  
 دفع صفت پسته بفتح با فارسی و کسره با فارسی ثانی و سکون یا رختانی و فتح نایز  
 فوفانی و فخراد و ابوض الف نیز آمده پیشیا دوا نذکور است عمل اهل فونک است  
 گویند از چند سال نظر آمده خواص آن در کتب یونانی و در کتب هندیت از آنجا که  
 این دوا در و بار بسیار استعمل گردید لاجرم خواص او از تراجم فونکین رساله  
 معجز بخود مرقوم ساخته نمی است در غیر نام و بعضی اندکی طول زیاد و در مقدار تجدد  
 خلوص و وسط است و بلندی دارد بره رنگ و در بعضی تیرگی زیاد و در بعضی کم در حوض  
 نوشته اند که اگر کسی این جنم را در دست خود بر پیمان بر بندد اثر جادو و سحر با فرسد  
 ملک عبت انعکاس گردد و اثر جادو و جادو کننده رسد و اگر نخوردن کسی که زهر خورده باشد  
 دمانی زیاد میزند

یونانی نصف اغون مکتوب است یا چ بفتح با فارسی الف و جیم اسم نوع زرد است یا چ بجم  
 فارسی دواهند میت خوشبو که از اعضا غصدا کندی گویند یا می بفتح با فارسی الف  
 و کسره زیاد تختانی مجبول یا چ بفتح با فارسی الف و کسره و فتح جیم و نایز گویند  
 اسم کراع است یا ملا بفتح با فارسی و الف و کسره فوفانی و لام الف اسم پادل است  
 یا رجبات بفتح با فارسی الف و سکون راد جمله و فتح جیم و الف و ماد فوفانی یا رهد  
 نیز گویند بفتح با فارسی و الف و راد جمله و فتح با راد جمله و فخراد و تشدید و ال جمله و سکون  
 راد جمله کف و میه و کرم و اماس و باد راد و رکنه و منی زیاد نماید و موجرس صمغ او است  
 یا لککا بفتح با فارسی الف و فتح لام و سکون نون و فتح کاف الف اسم پاک است  
 فصل الباء فارسی پیشیا بفتح با فارسی کسره یا قارناتی و سکون یا رختا و فخراد و الف  
 جانوش بهوت شعرا هند اکثر در اشعار خود با انواع بسته اند در موسم برشکال شبها  
 آواز نماید که سبب پیمان سوزش عشاق گردد گوشتش دفع فساد باد و بلغم و باغی  
 دفع صفت پسته بفتح با فارسی و کسره با فارسی ثانی و سکون یا رختانی و فتح نایز  
 فوفانی و فخراد و ابوض الف نیز آمده پیشیا دوا نذکور است عمل اهل فونک است  
 گویند از چند سال نظر آمده خواص آن در کتب یونانی و در کتب هندیت از آنجا که  
 این دوا در و بار بسیار استعمل گردید لاجرم خواص او از تراجم فونکین رساله  
 معجز بخود مرقوم ساخته نمی است در غیر نام و بعضی اندکی طول زیاد و در مقدار تجدد  
 خلوص و وسط است و بلندی دارد بره رنگ و در بعضی تیرگی زیاد و در بعضی کم در حوض  
 نوشته اند که اگر کسی این جنم را در دست خود بر پیمان بر بندد اثر جادو و سحر با فرسد  
 ملک عبت انعکاس گردد و اثر جادو و جادو کننده رسد و اگر نخوردن کسی که زهر خورده باشد  
 دمانی زیاد میزند

در بدن باشد و اگر با ماده این  
 مرض باد باشد علامتش آنست  
 که هر لحظه در عضو بی حرکت  
 و حرکت کند و در جمیع این نوع علامت  
 و تبسلی و باقی سمایات غیر از آنست  
 این تبسلی نوع غلظت فایده در حوض  
 گفته که بمعالجات مشهوره برسد  
 نشود از درد سینه و در حوض  
 و غیر آن علاج اینهاست  
 و این اراض  
 در علاج مانند آنست که  
 فایده بخوردن  
 ایفون بندد بلکه میدان  
 ایفون را بخوردن  
 دوزک ایفون طافت  
 دمانی زیاد میزند

در علاج مانند آنست که  
 فایده بخوردن  
 ایفون بندد بلکه میدان  
 ایفون را بخوردن  
 دوزک ایفون طافت  
 دمانی زیاد میزند

بیکر تا آنکه اوزی که این  
نخ را تمام کرد چهارهنگام افیون  
کم شده بود بعد از تمام شدن این  
نخ دود انگشت بزرگ را کم کرد بعد از  
ترک افیون کمال قوت رفت  
تمام در بزرگ او هم رسید اکنون بداند  
افیون سرد و خشک و مضاد مزاج روح  
است و خون را غلیظ می سازد لهذا  
روح بکثر تنگ می شود و همین است  
باعث ضعف قوت بطن برون  
۵۴

افیون را که این  
نخ را تمام کرد چهارهنگام افیون  
کم شده بود بعد از تمام شدن این  
نخ دود انگشت بزرگ را کم کرد بعد از  
ترک افیون کمال قوت رفت  
تمام در بزرگ او هم رسید اکنون بداند  
افیون سرد و خشک و مضاد مزاج روح  
است و خون را غلیظ می سازد لهذا  
روح بکثر تنگ می شود و همین است  
باعث ضعف قوت بطن برون  
۵۴

بدرند اثر زهر باطل گردد و پیش کسیکه این خم مدام شد هوا بد با و هرگز نرسد و اگر کسی سرخ و  
در آب ساینده بخوراند برای درد معده و پیش نفع کلی میبخشد و برای ایلاوس نیز نفع تام  
و فایده را میفرد می آید و اگر کسی غشی و بیوشی افتد دندان او را از خیری بزور واکرده این  
را سوده بدستور بخوراند و از پیشانی تا بر ستگاه سوی اندکی موی ترشیده کلک زده  
قدری از این نخ بربزند بیوش آید و نیز زهر مار و حشرات الارض را دفع نماید و اگر خون  
از زخم بند نشود باید که سوف این تخم اندکی درون زخم بینند و هم بالا از زخم چسبانند  
ببندند خون بند گردد و چون از آمدن تب لزه بقدر چهار گندم در آب ساینده بخوراند  
تب لزه را بیل گردد و باکم نماید و نیز همین قدر برای عسر و ولادت بسیار مفید است حتی که  
اند اگر طفل نر برآید باشد و بخورد زود برآید و بجهت اقسام اسهال مفید و اگر این را در دهن گاو بداند  
بلغم از سینه پاک کند و زرد را دفع گرداند و اگر این تخم را ورق تراشیده در روغن کنجد  
کند بعد از آن ببالن خارش آشک و خورد آن بر طرف سازد و اگر کسی بی هواه شهید و بی  
اقصاده باشد این روغن را بزور در دهن او به انداز مذکور و در اثر زهر باطل گرداند و اگر کسی را  
دست و پای بسبب فالج شل شده باشد این روغن ببالن نافع آید و اگر زنی را حیض بند شود بزین  
هفت هشت گندم تخم مذکور را سوده و دفع بسیار نماید و اگر از زخم رگ کسی منقطع شده باشد  
ببازرون میان برود سر آن رگ سوف این تخم پر کرده وصل نموده بند نماید در دست گردد  
و اگر جانور زهر پای یا مانند آن بر عضوی چسپد و پایهای نیشهای او در گوشت خورد  
و سوزش بسیار شود این تخم را ساینده ضا و نمایند شفا یابد و برای تقویت باه بست و چندان  
را زیره ریزه کرده در باقوانا شراب به انداز مذکور و پانزده روز در گریانکا بداند بعد از آن هر روز  
بوقت شام یکانه عرق آن خورده باشند نفع بخش و بجهت رسولی باب ساینده مگر طلا نمایند

بسیار چاره گاه این تخم  
بسیار است از مسالمت جسم که تحلیل  
بیرون رفته زود از عشت  
می جابد و افیون از عشت  
ند مسالمت نمیکند است

روح از سیم باشد و از آنکه  
 هر چه چینی خون را لطیف  
 ساخته و مادای فاسده  
 را دفع کرده روح در بدن  
 پیوسته با احتیاج  
 بخون افیون نمیشود  
 فایده در تفکات و سایر  
 صلب بود و عظیم بود

اقطاب بر طرف فوج را بیکداز  
 این پنج بصورت نوعیه خود انهارا  
 گراخته بر طرف بیکد فایده  
 این پنج در سلطان نادافع  
 بیکد و از آنکه سلطان اسف  
 بنایت خطراک است اگر احیان  
 بر طرف نمیشود و سلطان رسم  
 موجب آن میگردد که صاحب  
 حال نمیشود و اگر حال کرد و سفاک

۵۵

چنین میشود یا از شدت دروزه  
 زن حال میبرد فاما اگر صاحب  
 این علت این پنج را بقاعده  
 استعمال کند فایده عظیم یافته  
 از آن خطراک خاص میشود  
 این در عالم عماد الدین محمود  
 نوشته که عورتی را سلطان رسم  
 بود که سینه است سالی تقویا  
 و بواسطه آنکه مرضی در کمال  
 صورت است عظیم بود  
 در دنیا آمد و اگر عمل  
 میشدند و اسفاط میکرد  
 او را بعد از تقیه بلغم  
 سخی دادند مرض او  
 با کلمه اطرف شد  
 در زمان متعدد آورد  
 در آن کمال شدند

تحلیل نماید راقم در بریضه و در شکم بقدر و ماشه و زیاده و کم از آن در کلاب سائیده استعمال  
 نموده نفع کلی بخشید و در سفوی طعام شب گذشته بودند و چند کس صبح آن طعام را خوردند  
 همه مانی نمودند و قی بند نمی آمدند و بر اعضا بعضی اثری مکتوت و ترکی ظاهر شده بود و در  
 دیگر بهره نمود و والد ماجد غفر الله له همین دوادر کلاب سائیده باوزان مختلف استعمال  
 نمودند نفع کلی بخشید و در صورت کتقی بند نشود مگر استعمال دوادر نماید اخر الامرتی بند  
 شود و پیوستن بفتح با فارسی ضم با فارسی ثانی و سکون و او و فتح تا فوقانی بند می سکون  
 چون نباشد بقدر که زیاده و کم از آن شاخهای باریک را در گوش بقدر یک گره نوکداز  
 و آنها بقدر و از غلبه التلب در ابتدا سکون نیز و آخر سرخ رنگ میگردد و رنگ گونگی و بالا  
 و آنها خلط باریک بود بر گها و اگر گرم نموده بر او رام بند تحلیل او رام نماید و پنج او را  
 در آب سائیده در ناصور بانازند یا فیتله بان اندوده کرده در سوراخ ناصور گذارند و چند  
 روز ناصور و زخمها منحل شود **فصل الثانی الفوقانی تهون** بکسر با فارسی  
 فتح تا فوقانی و خفا و فتح و او و سکون نون اسم پشت پر نی است پارت پارت بکسر با  
 فارسی سکون تا فوقانی و با فارسی ثانی الف و فتح با فارسی ثالث و راد جمله و الف ثانی  
 فتح و سر و سبک و قابض شکم و دفع فساد و بلغم و خون سوزش اعضا و گردش سهر و تشنگی  
 تب با و اکنیزه فارسی شاهتره گویند پتاشه بفتح با فارسی تا فوقانی و الف و فتح شین  
 بجه و اسم فایده است پتاه بکسر با فارسی و شدیدا فوقانی و فتح آن سکون با زهره جمیع  
 حیوانات است گرم و خشک و در دیگر خواص میان خود تفاوت دارند از زهره بز بخورند و در گره  
 وضع شود و اگر با کافور و روغن بادگاد و در گوش کنند در دندان بر طرف سازد و اگر بر یافت  
 کوک طلا نماید شکم براند زهره گاد و در گوش درونک به اندازند تا سکین در در سخی و بلغمی نشا

فایده بسیار دارد در هضم و تقویت  
 این است پس از آنکه فلفل در  
 با آنکه در وانی بی است  
 با آنکه در وانی بی است  
 با آنکه در وانی بی است

سجای فنج با فارسی سکون تا فوقانی و کبرجیم و یا تختانی مفتوحه و الف دوازده است  
 چنگ فنج با فارسی تا فوقانی و خفادون و کاف فارسی درختی است عظیم نیست او  
 کوهستان برگش مثل برگ بادام و گلشن بسیار از دمنش در وایل بنبری در آن رخ  
 میشود بعد از رسیدن سیاه و شیرین میگردد و اطباء یونان گرم نوشته اند و اطباء هند سرد و  
 بطعم شیرین و تلخ و دافع فساد و صفا و بلغم و خون و مایل شور و عربی تقم گویند و خوب و صفا  
 استعمال میکند و صاحب نوشته است که چنبرم او کشته است و در و او جهت التیام قروح  
 که بر جرحت تازه و قطع زرف الدم و غسل بآب او جهت نیکوی رنگ خساره تقویت مصل  
 نافع است پتربج فنج با فارسی و تا فوقانی شده و فتح را مهله و سکون جیم برگی است  
 شهور طول آن بقدر یک گره و یک نیم گره و عوض نمیکرد و خوشبو و بزرگ است چهار برگ  
 بود از طرف کوه می آید گرم و سبک است و دافع باد و بوسه و غشیان برای در معده و تحلیل  
 ریاح و تقویت معده و از آنکه در وانی بی است  
 با فارسی تشدید تا فوقانی و خفاد و فتح یا تختانی و الف اسم هلیله است و اضافه با فار  
 و سکون را مهله بر این اسم نیز آمده است یعنی بر تپها پتربواری فنج با فارسی تشدید  
 تا فوقانی و خفاد و سکون را مهله و ضم با فارسی و خفاد و سکون و او و کسر را مهله  
 و سکون یا تختانی هم گباهی است در میان سنگ میروید لهذا این اسم گمشده یا ازیرا  
 آنکه شک کرده و نشان می کشد باین نام نامیده اند نهال وی بسیار خور است برگش مشاب  
 برگ بویا و چون او را بخایند لزوجتی در و پیدا آید در قومی است شکستن سنگ کرده  
 نشان بی نظیر است و بکر تجر بر رسیده بقدر پنج ششماشه در آب یا در عقیقات دره شیر کشید  
 با شربت دره یا بنات بدنند و گاهی همراه او دره مثل خار خشک تخم خیارین و مثل آن

تصفیه و ترفیق خون  
 بسیار میاید بود کینه  
 را که در لون باعث تقدمات  
 است بمرق خارج می سازد  
 فایده بسیار دارد که این سیخ  
 استغفار را سفید است حکیم حاد  
 الدین محمودی گویند که این گاهی  
 میتوان بود که بسبب استغفار ادرام  
 صلبه سودا و بکند به باطلی  
 باشد چون در آنکه بسبب آن  
 فی نخلان بنبری دارد در بنز

فایده کند با آنکه در وانی بی است  
 استغفار بنبری و ادرام نفع  
 تمام دارد و این سیخ و سوزا الفنه  
 که از ادرام مذکوره باشد عالی نفع  
 است از آنکه عظیم باطلی باجمی  
 عجب که تا بنبری کند بکمال  
 ضرر دارد اما در طبعی فایده او معتمد  
 و ضرر معلوم و در و قسما  
 بویله آنکه در وانی بی است  
 حادث شده و ترطیب این  
 پنج بسیار است نفع معتمد  
 دارد و ضرر نوی دارد  
 جهت آنکه آنقدر که در وانی بی است  
 و ادرام که او می کند فضا  
 آن ترطیب میکند از تپها  
 با فایده بسیار از کلام حکیم  
 مدعی الیستفاد میشود



مودافاسده نینوا اند کرد یافته باشد چه بسا چینی نفع کم بود یا مرض از آن مسخر کرده و اگر مرض نهایت رساله خود تصحیح بیان نمود نافع بسیار یافته و در آمده بجهت علم از بسده

فارسی الف و فتح راه جمله و کسرون و سکون یا تختانی قسمی از کل نیلوفر کم برکت سر و سبک  
 و وافع فساد بلغم و دشواری بول سخت کننده پستان زمان بعضی از اقسام این در کاف  
 بیاید پدم را کسب فتح با فارسی و ال جمله و سکون نیم فتره جمله و کاف فارسی  
 شیرین فرخت و سرد و بدین نقوی چشم و مصلح و بهی مفرط و وافع و مایل و شور و فاد  
 زهر اسم یا قوت سرخ است پد لوان بکسر با فارسی سکون و ال جمله و ضم لام و سکون و او  
 و نون بوض ال راه جمله نیز در بعضی کتب آمده است یعنی بر نون قسم لوان است و در بحث  
 لام نوشته خواهد شد پدم بفتح با فارسی و ال جمله و سکون نیم اسم کول است **فصل**  
**الراء** الهمله پریلو بفتح با فارسی و سکون راه جمله و کسر با فارسی ثانی سکون یا تختانی  
 و ضم لام و سکون و او شجره اراک است هندی سرد و وافع جرب و جذام و بوسیر و فساد  
 خون بلغم و صفرا پر شست پرنی بکسر با فارسی در راه جمله و سکون شین معج و فتح تار فوق  
 هندی و با فار ثانی سکون راه جمله و کسرون سکون یا تختانی و او هندی شیرین  
 گرم و سبک است و حابس اسهال سحجی و خراش روده و سوزش اعضا و تشنگی و فساد باد و بلغم  
 صفرا و عثیان تر و در نهتری آورده که فتره نیز وارد و در سرد و مفرط و استسقا را نیز و در کند  
 پرو ال بفتح با فارسی سکون راه جمله و فتح و او و الف و لام هم مر جان است و خواص آن  
 در مویکایا پرنیک بضم با فارسی سکون راه جمله و فتح یا تختانی و فساد نون آخر کاف اسم  
 اطفا لطمه است پرتهاک بکسر با فارسی سکون راه جمله و فتح ما و فوقانی و فساد و سکون  
 کاف و فتح با فارسی سکون راه جمله و کسرون سکون یا تختانی هم پرنیک برنی است پرنان  
 بفتح با فارسی در راه جمله و الف و فتح نون و ال جمله و الف هم هبابید است پرتهاک بفتح  
 با فارسی راه جمله و فتح سین جمله و الف و سکون راه جمله و کسرون سکون یا تختانی گرم

در بدن فساد بیشتر اهدات بیاید  
 بخلاف اگر فترت بر مرض بر دفع  
 مرض فادر باشد چه در نیتورت  
 دفع ماده مرض با می تواند شد و اگر  
 چینی مطلقا سوخت ندارد در طوبیت  
 فضیله در وی بسیار است بوفور طوبیت  
 ز کور سبب فانی استسقا را که طوبیت  
 است زیرا و فنیاید و باعث نقصان  
 میشود و اگر فی الجمله سوختها داشته

۵۸

باشد جامع با بصفات مستند بود  
 طوبیت فضلیه او بخیل نفع خواهد بود  
 در استسقا و فاج نافع خواهد بود  
 در استسقا و فاج نافع خواهد بود  
 یکی از نافعین استسقا است  
 حکیم عماد الدین میگوید که بفتح  
 چینی در فاج و استسقا نافع در  
 از آن سبب که بفتح و در چینی کرده  
 مطلقا سوخت نداشت و در کمال  
 خلی بود از این سبب چون بخاطر  
 این فترت استسقا استسقا استسقا  
 که در استسقا و فاج نافع است  
 و در رساله حکای ذرات  
 که در عاصم این نافع نوشته  
 شده دیده بودم که بفتح چینی  
 در استسقا و فاج نافع است  
 در رساله حکای ذرات  
 که در عاصم این نافع نوشته  
 شده دیده بودم که بفتح چینی  
 در استسقا و فاج نافع است

در رساله حکای ذرات که در عاصم این نافع نوشته شده دیده بودم که بفتح چینی در استسقا و فاج نافع است

درجات و کیفیت خاص  
 که استقار و فاج و اشتد  
 و این را نقد و هم بود  
 پنج چیزی خوب است  
 پنج چیزی که سواخ و انشت  
 بیان و نام نفی هم کرد  
 بی سلامت از اولی و تجرب  
 که در بعضی از صفاخ و صفا  
 در پنج تیر است از پنج صفا

است و سهل و مفرغ تیر و اردو و تن با قوی گرداند و باد را بر باید و کف بر باید پر تها بفتح باء فار  
 و در جمله و فتح باء فارسی نشد بد تا فوقانی و خفاء و سکون الف هم تها است پر لون  
 بفتح باء فارسی در جمله و ضم لام و سکون واو و فتح نون هم بد لون است **فصل** این  
 الهمله پست با کسر باء فارسی و سکون سین جمله و تا فوقانی و الف شیرین گرم و چرب و  
 گران و مهبی و مصنف خون و دفع فساد باد و بلغم و دیرگوار است بحر بی فستق کوزید **فصل**  
**الشین** المجر شکر پرول بضم باء فارسی سکون شین مجر و فتح کاف و سکون باء جمله و ضم هم  
 و سکون واو و لام هم بیکرول است و خواص نیز از آنجا جوید **فصل** الکاف پهن  
 بید بفتح باء فارسی و کاف خفاء و الف نون کسر باء موحده و باد تحتانی مجهول و  
 سکون الهمله میگوید خطیانا است در اظلیه و باه استعمال در آید و چهره پیکان  
 بید چهره خطیانا مطابق نیست پس پیکان بد چیزی میگیرد یا اختلاف سبب الکنه است  
 و پیکان بید بخمی است مائل بمرخی و چون شکست رخ از ورون بر آید در سطح کواکب سا  
 دارد و سرت بدین نیز واقع بر سو و سوزاک و سنگ شانه و از معمول عم مرموم بود که نصف حوا و  
 نصف پیکان بید بر کف است و پادزن که خون از و جاری میشود میماند مثل خاخون بند  
 میگرد بحر خطیانا است **فصل** اللام پلاس بفتح باء فارسی لام الف سکون سین  
 همله شکر کلان جنگلی است در هنگام بهار کل زار بخمی ناری میکند گویا برگ ندارد برگش دور  
 مایل بطولانی طول و عرض برگ بقدر سه چهارم گرم و ملین شسته طیوم و مهبی و دفع و مایل  
 و شور و باد و گوله و سنگر نبی و بوسه و گرم شکم و مجبر استخوان شکسته و نوشته اند که هر  
 پلاسی گل او سفید باشد تخم و کل و پست او هر که بخورد باطن صاف شود و از غیب کا نهی هم  
 رسد و با هر زنی که مجامعت کند آن زن را مزاج جوانی عاده شود و غذا انوقت وال

بل سواخ و کجا سواخ  
 نفع سینک و بل سواخ  
 میسازد و این از غراب صنف  
 الهی است که این تقریبی است  
 این نمونه از همی افال و آنکه  
 حکیم عماد الدین محمود میگوید  
 ترتیب این پنج بسیار است  
 این جای که درین باره  
 بطلان

54

بسیار طبیعت این پنج تیره  
 گردیده و محقق گشته که این پنج  
 بعینت خشک است و ادویت قوی  
 پنج چیزی از این ظاهر است چون  
 از این باعث در امراض رطوبت میکند  
 نفس شکلی بنفع ظاهر میشود  
 این پنج در باله و خولید و جنون و  
 مایه و قطرب نافست بسیار است  
 کثافت و که درت که موجب  
 در دود

تاریکی  
 صافی و روشن و در وقت  
 صافی و در وقت  
 میماند و در مزاج  
 علامت میزند  
 ندارد فایده کمی از  
 متاخرین نوشته که

خوردن در وقت صبح و بعد از نهار  
 خوردن در وقت ظهر و بعد از نهار  
 خوردن در وقت شب و بعد از نهار  
 خوردن در وقت صبح و بعد از نهار  
 خوردن در وقت ظهر و بعد از نهار  
 خوردن در وقت شب و بعد از نهار

گوشت و خرد افزاید و حافظه قوی گرداند و گل اورا تیس خوانند سرد و قابض شکم و دفع فساد بلمغم  
 و صفرا و خون و شوری بول چون قدری اورا در آب بیاری بچوشانند و نطول علی نید برآ  
 در و کرده و شان و اورا بول تجر به راقم آمده است بسیار مفید است و بادویه دره نیز درینجا  
 استعمال شد نسبت باول قوی التاثیر گردیده و نیز تکیه از جوشانیده او تبولون جوشانیده  
 او که اندکی گرم ساخته باشند برای درد بسیار مفید است و چون جوشانیده او را بر خصیه بندند  
 جهت تسکین الم او مجرب است و درم دفع گرداند و استرخاد او را نیز نافع آید و نطول از آب انیز  
 درین باب مجرب است ثمرا و پلاس پارا نام دارد و بفتح باء فارسی لام الف و سین جمله و  
 باء فارسی ثانی و الف باء فارسی ثالث در اول جمله و الف گرم و سبک و دفع برسیو و بوسه و گرم  
 شکم و فساد باد و بلمغم پلاس پیل بفتح باء فارسی لام الف و سین جمله و کسره باء فارسی  
 ثانی و سکون یا و تحت و ففتح باء فارسی ثالث و سکون لام قسم کلان و پیل است که برگ با  
 بزرگ دارد در است و بهی بلمغم افزا و مولد گرم شکم پیل بفتح باء فارسی سکین لام و فتح و او و  
 سکون لام ثانی اسم ثبول است **فصل النون** نپوار بفتح باء فارسی ن خا و ن و دا و الف و ل  
 هندی نهال بری خورد است بقدر نیم گز و یک گز تخمش را در راقم غله شمرد اندک است به در صورت  
 بو به که اول و آخر آن بیده باشند و رنگ او ماشی و برود و خط از هر دو طرف و بو شیرین و سرد  
 خشک و سبک و دفع فساد باد و صفرا و جذام و قوبا و گرم شکم و منفرج و منشد و اقم تجربه نموده است  
 که چون بگذرد تخم او را کوفته در میان نیمطل خجرات حل نموده در ظرف کلی آب نارسیده  
 دو سه روز بگذرانند که متعفن گردد و بعد آن بریدن جانان برای جرب مفید است و مزاج  
 تخمش گرم معلوم میشود و هم گرم نوشته اند گرم و سبک و دفع جرب قوبا و سرد باد و سرخ باد  
 و مولد بلمغم و منبری آن سبک و نفاخ و کف افزا و جگوز نیز گویند نپاک نیم باء فارسی نون

خوردن در وقت صبح و بعد از نهار  
 خوردن در وقت ظهر و بعد از نهار  
 خوردن در وقت شب و بعد از نهار  
 خوردن در وقت صبح و بعد از نهار  
 خوردن در وقت ظهر و بعد از نهار  
 خوردن در وقت شب و بعد از نهار

در زمان متد سبب  
 وقت حاج میکند و خون رقیق  
 صافی در اوقات استعمال این پنج  
 پیل نشوفا نیکه در شنج است  
 عضلات و اعصاب و لجات و  
 دردی که از اعصاب و او درین  
 اعضا حادث شود و عوام از  
 فوایج بگویند و این پنج بسیار  
 نافع است جهت تریق و تحلیل  
 ماده سخت آن لیکن نفع  
 این پنج در فوایج و تحلیل

این پنج در فوایج و تحلیل  
 نافع است جهت تریق و تحلیل  
 ماده سخت آن لیکن نفع  
 این پنج در فوایج و تحلیل



دروغ الورک که از تبرک  
 سرتوی نام جهت آنست  
 که در دست مدد بواسطه لطافت  
 خا بر طو بات غلیظه که جرم  
 غصه از آن سوز کرده است  
 لطیف بنشیند و بخار و عرق  
 مذمفع بیکر زنده و همین است  
 سبب نفع این خاج در عرق  
 سبب نفع این خاج در عرق  
 سبب نفع این خاج در عرق

شد و الف و کاف فارسی نام کلی نهند است شیرین سرد و دافع فساد خون صفرا و بلغم  
 پنک نفع است باد فاسی و خفا و نون کاف بحرینی و جل و بفارسی المائی گویند سرد ملین و دافع  
 سوزش عضوا و کسیر و اما س اعضا و پندول بکسر با فارسی و خفا و نون ضم وال نهند می و او  
 مجهول و لام یعنی گم سفید که خانه را از ز سفید سازند شیرین سرد و قافض شکم و دافع سرخ با و  
 و فساد صفرا و باغ امراض رحم و افروزنده رنگ و روپند الو بکسر با فارسی خفا و نون و  
 وال جمله نهند می لف و ضم لام و سکون و او دو قسم میباشد سفید و سرخ سفید را عوام  
 باین اسم مخصوص گردانیده اند و آن شیرین سرد و در بضم و همی و دافع صفرا بود و تقطیر  
 البول حرارت و تشنگی بر طرف سازد مجرد خوردن تفویح آورد و عوض او کاف نیز آمده  
 یعنی پندالک پندال نیز آمده بر چه گن نیز گویند و نوع دیگر اوروس که از اردو مال  
 نیز گویند و دیگر مستکال و دیگر کاشته مال و دیگر هتا و دیگر کتال که رکت کند نیز گویند  
 اینهمه پنجه شیرین سرد و خشک و نفاخ و ملین و حابس بول ماده خام و دافع رکت است  
 و منی بلغم و باد افرا و متوی عضوا و در بضم و افزاینده شیرا پندال و قدری تلخ است و گرم  
 و کران و لرج و چسبند روده و در عروق و در بوال صفرا انگیز و شکام بضم تلخ و دافع فساد  
 بلغم و حروف و اعصاب هر یک در مقام و بخت حرف او مذکور است پنجه شیرین نفع است باد  
 فارسی خفا و نون سکون جیم فارسی کسیر فارسی مانی خفا و سکون یا تحتانی و جمله نندی هر پنجه  
 دخت شیر و در پیل پلاس پیل گوار یا کور برخی بجای پلاس درخت سرس پنجه شیرین است  
 قافض شکم و دافع دیاسیل و شور و اما س اعضا و جو شیدگی ساری امراض فوج زمان و  
 افزاینده منی و شیر زن و مجرا استخوان شکسته و برگ اینها سرد و بک و قافض شکم و دافع  
 فساد بلغم و باد و خون اعمار اینها نفاخ است و دافع رکت است و فساد بلغم پنجه شیرین

السا و در وجه الف و کاف  
 این سرد و ملین و غلظت و  
 صفت از ماده و وجه الورک که  
 است فائده نفع این خاج  
 در تب ریح جهت تلطف و صلاح  
 خون از آن کیفیت سودا و یه  
 از اخلاط و اعضا است و همین  
 سبب در او و این نافع  
 است فائده نفعش مرض

41

یک که از اجزای سفید گویند  
 از نباتت تجلیل و تخم و تلخین و  
 قوس هم جلد و تصفیه خون  
 از آنکه درات و شوا تصفیه خون  
 این خاج در بوال صفرا است فائده  
 باشد و دیگر امراض مفید بسیار نافع  
 است چه حدود آنها از نواد غلیظه  
 سودا و یه بنشیند و این خاج دافع  
 این سودا و یه بنشیند  
 تا خردن و نشسته که سخت  
 از

در پس دیگر از من  
 فائده این پنجه  
 در بوال صفرا و لاف  
 با این و نفعه بران  
 فصد صاف و جلاست  
 با این و نفعه بران

روز اول چشم را به بخار  
 نظرات کند و در چند  
 آنرا ز ناید و اندک نوبتی  
 که بعضی از شبی بیا  
 چشم را بیدار کند که کمین

فایده چو چشمی باد  
 وقت مطلقاً فایده میکند چه از این  
 چشم که جرات بر راه آمدن  
 بند بود پوست می افتد  
 فایده این سخن در اکثر اقسام  
 اسهال مضر است که در اسهال  
 ضعیف فایده باعث اولاد  
 اسهال شده بملاکت می بخشد  
 که در ذی اسهالی که اشتیاق  
 از بیخ ضعیف بود و اسهال از پوست  
 ۶۴

بفتح باء فارسی و خفازون و جیم فارسی الف و فتح بيم و سکون لام عجات از ترکیب این نسبت  
 و ترکیب انار ترش و کنار و بجزرا و سچول بفتح باء فارسی خفازون و فتح جیم فارسی ضم  
 کاف سکون واو و لام عجات از ترکیب پیکل و پیلا و جات و چتا و سوسمه شسته طعم وافع  
 فساد بلغم و فتح شکم که برب در متنازه حادث شود و باو گوگرد و خلد و پهلوی و سچول بفتح باء فارسی  
 و خفازون و جیم فارسی ضم بيم و سکون واو و لام بزرگ است و خورد و سچول بزرگ عجات  
 از ترکیب سیل و اکمهت و باول و کاس و مری و سوزناک بطعم تلخ و ز مخت و گرم سبک  
 مشتمل و که از زده پیر و دافع فساد بلغم و باد و تنگی نفس و سچول خورد عجات از ترکیب  
 که کوه و وسال برنی و درشت برنی و برشتا و گنای بطعم شیرین معتدل و گرمی و  
 معوی و اعضا و دافع فساد صفرا و باد پنیا که بفتح باء فارسی سکون نون یاد تحت  
 و الف و فتح لام و باکتوب به زرد الوماند و درختش خست لیمو و برگ بید اسهال در خانه  
 سبز باشد و در سچول سبک پند که چو کسر باء فارسی خفازون سکون و ال جمله بندی و  
 و فتح کاف و خفازون ضم جیم و سکون واو و در جمله هم که بضم باء و سکون بيم است و خست و طول  
 قریب خست تال و ندانند دار که دست بدان آن ساید قریب تها و بر گهار وید و طول و سخت  
 و از آن بوی یا می سازند هر دو شیرین سرد و تر و سکن در وضرب و سقطه و دافع فساد خون  
 و باذ و صفرا و ضعیف لیکن قسم اول قویتر از قسم دوم و دیگر اقسام است پند که چو کسر از  
 طرف ملتان همیشه می آید بومی بر طبش تها و وار در طب که از طرف که می آید در تقویت  
 باه و کرده و پشت و تقویت معده و رفع برودت مزاج بجز پسریده و مولد خون است  
 و پند که چو قریب طب در خواص و کثرت خوردن آن سبب احتراق خون مگر متادین این پنا  
 بفتح باء فارسی نون شد و هم زود است پند که یک بضم باء فارسی سکون نون و

این پنج ضررنا پیدا داده  
 اسهال می نماند طبیب حاجی  
 این نوع اسهال را جیس  
 نویسنده خوب استوار کرد درین  
 نوع این پنج بلفظ از تجربین  
 چنانچه خوب بلفظ اصحاب  
 رسیده و اندک اعلم اصحاب  
 فصلک در بیان آنکه  
 سزاوار خوردن پنج جنبه  
 ازین است که فایده می باشد  
 در شبان اول شش متعین  
 جهت آنکه وقت اطعام و شایخ  
 کامل است دفع مواد و آن سکون  
 مینویسد بخلاف آنکه سکون  
 و فساد ازین است که خوب است  
 سکون است

کامل است دفع مواد و آن سکون  
 مینویسد بخلاف آنکه سکون  
 و فساد ازین است که خوب است  
 سکون است

بود و در آخر شب با نیر  
 مجرب است که عجم و الدین  
 مجرب گفته که اطفال کوچک  
 علیه رطوبت اصلیه پیران  
 و بواسطه علیه رطوبت فضلیه  
 ازین بچ که تنفع نمیند  
 از بی افاله پوشیده ماند  
 که ایستاد از حکیم می البیت است

دوال هندی و کسر را مهله و سکون باد تختانی و کاف اسم کول است پس بفتح باء فارسی  
 و قون سکون بین مهله هم که مثل است و بفتح باء فارسی ضم نون و سکون بین اسم کج است  
 پنچانگ کن بفتح باء فارسی مخفان و ففتح جیم فارسی الف مخفان نون نانی و سکون  
 کاف قاف و ضم کاف نانی و سکون نون یعنی برینج اجزاء علیحده فائده دارد  
 و عوض نون لام نیز آمده یعنی پنچانگ گل انخی حساب پنج انگشت و ان اسم از نیت  
 پیوالی بفتح باء فارسی سکون نون و او مفتوحه و الف و کسر لام و سکون یا در تختانی  
 اسم مرجان است **فصل الواو پوی** بضم باء فارسی و او مجهول کسر نمره و سکون  
 یا در تختانی سر است بیاره دارد و در سیاه و نفیس دارد سرد و تر است گران کننده حیره  
 و آواز گاو و نسوم و منی افزا و دافع رکت پت پو و کانیز گویند بضم باء فارسی و سکون  
 و او و فتح دال مهله و کاف الف پو و در ک بفتح باء فارسی و او و مجهول مخفان نون  
 شدید دال هندی بفتح باء مهله و سکون کاف سی از لوست پوی بضم باء فارسی  
 و او و مجهول کسر تا فوقانی هندی و سکون یا در تختانی با می بسیار خورد گران و بلغم  
 افزاست و از دیگر با میها خورد و رو بطعم شیرین اند و دافع فساد اخلاط ملته و دیگر قسمی است  
 بسیار کوچک مقوی همی و شسته طوم و دافع فساد باد و سرفه پو و بضم باء فارسی  
 و سکون و او و تا فوقانی هندی اسم نال است پو کشره بضم باء فارسی سکون و او  
 مجهول تا فوقانی و کشرین حبه و راه مهله و قسمی از کافور است پو تی کسج بضم باء  
 فارسی سکون و او و کسر تا فوقانی و سکون یا در تختانی و فتح کاف و راه مهله و سکون  
 نون جیم اسم کسج است پو و در بفتح باء فارسی سکون و او و مخفان نون دال مهله هند  
 و الف شیرین و سرد و در بضم و گران و مقوی اعضاء و همی مفتح دل و دافع فساد باد

چنان می است از تقدیری که چینی از  
 کونید و نیز نیت او و بر این بچ  
 رطوبت بود از اطفال و شایخ  
 است و طب پس بود از نوزاد اگر  
 نقصان این بچ نمیند و اگر  
 بوجوب هم حکیم کور را گویم که  
 تسکین هم حکیم کور را گویم که  
 چینی طب است  
 نقصان آن در اطفال غیر  
 است چه رطوبت اصلیه رطوبت  
 پنج خطی از تقدیر بود و در طب  
 ۴۳

فصله را الله بنیاد خوا کرد  
 رطوبت مغزیه نوبه را چون رطوبت  
 بعد وجود بدن است بفتح زیاد  
 نمیند و اگر در فاضل سازیم که رطوبت  
 مغزیه را هم زیاد میکند پس است  
 ضرر حینت چه و نور رطوبت مغزیه  
 باعث صحت مزاج و طول عمر است  
 الاصل کلام بر اینست که در مقام  
 که ناید حکیم عماد الدین محمود  
 ایست که مخالفان  
 ازین بچ که تنفع نمیند  
 از بی افاله پوشیده ماند  
 که ایستاد از حکیم می البیت است

بسیار بکنند و موجب  
 فواید و صفات در دنی نبره  
 بسیار بکنند و موجب  
 فواید و صفات در دنی نبره  
 فواید و صفات در دنی نبره  
 فواید و صفات در دنی نبره

غریزی در طفل موجب زیاد  
صحت و دخل عمر چنانکه مخالفان  
گفته اند نیت زیرا که زیاد از  
قدر لایق مزاج هرگز از صبیان  
بوجو ضعیف حرارت غریزی تصور  
شدن او صورت امراض  
رطبه و سستی اعضا و اعصاب  
می شود چرا که زیادتی خون هر چه  
صالح باشد و اصلا فساد ندهد

و صفرا و در بول و محدث کرم شکم و فرایند بلغم و نیشک سرخ سرد و کران و واقع سوس  
اعضاد و فساد صفرا و خون و شواری بول نیشک سیاه مانند نیشک سفید است قسم خوش  
سرد و ترست و مبهی بلغم افزای و نیه بضم با فارسی سکون و او و کسر ال مهله سکون  
یا تختانی و فتح نون سکون و و شهبو بالف است سبزی مشهور است بعربی نفع گویند گرم و  
خشک و خیم طعام بودتی بلغمی باز دارد و گرم شکم کثرت قوت جماع میزاید و چشم روشن  
سازد و شکم بر بند و پوپل بضم با فارسی سکون و او و فتح با فارسی ثانی و سکون لام ام  
نوفل است پوتنا بضم با فارسی سکون و او و فتح نون فوقانی و نون الف هم بلیک است  
پوکی سهل بضم با فارسی و سکون و او و کسر کاف و سکون یا تختانی و فتح با موحد  
هندی و خفاره و سکون لام ام سبازی است فصل الهاء الهوزیها السبع  
با فارسی و خفاره و الف و سکون لام و فتح سین مهله و سکون و او و بوض ن الف نیز  
آمده اعنی هه السا و جذف الف نیز آمده ههلسا ثم درخت هندیت و دو قسم بود یکی  
ترش و دویم شیرین اول را شیرینی و دویم را شکر می گویند درخت اول خورد بود بقدر  
گروز یا ده ازان درخت دویم کلان مثل درخت توت ثمر اول نسبت به دویم اندکی  
کلان برگ ختمش مدور و کلان و برگ در گرش برکناره خطوط زیره و او ثمرش در اول  
تغوان نبر و عفن و هر گاه نخته شود سرخ گردد و چون تمام نخته شود سرخی او بایل رسیده گردد  
و ترش او در وسط نضج ترش و در آخر آن شیرین ترش بود و به شکل شارب بنفشه و  
از و اندکی کلان با چگله بسیار خوش طعم و واقع صفرا و خون و تقطیع بلغم نسبت به ترشی  
دیگر نضت کم دارد و قایض شکم و دفع تشنگی و تقوی دل مسده افشده او که با قند و  
کلاب مرتب زنده در تقویت دل تسکین خفقان و از الحرات تب بیدار است در رب او در

غریزی در طفل موجب زیاد  
صحت و دخل عمر چنانکه مخالفان  
گفته اند نیت زیرا که زیاد از  
قدر لایق مزاج هرگز از صبیان  
بوجو ضعیف حرارت غریزی تصور  
شدن او صورت امراض  
رطبه و سستی اعضا و اعصاب  
می شود چرا که زیادتی خون هر چه  
صالح باشد و اصلا فساد ندهد

بنا سبب از این امراض بسیار  
میگردد نتیجی حاصل نکند بگویم  
که زبانی رطوبت غریزی خون  
را در حال است کمی از آنکه  
بزوان بدن تقبل نشود و حرارت  
غریزی تصور گردد و این نگاه  
نیز که اعضا را جنبان  
باشد و از همین سبب است مثلا  
دوی من جنت الکلیت  
و یکی از آنکه در  
باشد و قوی فزونی بود درین  
بجایم افزونی طوبت است  
صحت امراض خواهد کرد  
بلکه باعث افزونی و نفع است  
شبهه و فوی خواهد بود

نمی بینی حال ترا صدین و مضار عین که اسبج من  
 بنیبالا حق نبیند بلکه صحت سوله می باشد ما قبل  
 سبب بنمال چوینچه سبب بنمال چوینچه سبب بنمال چوینچه

تقویت معده و دیگر فواید بیدیل و افشردن او مصلح اند چون یکدم است پنجه شکر می را  
 ریزه ریزه کرده در آب شنب تر نمایند و صبح اندک بایند بنوشند پنجه حرقت قبول سوزاک  
 که بر تری برسد و شیرین برودت نسبت با دل کم لیکن در تقویت معده دل زیاده از رویت  
 و در بام و همراه طعم می توان خورد پیر پیر بفتح با فارسی هندی سکون را در جمله فصح  
 هندی و سکون ال جمله نام درختی است قاتل کرم شکم و دافع نفخ آن و فساد بلغم و خون  
 و زهر و بر میو و مسن هوک بفتح با فارسی ضم او و او مجهول و کاف فارسی سرد و گران  
 و قابض شکم و دافع کثرت و فساد بلغم همگرمول بضم با فارسی سکون و دافع کثرت  
 و سکون را در جمله و ضم میم و سکون او و او لام بعضی عوض با بعد از بارشین معجمه می خوانند  
 یعنی شکر مول نجی است تلخ و تیز و گرم و مشتبه طعم و دافع فساد و باد و بلغم و تب اما اس اعضا  
 و تنگی نفس و دردی که در همین است کف بفتح با فارسی و خفا و سکون نون کسبر حیم  
 و سکون یا تختانی و فتح تار فوقانی و سکون کاف می از لوبیا است پیر پاس  
 بضم با فارسی خفا و سکون با فارسی ثانی و فتح را در جمله و سکون بن جمله هم عمل است  
 پیر بفتح با فارسی خفا و الف و سکون را در جمله هم پیر است پیرا کف بفتح با فارسی  
 و سکون الف و خفا نون و فتح کاف و در جمله الف و فتح قاسم فرشته گوید که آن  
 درخت دار شیشه است پیر کاهل است او باشد تیز و گرم و زود خضم بود و باد و بلغم و  
 نیزگی و بن دفع کند و اسهال آرد پیر شکر می بفتح با فارسی خفا و سکون تار  
 فوقانی هندی و فتح کاف و کسرا در جمله و سکون یا تختانی و از لوبیا است پیرا گوید  
 نیز درخت و چرب بود رنگ و در افروز و وسیلان نمی تقطیر البعل امراض فرج زما  
 و قوت شکر را مفید است بهوت بضم با فارسی خفا و سکون او و تار فوقانی هندی

استمال این پنج است  
 باعث زیادتى اخلاص اعضا  
 بقذا و تقویت طریقه غریزی  
 و قوای بدنى سیکه و کدرا نیجی  
 تفصیل در المقام کیمی از  
 تاخرین گفته که پیران کف بفتح  
 صاحب وقت شنب از بن نج بفتح  
 میشود خصوصا که آتش کشیده  
 چند جمعی از پیران را بدو کران  
 پنج را خورد بود بضعف و نه

از این از ماده با بعضی است  
 ریخت و پستق را بخامد و در بعضی  
 بنانه ز ریخت و از لوبیا کسبر غلیظ  
 خمس البون هم رسانند و در بعضی  
 باهمال انجامید و سبب کدام  
 نجابت بناقند انتی اقاله و  
 این پنج را در فصله ای خورد  
 که بود بسیار گرم و بسیار درد  
 بنانه و بهترین اوقات  
 خوردن در میان  
 بسیار در طرف بالستان  
 است در زلسان فخرش  
 است از بالستان  
 است از بالستان  
 در طرف بالستان  
 گفته اند که برای علاج

در علاج صفت او فی الجملة فصل این در علاج مریضی که در مغز او است  
در علاج صفت او فی الجملة فصل این در علاج مریضی که در مغز او است  
در علاج صفت او فی الجملة فصل این در علاج مریضی که در مغز او است

اسم و تنوعیت قریب پنج اصل پوره خام است زرداقم و چون عطریت دارد مقوی دل و دماغ است  
لیکن سریع التعفین و جمعی عصفیه از و تولد کند و اورا بار یک آشفته مثل فالوده در سبزی  
کتاب نبات میخورد در تقویت دل و دماغ می آید **فصل الیاء التحتانی بیابا**  
کبیر بارقار و فتح یاء تحتانی والف و بار موحده والف ثانی و خفانون وین مهله و الف  
ثالث بعضی نوشته اند که اسم باد آورد است و بالجملة نباتی است مشهور قسمی از بانسا  
و هر دو در صحرا و خرابیا یافته می شود و در شش تا بقدر قامت انسان اکثر از و کوچک شاخها  
بسیار دارد و از بیخ شاخها می رود برگش در ابتدا کوچک طولانی نوکدار و چون در شش  
کلمان شود برگ هم عریض و طویل شوند بقدر برگ جاسم خنجر بار برگه های شاخ او می باشد  
و گلش رنگین زر و دو قسم اول بی خار و گلش سفید و هر دو باد آواز و صفتی خنجره کلو و دافع  
فساد بلغم و صفرا و خون سرفه و ضیق النفس و تب غشیان بر پیوسته و در دماغ و دافع  
او بجهت تشدید لته و سمنان تجربه بعضی انچه آمده است و بیابان را مقوی و مسوموم و دافع  
زهر و جرب مزاج گرم نوشته اند و سرخ باد و در دماغ دفع نماید پتیل کبیر با فارسی سکون  
یاء تحتانی و فتح تاد فوقانی و سکون لام یعنی برنج که از تراکیب فلات موجود میشود معتدل  
در سردی و گرمی و خشک دافع فساد باد و بلغم و برقان سبز و دو قسم بود یکی را پتیل گوید  
و دویم را سون پتیل و بعضی سرد نوشته اند پتیل کبیر با فارسی سکون یاء تحتانی و فتح باد  
فارسی ثناء و سکون لام خست هند است بسیار بزرگ و شهبو و برگ بسیار دارد و در  
بقدر کف دست و نوکدار و نوک فرارنده بقدر ربع گره و در میان برگها او برگها متفرق  
و نمایان و در ابتدا نشویند و چون نجهت شود مائل بزردی گردد دافع فساد و صفرا و بلغم  
و خون دماغ و مغز و پوست و جوش او را بجهت اساک منی و غلط آن و تقویت کمرونی

قدرت حرارت کم میکند  
در علاج صفت او فی الجملة فصل این در علاج مریضی که در مغز او است  
در علاج صفت او فی الجملة فصل این در علاج مریضی که در مغز او است  
در علاج صفت او فی الجملة فصل این در علاج مریضی که در مغز او است  
در علاج صفت او فی الجملة فصل این در علاج مریضی که در مغز او است

از اینجاست که چینی در فصل  
حاره را یاء النفع است از مصالح  
بارده لهذا اجزاء بارده از قاب  
بر اجزاء حاره بگویم بر آن  
مخوفت اما در دوسوی مزاج خا  
از ضرری نیست اگر گویند که حفظ  
صحت است و چنانکه است  
غالب بر طبع او حرارت و طوبیت  
پس باید که در دوسوی مزاج صحیح  
را این دو را بسیار بنهید  
دو آنیست که از دوار بواسطه  
نشد بلکه احوال کفایت  
سنگه در ای آنچه بدن است  
در دوار حرارت و طوبیت  
که موجب اعتدال است  
بیرون می آورد و در

بلا نزلان میرسانند  
رتبه افراط است البته  
کلام از حکیم عماد الدین  
نموده است چنانچه ثابت  
کرده آرد که در طبیعت  
جوابی غالب اجزاء  
بارده اند و یا بس است

رضن آب افروغ زمان معه او دیده دیگر اقم تجویز نموده بعضی نوشته اند که بفارسی درخت  
لرزان گویند و فمرا و دو برابر بهاله و در فزه مشابهت با بخر دارد پس بی گویند با صفا  
یا تختانی برسم اول و رنگ آن چون نخته شود نفسش گردد و اطلاق این لفظ یعنی لفظ  
پس بی بطریق شترک لفظی گاهی بر فلفله رازم میکند و وی بار درخت مثل درخت توت  
و غیرش مثل بویا در خلاف او دراز فلفل میباشد و بعضی گویند تنگوفه درخت مرج یعنی  
فلفل است قوتش تا سه سال باقی است خشک او تلخ و تیز و سنگام هضم شیرین و گرم و تر و سبک  
و سهیل و مهربی و دافع فساد باد و بلغم و تنگی نفس و سرفه و استسقا و جذام و بر میوه باد گوله و  
بوسیر و امراض سبز و خله و مشت ته طوم و صفر افزا نازه آتش شیرین سرد تر و گران و زاینده  
بلغم عجمی دار فلفل و بفارسی فلفله راز گویند پس بکسر با فارسی سکون یا تختانی و ضم  
لام و سکون و او اسم هندی اراک نوشته اند و درخت صحرا است بقدر طول نیره میباشد  
و شاخهای بسیار دارد و بعضی در دور بود و برگش بقدر نیم گره و بار یک و فمرا و اسیل  
بکسر با فکار و سکون یا تختانی و لام و پیلیج با صفا به جیم در آخر و فتح لام و جان نیز گویند  
گرم و سبک و بلین و مشت ته طوم و دافع باد گوله و بوسیر و امراض سبز و فساد باد و سبک نشانه  
و فساد خون و صفر آید آن و از جمله سبک است و ثمرش تلخ و سهیل و دافع فساد بلغم صفر  
و سوزش اعضا و جذام و تب و گرم شکم و جوب پس بکسر از سوک سازند برائی تقویت  
نشد با تجر بر سید پیست بکسر با فارسی و سکون یا تختانی و اما فوقانی قسمی از مویگست  
در دزد که در بخت هم خواهد آمد پس بکسر با فارسی سکون یا تختانی و ضم سین مهله و  
سکون و او بجمی بر غوث و بفارسی یکک گویند پس بکسر با فارسی ضم یا تختانی سکون  
و او و کاف و او هندی یعنی شیر جانوری که همان روز زاینده باشد میوه سی بفتح با فکار

ز طبع نیت در حکیم موی البیه  
بسیار از جنایچه در سال  
چونچه که در کتب کیمیا  
بیان شده و با سبب نقل آن  
کرده اند و میلان جرات  
و طوبت معاون کفایتین  
باقینین که در اخلاط دیگر

۴۷

است خواهد شد و باعث حفظ  
صحت خواهد گشت فقط آنکه  
احداث افراط جرات در طوبت  
خواهد نمود چه این شان در طبیعت  
که عارضه در درجه ثانی  
یا ثالث یا رابع باشد در این  
نسخه از حکیم عماد الدین محمود  
در اول درجه اول گفته  
بس با قبایل شود که عارضه طبع  
در درجه ثانی یا ثالث  
است در فقه و در کتب افراط  
که این جنایات افراط  
جرات در طوبت است  
فازین گفته است که  
فازین گفته است که  
فازین گفته است که

فازین گفته است که  
فازین گفته است که  
فازین گفته است که  
فازین گفته است که  
فازین گفته است که

کلای بر یکی گفتا نموده  
 فصد و سهیل می افند و  
 علامت کند و اگر جهت  
 باید که اول بقدره  
 خوردن این پنج نمایند  
 تا با یاد هر گاه قصد  
 از خوردن پنج  
 بشود و کلای بشرط عدم جهت

و خضار یا تختانی و داو و کسرین مهله و یا تختانی ناسی بعربی لبا گویند مسن بدن و  
 محرک باه و سبد و مورث فواق و مولد حصاة و دیر مضم و مصلحش شیر منیا هست پیاز  
 بکسر باه قار و فتح یا تختانی و الف و زار معجونه بعربی بصل گویند بطعم نیر و نسکام مضم شیرین  
 و اندک گم و در خاصیت برابر سیرست و بلغم افزا و دافع فساد باد و برای ضریک گوش  
 تجرب رسیده قسمی است از و کوچک تر او اگر جن گویند تند و صفا انگیزه و قابض شکم و دافع  
 بو سیر و قسمی از پیاز که بعد از خشک شدن سفید میماند تا یک پادشاهن از او در خانه اهل نه عشت  
 فرار مار و دیگر خشرات از خانه میماند بسیار بکسر باه فارسی قهوه تختانی و الف و زار مهله اسم  
 جرونجی است پیل امول بکسر باه فارسی سکون یا تختانی و فتح باه فارسی ثانی و لام  
 الف و ضم میم و سکون و او و لام اسم پنج درخت فلفل است و گویند اعم از پنج و خوب خرت  
 اوست و بعضی نشه درخت غیر فلفل است و اندکیکن آنچه از معنی لفظ در یافت می شود همانست  
 که اول مذکور شد زیرا که مول اسم پنج است و پیل اسم فلفل است و تقدیم مضاف الیه  
 بر مضاف در کلام هندشایع است تلخ و تیر و خشک سبک و سهل و شوی طعم و هضم  
 و دافع فساد باد و بلغم و کاهنده نور چشم آب منی میثها بکسر باه فارسی سکون یا  
 تختانی مجهول و فتح تا فوقانی هندی و خضار و الف که مثله نیز گویند و در کاف بیاید  
 پسینونی لغتج باه فارسی یا تختانی و سکون سین مهله و فتح و او و کسرون سکون  
 یا تختانی نام چهار کولی است صحیح بکسر باه فارسی سکون یا تختانی و جیم فارسی متعارف  
 است سرد و دافع تشنگی و قابض غذا و مرضاست و چون او را همراه گلاب و بید  
 مشک نبات با شربت انار شیرین بخورند در تبرید و تقویت دل و رفع گرمی فومی تاثیر  
 میگرد و چون یک لغتج باه فارسی کسر یا تختانی و کسرنه فوقانی شده و سکون کاف

برای تشنگی استعمال نمایند از خون  
 در بدن برض فساد بسیار دارد  
 باشد گرفتن خون ضرور است  
 و همچنین است حال امراض دیگر  
 و اگر قبل از خوردن این پنج  
 با وجود ضرورت فصد الفواق  
 گرفتن فصد نشه باشد در بیان

۴۸

استعمال چینی با بعد از آن  
 فصد باید کرد که کمال فصد شود  
 و ملاقی فصد خواهد بود و اینک  
 است که فصد در میان آن  
 این پنج حضرت بسیارند اعتبار  
 دارد مطابق انجام یکی از  
 تا آخرین نوشته شده فصد  
 از تازه روزه بودی فصد جرات  
 این پنج نموده بودی فصد جرات  
 و در خارج روزه بودی فصد جرات

باور سیدگان کردم  
 که آنرا بن شخص فصد کند  
 این پنج نفعی بسیارند  
 نفع عظیمی از این پنج است  
 و آن شخص را کوز در روز  
 است و دیگر که این نام کرد



پنج دست خورشید  
 پنج انگشت و پنجم  
 قبل از خوردن این پنج  
 فصد کند و در خوراک  
 از این پنج خورد و نفع بسیار  
 و بعد از آنکه در روز از تمام  
 این پنج کشت و صبح و  
 درم زبانه نند فصد بکند  
 درم و در صبح بخورد  
 شد انهمی تا اول در استیک  
 که ماده آن بسیار غلیظ باشد  
 و فطنی و اول صلبه بود و اول  
 و غیره که مواد فاسده بسیار  
 غلیظ و کثیف شد فصد در استیک  
 خوردن این پنج نماید خون  
 توسط اختلاط سودا را بسیار غلیظ

قسمی از عسل است که بزرگ روغن دارد باشد کم و خشک و سبک و مولد باد و خون و صفراء  
 و سوزش اعضا باب التاء الفوقانی فصل الف تال که با الف الف تال  
 فوقانی و الف و سکون لام و فتح سیم و کاف و خفار تا و الف ثانی در امله الف  
 ثالث و شهبوب تال که با نه عوض را جمله و الف فون تا تخمی است ریزه مشابه بود  
 سبک لیکن نوری دور او غیر دور از نوری خورد و نهال او مثال قلم بر گره بار یک  
 در گره بار او خار به غنچه و بر که با دوران بر که با کل نیلوفی در میان سفید بظهور می رسد  
 سرد و گران منی او اید در ارفع فساد باد و خون و دواء مذکور در او ویر با سیه کثیر استعمال  
 کرده شد و نیز سمره شیر گا و فقط دوا مذکور خورده میشود و هم باد ویر مناسبه سفوف است  
 و نیز در شیر جوش داده میتوان خورد تال تبار فوقانی و الف و لام مشهور در خست تا عرض  
 لام را جمله نند می خش کلان در از بقدر است که گویم در زیاده از آن بطرف دیگر و بی کماله  
 کثیر الوجود و در اکبر آباد هم نسبت بدار الخلاقه شاه جهان آباد زیاده در انتها در حجت  
 بر که با روی بسیار عیض و از آن مروح سازند و بطریق از مخان بسیار دیگر و بسند و بنود  
 بر برگ او کتب نویسد و مژش مشابه بنا کبیل و مغز مژش با کتای شیده مثل فالوده در  
 شربت کلاب نبات بخورد بسیار لذیذ و مقوی است مژش را تکمل نفتح تا فوقانی سکون  
 را جمله و فتح کاف و سکون لام گویند چون سسته از شاخ بی برگ براید سر آن بریده او نند  
 بر بند از آن شیر تر او دور نوری دوسه با شیر مذکور میتوان گرفت و از تاری  
 گویند تبار فوقانی و الف که سر را جمله و سکون یا تختانی تازه او را فزه شیرین اگر نختی  
 با نذ شیرین ترش کرده و سکر آرد سرد تر و دفع فساد باد و صفراء و نامیل و شور و بی سیه است  
 و لیکن ماریا حرق کند لطیف در افعال میشود و نیز با چه در طرف او نصرت کند و در میوه

49  
 است افضل از خوردن چوبی  
 فصد نماید خون لطیف براید  
 و کثیف در سیم باقی نماید از که  
 لطیف برای خروج الطوح است  
 پس درین هنگام عرض کننداد  
 می پذیرد اما هر گاه چوب سینه  
 را چند روز استعمال آورده شود  
 کثافت خون فاسد تبدیل لطیف  
 میشود و ماده فاسده بفضه دفع  
 میگردد و ادراک فصد از  
 ملاحظه حال قاروره  
 روشن کرده و مراد از فصد  
 در آن محل لطیف شدن  
 کثیف است و آن از  
 اندفع غلط سودا و  
 راه بول در یافت کرده  
 در او ایل اشک فصد

در اثر کبودی و اورام صلبه  
 زیادتی بیماری خواهد شد  
 باقی خواهد ماند و بدست  
 دفع شده خون فارس  
 است پس خون عسل  
 هنوز نهنج باقی و کثیف  
 غرور دارد چه خون فارس

پارچه را در ظرف دیگر بگذارند تا خلاصه در وجهه بالجملة در تقویت باه و نسیم بدن تجربه  
 رسیده خصوص ایام استعمال آن غذا گوشت صرف از مثل کباب و قور و اخ و بولد  
 ریاح و گرانی سرد و سگش قریب بکثرات شرب شیرین سرد و گرانی و تفاح و بهی است  
 و دافع فساد باد و صفرا و خون و نافع ضربه و سقوطه سینه و سوزش اعضا و دافع تشنگی  
 و تخش شیرین سرد و در بول و دافع فساد باد و صفرا و در فارسی خرمای و بوجهل و درخت خرمای  
 هند گویند و در عربی دوم و صاحب مهنج کوی که دوم شجره المقل و مقل ازین برمی آید  
 تا لیس پیوسته تا فوقانی و الف و کسرام و سکون یا در تخمانی و سین جمله و فتح با و فاکر  
 و تا فوقانی شده و سکون را در جمله هم تا لیس فرست و در ماهیة این بسیار اختلاف کرده  
 اند بعضی برگ زیتون نوشته اند و جمعی ریخ درخت توت و پوست درخت لسان البصافیر  
 و بسا نوشته اند و صاحب تصنیف بنویسد زرد من فرح نیست در خواص و مبان این و نیوان  
 خطای زرد اهل هند و گرم و سبک و بهی مشتبه طعام و ختم و دافع تنگی نفس و سرفه  
 و فساد بلغم و با و کوله و دوق تا بر بنفشه تا فوقانی و سکون الف و صفرا و خون و فتح با و  
 موحده سکون را در جمله شهر به تناسب با ضاقه الف عوض را در جمله شیرین است و سبک بلین و دافع  
 فساد صفرا و بلغم و زردی بدن و جدام و بوسه و درمه و اما س اعضا و سرفه و جوشیدگی و  
 دهن و لحم حبیب زخمها عبری نخاس و فبارسی مس گویند و حکما در هند مقول او را که تا بنام  
 با ضاقه یا در تخمانی و سین جمله بی موحده است و در استعمال میکنند و بسیار مدح مینمایند  
 و قدری از مقول او در آب می اندازند و در آب نشین نکرده این را علامت جودت  
 مقول میداند و زود را قلم بهتر است که اگر سوزش دل و غشیان در دستخوان و صفا  
 و در آن سر و خفقان پیدا کند اینان باید خورد که علامت عدم جودت مقول است که علامت

این بسیار غلیظ و کثیف و دره پیش  
 رنگ نهند و در درازند اطباء بفرمایند  
 که دست بر سر برگ که در تن برای است  
 که تا روح بسیار پاکیزه تحلیل نشود  
 و خوشی حادث نکرده و اینست این  
 اطباء درین محل بیان می نمایند  
 لیکن وجه دیگر بهتر از اینست  
 که خون فاسد را بر کف دست  
 درازند

از محل فصد و زردی خون صحیح  
 به طه رفت و خفت و درین محل  
 بسیار است و طبیعت در دفع  
 خون فاسد انجام میدهد  
 پس آن دست دست بر سر  
 گذارند که طبیعت خون فاسد را  
 بجعل فصد از کف دست بخواند  
 دست از سر که بردارند تا خون  
 فاسد که بجعل فصد آمده دفع گردد  
 از آنکه آنگون تجربنده گویند  
 فصد یعنی که بیرون آمده  
 غلیظ تر و سیاه تر از خون  
 اول بود و در هر کس که  
 مراعات این یعنی فصد است  
 از فصد بیشتر یافت و اگر  
 دست گذارند خون صحیح

بسیار بیرون خواهد آمد و خون فاسد کند و این باغیچه زیاد از این مرض است در فصل پیش از استعمال این صبح بخورید بسیار سهل فصد اخراج

مذکور یافته شود یا نه تازه کلی بفتح تاء فوقانی و سکون الف و فتح راء مهمله و سکون با و فتح نون و تشدید کاف فارسی سکون یا در تحتانی اسم قریشی است تا در آن بفتح تاء فوقانی و الف و فتح راء مهمله و سکون نون سی از اسپهبدیت تا اسپهبد بفتح تاء فوقانی و الف و فتح نون بفتح تاء فوقانی و سکون راء مهمله و سکون با و فتح نون فارسی و سکون با و فتح نون فارسی تا الف اسم پادشاه است و هم نسوت و معنی لفظ کل سرخ است و گل سرخ و سرخ اند فصل الباء الموحده تا که میر بفتح تاء فوقانی و باء موحده و الف و کسر کاف و خفاء و سکون یا در تحتانی و راء مهمله اسم بسوچن است تبرک بفتح تاء فوقانی و سکون باء موحده و فتح راء مهمله و سکون کاف آن درختی است که در زمین عرب پیدا شود و عمر آن برگ آن همچو برگ و بار درخت گلاب میباشد زبره و گل می نیز مثل زبره گلاب بود در حاله هم تخم تلخ گردد و گرم است و کف و آبله و سیلان نمی رادفع گرداند فصل الباء الفارسی به تاء و همی بفتح تاء فوقانی و ضم باء فارسی سکون و او و فتح دال مهمله و خفاء و کسر نون و سکون یا در تحتانی اسم هندی است یعنی حساب ریاضت چه هند یا نیشته اند که هر که بد اوست بان نماید بریت و عبادت مشغول شود قتی بکسر تاء فوقانی و فتح باء فارسی تشدید تاء فوقانی مفتوحه و سکون یا در تحتانی اسم رویدگی است که سه برگ آرد ساک او خیمه میشود فصل التاء فوقانی تتریک بکسر تاء فوقانی و تشدید تاء فوقانی ثانی و کسر آن کسر راء مهمله و سکون یا در تحتانی و کاف و بعد تاء اول چون نبر آمده است تتریک غیر خام و دفع فساد باد و قاتل گرم شکم و مقعد و بسیار گران رسیده او بسک و قاضی کم و نافع سنگینی و دفع باد و بلغم و بعضی ساق گویند تنهک بضم تاء فوقانی اول تاء فوقانی ثانی شده مفتوحه و خفاء و سکون کاف اسم نیلا توت به است فصل الحیم صبح بفتح تاء فوقانی و سکون حیم

باقی ماندگی بود پس این صبح زعفران و اصلاح آن کما ینبغی خواهد کرد و باید که قبل از سهیل بفتح نون تا همی فصل و استعداد دفع در راء و حاء شود و آنجا که بلغم غلیظ یا سواد کثیف فحلا خون می باشد کما بی فصد در میان نافع بنمایند بعلتی که در فصد از نای خوردن

بسیار ضعیف بود و طاقیت سهل نداشتند باشد با آنکه ماده مرطوب بسیار بود احتیاج به سهل است در صورت فاسده مفضح و سهیل استعمال باید کرد و بارای هر یک ماده کثیر چند معمولی بود ذکر می کنم حسب حاجت برگزیند اگر ماده از ضعیفین و غلیظین بود

فصل از سهلات تا روز جمعه باید ساخت و خورد در روز جمعه از سهلات تا روز جمعه باید ساخت و خورد در روز جمعه از سهلات تا روز جمعه باید ساخت و خورد

در اسما یا فاعل خود را  
 در کتب بنویسند  
 در کتب بنویسند  
 در کتب بنویسند

باصطلاح اهل فن یعنی سبک  
 گفته اند که صفرا فاعل در هر روز  
 و صفرا غیر فاعل در پنج روز یا ماه  
 از آن حسب عصیان آمده و بلیغ  
 در وقت غلظت در نه روز و در وقت  
 در پنج روز و غلیظت زیاد از روز  
 و سودا فاعل در پانزده روز  
 نفیج میاید و باشد که بقدم و تاخیر  
 کند با بجمه هر گاه آثار نفیج در یافت  
 شود سهیل استعمال باید نمود و چون

۷۲

نفیج از اندام فاعل خلط است  
 مرض برده بول توان کرد و فاعل  
 سهیل موقوف بر عیال حبیب  
 حاد است غالب اوقات در سهیل  
 نفیج صفرا بکل می شود و متقیه بلیغ  
 و سودا در چهار سهیل سکون  
 و تاخیر سهیل در میان سهیل  
 بود و تاخیر باید دانست که  
 او در سهیل ترکیب بجا بود  
 سهیل طبع حاد را از آن است  
 که روز اول همه او در نفیج

بعضی قوفه و بعضی سلیخه گویند و نیز اکثری سلیخه را یکسیده که سلیخه تفسیر کرده اند و بالجمله خواص  
 در کتب بنویسند و بعضی سلیخه گویند و نیز اکثری سلیخه را یکسیده که سلیخه تفسیر کرده اند و بالجمله خواص  
 صاف نماید و زود بهضم بود **فصل الدال** الملهله تدھارا بکسر تاء فوقانی و فتح وال جمله  
 و خفاء و الف و راء جمله و الف قسم سینه است **فصل الراء** الملهله تر پهللا بکسر تاء  
 فوقانی و سکون راء جمله و فتح باء فارسی و خفاء و اولام الف اسم بلیله و بلیله و آمله است  
 ترکیب کبک بکسر تاء فوقانی و سکون راء جمله و ضم کاف و تاء فوقانی بکسر تاء و الف ترکیب  
 نیز گویند بکسر تاء فوقانی و ضم راء جمله و او مجهول و فتح کاف فاء و خفاء و سکون  
 اسم ترکیب و در فضل و هو فضل کرد و در گام مساوی الوزن بگیرند شتهی طعم و هضم و  
 وافع تنگی نفس و سرفه و بیاریهای شست و باد گوله و برسو کف و منهل و وافع ورم خصیه و  
 بیاری ششم یعنی بطلان ششم و حسن آن تر کنند بکسر تاء فوقانی و راء جمله و سکون سین  
 جمله و فتح کاف فارسی و خفاء نون و فتح وال جمله و تاء بکسر تاء ترکیب نیز گویند  
 بکسر تاء فوقانی و سکون راء جمله و فتح جم و الف و فتح تاء فوقانی و سکون کاف یعنی ترکیب  
 قافله صفرا و قوفه و سافج مساوی وافع فاء و بلیغ تر تا کبک بکسر تاء فوقانی و راء  
 جمله و فتح تاء فوقانی ثانی و سکون کاف قسمی از پنج است و در خواص مثل ساشی تر مره  
 بکسر تاء فوقانی و سکون راء جمله و کسر سیم و فتح راء جمله ثانی و هاضمی بهترین استانی است گرم  
 در دویم و خشک در اول تروی تروی آب می اثر ریشته با برود در و ملین و مسخن و مہیج باه  
 و موله سد و تار کی چشم و مصلح آن کا بود کاسنه و خرفه و خل و او افزاینده منی و منعوظ  
 و تریاق گردنگی را سوست چون با شراب بیاشامن چون او را کوفته آب گرفته در پنج  
 اندازش نیزند با فی خاصه شربن گرداند بعبی جبر است **ترکیب سار** بکسر تاء

باصطلاح اهل فن یعنی سبک  
 گفته اند که صفرا فاعل در هر روز  
 و صفرا غیر فاعل در پنج روز یا ماه  
 از آن حسب عصیان آمده و بلیغ  
 در وقت غلظت در نه روز و در وقت  
 در پنج روز و غلیظت زیاد از روز  
 و سودا فاعل در پانزده روز  
 نفیج میاید و باشد که بقدم و تاخیر  
 کند با بجمه هر گاه آثار نفیج در یافت  
 شود سهیل استعمال باید نمود و چون

پخته اند ما نغز فام در بعضی  
 جیده چینی بار و بعضی  
 اصل سینه حکیم عماد الدین  
 اصل جو علیجات و دیگر  
 منسج کرده اند اما از  
 بجز کتاب بجزکت کوه

فوقانی و سکون را در جمله و فتح بین جمله و سکون نون و کسر وال جمله و خفاره و یا در تحت نون  
 و الف و فتح بار موحده و سکون را در جمله و کسر نون و سکون بار تختانی قسم دوم چنانست  
 و در جیم باید ترا می مانا بکسر تا فوقانی و فتح را در جمله و سکون الف و یا در تختانی و فتح بین  
 الف و فتح نون و الف و بدون الف نیز آمده است سر و شیرین بود قویج و بلغم و غلبه  
 خون و صفرا و گردش سر و تشنگی و زهر و بیوشی و قوی دفع نماید و در فتح تا فوقانی و ضم  
 را در جمله و سکون و او در جمله ثانی و او را در اتقن بزرگ گوید تلخ و سرد بود و با صره را در اتقن  
 سازد و صفرا و حرارت و علتها می رسن و گرم شکم و خارش بدن را دفع است و تر و تابکر  
 تا فوقانی و ضم را در جمله و سکون و او و فتح تا فوقانی ثانی و سکون الف قسم پو راست  
 تر فی بفتح تا فوقانی و ضم را در جمله و کسر نون سکون بار تختانی سر و شیرین بود و نور گوید  
 صفرا و حرارت تب و تشنگی و جوشش درین قوی دفع کند ترکاری بفتح تا فوقانی و  
 سکون را در جمله و فتح کاف الف و کسر را در جمله ثانی و سکون بار تختانی اسم این است  
 ترکنتک بکسر تا فوقانی و سکون را در جمله و فتح کاف و سکون نون و فتح تا فوقانی  
 هندی سکون کاف اسم خار کست یعنی حبس سحر تر و شاکر تا فوقانی و سکون  
 جمله و کسر وال جمله و فتح شین معجمه الف اسم همایست تر تا بکسر تا فوقانی و سکون را در جمله  
 و فتح تا فوقانی ثانی و بار موحده و الف اسم نوت است تر بیسی بکسر تا فوقانی و سکون  
 را در جمله و کسر بار موحده و سین جمله و سکون بار تختانی اسم با در کست تر بر فی بکسر  
 تا فوقانی و سکون را در جمله و فتح بار فارسی سکون را در جمله و کسر نون و سکون بار تختانی  
 اسم سال برنی است ترینی بحدف را در جمله ثانی نیز آمده است ترن و هانکا بکسر تا  
 فوقانی و در جمله و فتح نون و وال جمله و خفاره و الف و کسر نون و کاف الف تا

خواص و بینه نغز فام  
 از اینجمله نون و بیوشی و  
 ابتدا در خاندان با علیجات  
 داخل شرح بفرمایند شرح  
 صفرا و عاب بکسر بیوشی  
 نه در انگل نقش گل شرح  
 بکوفته تا نغز فام بیوشی  
 بکوفته از هر یک بفت داشته  
 گل تا در بیجاته او بخارا از

۴۳

بکسر تا نغز فام  
 کرم کرده بکسر تا نغز فام  
 صاف نغز فام نغز فام  
 نیوز در و ذله اضافه کرده برینند  
 مسهل صفرا جمع ادویه  
 بکسر سوائی شربت و با صافه  
 پوست ابله از و نیکو نغز فام  
 داشته بکسر نغز فام نغز فام  
 صاف نغز فام نغز فام  
 نغز فام نغز فام نغز فام

طول از بکسر تا نغز فام  
 ذله کفتر از بکسر تا نغز فام  
 نغز فام نغز فام نغز فام  
 نغز فام نغز فام نغز فام  
 نغز فام نغز فام نغز فام  
 نغز فام نغز فام نغز فام

و غیره باید بالید از یقین قبل از  
تداول غذا وقت نشستن بیوق  
کاسته یا حوق شایسته نوشیده  
بیشتر و بعد غذا آب خوردن مضایقه  
ندارد و غذا بعد دو بهر آن جو یا  
آب مویز یک بعد سه بهر گهری دیگر  
لایم تناول کند بهر میزان در دوم  
از سهیل لایم بری شسته یک عدد  
بیوق نقره یا ورق طلا یک یک  
۶۴  
بمراه لعاب بیدانه سه باشت  
شیر و لعاب بیدانه در کلاب  
چهار نوبت در روزهای مناسب  
بر آورده شد از شیرین و  
تولد داخل کرده پس غسل  
نماند اضافه ساخته و بنده  
سکه اگر چه سهیل صفراست  
سکه آخر دوم گرم است  
فاما چون در آخر دوم گرم است  
اگر در سهیل صفراست اندازند  
بهر است و آنجا که صفرا  
قبل الحالت بود قبل  
از آن اگر در سهیل گرم کند  
سپس داخل کند و از آن وقت  
سپس در سهیل گرم کند و در  
دو بهر خشک است و سهیل  
صفرا خالی از خطرات است

انما نزلوا الیه من ربهم رسدا  
بجزه گرفته بجای ایشان  
نمونه اوست  
بمخلافه یا یافت داده  
دفع با دام میسر نشود  
ان بطنه بخوارند و اگر

لفظ عام است اطلاق میکنند برین غله یا بیله کانگش شمایاک نیواکز ترک اولکب  
بریکامه بولکانندی کبی بریکین جو کوه و کاکه کو بریکامل کند کوه و کوه برنی نیز اطلاق باید بحقیقت  
مذکوره در جایهای انهد که خواهد شد **فصل الکاف** تکر فتح تا فوقانی دکاف  
شده و سکون را در جمله هم دو مخی که چهارم حصه آب در و بود و برخی اطلاق میکنند  
بر آنکه در آب و جنوات ساوی بود و تحقیق کاف چهارم اساروت شیرین و گرم  
و تیز و سبک و دفع سبب جن بر می فساد هر و صرع و بهوشی امراض خشم و فساد باد و بلغم و  
وقتی از تکر مخ است **فصل اللام** ملک بکسر تا فوقانی و فتح لام و سکون کاف  
کلی است مانند کبجی گرم و دفع فساد بلغم و جذام و از رساین است و تیز سکون لام هم  
برنجیل نوشته اند طبعی بنفهم تا فوقانی و سکون لام و کسرین جمله سکون یا تحتانی  
شبه هونالش بقدر یک گز و زباده از آن برک کوچک طولانی اندکی کنکه دارد اول هند  
بسیار غریز دارند و پریش او نیامند قسمی از ریجان تلخ و تیز و گرم و مقوی دل و شتهی طعم  
و مولد صفرا و سوزش اعضا و دفع جذام و دشواری بول و درد پهلو و فساد خون تل کباب  
فوقانی و سکون لام و کاهی با صافه بار تحتانی نیز آمده یعنی قلی گویند و قلی نیز نام خبیری است  
که بعد از کشیدن روغن قلی باقی جانند و گویند سرد و خشک و خرد افرا و شتهی طعم و مصلح  
فویهی نفط و جابش کم و مصلف آواز گلو و دفع تشنگی و افزاینده باد و فوزنده رنگ در و  
و آن قسم است اول پوت و قسم دوم تل بنی قلی کبجی سفید و قسم سوم صحرانیت که آن  
کبجی سرخ است همه اقسام گرم و تیز و شیرین و گران جابش کم و افزاینده بلغم و صفرا و قوی  
سرد و دفع دلهای و امراض با دمی شتهی طعم و خرد افرا و جابش بول و شتر سیاه  
است پس سفید سرخ و گل کبجی در امراض خشم مثل ناخنه و گل آن تجریر رسیده است

از آن اگر در سهیل گرم کند  
سپس داخل کند و از آن وقت  
سپس در سهیل گرم کند و در  
دو بهر خشک است و سهیل  
صفرا خالی از خطرات است



با درضا فرموده بدین  
 گفته در اول در آن بالیده  
 خوشبند صاف نموده  
 ناله برین بندیده  
 بخانه زرد بکافیات  
 اصل الکوس لوز بخورده

هرگاه غلظت و از دست  
 لود زبانه زرد و دیگر  
 اینها در غلظت و از دست  
 کانی بخورده  
 اسطوخودوس  
 بسته بر این غلظت  
 تا اینکه غلظت  
 نماند  
 گفته که در اول در  
 نماند

کشد بهت اصلاح او میگردد و مردم لاهور و افغانه اکثر سبوط استعمال میکنند برودت و رطوبت  
 و مانع رافع میکند و نیز که بسبب برودت و رطوبت باشد از این زائل گرداند و همین قسم ضعف  
 را و بد باغ حاضری بود و در الفاظ الاودیر قوم است که غویزی را بصارت بالکل زائل  
 گردیده بود بعد از مدت باو ملاقات کردم و دیدم که کتابت میکند باو استفسار کردم گفت  
 که کایت برگ تا کو با برگ سبها کو که عجات از پنجگشت است خشک کرده بالمد اصنفه  
 کشیدم آمد تشا بسبب آن بنیای من از زانی فرموده تا کوی صورتی را اکثر سکنه شهر  
 خصوص زان همراه برگ تنبول میخورد و تحلیل و هم نفع نیاید و موافق بر طوبین میبودن  
 است و باعث تشف رطوبت از قروح و فرج زان است و عرق او نیز مستعملت برای  
 مذکوره هم کبیر تا فوقانی و سکون بیم قسمی است از ماهی شتهی و مغوی بسیار است اما  
 تا فوقانی و سیم و الف و لام هم درت سروست بخا صیت مانده درخت سال است و دافع  
 اما اسامی اعضا و سوزش آن البته حال تیر تیر تا فوقانی و سیم و سکون لام و فتح باز فارسی  
 و تشدید تا فوقانی ثانی و سکون را جمله اسم تیرج است و حال درخت سرو نوشته اند پس در نصیوت  
 حال تیر باید که برگ مال نمایی سرو باشد و تیرج را بعضی برگ صندل نوشته اند با جمله درین لفظ  
 اختلاف بسیار و اوقت فصل **فصل اللخون** تنضم تا فوقانی و سکون لثون مانا با درخت  
 نیت شمش چون شرنیب و کل او از رنگهای هندوستان است زرد رنگ سرد و قابض  
 شکم و مهبی و دافع رکت پت و ثور و جذام و بعضی نوشته اند لعربی ارجی حقین است و حسب تجربه  
 مینویسد که ارجی حقین اسم پسرک است و چهره که مینویسد مشابه تن نیت تنبول بفتح تا  
 فوقانی و خفا نون و سکون بار موجد و ضم آن سکون و او و لام اسم بان است و در مجالس  
 شاد و با خصوص در مجالس زان این را سائیده عرق او بگیرد و خورده بسیار و فوغل و

و در اول دیگر اصفا ساخته  
 چهار لوز و پنجاه  
 اوران انجمه پودر سهیل صندل  
 در جو سائیده بالیده صاف نموده  
 روغن بیدارنج از نفع است  
 مینویسد که در سبب عرق خسته  
 سائیده از سائیده گمانه فارسیون  
 در جلیل سائیده گمانه از گمانه  
 بود که در سبب عرق خسته  
 نارواست اصفا ساخته بدین

با خود آب بعد از  
 سرچینی قبل غذا اگر  
 خورد عرق غلب  
 با دریا نفع  
 بخورد و بعد از آن آب



خوردن مضایفه دارد و وار روز دوم از سه لعل کافه  
و نوبه در عرقیات کافه با بده صاف نموده نیم ریاضه  
بچاشنه اضافی در کافه با بده صاف نموده نیم ریاضه

ایرج سینه صفت  
حب ایرج سینه صفت  
حب ایرج سینه صفت

درباره آن میسازند و نبات اضافه نموده قدری میگذرانند تا اندکی مزاج گیر و این را نیز بنویسند  
گویند مفتح قوی میگذرد و سرگرمی آرد و تحلیل ریاح و تقویت معده میکند و بیوست زیاده پیدا  
یکند و با فرجه جاره یا به مرض خوشبو کننده که هست درین شهر اطلاق نمیشود بزرگیب مذکور است  
تکلیف مفتح تا فوقانی و سکون نون و فتح کاف و خفاره و سکون الف و راه جمله ام بها که  
ست و نکاز نیز گویند و قسم بود سفید و خیر سفید و هر دو در خواص یکی اند نیز و گرم بود باد و بلغم و  
سرفه و زهر و دمه دور کند و چون او را بر آتش بریان کنند و با صبر مسا و الوزن و قدر  
قدسیاه کوفته حب سازند و هر روز ناشتا بقدر طاقت بخورند در شبانه روز سه مرتبه بطلاق  
نماید و بقولنج و سپرز و جگر و سرفه کننده وضیق النفس و امثال ذلک بغایت مفید بود صاحب  
اختیارات قاسمی از مجربات نوشته است بست و بگوز بک یکماه بخورد و اگر تواند که بیانی بخورد  
بعد چند روز بگوز دور و تعطیل میگردد بهند تا طبیعت تسراحت یابد باز شروع نماید تا بنیای  
علا کند شود و در پهنیر بگوشند و این دوا مخصوص حکما هستند و دیگران باین ترکیب  
پی برزند و همین ترکیب جهت نقل و کرانی فم معده بغایت نافع است چون وقت شب بعد از طعام  
که یک ساعت نجومی بگذرد بخورند بالای آن بیسبب خرباب که بقدر ضرورت بود بخورند و نیز درین اسم  
بعد نون کاف مفتوحه و در مخفیة نون ساکنه ضامه میسازند یعنی شکسته که ها گویند تند لیه  
بفتح تا فوقانی و سکون نون و ال جمله ضمیر و کسر لام و فتح یا تختانی شده و در ساکن میسازند که  
بدال هند می اضافه کاف مفتوح بعد یا تختانی اسم جولای است بفتح تا فوقانی و خفاره نون  
و فتح تا فوقانی ثانی و کسر راه جمله و سکون یا تختانی و کاف ام ترکیب است و در فصل تا فوقانی  
گذشت فصل الو او تو مبری بضم تا فوقانی و سکون و او و خفاره نون و فتح با و  
سوده و کسر راه جمله و سکون یا تختانی و بخفاره جمله نیز آمده است ای قوی یعنی

وار صبیح بوعولسان  
اسارون صفت  
نیم صفت  
کوفته و نیمه سفوف سازند بعد  
از آن بگیند ازین سفوف  
دو درم نوبه سفید و جوف سفید  
دو درم حب ایرج سینه صفت  
دو درم حب ایرج سینه صفت  
نیمه حب ایرج سینه صفت  
نیمه حب ایرج سینه صفت

نکته ای هر یک است و آنکه کوفته  
در نیمه باب بادمان را بر نونک  
ایرج ازین حب بگویند بگوز  
دو درم باوام حب ایرج سینه صفت  
نوبه یکجه دورق طلا و یک عدد  
بپزد و اگر دروغ بادام بنشد  
دو درم گاوچوب سازند و ازین چهار  
گرمی شب باقیمانده همراه عود  
مساب که گرم کرده باشند

بلستور سس نفوس لوز  
دانه کافه و نوبه  
فلون روغن بیدار  
نوبه کافه و نوبه  
نوبه کافه و نوبه  
نوبه کافه و نوبه  
نوبه کافه و نوبه

بادریک بکرمه سبب است از آن بر  
 بگفته است و در کس  
 بادریک بکرمه سبب است از آن بر  
 بگفته است و در کس

که وی تلخ قسمی است که تخم تلخ نباشد که آن است گویند سبک است و دفع فساد بلغم و صفرا  
 و آنچه تخم سخت سرد است و تقوی دل و دفع فساد زهر و سردی و صفرا و تخم در هر آن ماه آورده  
 ساخته است و یکبار تسقیه باب ادرک بدو و از آن روغن کشند و در شیشه نگاهدارند روغن  
 مذکور دو سبت یک روز بر اعضا مانده محکم کرده و گویند زیرین روغن بسته گردد و پنج  
 تو ببری تلخ که تخم تلخ نباشد در کسوف بسته اند و مادام که در کمر باشد اساک شود تو ببری  
 بضم ما و فوقانی و سکون و او دفع راه همله و کسره همله و سکون یا تختانی و بحدف همله و کسره راه  
 همله شهور تلخ و خشک و سبک و نرنده ماده خام و دفع اماس و اعضا و زردی بدن و استفراغ  
 امراض سبز و خدام و بوسه و فساد بلغم و صفرا و قسمی دیگر از گویند بکسره کافک و فخره او فتح  
 یا تختانی و بسیار چرب است و سرد لیکن محدث است سرد و فساد بلغم و قسمی دیگر ازین سرد و کلان است  
 که از راه گویند نفع همله و تشدید راه همله و سکون و او آن بلغم دفع فساد صفرا و بالجملة تو ببری  
 تره نه است کثیر الوجود در اکثر بلاد هند و مردم هند وستان در خانه ها بکارند و گل آن بسیار  
 خوشمزه و رنگ تره او بیاره بسیارید و اندو اگر درخت و یواری باشد بر او می رود و در گل آن  
 شبیه برگ انگور و بر شیت آن زعب بسیار بود و عمرش سه روز خیاره دارد و بعد از دو سه گره و  
 فزوی او بقدر زراعتش و زیاده از آن لیکن قسم دوم و سوم در کلانی و فزوی زیاده از قسم اول  
 و قسم اول لطیف تر است خصوص آنکه نوبه کرده باشد و کوچک و نرم بود و مزاجش سرد و راقم  
 سرد تر است و طبع و دفع حرارت مزاج و مضعف معده با فزوی یا سبب در هند وستان  
 مزوره از برای محوم از وید هند و در قسم دوم و سوم زیاده و در قسم سوم کم از اول تو ببری  
 بضم ما و فوقانی و فتح و او دفع راه همله و سکون یا تختانی شهور در هر گدشت بدون یا تختانی  
 نرنده و عوض او نموده تو ببری بلغم ما و فوقانی و سکون او و فتح دال همله و بار سوده

بگفته است و در کس  
 بادریک بکرمه سبب است از آن بر  
 بگفته است و در کس  
 بادریک بکرمه سبب است از آن بر  
 بگفته است و در کس

بگفته است و در کس  
 بادریک بکرمه سبب است از آن بر  
 بگفته است و در کس  
 بادریک بکرمه سبب است از آن بر  
 بگفته است و در کس

در کس  
 بادریک بکرمه سبب است از آن بر  
 بگفته است و در کس

بادریک بکرمه سبب است از آن بر  
 بگفته است و در کس  
 بادریک بکرمه سبب است از آن بر  
 بگفته است و در کس

چهل شده باشد و اما شوار  
که از اختراق صفراء و حن  
باشد پس برای آن تراکیب  
صفراء و بیلجانب و اقبیون  
و سفیاج و قدری کشکول  
اضافه نمایند و وزن آن  
خوب است که بگوید و وزن

فارسی را و جمله ساکنه و کسره نون سکون یا تختانی ام ترن ناگاست تو یکام بضم تا فوقا  
و سکون واو و کسره یا تختانی و کاف الف و میم قسم زیست تو پ بضم تا فوقانی و  
سکون واو و بار فارسی ام روغن شوره زین زبان و کهنی است تو دوری بضم تا فوقا  
و سکون واو و فتح وال جمله و کسره را جمله و سکون یا تختانی ام توت است تو دن بضم تا  
فوقانی و سکون واو و فتح وال جمله و سکون نون قسم کا کوه است توت بضم تا فوقانی  
و سکون واو و تا فوقانی ثانی از درختهای متعارف است متوسط در کلانی و کوچکی و برگش  
گرد و یا بل بطولانی قلیل اندکی نوک دارد و ثمر او بقدر بیکره و کم فریاده از آن سیاه و سفید بود  
و بیاد از اعلی قسام او در طول بقدر ربع از قسم اول شیرین و بضم و مقوی بدن و کرده  
و باه و مولد خون و رافع قبض شکم و گرم و تر و بیاد در جمیع افعال قوی از قسم اول مخصوص آنچه  
متحقق زود اقم گردیده بود خشک شده و تفصیل او در کتب یونانیان مرقوم است **فصل**  
**البهار الهوز** بضم تا فوقانی و سکون با و را جمله ام درخت از قوم است و بعضی  
سینه از قوم گویند لیکن در چهره ز قوم نوشته اند که خراوشل بیلکه است و حال لاکه هر و سینه  
را غریب باشد و شیر او مفرح است و در طلا قوت باه در بعضی تراکیب عملت و پارچه را در  
شیر او تر بنیاید و برای قوت باه استعمال میکنند تفصیل در علاج الامراض معجالد نافع  
مرقوم است **فصل الیاء التختانی** قیند و کسره تا فوقانی و یا تختانی مجهول و  
خفا نون ضم وال جمله و سکون واو و با ضافه کاف نیز آمد یعنی قیند و کسره  
دوم که قیند و کسره و حتی است هندی از درختهای کلان است و ثمر او شباهت به آله اندک بود  
و از قسم اول نافع و دهن او ثور و فساد باد و چون درخت دمی گفته شود گویند آبوس سینه و در  
بیارض صفراست و ثمر خاش سرد و سبک و قابض شکم و باد انگیز و رسیده اش گران و نافع

بیلجانب نیز از آن است که  
اقبیون و غیره باید که در آنجا  
صحت خلط متحقق نموده باشد  
اقبیون سفیاج و کسره  
اضافه سازند و در آنجا  
ذائقه مضرها را ببرد  
و قوت سهله را ببرد  
لیند اطباء متقدمین گفته اند  
را بگی گلکش استمال کرده اند

۴۹

بیلکه برین مورد قوه دوزخ  
از سهیل باید داد و گاهی جهت  
نیقته داغ از خلط سودا و  
سهیل حسب بیلکه بیهند صفت  
حسب بیلکه پوست بیلکه از  
پوست بیلکه کالی بیلکه سیاه آله  
سخت تر است پوست بیلکه گلکش از  
هر یک که باشد استمال شده  
فاز بونون نرم سفید زرد

ادویه که کرده شده است  
صالح الیاء از سهیل بلیغ  
باله و در حب البلیغ فواید  
بسیار دارد و در این کتاب  
نمونه از هر یک که در  
کتاب دیگر نوشته است  
نمونه از هر یک که در  
کتاب دیگر نوشته است

از سینه تا بل در دوار روز دوم  
 از سینه تا بل در دوار روز دوم  
 از سینه تا بل در دوار روز دوم  
 از سینه تا بل در دوار روز دوم  
 از سینه تا بل در دوار روز دوم

فسا و نظیر خون بر سر و قسم دوم آن در سانس چون اول است لیکن بسیار سرد و سگ و حاس  
 اسهال تجمولی کبکتر نارفوقانی و یار تختانی مجهول و ضم جم و فتح و او و کسرت نارفوقانی ثانی و سکون  
 یار تختانی دوم تلخ و تیز و گرم و مشتبه و ضم طعم و دافع فسا و بلغم و تسکین نفس و صرفه و بیماری  
 و من تیره کبکتر نارفوقانی اول و سکون یار تختانی و فتح نارفوقانی ثانی و سکون راجحه  
 گوشتش رنگ بن برافروز و قبض شکم کند و تقویت معده نماید و فواق و فساد و اخلاط  
 و نافع تسکین نفس و صرفه و استسقا و سفید بهتر از سیاه است بعربی و راج گوید تیند و اکبر  
 فوقانی و یار مجهول و فخران و فتح و وال جمله و او و الف بعضی نوشته اند که مهندسی  
 است و با جمله مردم هند و سحمان در اقسام شیر شمایند نسبت شیر که جوید و الف  
 آمده تیسری کبکتر نارفوقانی و سکون یار تختانی و فتح نارفوقانی ثانی و کسرت راجحه و سکون یا  
 تختانی ثانی جانوریت در موسم بزگال خصوص فرغدار به هم رسد مختلف الالوان است و نقشه  
 رنگین دارد و بر باد و باران کیشل کاغذ حریری میل کر کبکتر نارفوقانی و سکون یار تختانی  
 و لام و فتح کاف و راه جمله و سکون راجحه ثانی یعنی روغن کاجره تلخ و تیز و گرم و دافع  
 فساد باد و قوی حصا لیکن مضاعف بهر قزینده اخلاط ثلثه و مورت سوزش معده تیرین  
 کبکتر نارفوقانی و سکون یار تختانی و فتح راجحه و سکون نون سرد و تلخ بود و در شیبها  
 بخش و رنگ خسا و برافروز و تیج بل کبکتر نارفوقانی و سکون یار تختانی و فتح راجحه و سکون  
 لام و وارد نیت باب التار الفوقانی هندی فصل التار الفوقانی هندی  
 تیسری افصح نارفوقانی هندی و کبکتر نارفوقانی هندی و سکون یار تختانی و فتح راجحه و سکون یار تختانی  
 ثانی در فارسی طیب گویند گوشتش بادکنک است فصل الیاء التختانی تیسری و نارفوقانی هندی  
 و یار تختانی مجهول و ضم سینه جمله و سکون و اوکل پلاس و در پلاس و کور شد غشقی و فتح تا

از سینه تا بل در دوار روز دوم  
 از سینه تا بل در دوار روز دوم  
 از سینه تا بل در دوار روز دوم  
 از سینه تا بل در دوار روز دوم  
 از سینه تا بل در دوار روز دوم

سپه ایضا سازند اگر گفته  
 شود که صاحب تحقیق المومنین  
 قدر نیست سوختن از نور او  
 کبکتر و با او و بی بدست  
 است پس از حق سوختن  
 بقدر بچاشته از چراغ است  
 خواهم گفت که در مطبخ قوت  
 دوار و می آید و جسم منمل  
 همیشه در دوزخین محل است  
 از وی تعذر نیست رضا بود  
 بار و بگایه حسین است  
 این صاحب فصیح القلب  
 از بحث سلمات جا بیکه  
 بیان کرده است سکه کرده  
 گفته است که در مطبخ  
 خیم او نشاندیم است اند  
 مطبخ دوم با کبر و نبی

بناگاه دادید و در دستها  
و جمع مصلحت بسیار داخل  
طبیعتی که در نفس است  
نیت باشد و در نفس  
اعمال است که آن عمل است  
اندر باب نجات و مصلحتها

فوقانی یعنی سکون یا تختانی و فغانی یعنی سکون یا تختانی ثانی  
که این است **باب پنجم فصل الالف** جامن بحیم و الف و ضمیم و سکون و جنون نیز  
گویند درخت او از کبار درخت است برکش طولانی بقدر سه که در عرضش بقدر  
نیم که در عرض وسط عرض و چون با تها رسد بار یک کرده و ثمرش مستطیل است در و قسم  
بود و باغی باغی و صحرائی باغی و در قسم بود کلانش را چار تیر او چهار تیر گویند و مشهور است  
جامن و ادلی هم جامن در باغی است همه جامن خشک و قابض شکم و دافع فساد بلغم صفا  
و خون و مایسل و شور لیکن جامن کلان شیرین و در بعضی و دافع سوزش عضله و در جامن را  
بعضی گرم داشته اند و جامن صحرائی را مقوی می آید و قسمی از جامن است در و بار که خسته  
نماید و بسیار لذیذ و از ایدانه گویند و آن زرد تر است بهترین قسم است و بعد از آن را می جامن  
و آنکه در موسم زنگال در ماه بهار و در بهار سرد از ایدانه گویند و بدترین قسم است و در این سرد  
را هم سرد و خشک و مقوی است در دل مخصوص قسم سیدانه و در این نیز استعمال کرده میشوند در  
لذت و تقویت معده و دل نسبت به جامن باید چون جامن نیاوه خورده شود باعث تسهل و کلانی  
کرد و قابض است و بسبب ترشی از سختی مضر بخنده بود چون بر وقت رسی نمک لاهوری شپید درین  
ظرفی چغیانند باعث صلاح او میگردد و جامنی بحیم الف کسره تا فوقانی و سکون یا تختانی  
هم چسبیده است جامی پتری بحیم و الهه یا تختانی و فتح بار فارسی سکون تا  
فوقانی و کسره جمله و سکون یا تختانی ثانی و عیوض یا تختانی اول تا فوقانی در زبان  
سنگت نیز آمده یعنی جات پتری گرم و سبک قاتل گرم شکم و دافع فساد  
بلغم و زهر است جامی **صل** بحیم و کسره یا تختانی و فتح بار فارسی حصاره و سکون  
لام و بعد الف تا فوقانی نیز اضافه کرده اند یعنی جامنی **صل** و بحیم فارسی هم الله است

که شکر است آن درین مختصر است  
نمود فصل بحیم یا تختانی  
استعمال چینی بطریق  
و نوعی که در طرف استعمال  
بسیار است که در این  
نفعات چینی است  
اولین چینی است  
که غذا در آن از آن  
بکار می آید که  
در باطل از آن  
سازند و این چینی  
بل گشته و در آن  
ذکر خورد و ساخته  
نخ آرد مانند بوجه  
جهت آنکه قوت جو چینی در آن  
مطبخ زیاد از قدر مطلوب است  
آید و چنانکه تقریباً سفید است  
افراط نیز مضرات است و هم افاده  
عطش میکند بر در مساف  
صیفه و سالک کردن

شرط و دویم که عالم متغیرند اینها مافکار استعمال نموده بسیار دیگر خوب را سوده نفع یافت در مقلده بر سهوز و ذی که کمال در مقلده اول خوب را

گرم و سبک و متحرک و منقوش و در مصلحت کله و دفع فساد و بلغم و مانع قوی و قابل گرم شدن و دفع  
 بطلان قوت شامه سرد و جال بحجم مفتوحه و الف و لام ساکن میگردانند و بحجم فارسی قسمی از  
 ماهی است جامی بفتح جیم و سکون الف کسره و سکون یاء تحتانی و آن گل خوشبو است  
 قح و سرد باشد و آنها که از حرارت درون بیدار شود و در نماید و عتبات بهره در خنجرها و ریشه  
 وضع نماید جا که موت بفتح جیم و الف و ضم کاف فارسی و خفاء و سکون و او و تا فوقانی  
 ساکت است شیرین از ک شور بود و با بلغم و صفرا و تب و بسیرا دفع نماید و قبض بر طرف سازد  
 مزه بهین نجش و شامه را پاک کند جا بسبک بفتح جیم و الف و سکون بیم و ضم با و مو حده و  
 سکون کاف هم از است جا نگیری بفتح جیم و الف و خفاء و نون کسره کاف فارسی و  
 سکون یاء تحتانی و کسره و سکون یاء تحتانی جنگیر بخذف الف و یاء نیز آمده است گرم و سبک  
 از و طعم بیدارکن و افزاینده آتش که سنگه و عذکف و باد را بر باید و تلخه را انگیزد و رحمت  
 ایتسار باز دارد و ترش بود **فصل التاء فوقانی** جتا ماشی بکسر جیم و فتح ناء فوقانی  
 و سکون الف و فتح میم و الفثا و خفاء نون کسره و سکون یاء تحتانی تلخ و سرد و زور بد  
 و بلغم و صفرا با خون میخته و امراض خلق و زهر دفع نماید **فصل الراء المهمله** جتا ماشی ضم  
 جیم و سکون را مهمله و فتح نون سکون الفثین معجمه کسره نون سکون یاء تحتانی هم کلوی است  
 بیخی دفع کننده تب را که بر منجی حرارت و ناشی منجی دفع کننده **فصل اللسین المهمله**  
 جتست بفتح جیم و سکون سین مهمله و تا فوقانی که زبان فارسی روح تو تا گویند تند و گرم و  
 سبک و همگام هم سرد و گران و گدازنده اجساد کانی **فصل الکاف الفارسی** حکونو  
 بضم جیم و سکون کاف فارسی و ضم نون سکون و او هم که یکدست سیرا است بحر بی حساب  
 گویند در کوه هم رسکال در شبهای تاریک میدرخشد **فصل اللام محل** میلیکا

علامه الدین محمود بن سید اران  
 شرط و دویم که عالم متغیرند اینها مافکار استعمال نموده بسیار دیگر خوب را سوده نفع یافت در مقلده بر سهوز و ذی که کمال در مقلده اول خوب را  
 این نظریات است اینها مافکار لیکن  
 در بدن بعد از آنکه در بدن  
 از مقدار یک بدن در او اثر تواند  
 کرد استعمال نماید طبیعت ناب  
 اعتبار از این کتاب است  
 در وی تا به خواهر بر روی  
 و با انصاف از این کتاب است  
 تا به خواهر بر روی  
 از کجی استعمال باید کرد و هر چند  
 قومی بد را قوی بگردان  
 پنج باز یاده باید بود و در  
 خوب نباشد که هر قدر از این  
 در امراض استعمال باید کرد  
 از کجی بودی البه و در  
 خوب نیست که هر قدر از این

در این کتاب هم در کتب دیگر است  
 از برای اینست که در کتب دیگر  
 در این کتاب هم در کتب دیگر است  
 از برای اینست که در کتب دیگر

زاده بسیار و کافی باشد  
 از وی تا قاله از این معلوم شود  
 سر تعیین وزن پنج مقدار آب ضروری است  
 که هر جای یک و نیمه باشد  
 می باشد و اینها مختلف  
 ناقص کلام است  
 و توفیق بین الکلامین صورت است  
 بند و یکی از سخن این است که  
 عورتی اسهال و ریح و باد و سوزش  
 است پنج سال وقت مزاج  
 پنج ضعیفی غریبه بود است  
 هر روز وقت متقال و نیمه درین  
 مراتب مطلقه نیافته بلکه صرف  
 یافته چون از داروهای دیگر  
 گمان است از این پنج بخورد

فتح جم و سکون لام و کسر باه فارسی و سکون باه تختانی و فتح باه فارسی ثانی و سکون لام و  
 کاف و الف **جل** نیز گویند بحدف کاف و الف یعنی فضل آبی سرد و خشک است و  
 سبک و قابض و معوی دل و مهبی معوی جسم و دافع فساد خون و سوزش سینه و دمایل و شور  
 که زرد بود و تسم و دیگر از و سرخ است و خشک و دافع فساد باد و بلغم و قابض شکم و تمرش  
 و دفع رکت پت و سرخ کل کثیر الوجود است **جل** بنیت فتح جم و سکون لام و کسر باه و حده  
 و یار تختانی و خفانون و تار فوقانی قسمی بنیت است **جل** تبیس بضم جم و سکون لام  
 و فتح باه و حده و کسر تار فوقانی و سکون یار تختانی و سکون سین جمله سرد و قابض شکم  
 و باد انگیز است **جل** سبب بفتح جم و سکون لام و کسر نون سکون باه تختانی و باد و حده  
 ام رویدگی است شاخهای باریک دارد و برگ کوچکش مثل ساگ لوبیا و بر زمین افتاده  
 می باشد و نزدیک ری و جل زبان هندی اسم آب است و تلخ هم بسیار از جهت قسمی  
 بجل سبب سهل است و او را در آب ساییده بقدر ششماشته کیوله میخورد اسهال بسیار  
 از جرب خارش و آشک دفع نماید او بار بار باید داد و وضعف را نباید داد **فصل المیم**  
 حمالکو و فتح جم و سیم و الف و لام و ضم کاف فارسی و او و مجهول و فتح تار فوقانی هندی  
 اسم دانون است **فصل النون** خهیری بفتح جم و خفانون و کسر باه و حده و  
 سکون یار تختانی و کسر راه جمله و یار تختانی ثانی تمرش خست هندی است دافع خلط و فساد  
 بلغم و باد و غیرگی و همین در سینه و کلی استها و گرم شکم و درسه او خارش اند و مزاج وی سرد است  
 و اگر شیرین بود اندکی تلخی دارد و جوهری مایست بگرمی خست بکلی فتح جم و نون تار فوقانی  
 و ضم میم و سکون کاف هندی بطعم شیرین و خاصیت سا و ساهبی لیکن که شن و دن  
 در جمیع اقسام خود بهتر است و شالی که در زمین آتش زده و سوخته بر وی سبک است و

۸۳  
 که شاید نفس کند چون نخورد  
 با فم که در نطفن شدم که قوت یافته  
 بلا بعضی قوتهای دیگر در هم  
 بسیار ضعیف می شود و خصلها که  
 بسیار کم شده باشد شاید  
 به عدم نفع آن باشد که تعداد است  
 از این پنج زیاد بود است از این  
 بن تابی او و شسته باشد و قوت  
 با ضعیف تر است که در عقده از این  
 این تا نثر کند و عاجز بوده  
 از جهت این پنج  
 درون تا نثر کرده و خنجر  
 بگویند اگر در این کوز  
 اسهال میکند و اگر اسهال  
 از و بخورد صورت اولی  
 میکند و بصورت اولی  
 باطلاق سلف می شود





افت بود که در آن روز

دو کلمه می شود پس باید که

بر خیزد و از آن روز

چون نرسد و آن اوقات این

چون نرسد و آن اوقات این

کم و زیاد از آن برگ خورد و پهلپها بقدر نیکه مثل چون که او زده می باشد شمرین سرد و گران نافع  
 برای سوزاک و گرمی و دفع باد و کف و صفرا و استعل برک او لعابیت دارد و اطفالان با  
 بازی میکنند در موسم برشکال اکثر می شود و بر دیوار و بر زمین در خرابها بسیار می رود و جو گو  
 بفتح جیم و و او و الف و ضم کاف سکون و او یعنی هر گاه برنج را در شش برابر او از آب داخل  
 کرده بپزند تا آنکه برنجها حاصل شود و با هم میانیزند بطبع قابض شکم و دفع تشنگی و تپ و صف  
 کننده نشانه از یک سنگ جوهر بضم جیم و سکون و او و و الف را در جمله قسمی از اجوائین  
 است شهبوب اجوائین کرمانی خواص او در اجوائین گذشت جوهر که با الف بفتح جیم و و او و الف  
 و فتح کاف و خفاره و الف را در جمله اسم نظرون نوشته اند نیز و گرم و سهل و دفع باد و بلغم و استقا  
 و در شکم و سنگ نشانه و تقطیر البول جوهر که با بضم جیم و سکون و او و سکون تا و فوقانی  
 و خفاره و فتح کاف الف هم جوهری است **فصل الهاء الهو جهول** تیر بضم جیم و خفاره  
 و او و جهول و لام و فتح بار فارسی و تا و فوقانی است و دو سکون را در جمله قسمی از شیر است  
 سرد و سبک و تقوی دل و دفع فساد بلغم و صفرا و مقل خون **جهو جهو** بضم جیم  
 و خفاره و سکون و او و فتح جیم و رار جمله مضموم و سکون و او و ام  
 سپر و کاست جهنمیکه بکبر جیم و خفاره و سکون یا در تحتانی و خفاره و سکون کاف فارسی و او  
 گرم و خشک است و بهترین او تازه است بهی طین سبع و غذا و صاب است و اصل آنکه خطا یازد  
 تولد میکند و نمک سودش موله سود او و صلح آن روغن بادام بفارسی ملحم در باغی بولی جوهر بعضی را  
 اعتقاد آنکه رویان جبارت از همین است جهنمیکه بفتح جیم و خفاره و سکون کاف و الف را در جمله  
 باره سنگها است جهنمیکه بکبر جیم و خفاره و سکون یا در تحتانی و خفاره و سکون و فتح کاف و الف  
 و سکون را در جمله بعضی صر گویند جهنم و بفتح جیم و خفاره و الف و ضم نهمه و سکون و او و ام

و نعت انتقال بنیم می شود  
 از جنی تا قال چون اسکلام نهد  
 و شتمل بر این سلسله بود که در  
 رساله ای دیگر دیده شده و  
 گویند علوم بلکه عراض در سخنده  
 لهذا با استنصار اتفاق  
 نقل آن شد شرط سیوم  
 این پنج را با آن در دست  
 با سنگ و در عن با و رسیده باشد  
 بختراند و بار و یکس

۸۵

از بسیار فنی کرده باشند  
 بختراند و در دیگر طلا یا نقره  
 اگر بختراند و دست بعد از آن  
 بکار برند و اگر بطور سفوف یا سجون  
 یا غیر آن استعمال سازند خاصه  
 مطلوب ازین پنج بوجود می آید  
 و تعیین آب منجمه یا دعوات از بهر  
 است که آب قابل همه قوت  
 است و منافات با هیچ قوتی  
 ندارد و مالوف همه طین است

که حکیم عماد الدین  
 غیر از آن  
 و گفته بضم جیم و سکون  
 اب حمت آنکه زاده بران  
 و بضم صنف باطلان  
 وقت او می شود و کم از آن



این فایده است که در این کتاب مذکور است  
 فایده اولی سبب آنگون است که  
 در این فایده است که در این کتاب مذکور است  
 فایده اولی سبب آنگون است که

و هر چه بود و چون است سرد و گران می و بلغم افزا و مولد می و تیز زبان و پرورنده لطفه در  
 رحم زمان حالب بول فایده ضربه و منقطه و دفع خشکسختی هفت و هات و لاغوی رکت  
 و سوزش اعضا حیال بکبریم و سکون باد تخانی و فتح باد فارسی سکون الف و لام  
 اسم حال گوشه است جیما فتح جیم و باد تخانی و الف اسم بلیه است یعنی غالب آینه  
 بر زخمها حیور و هنی بکبریم و سکون باد تخانی و داد و فتح باد موحده و سکون  
 را جمله و فتح دال جمله و جفا را و کسرون سکون یا تخانی اسم حیوتی یعنی افزاینده  
**باب الحیم الفارسی فصل الالف چارچاست بجم فارسی و الف و ضم**  
 مار فوقانی و سکون را جمله و فتح جیم و الف و سکون مار فوقانی عبارات از ترکیب  
 الایچی خورد و بر ج و ج و ناکیس در خواص مثل ز سکنه که مذکور شد چاب  
 بفتح جیم فارسی الف و باد موحده ج است چارچرا بفتح جیم فارسی سکون الف و  
 را جمله و فتح باد فارسی مار فوقانی شده و فتح را جمله و الف اسم جار است که در باب جیم  
 گذشت چارمگا در جیم فارسی الف و فتح سیم و کاف فاک و الف و فتح دال جمله و سکون  
 را جمله و جحف هر دو الف مشهور است بالبدن خون او بر کف با باعث تقویت باه  
 و دیگر خواص در کتب یونانی تفصیل مرقوم است بحر بی خفاش گویند چاکسو بجم فارسی  
 و الف و سکون کاف و ضم سیم همسایه و او بفارسی بجمع گویند و چون بیت و یکصد  
 او را کوفته باب براده فصل که نسبت طرف کلی آب نا دیده تر کرده پسند نبوشند  
 برای بول الدم گلدی از جوبات را فم است چارچان بفتح جیم فارسی و الف و فتح را جمله  
 و سکون فون سیم است از اسپین چارابی بفتح جیم فارسی الف و فتح را جمله و الف  
 و سکون یا تخانی اسم جوی است چارابی بفتح جیم فارسی و الف و ضم را جمله و او کس

و انقدر ابی میاید برین فایده  
 کرده طبع سیاده باشد و دم  
 آنگاه که در روز لطیف است  
 همه قدر که در خشک و نرمی و  
 بزرگی که در کجی مثل هم شده بان  
 می بودن قدر بجز نماند معلوم  
 سازند که از جیدین همه که سفته  
 باشند آب بقدر لطایب ببرد  
 بجز از آن همه روزهای دیگر  
 همان آن از آن همه بجز نمانده  
 ۸۷  
 باشد  
 اولاب بقدر در ریک کند که در  
 وقت استعمال مطلوب است که انقدر  
 آب بماند و خوب بار یکی دیگر در آن  
 آب کنند و موضعی را از خوب که  
 بسط ظاهر آب است علامت کنند  
 پس از این در یک طبع جوی  
 را سوسن خنکی کنند و بجز حکم کرده  
 ده بگردان کنند و در هر چوب مذکور  
 از راه سوسن در میان  
 بکند  
 که از آن در عیش بگردن  
 از راه ملاحظه کرده باشند  
 از راه ملاحظه کرده باشند  
 علامت بورد از  
 در آن در جین در آن در جوب  
 در آن در جین در آن در جوب

در دیگر اندازند که در کلام  
 باید هم نام آنکه  
 بنده باشد که بخارزدن  
 بنده کرده محافظت نام  
 فی الفوق سواخ نام

لام و یا تختانی هم چون بی است چاکوت بفتح جیم فارسی سکون او و نادر فوقانی هم ناکست  
 چاکیری بفتح جیم فارسی الف و سکون لام و فتح کاف کسر را جمله و سکون بار تختانی  
 اسم فوه است **فصل الباء الموحده** حمله جیم فارسی مفتوحه و با موحده ساکنه و فتح  
 کاف و لام کسره سکون یا تختانی هم **پیلانول** است چنانچه بفتح جیم فارسی سکون بار حله  
 و شبهه چاب باضافه الف بعد جیم و گج پیلانول است وافع کوا سیر و منافع او موافق  
 پیلانول است چنانکه بفتح جیم فارسی ضم با موحده و سکون کاف قسمی از کهنی است  
**فصل التاء الفوقانی** خبر چاکوت بفتح جیم فارسی نادر فوقانی و سکون را  
 جمله و فتح جیم فارسی ثانی و الف فتح نادر فوقانی و ویم و سکون کاف هم جاز چاکوت است  
 و باضافه الف بعد جیم نبر آمده یعنی جاز چاکوت **چرا** بفتح جیم فارسی نادر فوقانی  
 شد و در جمله و الف و فتح جیم و سکون لام جاز است از ترکیب ترکیب انار ترش و  
 و کینه خبر و کهن بفتح جیم فارسی و نادر فوقانی شد و در جمله ضمیه و سکون او و فتح  
 کاف فارسی و سکون نون هر گاه بر ترکیب پیلانول اضافه نمایند باین هم میخوانند  
 و در خواص موافق ترکیب است که مذکور شد **چیره** بفتح جیم فارسی سکون نادر فوقانی و فتح  
 را جمله و سکون با در حاله بضم گرم مثل آتش کرد و خارش را نفع کند و درد و نفع شکم  
 دور کند **چیر پیل** بفتح جیم فارسی و نادر فوقانی و سکون را جمله و فتح با فارسی و جفاء  
 با و سکون لام هم سینه است که نوعی از خرپوزه میسیند **فصل التاء الفوقانی**  
 هندی چنانکه بفتح جیم فارسی نادر فوقانی هندی و سکون کاف هم جاز است چنانچه  
 جیم فارسی و سکون نادر فوقانی هندی و فتح جیم فارسی ثانی و در جمله و الف و چیره بفتح  
 نادر و جیم و ویم و اعوض الف و چیره باضافه را جمله در میان هر دو جیم نیز

باید هم نام آنکه  
 بنده باشد که بخارزدن  
 بنده کرده محافظت نام  
 فی الفوق سواخ نام  
 در دیگر اندازند که در کلام  
 باید هم نام آنکه  
 بنده باشد که بخارزدن  
 بنده کرده محافظت نام  
 فی الفوق سواخ نام  
 در دیگر اندازند که در کلام  
 باید هم نام آنکه  
 بنده باشد که بخارزدن  
 بنده کرده محافظت نام  
 فی الفوق سواخ نام

این طریق از هم  
 این طریق از هم  
 این طریق از هم  
 این طریق از هم  
 این طریق از هم  
 این طریق از هم  
 این طریق از هم  
 این طریق از هم  
 این طریق از هم  
 این طریق از هم

باید هم نام آنکه  
 بنده باشد که بخارزدن  
 بنده کرده محافظت نام  
 فی الفوق سواخ نام  
 در دیگر اندازند که در کلام  
 باید هم نام آنکه  
 بنده باشد که بخارزدن  
 بنده کرده محافظت نام  
 فی الفوق سواخ نام



هندی ازین بر نفیج  
نوز فایزنده باشت  
زودن آمده در حارت  
ازان بعد که بخار آب  
ای با فایز شرفا نفیج  
چشم او با بکله بر طرف نشد

این آب در جوف معده زبلده دران  
نایز کند و در جوف معده با سالیفا  
نموده فتنه ایما کند و تخمین  
در هکله از جگر راه جوف در بسیار  
اعضا و برسد و منافع آن فوت  
میشد آید و گفته اند که در گرام  
در سرد سرد و استعمال طبعی  
بجین نوع است شرفا نفیج  
قیه آب را با لیس صفا و در شرف

90

وسکون را مهله و کسیریم فارسی دویم و فتح را مهله نانی و سکون هم شرفا است چرلو تا فتح  
جیم فار و سکون را مهله و ضم باد فارسی و وا و مجهول تا فوقانی هندی و الف و وا و هندی است  
سرف و خشک و بلین و دافع تنگی نفس و سرفه چرو و جی کسیریم فار و فتح را مهله و سکون و وا و  
نون کسیریم و سکون یا در تخانی و جرایمی نیز گویند و چاروی هم آمده دانه ایست سدر  
بقدر فلفله و نبات او بقدر رومی و شیر دارد بر گش سفید و اخگر از و وارن خرخته  
او روغن کشند بعبی حبت و بفارسی نقل خواجه گویند شیرین جرب و گران بلین و دافع  
فساد و صفرا و بلغم و خون و سوزش اعضا و ضرب و مسقط و مہی چراتیا کسیریم فارسی را و  
مهله و الف و کسیریم یا تخانی و فتح تا فوقانی و الف و قسم دیگر نیالی است هر دو تلخ و سرد  
و خشک و سبک با و انگیز و دافع سرفه و فساد صفرا و سوزش اعضا و تپ هم قصب  
الزیره است چر بل نفیج کسیریم فارسی سکون را مهله و فتح و سکون لام هم سبک است  
چر هم نفیج کسیریم فارسی و راه مهله و سکون و کسیریم تا فوقانی هندی سکون یا در تخانی  
هم خیابان درگ است در جوف کور که کلری گویند فصل الرا و المهله هندی چریا  
کسیریم فارسی سکون را مهله هندی و یا در تخانی و الف و در زبان سنکرت چتک  
شامل کجشک خانگی و صحرائیت گوشش بطعم شیرین سرد تر و مہی است و دافع سنی است  
و بلغم او الیکن گنگه بخصه مہی است فصل الکاف چکاره کسیریم فارسی  
کاف و الف و فتح را مهله و ه و ه قفیه قسمی از آهوست که دمش سیاه باشد گوشش آن  
بطعم شیرین سرد و سبک قابض کم و شسته طوم و مقوی دل و دافع فساد با و صفرا  
و بلغم چک و چریم فارسی ضم کاف و سکون و او در راه مهله گوشش گرم تر و دافع فساد  
با و است بفارسی کسیریم چکاره و فتح کسیریم فارسی و سکون کاف و وا و الف گوشش

از سبکیش از صباح  
از سبکیش دوم از سبک  
بجای آب نوشا نه کسیریم  
از طبع چینی و در طعم  
و شرفا بلکله در این آب طهارت  
کند از سبک است از این از رو  
چرا فصل آید و اگر آب چینی  
چینه غذا و مان و سبک علیجه  
بای آن چینه اند با چینی  
که کسیریم از آن کسیریم  
داخل طعم کاف و سکون

نادر لبیات و شرفا  
دوبه از سبک و افندی  
بکله و کسیریم

همه برین کسب چاره است حال  
 این شبها بود که منصف بود  
 هر شب بر این شکل باز کرد  
 قدری بطریق اباریه  
 کربن بعضی از اطباء تجویز آید  
 که بعضی از اطباء خود این

بطعم سیرین سرد و گران مقوی عضاد و حابس بول و برار و دفع فسا و باد و صفرا و خون  
 بفارسی سرخاب چکا دک و روکک گویند و عبرتی فزه و ماده اورا در نهدی چکوی  
 گویند به تبدیل الف بیاد تخانی چکندر بضم جیم فارسی و فتح کاف و سکون نون و  
 فتح وال مهمله و سکون راد مهمله هم سلق است چکر کا بفتح جیم فارسی و کسر کاف شد و  
 و سکون راد مهمله و کاف ثانی و الف قسم سفید از عین الیه است که در نهدی گهنو کچی گویند  
 در خواص مثل مرغ است چکر ک بفتح جیم فارسی و کسر کاف و سکون راد مهمله و سکون کاف تا  
 و بعضی کاف کاف مضموم و لام الف و لام مکس و بیاد تخانی ساکن یعنی چکر کلانی نیز  
 آمده هم کلهبی است چکوند بفتح جیم فارسی ضم کاف و او مجهول ساکنه و خفا نون و  
 وال مهمله اسم پور است چکر و ج بفتح جیم فارسی و تشدید کاف و ضم راد مهمله و سکون و او  
 و جیم در عرف چکر است چکر تیره بفتح جیم فارسی و ضم کاف و سکون و او و فتح ما و قاف  
 و راد مهمله و سکون همیوه نهدیت درخت او شا به درخت کدو در هر برگ دو برگ بود  
 اول برگ کوچک سیار خورد چون او تمام شد بفاصله اندک بز شاخ برگ کلان مثل برگ  
 کدو بر و چون بر درخت کشته پیوند چکر تیره دهند چکر تیره بیدان همیوه سیر در و پودش  
 و آن خورد و در دو مثل کهنیت سیر و بعد تر تر بود خورد اندرون نغز او سرخ در میان قاشها  
 ریزه ریزه بار یک شیرین ترش و تلخ همراه ماک و قند سائیده بتوان خورد مالت زیاد  
 در هر مراضی سرد و معلوم بشود و سکون تشنگی و صفرا و اشتها آورده و در کتب نهدیه بحوال  
 این بنظر اقم نیاده چکر و آنه بفتح جیم فارسی و کاف و تشدید و مفتوحه و سکون او و فتح وال مهمله  
 و الف و نون مفتوحه و همیوه و آنه است انجیر رنگ صلد و از درون راد مغز بار یک می آید  
 شا به بر بلسان بود و اندکی از و کلان لیکن در حجب بلسان بیش و پس زاده بار یک

شیرین و بلسان خود این  
 چکنوده اند و مجرب بر تقیر طاهر  
 شده اگر این طریق صحیح است  
 و بعضی تشدید مطلقا میوه باید  
 خورد و الا نصرت می کند آنهی  
 تا فایده از او دید حاره شیرینای  
 سواد شیرینای که در شرط باید  
 بیان و ثنات خواهد رفت  
 باشد و آب صرف برک نامشیر

طهارت باغیر آن در کمال و مط  
 صفات زکند همان خطه ادرا  
 تشنگی نماید و آب بن  
 و قی شش و غرودن استمال آن  
 نایب عادت یک خوردن نمک  
 قدر قلیل از نمک باقی باشد  
 و بعضی اطباء بعد از است و  
 یکروز قلیل از نمک باقی باشد

پیش از خوردن در اول  
 است و بکار در کفا  
 نام شود و بعضی همان  
 بخوراند تا نفس پاک شود  
 تشنگی کرده بود  
 بمانند و در استوار اول  
 باشد و بکار در کفا

دویم نکر داخل  
 طعم فسادند بر سوز  
 دویم بیدار بگفته از  
 نام این نکر را سوز  
 داخل کند و هر روز  
 قدری از یاده بگردد

تا آنکه بعضی بیست روز  
 در جرم استعمال این نکر  
 بی نکر خوردن بهتر و ذی  
 این سابق در بیان اسباب  
 منافع این نکر ذکر کرده ایم  
 من اراد الاطلاع فلینظر الیه  
 یکی از متاخرین نوشته که درین  
 از دو یک هفته بعد از نکر داخل  
 طعم نمایند اگر جرم نیندازد اگر

دورین بودوزمان شاهجهان آبادانه مذکور را در سهیل اطفال داخل میکنند فصل  
 اللام چلیم کبیر جیم فارسی و سکون لام و کبیر جیم فارسی دویم و سکون نیم بهم رسانند فساد  
 اخلاط نشه و بدترین مایههاست چلی کبیر جیم فارسی لام شد دو سکون یا در تحتانی سوز  
 مشهور بساگ چیل کبیر جیم و سکون یاد و لام سرد و خشک و سبک و ملین شتهی طعم و خردا فرا  
 و متوی اعضا و دافع امراض سبز و فساد خون و اخلاط نشه و قاتل گرم و قسمی ارقطفا  
 یعنی تپه فصل النون جنسیله نفع جیم فارسی و خفا نون و کسر باد موحده و یاد  
 تحتانی مجهول و کسر لام و سکون یا در تحتانی و این را اجائی نیز گویند و قسمی از ان زرد است  
 هر دو گرم و سبک و دافع درد سرد چشم و دندان درد و مایل شود و فساد خون و برگ او  
 جو شانیده مضمضه میکنند برای درد دندان سفیدی آید راقم هم در نیاب مشاهده نمود  
 و غیره سیخ او را چون شیر مادگا و بنجرند جس بول را بر دو دورین امر مجرب نوشته اند  
 چنیای چنیک نفع جیم فارسی و خفا نون و باد موحده فارسی الف و بغوص الف  
 کاف هم آمده است کل بندیت صنوبری کل رنگش مرکب از زردی و سفیدی بسیار کفنه  
 زنگ شوقان را بان شبیه داده اند چنانچه چنکی برن گویند در دار الخلافه حر سها اند  
 تعالی کثیر الوجود است و دافع دشواری بول و فساد بلغم و خون غلبان تر و تلخ سرد  
 بود حرارت و خارش بینی و ریشهارا نافع است و قسمی ازوست که از اباک چینه گویند  
 گرم و تر بود شتهها پدید آرد با صره راقوت دهد و باد و بلغم و ریشهارا دور کند و با جمله  
 سفوی ل و دماغ است چون از ایمونید چنیک بضم جیم فارسی و خفا نون و فتح  
 باد موحده و سکون کاف سرد است و مصلح واهی افراط و دافع فساد زهر و بعرنی حجر  
 متقن پس گویند چند کانت بفتح جیم فارسی خفا نون و فتح دال مهله سکون را

۹۴

بمقتضی نیاب اصیل در  
 بانکه نام مطلقا داخل کنند  
 بلکه در چون اندکی سوری  
 وارد داخل کفنه نباید که  
 جو صغیر و خرد و از بعضی  
 تمساح کفنه بود آب دریا کفنه  
 داخل که کمال حضرت یافت  
 کوشا بود و در جمع که بنجر  
 بعضی اظهار نام میان این  
 یافتند نفع بسیار  
 سبب خوردن نام  
 و زنی در بیان این  
 بیست و پنج نکر را  
 هر شب که بخورد  
 نام می شناسد نفعی



سپاقت از مرض عود سبب  
 می آید که تشخیص نفث خوراک  
 خورد جان مرض عود کرد  
 و اگر برون نشیند و بسوزد  
 قوه بوشند از آن تک  
 رخصت است آنچه با فاکه  
 و بعد از دو یا بعدین که از  
 ابتداء خوردن خوب چیزی

همه که کاف و الف و خا و نون تا فوقانی بطعم شیرین زنجبت و سرد و یلین و مقوی خیم و مصلح  
 ذوبی مغزها و دافع دامیل و شور و فساد زهر جربی حجر القم که گویند چند را گویند بفتح خیم فارسی  
 و خا و نون و ال و همه و ضم سین همه و سکون و او در راه همه با لوت است و در برابر چند  
 بفتح خیم فارسی خا و نون و فتح و ال همه و سکون نون نامی بفارسی صندل سفید گویند  
 اندک تلخ و سرد و خشک و سبک و مقوی دل و مفتح و دافع امراض دل فساد زهر و بلغم  
 و صفرا و خون و مسکن تشنگی و سوزش سینه و برافرو زنده رنگ روی چندین سار با  
 بفتح خیم فارسی و سکون نون و فتح و ال همه و سکون نون و فتح سین همه و الف  
 و فتح راه همه و بار موصده و الف هم قسم سفید کالیست فصل الواو چوک  
 بفتح خیم فارسی و شهبو بضم آن و او مجهول و کاف تلخ و یلین و خدر و قوی و دافع فساد  
 خون و زهر و گرم و کرم و فلفله و کرم و حاد و چورائی بفتح خیم فارسی و سکون و او در راه همه  
 و عیوض راه همه لام هم آمده است و الف و کس بر خمره و سکون یا در تخانی و قسمی از مسممی کن بر  
 است رستی است که از نوان خورش می سازند زهر و سرد و خشک و سبک و دافع صفرا و  
 بلغم خون در ریل و سیل موده خام و شسته می هم و دافع رکت پت و قسم دیگر ساد است سرد و  
 کران یلین و دافع پر سیوف و فساد اخلاط الله بعربی قبله یا نیه است چون که بضم خیم فارسی و سکون  
 و او و فتح کاف و او بند می استند است که برگش ناما میرگ پالک و اندکی قصیر بود بطعم  
 ترش که اهل هند بدان نام خوش سازند چون بضم خیم فارسی سکون و او و نون خیم فارسی  
 و و قسم بود بزرگ که کوچک نیز گرم و زنجبت و شیرین و قابض و شسته و قولنج و در و سپرز  
 و در و سکون را نافع بود و در جمله سایه است و تخم دی نیز همین خاصیت و او چوک فصل خیم فارسی  
 و سکون و او لام هم فوه است فصل الهوار الهوز خیم نون کبر خیم فارسی و سکون

بگذرد خوردن موده با شروع  
 سازد و جاع بعد از این پنج  
 مغز ندارد و بعد از سه بعدین  
 زشتیها و سببها و لیسبات  
 مغز ندارد اما هر چند از اینها  
 کمتر استعمال نماید از این پنج  
 بیشتر خواهد بود و می باید که  
 بیشتر از پنج عبادت خود  
 بکنند و بدان راه را بر سر محفوظ

۴۳  
 در خصوص فساد و فتنه گران  
 بدان از باعث خون نفع شده  
 باشد که درین هنگام سردی خواهد  
 افتادنی بین نافع خواهد بود  
 و یلین که عفت غائی این پنج  
 است و وجود نخواهد بود دیگر آفتها  
 رو خواهد خورد و در فساد بر بدن  
 از خلل و تکلیف بجهت حرارت  
 بخار این پنج در مدت بود فصل  
 عظیم در بدن اصدان بود  
 در غیابی که یا قوت و در

این که در نوزاد از آن در  
 که در نوزاد از آن در  
 که در نوزاد از آن در  
 که در نوزاد از آن در  
 که در نوزاد از آن در

از یکدیگر جدا نمی گردند از هزار در حرات در بردن در شب با آن صلیبت پس چون از آن با قوت نهی می شود تا آنجا که بهین مانند

و تا فوقانی و فتح و او و سکون نون در حسی است نهی بلین و دافع فساد بلغم و باد و جدام و مایسل و شور و همیر کا کولی کبرجیم فارسی خفاه و سکون یا تختانی در راه هله و کاف مفتوحه و الف ضم کاف ثانی و سکون و او و کسر لام و سکون یا تختانی شیرین سرد و گران و مبی و دافع فساد خون و صفرا و سوزش سده و خشک و دان و تنی و تب و نهال مغرط و استقا و در نهتری آورده که خیم و گوارنده و موافقت کننده بدل است و صبر بل و دفع نماید و در وسینه دور کند چه گسستی کبرجیم فارسی خفاه و فتح کاف و کسر نون سکون یا تختانی در راه محطش نهی است دافع فساد بلغم و جدام و گرم شکم و صفرا و کینه مشهور و چه گسستی چون اورا بونید عطش بسیار آید چه در دهان بضم جیم فارسی خفاه و تشدید دان هله مفتوحه و سکون را هله و فتح وال هله و خفاه و الف و نون چودان نیز گویند قسمی از بزمج است که از ارگت شمال گویند همیری کبرجیم فارسی خفاه و یا تختانی و کسر راه هله و سکون یا تختانی بوض راه هله لام نیز آمده یعنی همی گشتش است و گران و هنگام بضم سبک دافع فساد اخلاط شسته بی سوزش سده و بی آذاید و دافع بطلان قوت شبانه بگری نیز گویند بعربی نغریست چه همیا که با بضم جیم فارسی خفاه و فتح جیم فارسی کاف و فتح یا تختانی و الف فتح کاف و الف و راه هله بفارسی شوره بعربی البر گویند و صاحب دار اشکوهی مجرب خود نوشته که یکدم شوره بخت قلم ساییده و ویکله را باین بدر نموده بصاحب سوز و باد و گولند در سرد و بیماری مطلقا زایل گرداند چه با بضم جیم فارسی و خفاه و مفتوحه و الف و راه هله مفتوحه و الف بفکار خرد رنگ کن گویند بهی خاصه چون شهر خورند و نیز چون خردار کوفته تنهیا یا با ثعلب مصری اشال آن در میان شیر چوشانند تا که ثلث یا ربع یا نصف سوخته گردد پس آنرا استعمال نمایند در تقویت باه و همین بدن شربط بضم بسیار مفید است و چون بریان کرده بخورند حابس ایهال است مخصوص با افیون در قطع آن از مجربات است چه بضم جیم فارسی و

لطافت که دارد و چگونه این انسان باین از یکدیگر جدا نمی گردند  
حرات این بیخ که گاهی بسیار گرم و گاهی بسیار سرد گردد و صنف بسیاری در اجزایش است که بعد از تفریق وقت نام کند تا بدین بحالت اهل بیخ چون نماید پس از آن اگر اندک ببرد کند و تا است و تا اندک که استعمال چوبخنی نماید لازم است که بجم

۹۴

زود و تبدیل جانس که خفاچه عرق که در جابه باز در آن جا انقراق خشک نماید چو از جابه قوی در جابه و بدن است که از دوام ماست تا بخرم عظیم اصل سیکو در پس اگر جابه تبدیل کرده شود و یا بدن شسته شود اثر باطل خواهد شد چو در عرق فوت این بیخ بسیار است پس اگر آن عرق در جابه خشک شود در جابه و بدن قوی

از این بیخ خواسته و از دوام ماست تا بخرم عظیم خواهد کرد و ماده که در والی خواهد بود در طبوبات که در عرق بدن بجا

زین نسخه نجاتی است که در کتب  
 متاخرین نوشته شده است  
 زین نسخه نجاتی است که در کتب  
 متاخرین نوشته شده است

خفاه و سکون را در جمله هندی قسمی است از ویاه هر دو سرد و دافع فساد اخلاط ملته فحول  
 و سوزش اعضا و جذام بفارسی سبیل لطیب گویند و مشهور است چهار بلقچیم فارسی خفاه و  
 گویند و مشهور است چهار بلقچیم فارسی و خفاه و سکون با در خواص مانند سلیخ است بفارسی شنه  
 است از عمل که بزرگ این است و با ناصیه دافع پرپو همیشگی که بکبریم فارسی خفاه و  
 و سکون یا در تخانی در راه جمله و ضم شین مجر و سکون کاف و فتح لام الف اسم کاکولی  
 است چهار بلقچیم فارسی گویند بضم هم و سکون دال و وقف و فتح راه جمله و الف هم در  
 بضم هم فارسی خفاه و تشدید دال جمله و فتح راه جمله و فتح هم و الف اسم مک برقی  
 است چهار بلقچیم فارسی و خفاه و فتح کاف شد و فتح کاف نانی و الف اسم  
 یکجمله است چهار بلقچیم فارسی خفاه و سکون یا در تخانی در راه جمله و فتح کاف و  
 سکون فون دال جمله قسمی سفید از بلاری کند این چهار بلقچیم فارسی و خفاه و سکون  
 یا در تخانی در راه جمله و فتح با فارسی تا فوقانی شد و در راه جمله و الف را جام است در ج  
 مذکور شد **فضل الیاء التختانی چندیک** بکبریم فارسی و سکون یا در تخانی و  
 فون کاف فارسی درخت هندیت گرم و دافع و ناسیل و شور و بیماری دل و فساد با و خفاه  
 اسهال چیده بکبریم فارسی سکون یا در تخانی و دال هندی و هندی یعنی صنوبر صنوبر  
 شیرین نیز و کبریم هم گرم و تر و سبک و دافع فساد و امراض خشم و کله و گوش خفیه بکبریم  
 فارسی خفاه یا در تخانی و فتح فون الف بفارسی اندن معربی و خن گویند در خواص قریب به  
 کاکلی است حقیق بکبریم فارسی سکون یا در تخانی و فتح تا فوقانی و سکون لام قسمی است از ابو  
 سیاه و سفید و ابلق و گوشش مطابق است در نسخ بگوشت چکاو چیتا بکبریم فارسی

خواب که تغییر حاصل کند جامه  
 را در آب جویب شسته بند  
 فاما اولی است که مین از خون  
 این پنج جامه را در آب جویب  
 خیسانند و در همان آب خشک  
 نمایند پس در دست خوردن این  
 پنج این جامه بپوشند و تبدیل  
 سازد و بعضی نوشته اند که  
 و در وقت در ایام استعمال

۹۵

این پنج جامه را در آب جویب  
 بپوشند و در دست خوردن این  
 پنج این جامه بپوشند و تبدیل  
 سازد و بعضی نوشته اند که  
 و در وقت در ایام استعمال

استعمال این پنج جامه در ایام  
 در وقت در ایام استعمال  
 در وقت در ایام استعمال

از غلام در جاده دانه و از کوششها گشت بره و در ذاب دار بود و گندم و در لاد و شد و شور با و در فدا ای بسکری بلاد

بافتن تا اول کند و اگر در است بطور کباب  
از اردو گندم که کسبوس در هر  
گرفته باشند ناخواه از سرد  
تخم کشتن در خاک سرد و در غل  
یا کوه سفید و اگر در غل غل باشد  
ناخواه در غل بنا و داخل نکند و در غل  
که در طعم کند و ملاحظه نماید که نکند  
بناشته باشد و غیر اینها در غل  
کند و از غلویات خصوصاً آب است

و سکون یا در تخانی و تا در فوقانی و الف کوشش گرم است و اگر آن و در دفع فساد باد و امراض  
چشم و صاف کننده او از گاو است بحرینی فهد و نیز اسم دو است که در قسم بود یکی سرخ  
دوم مایل تیرگی و از اندرون مایل بزودی و هر دو جوها بار یک بود هر دو نیز و تلخ  
و خشک و سبک قابض شکم و هضم طعام و در دفع سنگ است و چون جفا سرخ را بهر کثیر و  
تندسایده بر برص مالند تا آنکه آبله شود و هر گاه آبله بظهور رسد ضایع نکند و بگذارند تا از زیر  
آبله پوست سرخ بر آید لیکن بر اول موضع برص از پا چاکشته بخورد و خوب مالن و هرگز  
شیطج گویند چیل کبرجیم فارسی سکون یا در تخانی و لام کوشش گران هم رساننده  
فساد اخلاط ملته بفارسی غلیظ و بحرینی حده گویند چیل کبرجیم فارسی سکون یا در تخانی  
و فتح نون و فتح با و موحده و الف اسم بلد است چیتکه کبرجیم فارسی سکون یا در تخانی  
جهول تا در فوقانی و کسر کاف و سکون یا در تخانی ثانی اسم بنیله است باب الحاء المجهول  
الجمیم الفکار خچر بفتح خا و حجه و تشدید جیم فارسی سکون یا در جمله بحرینی نزل و بفارسی ستر گویند  
کوشش تقوی اعضا و ریهی و افزاینده بلغم و صفت فصل السین المجهول حسن فتح  
خارج و سکون این جمله اسم شیر است باب الدال المجهول فصل الالف دار بلد بدال  
مفتوح و الف ضم المجهول و سکون آن و فتح و اللام و شبه سکون لام سکون ال جمله ثانی چوب خست که آنرا  
بلد و گویند تیر و تلخ و گرم و خشک و دفع فساد بلغم و صفرا و خون جو شیدگی و پر پیرو و اس حضا  
و بزودی بدن و دها و ثور و دفع امراض چشم و درد گوش شکند و سنگشانه و مجالی مدخل  
جراحات و قروح و آتون بفتح دال جمله و الف ضم تا در فوقانی و در او جهول گویند است  
بفتح دال جمله و الف و خا نون سکون تا در فوقانی و انسی با ضافه یا در تخانی بعد تا  
فوقانی نیز آرد و بیج حسب السلاطین است که بنسب دی جمال گوته گویند تلخ و تیز و گرم و حاد و هضم

و تکرار نقل او با نقل  
باز با نقدی و جوارش  
نقل نماید با غیبت باب پنج جنبی  
زیاده شود و گاهی تری است از قند  
و نبات و گلاب و عرق پسته و  
تخم ریحان و تخم انار و درق تیره  
باب پنج جنبی نیز سید و ادب بند  
اگر سن و مزاج تقضه سرد بود  
بسیار خرد و امثال آن بهره  
بشدت و گلاب و دیگر شربت  
استعمال باید کرد و اگر  
دیگر عوارض مثل پیش  
و غیر آن رود در او  
اینض بهره آب جنبی بنحال  
باعرفیات ناسک  
بایینه و بعد از آن این  
بسیار کبر و حکام رود در

بسیار کبر و حکام رود در

و یک بنشیند و دوسه روز بعد از عازن بجای آب شکر پنج جنبی بخورد شکر و وار و هم پنج جنبی را که جوش اندیده اند هر روز در سایه خشک کند و اگر موکم نماند با پودنه خشک کند و در خشک

طعام و دافع فساد صفرا و خون بلغم و اماس عضواست تقاضا و گرم شکم و با جمله مجال کوه  
 مهمل قوی است و مخرج اخلاط ثلثه خصوص بلغم و صفرا و سودا و ضعیف المزاج و پیر و  
 طفل را نماید داد و در امر جد قوی مثل مردم کوهی و باقین دوائی مجرب است بلکه در امر جد  
 ایشان دیگر ادویه لطیفه تاثیر ندارد و راقم بعضی مردم کوهی را دیده که پنج پنج ده ده این  
 حب میخورد و اینهارا اسپهال میگویند مگر کیت مرتبه مردم دار الخلاقه اگر بقدر نیاز میخورند  
 حالت ایشان نغشی و تباهی می انجامد مصرعیه بین تفاوت ره از کجاست تا کجاست  
 و اگر این استعمال کنند نبر که درون این شکر از راه اندازند که سمیت دارد و سفوف سیاه که در  
 علاج الامراض و حماله نافع مرقوم نموده ام عمده جزو ادویست برای اسپهال کردن آشک  
 بی نظیر است و نیز در قوی که ادویه کثیر المقدار در معده مکت نمیکند و بقی براند در ترکیب  
 بعضی اصلاح استعمال نموده ام بسیار نافع یافتم و عمل اطباء هندی بر این بسیار است و بطریق  
 شکر و استعمال نمایند و ادویه فتح دال جمله الف و ضم دال جمله ثانی و سکون دال جمله اسم  
 صفوح است و ارم به ال جمله الف و کسر ر جمله هندی و میم هم انداز کوهی است و اکثر آن  
 ترش شدت شیو قابض شکم و چشم و مشتبه و مقوی دل و صفرا معتدل سازد و معجون مجرب  
 ماحد در علاج الامراض و حماله نافع مرقوم است که جزو اعظم آن دال است در تسکین خفقان حاد  
 و منع صعود بخاره و تقویت دل و عدیل است و شیرین آن دافع اخلاط ثلثه و ارحی سار  
 فتح دال جمله الف و کسر و هندی و میم و سکون یا در تخانی و سین جمله الف در جمله و آن  
 دافع فساد صفرا و راقم این در سفوف هندی استعمال نموده و در تقویت و کسر حدت صفرا  
 مفید یافته و قابض است و در سفوف هندی سهله لعینه نیز داخل است بسبب تقویت معده  
 و اصلاح ادویه سهله نیز بعضی اعانت بر اسپهال نیاید و آن اسم اندازد است و را باید  
 کردن و عملی بر الف کس

بپودنه خشک کند و در خشک  
 آتش مایه خشک کند و در خشک  
 کردن مایه نماند و در خشک  
 پاکافندی پودنه خشک کند و در خشک  
 بنشیند که پنج روز فلان است  
 ماحد از آن که کسر ک نام  
 مایه در سبب کوه و نقل روز  
 مایه در سبب کوه و در سبب  
 اول روز دوم روز سبب  
 نقل روز دوم روز سبب  
 سبب نقل روز دوم روز سبب

بپودنه خشک کند و در خشک  
 آتش مایه خشک کند و در خشک  
 کردن مایه نماند و در خشک  
 پاکافندی پودنه خشک کند و در خشک  
 بنشیند که پنج روز فلان است  
 ماحد از آن که کسر ک نام  
 مایه در سبب کوه و نقل روز  
 مایه در سبب کوه و در سبب  
 اول روز دوم روز سبب  
 نقل روز دوم روز سبب  
 سبب نقل روز دوم روز سبب

اول روز اول روز دوم روز  
 اول روز اول روز دوم روز  
 اول روز اول روز دوم روز  
 اول روز اول روز دوم روز  
 اول روز اول روز دوم روز

فصل در بیان کلماتی که در این فصل را  
 در طبع کلماتی که در این فصل را  
 می نوشته اند و تا آنکه هر روز  
 استعمال این کلمات را  
 عمل می نمایند  
 اگر آب جو پختنی گرم و تازه روزی  
 است و الا سرد نموده بخورد در نظر  
 بسیار در بنات که اگر بسیار سرد  
 و خنک و دروغ و بی درازند و در این باب

بسیار در بنات که اگر بسیار سرد  
 و خنک و دروغ و بی درازند و در این باب  
 بسیار در بنات که اگر بسیار سرد  
 و خنک و دروغ و بی درازند و در این باب  
 بسیار در بنات که اگر بسیار سرد  
 و خنک و دروغ و بی درازند و در این باب

تعداد خاندان ما که از  
 می باید دانست که در طریقه  
 من لازم می آید که در این  
 نازد و بکار این سخن  
 استعمال نمودن در  
 او به هم نقل بود و در

مهمه الف و کسر را جمله و مهمه و الف بزرگ است اما است نوعی از سبب که با نوشته اند و البته  
 بفتح و ال مهمه و الف و کاف و هندی سرد و گران و بدین معنای و بهی و دفع تشنگی  
 و تنگی نفس و فساد و باد و صفر و خون و بزقان و دشواری بول و نشو و نشاء و مصلح شراب و  
 ترش می و دفع فساد و بلغم و اندکی صفر از یاده کند **فصل الباء الفارسی** که بهر یا بضم  
 مهمه و فتح با فارسی سکون او کسر را جمله و یاد تخانی و الف نام کلی است منسوب که سرخ و زرد و  
 سفید میشود و اکثر در شکم و وسط النهار می سفید و سبک و قابض شکم و دفع فساد و بلغم و باد و  
 صفر **فصل الحیم الفارسی** که بهر یا بضم مهمه و الف نام کلی است منسوب که سرخ و زرد و  
 سفید میشود و اکثر در شکم و وسط النهار می سفید و سبک و قابض شکم و دفع فساد و بلغم و باد و  
 و فتح و او و سکون را جمله و نون ثانی و الف تلخ و هنگام مضمتیر و خشک و باد و انگیز و دفع  
 سرفه و دلدرا و بخور و فساد و بلغم و صفا و چشم **فصل الراء المهمله** در بهر بفتح و ال مهمه و  
 سکون را جمله و فتح با موصوفه و خفا و سکون را جمله ثانی فسمی از پوست و در حث لام پایید  
**فصل سین المهمله** و سمول بفتح و ال مهمه و سکون سین جمله و ضم مهمه و سکون و او  
 و لام عبارتست از ترکیب هر دو و بجز اول که در حرف با که شت شتبه طعام و دفع فساد و صفر و  
 بلغم و تنگی نفس و سرفه و حابس و دفع تب و فسخ و درد شکم و درد پهلو و سردی و سردی و  
 و سکون سین جمله و بفتح و فتح با فارسی سکون **فصل المهمله و الف اسم کتابی** خورد  
 یعنی دشوار بود مساس کردن با سبب آنکه خار بسیار و **فصل الکاف الفارسی** که سکا  
 بضم و ال مهمه و سکون کاف فارسی کسر ال مهمه ثانی و خفا و فتح کاف و الف اسم و در می است  
**فصل اللام و لدل بفتح** و ال مهمه و سکون لام و فتح و ال مهمه ثانی و سکون لام ثانی اسم  
 پیش است **فصل المیم و منا بفتح** و ال مهمه و سکون میم و فتح نون و الف اسم و در است **فصل**  
**النون** دندند اند بفتح و ال مهمه و سکون نون و فتح و ال مهمه ثانی

این کلمات را در این باب  
 بسیار در بنات که اگر بسیار سرد  
 و خنک و دروغ و بی درازند و در این باب  
 بسیار در بنات که اگر بسیار سرد  
 و خنک و دروغ و بی درازند و در این باب

که تا چند روز استعمال آورد  
 می شاید ببت زودستمال  
 سنگین نفع بسیار است  
 اگر یک نفع بسیار حاصل شود  
 تا چند روز استعمال  
 درم صلبی در اشتناست  
 در ببت از یک خوراک

و سکون نون فتح دال مهله ثالث و الف نون مفتوحه و ساکن  
 نهالمش از یک گرم فریاده و برگش مشابه برگ گوینار و پوست هر دانه او سه بهلو در هر  
 او یکدانه چون نخته شود و خود در قیده و از بیرون آید و رنگ سفید اندکی بایل باخبر و اکثر  
 سفید سخت و صاف و براق بقدر معصوم در طولانی و از و عویض اکثر زمان در سهل  
 اطفال گشایی کنند و سهل فتح دال مهله و سکون نون و فتح و سکون لام هم کورت فصل  
 الواو و و با فتح دال مهله و سکون واو و فتح نون الف بوض و او نیم هم آمده است یعنی منا گویند  
 قسمی از بخشش است کلی است هندی گلها را او نبر باشد برگش بسیار خوشبو کم است و بعضی  
 معتدل نوشته اند و صبح محوین کنار بیدان او خشک و داغ آرد و دفع زهر و چون  
 و اخلاط مته و جدام و غشبان و دونه صحرائی اساک آرد و بدن را قوت بخشد و درین لفظ  
 بوض الف هم آمده است دو بضم دال مهله و سکون واو و بار موحده با ضافه را در مهله  
 بعد واو و الف بعد بار موحده یعنی دو و ر با نیز آمده قسم دوم سبتا گویند یعنی سفید شود و دفع  
 جو شید گیها و فساد بلغم و صفرا و خون و تشنگی و سوزش اعضا و و دومی بضم دال مهله و سکون  
 واو و کسر دال مهله نانی و خفاره و سکون یا در تخانی و گد به کنار گویند گیاهی است و قسم دوم  
 اول بر روی زمین افتاده میباشد و برگ نبر و شاخهای بسیار بارک است و نبر و برگ کوچک  
 بسیار بود مثل کبچ و چون شاخ او را بشکند رطوبت سفید مثل شیر بر می آید ایند بیدین نام  
 نمایند و در این بقدر که است گرم فریاده از آن بود و قسم دوم شاخها سرخ رنگ و از  
 زمین کم فریاده از آن بلند بود لیکن قسم اول بتر از دست گرم و خشک و گران و بهی و دفع  
 فساد و بلغم و جدام و گرم شکم و مجمل و بفاخ و قسمی ازین بید سبکی و کمی دیگر از او در چنبا  
 و زناست و خواص سبکی خود نوشته شد فصل الهاء الهوز و سبتا بضم دال مهله خفاره

استمال بود نفع بسیار کرد  
 فقیر نفییم یک خوراک دیگر فصل  
 بان بخورد در زری و شش و مفتوحه  
 در مرض خفیف تمامی هم رسید  
 چنانچه در روز چهارم که از خوراک  
 دویم بود از زری از کوفت او با  
 نبود از پی تا فاکله شرط شش و دوم  
 بدون ضرورت عظیم استعمال  
 این پنج باب را که در نبر بسیار

نموت در روز از خانی از  
 صوبت نیست شرط مفتوحه  
 در سه چهار روز اول چون نشینند  
 تسامات نفعی و رطوبات رفتن  
 شوند و هوا که استعدا و اند فراع  
 هم رساند اگر در بعضی قوه و مجلس  
 داشته باشد هر روز تفریق باید کرد  
 و اگر ضعف بسیار غالب باشد  
 احتیاج حق نیست خود را بخار دارد  
 و ۲۰۰ گند و دست رحمت  
 نمایند و اگر ضعف چندان  
 بخورد در روز یک بار  
 یا هر سه روز یک بار  
 یا هر روز یک بار یا هر هفته  
 یکبار اینهمه نفعی است  
 رای طبیب حاذق است  
 و هم است که در روز بخار

راه لغزش ده دار زنا عیبت  
پوشانند و درین هنگام  
کشته و تمام بدن را  
نشاندند و با هم

را که بی بیداری بدارای  
فوقی اینست که عیبت را  
فوقی نماند و درین

از جهالت بیلاکت بزبان صحت  
غم راه نفس خود را پاک کردن  
بسته آید بر کسی در آورده سر از  
عقل را محاذی بکار دارند تا  
خیال بیشتر بان عضو بر آید و عیبت  
خیال داده آن شود و هرگز  
۱۰۰

و کسر تا فوقانی و فتح یا تختانی شد و الف هم چتر کا کولی که قسم دویم کا کولی است و همین جواسا  
بفتح دال ممله و خفاره و سکون نون و فتح جیم و واو و الف و سین ممله و الف قسمی از جواسا است  
و موافق خواص او و همان من مستح دال ممله و خفاره و الف و کسیرم و سکون نون و سین  
نیز گویند بفتح دال ممله و خفاره و تشدید نون ثانی درختی است خارناک زخمت و سبک و دفع  
فساد و بلغم و صفرا و خون سرفه و هوس بفتح دال ممله و خفاره و سکون واو درختی خارناک  
سر و دفع فساد و صفرا و بلغم و کسیر و زردی بدن و هوس بفتح دال ممله و خفاره و الف  
فتح واو و سکون ثانی شجریست که گلش استعمال آید تیز و گرم و زیاده کننده کف همه نوع  
اسهال را مفید است در شیار نافع بود و هومی بفتح دال ممله و خفاره و الف و فتح واو و سکون  
یا تختانی درختی است که گلش مستعملت و از راد هاکلی نیز گویند بفتح دال ممله و خفاره و الف و فتح  
تا فوقانی و کسر کاف و سکون یا تختانی تلخ و تیز و زخمت و سرد و سبک و اسهال دفع  
فساد و صفرا و خون زهر و گرم و کسیر و جوشیدگی و بشره بقدر سکر است و بیرون آمدن متعذر است و در  
و خون جشم بوسه یازد و بعضی معتدل نوشته اند و هوس بفتح دال ممله و خفاره و الف و فتح واو و سکون  
و سکون واو و ممله و الف نهال او بقدر یک کردی زیاده و کم از آن شاخهای بسیار  
دارد مثل بادبجان خود در فرج میباشد و برگش مشابه برگ جاسی و ثمرش بقدر کردن  
و قدری زیاده از آن و خارناک مثل باریدانخیر و در جوف او دانهها او و قسم میباشد یکی را  
گل و برگها و قمع سیاه بود و در اسفید قسم اول کمیاب است و در افعال فوی کل سرد و مثل  
بوق گرم است و گران بسته و موی و منشی و برافروزنده رنگ و دفع تب جنام و دایمل  
شور و فساد و بلغم و زهر و جرب و گرم و کسیر و منافع بسیار این ذکر نمایند و سم است و مملکت  
بای هر نیمه است و تخم نیمه عوض تخم او چون تخم نیمه بقدر سه چهار دام در آب سیده بخورند

سینه و آب از اسکرده  
در وقت تشنگی بخورند  
آب انور را از برای زرد  
رنگ بگذرانند تا آب شکر  
همه روز بوده باشد



فصل در بیان طبع استعمال

محض برگ اورگ و محض گل گل خاصیت او بیشتر درخ او نوشته اند اگر بخرج اورگ که سیاه باشد در خانه نگاهدارند باعث ازدیاد و محبت و آبادانی است و نیز اگر او را خشک ساخته هر روز ششدرم باب ترنج بجز در تمام هوای سفید بریزد و موسی سیاه براید و ترنج او خشک کرده و سایید حصه و شصت دم و هشتاد و دم روغن گاو در ظرف پاک همچون کرده و سرش محکم و ستور کرده در شالی و برنج نهند چهل روز بعد از آن غسل کرده و قدری تصدق داده و از میان شالی برآرد و هر روز بقدریکه بدو انگشت برآید ناشتا تا چهل روز بخورد و غذای شیر و برنج سازد و از ترشی بریزد که قوت اعصاب و پروموسی سفید نشود و مهبی شود و مسک شود و اگر دهنوره سیاه نیکو ساییده باشد بر زرد پاره نبات یا شکر تری آنجمله بوشانند و عورت تحمیر ببرد خانه گردد و گل دهنوره و زعفران ساییده بارو روغن گاو آمیخته و قدری خون خود در بر کرده از آن در میان دو ابرو بخورد و مالد هر کس او را بسیند از فو کور و انات مطیع او گردد و اگر از بیانی پشیمانی گشته بود هر او را دوست دارد و نیز اگر زن عظیمی بیخ دهنوره سیاه را سایید با شکر و روغن گاو هر روز بخورد و حاله گردد و دهنیافتح و ال مهله و خفاره و سکون نوع با و ستانی و الف نخت است و پنجاه هم شیرین و سرد و معتدل و خشکی تری و سبک قابض و شکم و در بول و متوی دل مشتبه طعام و گوارنده آن و واقع فساد باد و صفرا و بلغم و خون و سنگی نفس و سر و تشنگی و پس و قاتل گرم شکم و مقل منی هم کشنیرت و مهول که دم بضم و ال مهله و خفاره و سکون و اولام و فتح کاف و ال مهله و سکون هم قسمی از کدم است و هماسه بفتح دال مهله و خفاره و فتح هم و سکون الف و فتح سین مهله و سکون و او و نهجا نیز گویند بعد الف و در کنار آبها روید نباتی است بر زمین افتاده میباشد خاردار مثل جوانه و گلها بر خارها میروید در ابتدا سبز کوچک از غنای القاب خیال خود از بعد از آن بشکفتد

ساده آمده ایم آنچه در رساله اطباء فرنگ مرقوم شده است که بگیند  
چوب جنینی حصه و پنجاه مثقال  
صیقلی که بر مثقالی از آن شش  
و انگشت در بعضی رساله  
اطباء فرنگ حصه و شصت  
مثقال در بعضی ششصد  
مرقوم است پس جمله پنج  
رابست و کج حصه باید کرد  
و هر روز یک حصه استعمال  
بوی دهنوره استعمال اول بجای است

۱۰۱

در طبابت از بخرج جنینی گرفت  
ش با قلاب خورد کوچک کرده  
در یک نیم انار آب بوزن تبریز  
بوشانند تا نصف آید و در بعض  
نخشانند که است که در دو انار  
آب بنگ شاه بوشانند تا چهارم  
حصه بسوزد و عمل بعضی طبباء  
بر آنست که در دو انار آب  
بوزن تبریزی بوشانند  
تا بصف آید باین  
بجز بوی جنینی است  
که در ساییده با بخل  
مردمان بود مرین

بالای دیگر استاده  
بردارد تا بخار  
کریدک بردارد تا بخار

و قول بعضی که بیاید  
 و قول بعضی دیگر که بیاید و  
 تمام شود و هر گاه بیست و یک روز  
 بماند مثل این سخن را که از یکبار  
 بار دیگر بخوانند و بوشد تا هموز  
 تمام شود و در دستور العمل چوب  
 از بولغات حکیم عماد الدین محمود  
 مرقوم است که هر روز بیست و یک  
 بار بخوانند و در کتب کبری  
 ۱۰۲

از آن صافی نموده  
 با حق نام کند  
 کاف امرت  
 است برش و در دهانه  
 وقت بخواند و دیگر  
 بخواند و دیگر

در دهن سری آورده طعم زخمت و تیر دارد و گوش هر شب و آرزو هر با ناک را در نماید و استقا  
 زرقی و سیلان منی و بیوشی را دفع آورد و رگم اکثر در او به تصفیه خون مستعمل دیده بعضی در حوض  
 مشابیح بواسا نوشته اند و قسمی از او میدانند بعضی کاف و با او در نوشته اند و بعضی گرم و  
 خشک در دویم و بعضی معتدل منویسند و چون اس کرده گرم نموده طلا کنند بر دهن زخمت  
 تحلیل آن نماید و همی بفتح دال جمله ضم و سکون و او هم کاست و دهن سری اهل بفتح  
 دال جمله و حفاء و الف و تشه یه و فوقانی و کسر راه جمله و سکون یا تختانی و فتح با و کسر  
 و حفاء و سکون لام هم آلمه است و و فی بفتح دال جمله و حفاء و الف و فتح و او و کسر  
 نون سکون یا تختانی هم بیست برنی است و همی بفتح دال سکون با کسر هم و نون سکون  
 یا تختانی هم کنای خورد است و همی بفتح دال جمله و سکون با و فتح راه جمله و الف هم بیست  
 و همی بکسر دال جمله و حفاء و سکون یا تختانی و راه جمله هم که بیست است و هاتمی بفتح دال جمله  
 و و الف و کسر یا فوقانی و کاف سکون یا تختانی و و هاتمی بفتح دال جمله و الف و یا تختانی  
 نیز میگویند سرد است و مزه تلخ دارد و سبک و تشنگی بر باید و اسهال باز دارد و زهر و گرم دور کن  
**فصل الیاء التختانی و یو و الی کبرال جمله و سکون یا تختانی و حفاء و او و فتح قل**  
 جمله و سکون الف و کسر لام سکون یا تختانی و یو و الی کبرال جمله و سکون یا تختانی و حفاء و او و فتح دال  
 جمله الف و حفاء راه جمله و بعضی یا تختانی بعد از راه جمله اضافه نموده اند یعنی و یواری هم  
 در زینت و اطلاق بر چوبی کند تلخ و چرب بود و گرم باشد باد و بلغم و قبض و سرد است و  
 دفع نماید و دیگر که مولا کبرال جمله و سکون یا تختانی و راه جمله و کاف فارسی آخر هم هم  
 و سکون او و فتح لام الف هم سالی بیست است و چون این دو پنج دراز و بزرگ داد لهذا  
 باین اسم گشته و یو من کبرال جمله و سکون یا تختانی و او و فتح هم و سکون نون هم

کبری در کتب کبری  
 که چوب نموده باشد و بزرگ بود  
 که پنج این چوب در دست است  
 بوی آنند تا بیست روز  
 آید چوب بر زدن آید که در کتب کبری  
 سیاه تا خنجر آید چوب  
 معولی خاندان خود که جناب  
 حضرت آب حضرت خالص  
 حضرت آب حضرت خالص  
 قبله و بعد جدا جدا در علم  
 علاج و معالجه باشد  
 و قدس من آن است  
 و از کار در زهر بزرگ کرده  
 در کتب کبری با نقره با  
 سفال پس با نقره

دارند اخذ در وقت باران  
 که برون دو آزار باشد  
 نادره و شب زبانه بد  
 زان که در پیش بگذرد  
 چایم صدمه نبور و بین  
 آینه آینه درین کار  
 و آنگه بخام وقت صبح

همایست ویر کههای بگردال جمله و سکون یا تختانی در جمله و فتح کاف فارسی فخره و  
 و الف یا تختانی یعنی بزرگ کننده حیات اسم همایست ویر که موعول کبرال جمله و سکون  
 یا تختانی و فتح راه جمله و سکون کاف و فخره و ضم میم و سکون و او و لام هم جو است  
**باب الال المبهله الهندی فصل الالف** و ابه بفتح دال مبهله هندی الف و فتح  
 با موحده و هندی قسمی از گاه است دافع دشواری بول سنگشانه و دافع فساد و  
 و بلغم و خون و در مثانه و تشنگی و امراض نفقه **فصل النون** نون کبرال هندی  
 و فخره نون کبرال هندی ثانی و سکون شین معجزه شکل مشابه بهی و پوست او نر و اول  
 بند همراه گوشت و بی گوشت بخت میخورد بهتر از که و میدانند دافع صفرا و سیرج الهضم است  
**فصل الواو و ووی** بضم دال هندی و او مجهول کبرال هندی ثانی و سکون یار  
 تختانی یعنی حب الیل دافع فساد و بلغم و بوسیر و گرم شکم و مقعد و با و گوله و فساد زهر  
 و و و کابضم دال مبهله هندی سکون و او و فتح دال هندی ثانی و فتح کاف الف هم دور  
 است بضم دال مبهله هندی و سکون و او و کبرال جمله و سکون یا تختانی غلبه بلغم و کف و تخم  
 و بوسیر و گرم شکم و اثر زهر را دفع گرداند **فصل الهاء الهوز** و هوز و هوز نون  
 مبهله هندی و فخره و الف و فتح دال هندی ثانی و فخره و سکون و او و نون نام درختی است  
 دافع بلغم و با و زهر و خدام و بوسیر و سینات و واک فتح دال هندی فخره و فتح الف و کاف  
 ساکن اسم بلاست **باب الال المبهله فصل الالف** راب بفتح راه جمله و الف با موحده  
 هندی اسم شکر است که هنوز تر باشد و آتش بخشک نگرایده باشد اگر آن مقوی اعضا است  
 و در عرق مولد اخلاط ثلثه و مصفیه بول است راج انبر بفتح راه جمله و الف و جیم و مدغمه  
 و فخره نون و فتح با موحده و سکون راه جمله یوه هندی شین سرد و تعابض شکم و دافع

و بخام شب با قدری نبات  
 سفید سبزه کرده بطریق فوه  
 بخورد باقی بجای آب نوشیدن  
 صرف نمایند و دیگر چهار فنقال  
 چوب ضعیف بکنند و از کار و  
 زبده زبده کرده در کوبند  
 درده آزار آب بطریق سابق  
 بچکانند تا نصف بماند آتش  
 سوخت نماید و درین طرف  
 ۱۰۳۳  
 آنگه آینه و آنگه دایان خج  
 بولن که فردی مثل شستن و استنجا  
 نوزن در زردان نمایند و قدری  
 ازین گرفته جامه و کلاه یا جامه  
 در زردان رنگین نمایند و بعد  
 روز یک یک ماشه بر روز هر دو  
 جدا افزوده باشند و آنچه از جوهر  
 اول زبون در سینه شده باشد  
 در چوب چینی دوم که برای استعمال  
 نیاز میشود افزوده باشند  
 و اینک مرقم شد که در اینست  
 و الاکامی از اینست  
 لای و زردن نور است  
 زبده و کلمه موده شد  
 لای هم امور نون  
 لای هم امور نون  
 در لای بطریق است  
 اینی ماقال علی غیر مد

اینجانب یادش نیست  
 به سینه اما بجز این  
 در فم و فاس  
 دهن آن از روی  
 بند و بجز این  
 موی خاندان  
 را که در آن  
 این

فساد بلغم و صفرا در مخرج الف و فتح سین سکون نون و واسن باصافه  
 و او بعد از جمله نهالش بقدر درخت کنار و زیاده از آن و در پانیت در دو سه سال  
 ضعیف شود و اگر نهالش جای بنشیند و در نشو و نما پذیرد و برگش بر شاخه های بار یک  
 از هر دو طرف روید مثل برگ املی و از واندکی دراز تر و درختش است رو به واسن حساب  
 تحفه نوشته که پنج است و در هندی بعضی در میان راسن و راسن فرق میکنند در ظاهر  
 حال آنکه هر دو یک اند و با جمله رواسن که شهرت هر دو نوشته شد و پهلوی او مثل پهلوی  
 و از وکل او از بالای نفیض و از درون سرخ و زرد و سفید و برگش بوقت جمع شوند و  
 صبح جدا کرده و بعضی سرد شیرین نوشته اند سفید و زرد و سرخ و کبود چهار نوع مرفوم ساخته  
 اند و ظاهر این انواع بسبب اختلاف محل است و بعضی گویند قوت انسان کم کند و بهار  
 کله های او خالی از کیفیت نیست و چون برگ او ساییده بر او رام سفید و ضما د نمایند  
 جذب ماده را تقویت نماید و بیرون آورد تلخ و کران و دفع فساد باد و بلغم و اناس  
 اعضا و تنگی نفس و باد و رکت پت و غلغله و استسقاء و هضم ماده خام را سی نفیض را  
 جمله و الف و کسرین جمله و سکون یا تختانی اسم است راجح جا که برای جمله  
 مفتوحه و الف و جیم ساکنه و فتح جیم ثانی و الف و فتح کاف و هندی طبعی زخمت  
 و خشک و کران و قابض شکم و باد و نمیزد و بعد از هضم فضله بیشتر و در هشتها کم کند  
 و شیرین تر از راجح است نفیض را در جمله و الف و سکون جیم و فتح او خفا نون  
 و سین جمله بسیار است را می نفیض را در جمله و الف و کسر نوره و سکون یا تختانی  
 نذرت و تلخ و گرم و خشک و دفع فساد بلغم و جرب و جدام و جو شید که با قاتل  
 گرم شکم و شته طعم بهر سانه رکت پت بجز بی خردل گویند را ناک نفیض

اینجانب یادش نیست  
 به سینه اما بجز این  
 در فم و فاس  
 دهن آن از روی  
 بند و بجز این  
 موی خاندان  
 را که در آن  
 این

۱۰۴  
 رانسان است سر عرق چینی  
 یا چون آن با صوف بچینی  
 با دلای آن بر هر درای او  
 اصوب معلوم شود و استعمال  
 آرد و سرخ اینها در آغوش رساله  
 رقوم میشود و اگر خوب  
 بود سباب نشود از همین  
 پنج که بطور استعمال کرده  
 خشک کرده است سبابه و بوسیده  
 در نموده در عرق چینی  
 داخل سازد

در میان طریق و کجاست  
 فصل  
 در میان طریق و کجاست  
 فصل  
 در میان طریق و کجاست  
 فصل



مصحف مزاج توفیق بنده در حال  
 آنچه فاسد از این قیام  
 بقول کتب و غیره  
 این از علامه ابن  
 نقول است و اصل  
 که از کلامی است

بیونتی است راششت کا کولی بفتح را و همزه و الف و خفا بر شین معجمه و سکون  
 تا فوقانی هندی و فتح کاف و الف و ضم کاف ثانی و سکون و او مجهول و کلام  
 و یار تختا اسم بر شاست را کنی بفتح را و همزه و الف و فتح کاف و کسرون و سکون  
 یار تختانی اسم مرکب است راج بر چه بفتح را و همزه و الف سکون جیم و کسرون و همزه  
 و را همزه و تشدید جیم فارسی و هائینی بهترین اشجار با اسم اطیاس است راج بمبک  
 بفتح را و همزه و الف و سکون جیم و فتح نون و سکون میم و فتح با و موحد و کاف  
 اسم راج بر چه است راج امر بفتح را و همزه و الف و سکون جیم و مد تیره و تشدید  
 و سکون را و همزه اسم انبزه بزرگ است سرد و شیرین و قابض و دفع تلخ و کف است  
 راج کوشا کنی بفتح را و همزه و الف و سکون جیم و ضم کاف و سکون او و فتح شین  
 معجمه و الف و تا فوقانی و کسراف و سکون یار تختانی قسم بزرگ توری است فصل  
**التاء فوقانی رتن جوت** بفتح را و همزه و تا فوقانی و سکون نون و ضم جیم  
 و سکون و او و تا فوقانی اکثر اطلاق رتن جوت بر دو چیز است یکی که بر تیره که آن  
 بیاره می دوانند اهل هند اکثر آنرا پنجه میخورند عاقبت بسیار دارد و دوم نخ است که  
 بهای آن کوچک و در او دست عمل میشود و نیز نباتی است که از طرف کوهستان می آید  
 از ارم رتن جوت گویند و او می هند لیست برگ بنبر و شاخ سرخ و زرد آنرا آورده  
 و سوخته بار و عن کنجا منجمه بر سر بالند سعه را در دو هفته سیرد و گویند باشد گویند اسم  
 ابو خلا است که بفارسی هو جو بنامند و بالفعل عوض ابو خلا همین استعمال میکنند  
 رتتا لو بفتح را و همزه و سکون تا فوقانی و فتح نون و سکون الف و ضم لام و سکون او و  
 بخلاف نون شهر است یعنی رتتا لو در هند معارف است و خالی از مزه نیست

بضم و یون بسیار قوی بنامید  
 بجز نوب قضی یک یا کم شقال  
 از کار و تراشیده و چای خطا  
 بنکونه شکال در چینی باریان  
 خطای بنکونه هر یک بنم شقال  
 در کلاب کتب تر نامست و با  
 بکن شاه آتش می گویند و با  
 تاریخ یازده صاف نموده بعد از آن  
 که غذا از معده بخورد شده اند  
 ۱۰۶

فصل بیان سکیم چندان  
 بر سر هر درخت شکوفه  
 خوب چینی در مزاجها  
 و معده که رطوبت اینها  
 غالب بود باد و مناسبه  
 لغایت نافع است لیکن  
 و غیره از ترکیب که درین  
 فصل بیان سکیم چندان  
 بر سر هر درخت شکوفه  
 خوب چینی در مزاجها  
 و معده که رطوبت اینها  
 غالب بود باد و مناسبه  
 لغایت نافع است لیکن

باید که سده دوم در این حالت نباشد چه  
 است و سیر باشد و گاهی  
 بابت و بعضی اوقات  
 با او در مناسبه بر سرش

شیرین و سرد و در مضموم بود کوفت بدن و صفرا و حرارت را نافع است منی بپذیرد و  
 قوت بدن بخشد و فربه سازد و رتن بفتح را و مصلحه در تار فوقانی و سکون فون اسم جوهر است  
 و از مطلق او مراد الماس لاس جامع هر شش قره **فصل الحیم الفارسی** پیهیا  
 بر او مصلحه منقوحه و تشدید حیم فارسی و خفاها و فتح یا رتحنانی و الف یعنی گاه بازنده  
 از رتحنان اسم نسوت است **فصل الدال المهلله** رو بکسر را و مصلحه و فتح دال مصلحه  
 که بزبان سنکرت راسی گویند سرد و گران و مقوی اعضاء و دفع فساد و صفر او بغم  
 و افزاینده منی در حالت بضم نیز و شیرین میگردد در دو تپی بضم را و مصلحه و دال مصلحه  
 و سکون او و خفا فون کسرتا و فوقانی و سکون یا رتحنانی از رتحنی عظیم النفع است گاه  
 بکه پنجم روز یکشنبه واقع شود رفته و سایه خود بر و نینداخته با بچ و گل و شاخ بر کند و بچ  
 در ششم نگا پاره دو در سایه خشک کرده ایک طماک نبات یا عمل اینخیمه هر روز بخورد  
 تقویت باه نماید و اگر در شیره درخت کیده میت و یک تسقیه داده که بر ل کند و هفت تسقیه  
 در عرق مندی بدهند و باد و بر نبات در شیره پنجم کیده لقوام آورده جلاب سازند و در دو  
 نکور در قدری روغن گاو برشته در جلاب مذکور کنند و الایچی و قرفل از هر کدام  
 یکتوله و نیم نیم توله مشک کا فواضله نموده بقدر سه طماک گلی بسازد باشد که او را  
 جوشانیده باشد هر روز بخورد در تقویت باه فایده نمایان دهد و نیز اگر دانه باشد باشد  
 اینخیمه هر روز بخورد همین فایده دهد و در او چه بضم را و مصلحه و تشدید دال مصلحه و فتح را و  
 مصلحه ثانی و سکون الف و حیم فارسی و ما و مخفی مشهور است و منو و از وی تسبیح میسازند  
 و او را تبرک میدهند تلخ و غیر گرم بود و گرم معده و زیادتی خون با صفراء و بغم و در  
 سر و بر و امراض طفلان نافع است **فصل الپین المهلله** رسوت بفتح را و مصلحه

سرد و با جلاب و وید شک و رتن  
 گاو زبان و ادم نبات بوش را بغم  
 و قدر خوراک چوب چینی در سفوف  
 چند روز اول زیاد از دو دانگ  
 و نیز شقال نباشد و بتدریج اضافه  
 نموده از کشتقال تجاوز نمایند و  
 در دین شوسط امیل اعتدال  
 از چهار دانگ شروع باید کرد و بتدریج  
 به شقال و نیم برسانند و نهایت تا

۱۰۷

شقال دمن خورده این  
 و گاهی نیز کمتر از این دمن کافیه  
 باشد هر چه است که به دستور اول  
 میفرایند تا بمقدار اول یا کمتر از آن  
 در دنی که از تیز تر متوجه صوب کربن  
 بود و گاهی از مقدار

۲۱

صفحه سده دوم  
 بعضی اعضا را  
 و از آن دو دانگ  
 در نفی بنام  
 در این  
 در این

بیماریان قرار آید  
 که همان بوی را متناوب  
 سفوف کرده متداول نماید  
 هفت هشت روزین سفوف را  
 خورد مرض او بکلیه برطرف شد  
 باقی مقاله پس اینچنین حکم عاده الدین  
 می نویسد که شنوایان و زنبق  
 که از این جنس است و زنبق  
 عجب می نماید چه اکثر اطباء  
 بفرمان و معنی بطریق سفوف  
 پس انظار حکم مذکور را که بیان  
 ۱۰۸

و سکون سین مهله و مشو فتح آن و فتح واد و مشو سکون آن و سکون تا و نوقاے  
 تلخ و تیز و گرم و دافع فساد بلغم و امراض سین و چشم و دمایسل و شور بعر بنی میگوید  
 رس بفتح را و مهله و سکون سین مهله یعنی شیر است و نطق او شیریه نیکوتر است که عمل  
 مخصوص بگیرد گرم و تر است و باضم و فضاخ شکم براند رس سخن بفتح را و مهله و سکون  
 سین مهله و فتح الف ممدوده و سکون نون فتح جیم و سکون لون سم رسوت است  
**فصل الکاف رکبیک** کسره را و مهله و کاف و خفا و با و فتح با و نوحه و خفا  
 یا تانی و سکون کاف تانی رکبیک بحدف کاف نیز آمده و باضافه با ب کاف هم  
 یعنی رکبیکه و معنی او با ضم است سرد و مقوی اعضا و مولد منی و اذا اینده بلغم  
 و دافع فساد و خون سوزش معده و لاغری بدن و دوق کف پیدا کند رست  
 چند ن بفتح را و مهله و کاف و سکون تا و فوقانی و فتح جیم فارسی و خفا و نون  
 و فتح وال مهله و سکون نون یعنی صندل سرخ شیرین تلخ و سرد و گران و مقوی بصر  
 و مولد منی و حایض غشایان مانع تشگی و فساد خون و صفرا و زهر و تپ و دمایس و شور  
 رکت شمال بفتح را و مهله و کاف و سکون تا و فوقانی و شین معجمه مفقوده و الف  
 و لام یعنی برنجم سرخ بگ است و بسیار نافع و مقوی اعضا و برافرو زنده رنگد اذافع  
 فساد اخلاط نکه و مقوی و مدر ببول و صاف کننده آواز کلو و مهبی دافع سهرس  
**رکت پهب** بفتح را و مهله و کاف و سکون تا و فوقانی و ضم با و فارسی  
 و خفا و سکون با و فارسی ثانی قسمی از کثیر نوشته اند و قسمی دیگر که کثیر بنویسد نظایر  
 فقط شترگ که بر هر دو اطلاق میکنند رکت شمال بفتح را و مهله و کاف و تا و فوقانی  
 و الف و لام و رکت کند نیز گویند بفتح را و مهله و کاف و سکون تا و نوقاے

که در مرض لا مجرب است  
 که در ماسه و زهره هم  
 نصف ماسه و زهره است  
 و ماده مرض در ایشان باشد  
 از نبات و در چینی و نیم چینی سفوف  
 ساخته متداول نمایند بعد از آن کلابا  
 و عرق کاذر بان بوشند و گاه با  
 که بچ چینی تنهارا سفوف ساخته  
 متداول نمایند و نفع بسیار کند  
 زهی مقاله سفوف

بیماریان قرار آید  
 که همان بوی را متناوب  
 سفوف کرده متداول نماید  
 هفت هشت روزین سفوف را  
 خورد مرض او بکلیه برطرف شد  
 باقی مقاله پس اینچنین حکم عاده الدین  
 می نویسد که شنوایان و زنبق  
 که از این جنس است و زنبق  
 عجب می نماید چه اکثر اطباء  
 بفرمان و معنی بطریق سفوف  
 پس انظار حکم مذکور را که بیان  
 ۱۰۸



مصطلح استهتقال زربا  
 دوشتهتقال نبات سفید  
 هتھی شتهتقال تجو شتهتقال  
 شتهتقال مینو و نقیر  
 خوب چینی دارد بدست  
 سطور بعلی آرد سفوف  
 خوب چینی  
 از بر محمد هاشم که بیست

درفح کاف و خفان و نون و دال مهله و قسمی از پنجاه فصل النون  
 را بگنی یفصح را مهله و سکون و خفان کاف فارسی و کس نون و سکون یا  
 تخانی تیز و گرم بود و اشتها طعام باز دهد سرفه و دمه و بلغم و تبهای بلغمی و باد  
 دور کند و رنگنی سفید تیز و گرم تر بود با صره را روشن زوزین بند و اشتها آورد و باد و  
 بلغم قطع نماید رنگتره بفتح را مهله و خفان نون و سکون کاف و فح تا و خوقانی در را مهله  
 و سکون اسم سنگره است این میوه را باد شاه فردوس آرام گاه بسیار تناول میفرمودند  
 که گذشتن لفظ سنگه بر زبان اقدس انقل شد و شایان آداب حضور نبود که بر میوه  
 مرغوب حضرت او این لفظ اطلاق کرده شود لهند تبدیل اسم او نمود نام بگنی میوه مذکور  
 عطا فرمود فصل الواو و واسن بفتح را مهله و واو و الف و سین مهله و سکون نون  
 اسم راسن است رو پا بضم را مهله و سکون واو و باو فارسی و الف و بوجس الف کاف  
 هم می آید ای رو یک زخت و ترش و سرد و یقین قیز و مقوی دل و معده و حا  
 قوت جوانی و گوشت و پیره و مغز و استخوان و منی و مصلح فبر همی مفط و دافع ماساد با و صفر  
 و از جمله رگهای کشته او را رو پاس گویند و در نواید مذکور هاقوی از دیگر فله است میگوید  
 بمن حکم رصاص طلا است رو می بضم را مهله و واو مجهول و کس هزه و سکون یا رختا  
 اسم قطن است روس بضم را مهله و سکون واو و فح سیم و سکون سین مهله نوعی از  
 پنجاه الوست و در با گذشت رو چه بضم را مهله و واو مجهول و فح جیم و ما و تیک  
 بفارسی نیله گا و گویند و غلبه بقروحش همین باشد بطعم شیرین و گرم تر است و صفر او  
 بلغم افزار و هو بضم را مهله و واو مجهول و ضم نا و سکون واو ثانی میگویند اسم هندی  
 شبوط است بطعم قدری زخت و سبک اندکی صفر انگیز و بسیار مقوی را قم هم

رگوت سده و بردت آن و  
 نیت طبع که با فصح و قراقر باشد  
 و چش و خون او باشد بسیار  
 سفید است و مجرب باشد  
 صفت آن عود و خار به  
 قاقله کبار قاقله صغار پوست ترنج  
 پوست بسته آله مقه کله سرخ  
 انیسون بزبان زیره کرمانی  
 بر این سندر سبک و شتهتقال  
 ۱۰۹  
 خوب چینی است شتهتقال پسته  
 سفوف ساخته قدر خوب چینی در  
 با شتهتقال هم شتهتقال است لغزان  
 سطور قدر شربت دودت تصن غوجه  
 بکار بر زبان با رنگ گلاب  
 هم است خوب چینی  
 بجز صاحب اشک میوه سفید بود  
 در کرب تم بر رسیده صفت  
 آن خوب چینی دو تو له برگ  
 شیشم صواب است بیلاز  
 از کله فله و فله  
 فله و فله و فله  
 فله عمل سفید بود  
 فله ای او در کله  
 فله ای او در کله  
 فله ای او در کله  
 فله ای او در کله  
 فله ای او در کله  
 فله ای او در کله

2

دوسه دست خواهد آورد  
دیگر به کله میزند که در کجا  
باده در دال این  
بازم از این می  
بازم از این می  
بازم از این می  
بازم از این می

**صلوات و جوی صینی**

آنک در مفاصل نخچه در آمده

صفت آن بگردد باین صینی

روغن بجان دار دکنم از سکه

شکر بنجال و بر صباغ حلوا ساقه

بنگوم بنوشند هم بپزاید صینی

بسیار از نازنین نوشند که غصه را

یک قوراک و نیم از این یک دادم

۱۱۰

بواسطه آنک نفع بسیار کرد

اما با بکلیه جراحت بر طیف است

چشم هم نفع نکرده از وی آید

آدمه بود در طوبی از وی از نفع

از روی قیاس این هم از نفع

کردم بعد از دو سه مرتبه گذشتن

جراحت با صلاح آمد و با بکلیه

بسیار نفع صفت آن

نوره یعنی ایک از کربستان

کند و یک شبان روز در

آب گذاشته بعد از آن

در آن آب جالبند

و این آب را که از نازنین

آب در او نوبه نشیند

پس آب را از روی

سند پس یک بند

در تعویص باه و منراج و دماغ و اکثر منی مجرب یافته و تضعیف معده و چون بضم  
خوب شود بلغم بسیار از او تولد کند و مصلح او اورک و عسل و دیگر او دید گرم خشک  
رو هس بضم راء مهله و سکون او و کسر با سکون سین مهله کند بل است و درخت  
کاف بیابد و هسنی بضم راء مهله و سکون او و کسر با سکون سین مهله کند بل است و درخت  
بود هر دو درخت و سرد و دافع گرم معده و امراض گلخانه پاک سازد فصل  
الیهار الیهوزر رهپیرا بضم راء مهله و کسر با سکون سین مهله کند بل است و درخت  
دو از هند است سهیل و دافع با و گوله و امراض جگر و سیرا و استفسار فصل  
الیار التحسانی ر یوج بکسر راء مهله و سکون سین مهله کند بل است و درخت  
رستنی است سرد و دافع دشواری بول و سوزش اعضا و دفا و اخلاط ثلثه و خون  
و درختش زخمت گرم و دافع امراض من فساد زهر و جرب گرم شکم و دهنهای جراحات  
و فساد خون و بلغم و دافع سیب جن دیو ریچم بکسر راء مهله و سکون سین مهله کند بل است و درخت  
فارسی دها رندی بطعم شیرین گرم و تر و کران و هسی و دافع قسا و باد اسم خرس است  
ر نیکا بکسر راء مهله و سکون سین مهله کند بل است و درخت  
است اشتها آورد و مسقط حمل و فرایده خورد و مولد صفر است ریچم بکسر راء مهله و سکون  
سکون یار تحسانی و فتح تار فوقانی هندی و خفایا و الف گرم است و دافع فساد اخلاط  
ثلثه و خون و مجبل گویند مسقط است و در تجربه اقم هیچ ازین دو امر نیامده است  
و دافع آسید جن و پیری است بعر بی بندق هندی گویند ریچم بکسر راء مهله و سکون  
سکون یار تحسانی و فتح او و خفایا و سکون سین مهله شکم براند چون با کاطعا  
قدری از ریوند باب گلاب ساید ه بخورد بضم طعام کند و قوت شکم دهد و نفم معده را از

در آن آب جالبند  
و این آب را که از نازنین  
آب در او نوبه نشیند  
پس آب را از روی  
سند پس یک بند

ازین در دو درخت از چوب صنیعی نوشته شده است و در سنگ و در چوب از اقلیای نقره و موم سفید و زعفران زینون بقدر حاجت با یکدیگر مریسم سازند و ازین هم

**پاک نماید باب الزار المعجمه فصل الزار المبهله زار کی بکسر زار معجمه**

و سکون زار مبهله و کسر کاف و سکون یار تختانی اسم زار شک است فصل المیم  
 زار مین کند بکسر زار معجمه و میم و سکون یار تختانی و نون فتح کاف و مشهور بقاف و  
 خفای نون و سکون دال مبهله اسم سورن است فصل الیاء التختانی زار  
 بکسر زار معجمه و سکون یار تختانی و زار مبهله الف گرم خشک بک و شسته طعام و  
 قابض شکم افزاینده خرد و منقی رحم و دافع امراض نفخ شکم باد گوله و حابس قی

**باب السین المبهله فصل الالف ساینر بفتح سین مبهله و الف و خفای**

نون و فتح باء موحده و سکون زار مبهله اسم سنبلی است ساینر بفتح سین مبهله و سکون  
 الف و خفای نون فتح باء موحده و خفای باء و سکون زار مبهله کند نون است در باب

لام در اثنای ذکر نون بیاید شمار با بفتح سین مبهله و الف و کسر زار مبهله و باء موحده

و الف ثانی و ایندست دو قسم است هر دو شیرین تر و گران و مولد منی و بی

و دافع فساد باد و صفرا و بلغم و حابس خون حیض و اسهال که با تب باشد و سار با بفتح زار

مبهله اسم کالیبر است شمار اکل بفتح سین مبهله و الف و زار مبهله و الف و فتح نون

و کسر میم و سکون لام و با ضافه کاف نیز آمده است ای سار املک حذف میم

از لغت اول نیز آمده یعنی سار امل صاحب اشکوهی نوشته دو ایندست و در کتاب دیگر

که مترجم از کتب هند بود دیدم که سنگتره است بطعم ترش و گران و دافع فساد باد و خفای

بلغم و صفرا و سار امل بفتح سین مبهله و الف و فتح لام و سکون کاف و بعد از لام

هم اضافه نموده اند یعنی سار لوک در گلهاند کورشده سار گون بفتح سین مبهله و الف  
 و فتح کاف فارسی و سکون داد و نون سار گون و داد و نون نیز آمده است

سما نفع ظاهر شد خصوصاً در  
 جراحتهای آنک اگر احتیاج  
 بمریسم کافوری یا مریسم بسلیقون  
 بمریسم لوبه باشد هیچ صنیعی را  
 یا مریسم رسل لوبه باشد هیچ صنیعی را  
 یا مریسم دیگر در شافع  
 داخل کنند مریسم دیگر در شافع  
 زیاد و زایل است صفت آن  
 توتیا در رنگ سفید طلعی از  
 سبک است شقال چوب صنیعی و موم  
 سبک است شقال زعفران

از سر و اندر چ  
 ۱۱۱  
 لازم نقل بر سر و اندر  
 این از مریسم چوب صنیعی  
 این از مریسم که بعد پال شدن  
 خاک آنرا در صفت آن  
 شکر و شایان آنرا در کتاب  
 بسیار آید و در زار مریسم از آن  
 بسیار است و در زار مریسم از آن  
 کافور قیصرای غشبه مغز سبزه از

این کلین هم از آن  
 نام داد و در کتاب  
 در الاغون که بینه  
 بله باه اراک  
 موم سفید زار  
 از کلام هم از آن  
 کلین می باشد

ان بکشند و مند  
و غیر مصطلک و بر عطف آن  
صداد کنان بسته در میان  
عظمتی که عرق در آن میچکد  
بیدانند و ازین عرق بر صفا  
در هر نام یکدیگر بسیار بی  
بنگم نوشته اند در تبه تمام قدم  
۱۰۰ که در آن که اجازت هر یک  
از او در آن نوشته اند  
سکون اطباء در نگر و سکون در

۱۱۶

آتشک و جذام و جمع  
امراض بارده منسب و او  
و بنیبه صفت آن  
چوب چینی شش صد شغال  
بنگوست در خم عیب  
از آنند و از آن حکم ننوده  
شش ماه مروق بجا بند  
در یک شش از آن شغال  
بکشند همچون چوبی  
از فقرات حکیم حماد الدین  
معدن نقوبت باه و فریب  
پن و نقوبت سده  
دول و داغ و جگر  
بکرده و شانه و بن  
اصطلاح بسیار بنفید  
بش و ک

۱۰۰ شغال منزل  
بکمال بنام سفا  
باز بنفید بکر و اصل  
بکمال از او به اصل بنفید  
بکمال از او به اصل بنفید  
بکمال از او به اصل بنفید

کلافی از درخت گلاب و گل بو ندارد و همیشه گل کند لهذا بدین اسم سمی گشته  
میکنند در کتب هندی بدین نام نوشته اند دیده ام مگر در لفظ کوچاک مذکور شد پسر  
شده است احتمال دارد که همین باشد **فصل الدال ابندی سید**  
بفتح سین همله و کسر دال هندی و خفاء یا سکون یا در تختانی قسمی از کجوست سندی بلا  
نیز گویند با اضافه بار فارسی مفتوحه و لام الف شین معجمه مکسوره و یا در تختانی ساکن  
**فصل الراء المهمله سرپی سو کا بفتح سین همله و سکون راء همله و ضم باهفار**  
و خفاء یا سکون واو و فتح کاف الف نهال بند نیست بقدریک گز و زیاده  
از آن و برگ کوچک دراز و پهلوی با کوچک بقدر نیم گره و از درون او دیده  
بسیار کوچک آید و کثیر الوجود است و جوهر و نیز گویند قسمی از چهره سرخ  
است تلخ و زخمت و بیک دفعه امراض جگر و پسر زود امیسل و شور و سرفه و فساد  
زهر و خون تنگ نفس و تب و اقم هم مشاهده نموده که اکثر اعزله بری اصلاح  
خون و صفرا و رفع ماده خارش و آتشک ثورا احتمال میکنند و درین باب  
از و بیان نیمائند سرخ بفتح و کسر سین و سکون راء همله و جیم ساچ بعوض راء همله  
الف نیز آمده است نام درخت هند نیست دفعه دایمیل و شور و فساد بلغم  
و صفرا و جالی او ساخ و عرق بدن و قاتل کرم کم سر بند کبیر سین همله و سکون  
راء همله و فتح باه فارسی و خفاء نون دال همله ملین است و مسمی دفعه آما س اعضا و  
فساد باد و صفرا و سر س کبیر سین همله و راء همله و سکون سین ثانی شکر کبیر سین معجمه  
نیز گویند بعوض سین همله یا در تختانی و کاف و با اضافه سینا بدین درختی است که  
در هند او را بادمشا شجاری میگویند و گل می از بوی خوش خالص نیست بهر معجمه

اصطلاح بسیار بنفید  
بش و ک

عنب شنب و نوله  
 کبک نوله عنب  
 هر چه بنده عنب  
 خدایه یک آن خدایه  
 در آتش و بطنه عنب  
 بست یک یک است آن  
 کند و انهم نوبت شود

سازند و شکاریان و غراب از پوستش زیر جامه کنند گوشتش بطعم شیرین تر کام  
 بهضم و مزاجش سرد و گران و تر و بلغم افزا و دفع رکت پت سارس بفتح سین مهله  
 و الف ففتح راه مهله و سکون سین مهله ثانی طایر است در از گردن و پا و خاکستر  
 رکت ز بر جفت خود عاشق به کمال گوشتش شیرین و سرد و تر و گران و مقوی اعضا  
 حالبس لول غایط و دفع فساد و باد و صفرا و خون ساسپ بفتح سین مهله و الف خفا نون  
 و سکون باء فارسی اسم سرپست سیال بفتح سین مهله و الف سکون لام اسم درخت  
 متعارف است و چوب در مصارف است سرد و قابض شکم و دفع فساد بلغم و زهر و مایل  
 و ثور و سونگی آتش بعربی شاج نامند ساسر موی لقیه سین مهله و الف ففتح سین مهله  
 و سکون باء مهله و ضم میم و سکون او و کسر لام و سکون باء تخم آن اسم هست است  
 ساسلیق بفتح سین مهله و الف سین مهله ثانی مفتوح و سکون لام و کسر باء و سکون  
 یا و تخم آن و دال مهله بعضی اسم شادنج نوشته اند ساندل بفتح سین مهله و الف  
 و خفا نون و کسر دال بندی و سکون لام و تشدید آن فتح آن اسم سلاب است  
 سا که بفتح سین مهله و الف و سکون کاف باستی گریه است غلبه کف و غلبه باء و بر باد و چشم را  
 منفعت بخشد و غشیان آورد ساگ سریش ثانی بفتح سین مهله و الف و سکون کاف  
 فارسی و کسر سین ثانی و راه مهله و سکون تخم و شین مجروح فتح تار قوتی باندی و الف  
 اسم حیوانی یعنی دارونیک ساگ آن بهترین گاه است سامللی بفتح سین مهله و الف لام  
 مفتوحه و میم ساکن و کسر لام ثانی و سکون یا و تخم آن اسم سینبیل است سارس بفتح سین  
 مهله و الف ففتح راه مهله و سکون نون قسمی از اسپین است سالتون بفتح سین مهله و الف  
 و ضم تار فوقانی و سکون و او و نون اسم سینبیل است فصل الباء الموحده

عرق چوب چینی  
 ضف باه را نهایت مفید است  
 و تقویت حواس است و تفریح  
 قلب تحمید لول نماید و معده را  
 قوه دهد و بطعام را بضم کند  
 جهت متفنگل خاطر فایده مند است  
 اجزای آن دار چینی کلبرج  
 سجان از سر سبک و او قویه سبیل  
 سازج بندی فخر نقل و سبیل بوازند  
 با در سجده تحمل گازیان است

۱۱۳  
 لقمی از بزرگ یک در نیم  
 سفید چندان شود بند یا استند  
 از بزرگ یک نیم ادویه زعفران دم  
 مصطلح دو دم مشک خالص نیم دم  
 عین و شنبیل یک دم چوب چینی  
 علی غرضه یک صده و پنجاه مثقال  
 سیر بنترن رسیده پنجاه عدد  
 گلاب دور علی بنات سفید دو  
 ادویه چوب چینی را بدم نیمه بخار  
 چون بخورد از راه آینه  
 آده و میرا  
 پناه باره کند  
 داد و را با آن فنی  
 کما فزعه را بزرگ  
 گلاب بن ندرین  
 آن بل کند  
 مصطلح

این بکشته در این  
 بنام از زبان  
 ۴۰۰ بکیده  
 آیه اولی از کتب  
 ۱۱

در روز بعد از این  
 در چهار یا پنج  
 در فضا  
 در امراض  
 در ضعف قلب  
 است و مقوی  
 و حرارت  
 و لطیف  
 مقوی  
 مقوی  
 ۱۱۴

سبب این بضم سین جمله و بار موحده و الف و سین جمله ثانی قسمی از کپور است که  
 بعربی کافور گویند فصل الباء الفارسی سبب کسر سین جمله و سکون باء فارسی  
 و فتح کاف و کسر لام و یاء تختانی بعربی سام ابر صفت چنانچه در خانه که زعفران بود  
 از اینجا بگریزد و اگر او را شکافته در عضو یکه پیکان خار خلیده باشد بندند به آسانی  
 برای بسیار می بضم سین جمله و بار فارسی و الف کسر را جمله و سکون باء تختانی  
 رخت و سرد و خشک و گران و دفع فساد و بلغم و صفراء و در بعضی امراض بقدر می سکند  
 مشتمل بر طعام و دفع بزرگی و هضم تازه آن بسیار گران و نافع و عرق آورد  
 منقلل اشتها و طعام و نور چشم در شیر آب جو شایند دفع فساد صفراء و بلغم و بسیار  
 پاک که ترکیب بسیار عمده است در علاج الامراض و حلاله نافعه مرقوم است  
 سبب آن که در لغت سین جمله و سکون باء فارسی و تاء فوقانی و فتح باء فارسی  
 و سکون باء جمله و کسر نون و سکون باء تختانی اسم چگون است ساتون نیز گویند  
 فصل التاء فوقانی ستار می بضم سین جمله و تاء فوقانی  
 و الف و کسر را جمله و سکون باء تختانی آب رخت ستار می است مقوی دندان  
 و معده و مضیق فرج زنان و معطر آن و گویند ستی با فرط آرد است و  
 بکسر سین جمله و فتح تاء فوقانی و سکون الف و فتح واو و سکون باء جمله بعد از آن  
 یا تختانی نیز می افزایند مشهور سین جمله است لیکن اصل نعتی بنام معجمه و در کتب  
 معجمه بیاید ستار بکسر سین جمله و فتح تاء فوقانی و الف و تاء و باء و واو مفتوحه و  
 باء موحده و کسر لام نشد و باء تختانی ساکن نیز گویند اسم شرک است و در باب  
 شین معجمه بیاید ستار بکسر سین جمله و ضم تاء فوقانی و واو مجهول باء موحده

محل گاو زبان گیلانی و شفق  
 گاو زبان دار چینی ضد اسهال  
 گاو زبان سبب شفق  
 باد رنجوبه در شفق  
 سنبل الطیب با وادج  
 در عرق گاو زبان و عرق بید  
 و آب و شنبلیله روز خیار  
 و بیست عرق کشند و عرق با  
 بقدر آب تلک آب باشد  
 و هر روز صبح و در فغان گاو  
 بانبات سفید شین کرده و گاو

که شاه از آن چند خرد  
 در نسخه عرق حکیم  
 شپاز می اضافه کرده  
 پدید نموده و نسخه  
 که مردم ازین عرق

نصیب دیده اند / از مضایق مزین / شفا یافته اند در / تقویت اعضا و / تنفج و نشاط و قوت / به مجرب است و بی / استغفار اعضا و / تقویت معده در روده و در دفع

فارسی و لام الف قمی از شکر است که بفارسی نبات گویند گران است و سرد و  
 وافع فساد باد و صفرا و ملین است و الفتح بین مهمله و سکون تا ر فو قاتی و واد و ا  
 اسم زنجبیل است که بی ریشه باشد فصل البجیم سبجی بفتح سین گشاید چیم و کسر  
 و سکون با و تختانی اسم سحر الکهار است فصل البجیم الفارسی سحر الکهار  
 بضم سین مهمله و سکون جیم فارسی و را و مهمله و الف و فتح کاف و خفا و ها و الف ثانی  
 و سکون را و مهمله مشهور به سبجی قسم سفید رصاص نوشته اند و در پاره خوراک  
 بنودست داخل میشود اگر بقدر پا و دام در یک قرح و و غ حل کرده بصاحب قبح  
 دهند سکون دست و اگر او را در آب لیمو حل کرده با قلم بر اجاق نقش کنند و آن  
 سنگ را در آتش خگر نهند بقدر آنکه صد بار هر دو دست بهم زنند تقوی سفید  
 بر و هویدا گردد که به آب شسته نشود و حکیم نور الدین مجرب نوشته  
**فصل**  
**الذال المهمله** سد با رته بکسر سین مهمله و فتح دال مهمله شده و خفا و تا  
 و الف و فتح لاء مهمله و تا و فو قاً و با رته اسم سفید سر سون است سد اسپهان بفتح سین  
 و دال مهمله و الف و ضم سین مهله ثانی و فتح ها و الف دوم و فتح کاف فاء و سکون نون اسم نه دست  
 سد یا کبیر بضم سین مهمله و فتح دال مهمله و خفا و ها و الف و فتح کاف و خفا و تا  
 الف ثانی و را و مهمله نکبهای گیاه بسیار گرم و در جلاب و جرک ریشه با بکار آید و کشانده  
 جراحت ها و مضعف اعضا سد اهل بفتح سین و دال مهمله و الف و فتح  
 با و فارسی خفا و ها و سکون لام و بعوض الف یا ر تختانی نیز آمده یعنی سد اهل  
 اینهم اسم بیل است سد اگلاب بفتح سین مهمله و دال و الف و ضم  
 کاف فارسی و لام الف و سکون با و مو حده گلی است مشابه به کلاب درختش

توانج و ضعف کرده شود دارد  
 سنگ  
 ریزان و او را بوس نامید و  
 فواید بسیار دارد در اختلاط  
 چوب چینی قسم اول سی صد  
 شغال ریزه نموده در چاه  
 رطل آب صاف بکنند  
 با سحر اصل با ندر پس گنبد  
 زرباد اگر تر که عود نهد

۱۱۵

کاف و زبان از خشک در پیوسته  
 فاقله سمان العصاره فرشته  
 ساخن بندی کباب خا خشک  
 هر یک نیم شغال باد بیان  
 ناخواه در بعضی قرفضل جوز دا  
 بسبب آنکه تخم زردک بهمین سفید  
 بهمین سرخ شفا قل خفه بعبیل  
 بر یک ده شغال سحر کوه  
 پوست ترخ زرد نون لیجان  
 عاقر قرحا یک شغال  
 سفید هم اثرش شغال

انهم ان با بیک / نام آن سبب / با جان نازده / تازه از او جدا کرد / از آنکه / فلفله با کربا به شغال / صد





درد و این سبب معمول و مجرب است  
 در امراض حشمت و نینبوی  
 و سایر قوی صفت  
 و سایر قوی صفت  
 و سایر قوی صفت

دارد سرد است و دفع مایل و ثور و دفع فساد هر دو جویدگی ساری آگاس اعضا اگر  
 برگت و پنجه صاحب شکوری بخورد و دوشیزه برکش در چشم چکاند سودمند  
 بود و مجرب است دخت او خشک کرده ساییده بر زخم پاشند بهتر سازد و اگر  
 در زخم گرم فداوه باشد و هر که ناشتا کل سحر بود در دسر و سرفه و سینه  
 ویرقان فم کند و اگر رخ سوس سفید گل در دهن گیر و امساک شود بعضی  
 این را حقیقه البهس نوشته اند چون تخم سوس را در آب سایید در چشم کشد گل را  
 بر طرف سازد و سر را بفتح بین و راهله و سکون نام تلمست و گرم و سبک دفع  
 امراض گوش و گلو و چشم و فساد باد سوسون بفتح بین مبله سکون راهله و ضم سوسون  
 و سکون و او و نون بفارسیه سرفه کویند و از تخم سوس  
 روغن کشند و شب چراغها استعمال میکنند گرم بود خون و تلخ زیاد کند بلغم بجا  
 آب شسته نقصان نماید و با دفع کند و گرم شکم بکشد و اگر افراط کند نظر کم نماید و اگر در حالت  
 نفاس عورت بخورد تازه و در خشان شود و قوی از سفید است که در زبان سنگت  
 از اسهال بر تری گویند تند و تلخ و گرم و خشک است و دفع فساد بلغم و جرب جذام و  
 جوشیدگی زبان و قائل گرم شکم و شسته طعام و مولد رکبت و برگ سبز شرف اگر  
 و سرد است و زرد راقم گرم حابس بول و محدث اده خام و فساد اخلاط ثلثه سرد  
 بفتح بین مبله و راهله و با فارسی مشهور است گوشش تر و گران دفع گرم شکم و مقدر افزای  
 خرد و شسته طعام و مقوی اعضا پوست مار ساییده بصل در چشم کشند نور چشم افزای  
 و خاکش بر و راهله طلب طلا کنند سوس بر و باید و از بخورزش مار بگیرد و اگر بر  
 بندد به اسانی زاید بفارسی مار گویند سوسون بفتح بین مبله و سکون راهله و ضم

چوب چینی علی بنجاه شقال  
 در نسخه دیگر صد شقال است  
 در راهب اسفند و شقال شط  
 یعنی لا جوردنفسول در لوز  
 اقمیون سبل البلیب  
 شقال سبل ابو اسطلک  
 خود قمار سبک با شتر اعوان  
 اسارون از سر کرم سوسون  
 سنگ تینی خنجر اشب ابون

۱۱۷  
 کورخان از هر واحد دو درم  
 بزرگه دار یعنی از فضل جوز بوا  
 بصله زنجبیل قفل از هر یک  
 دو شقال کباب یعنی خولجان  
 قط شترین سعد کوفه از هر یک  
 دو درم سکا صید اما سکا درین  
 درون ماعقر سبک از بنا و تخم  
 گز تخم سلم تخم زربین  
 نو درین تخم سلم از هر یک  
 اسب از هر واحد دو درم

شقال شقال در شقال  
 اوق شقال سوس  
 دران بول و ادره  
 در راهب اسفند و شقال  
 کافور از هر یک  
 کافور از هر یک  
 کافور از هر یک

کاف و خفاء نون دال جمله و الف معروف و غیره کاف آید سر ن کتیمی بضم سین  
 جمله و فسخ را و مهبله و سکون نون کسر کاف و یاء تختانی مجهول تا فوقانی و کسر کاف  
 ثانی و سکون یاء تختانی قسیمی از کتیمی سر ن تا کی بضم سین و سکون را جمله و فتح نون ویم  
 و الف کسر کاف خفاء و سکون یاء تختانی رخت و نیز و سبک و او مقوی و او فتح خدام  
 و اما اسعصار و بوا سیر و پر سیو و در دشانه فزردی بدن فساد خون و استعمار و فساد  
 زهر و دق و صغی و کلو و معتط و جالی منافذ و از جمله ساین است سرب جیا بفتح سین و  
 را و مهبله و سکون باء موحده و کسیر جمیم و فتح یاء تختانی و الف قسیمی از جیا کسیر یا کی  
 بضم سین مهبله و سکون را جمله و فتح یاء تختانی و الف لام مکسوره و یاء تختانی ساکنه نهال او  
 تا بقدر و و اگر اقم هم طرف حصار مشاهده نموده در موسم بر شکل در صحر و تقه های خانه ببرد  
 تنه ماریک سرد و در برابر انگشت و شانها ماریک سرخ رنگ گلشن خوشنما سفید و سرخ  
 یکنوع مشابه بخوشه ها رنگدم که پنجه باشد لیکن سرخوشه از رغبت بسیار و اندکی گل سر با  
 کج و گیاه مذکور مقوی باه است سر کول لایق سین مهبله و سکون را و مهبله و ضم کاف و سکون  
 و او و فتح لام الف اسم نجراحت است چون بکار جراحت می آید لایق این اسم سسی گشته  
 و رنگ دراز نیز گویند سبک است در غایت نرمی سرد و سبک است صفر آرد و در در  
 سینه و فتح و اسهال دور کند و چون در مرهم داخل کنند زخمها خشک گردند و تسکین  
 الم نماید و مجفف رطوبات معده و امعاء است و چون او را خشک ساید بر جراها  
 نیز خشک گرداند را قلم استعمال او را در اسهال مشاهده نموده سر انقی نفی سین مهبله و سکون  
 مفتوحه و الف خفاء نون و کسرتا فوقانی و سکون یاء تختانی اسم گوهر است سبک  
 سین مهبله و الف حمله و تا فوقانی و فتح باء فخر و خفاء و سکون لام اسم آله است سر سبک در

کاف و خفاء نون دال جمله و الف معروف و غیره کاف آید سر ن کتیمی بضم سین  
 جمله و فسخ را و مهبله و سکون نون کسر کاف و یاء تختانی مجهول تا فوقانی و کسر کاف  
 ثانی و سکون یاء تختانی قسیمی از کتیمی سر ن تا کی بضم سین و سکون را جمله و فتح نون ویم  
 و الف کسر کاف خفاء و سکون یاء تختانی رخت و نیز و سبک و او مقوی و او فتح خدام  
 و اما اسعصار و بوا سیر و پر سیو و در دشانه فزردی بدن فساد خون و استعمار و فساد  
 زهر و دق و صغی و کلو و معتط و جالی منافذ و از جمله ساین است سرب جیا بفتح سین و  
 را و مهبله و سکون باء موحده و کسیر جمیم و فتح یاء تختانی و الف قسیمی از جیا کسیر یا کی  
 بضم سین مهبله و سکون را جمله و فتح یاء تختانی و الف لام مکسوره و یاء تختانی ساکنه نهال او  
 تا بقدر و و اگر اقم هم طرف حصار مشاهده نموده در موسم بر شکل در صحر و تقه های خانه ببرد  
 تنه ماریک سرد و در برابر انگشت و شانها ماریک سرخ رنگ گلشن خوشنما سفید و سرخ  
 یکنوع مشابه بخوشه ها رنگدم که پنجه باشد لیکن سرخوشه از رغبت بسیار و اندکی گل سر با  
 کج و گیاه مذکور مقوی باه است سر کول لایق سین مهبله و سکون را و مهبله و ضم کاف و سکون  
 و او و فتح لام الف اسم نجراحت است چون بکار جراحت می آید لایق این اسم سسی گشته  
 و رنگ دراز نیز گویند سبک است در غایت نرمی سرد و سبک است صفر آرد و در در  
 سینه و فتح و اسهال دور کند و چون در مرهم داخل کنند زخمها خشک گردند و تسکین  
 الم نماید و مجفف رطوبات معده و امعاء است و چون او را خشک ساید بر جراها  
 نیز خشک گرداند را قلم استعمال او را در اسهال مشاهده نموده سر انقی نفی سین مهبله و سکون  
 مفتوحه و الف خفاء نون و کسرتا فوقانی و سکون یاء تختانی اسم گوهر است سبک  
 سین مهبله و الف حمله و تا فوقانی و فتح باء فخر و خفاء و سکون لام اسم آله است سر سبک در

نسخه دیگر این معجون گل  
 ختم سین از سبک  
 ختم آله منتق  
 شقال آله شعلاب  
 دوازده شقال خضیه  
 داخل است حکیم سین  
 شقال نوشته کسین  
 و تحفه المنین نوشته کسین  
 ورق نشتر که از براس  
 سر است داخل کردم  
 و بت شقال چوب چینی را

بوشانیده آب ان را با  
 عمل بقوام آورده  
 ادویه را بان سر شنبه قوی  
 نبات در فعل نمودم  
 شاید از فخرات حکیم  
 حماد الدین محمد بود

کاف و خفاء نون دال جمله و الف معروف و غیره کاف آید سر ن کتیمی بضم سین  
 جمله و فسخ را و مهبله و سکون نون کسر کاف و یاء تختانی مجهول تا فوقانی و کسر کاف  
 ثانی و سکون یاء تختانی قسیمی از کتیمی سر ن تا کی بضم سین و سکون را جمله و فتح نون ویم  
 و الف کسر کاف خفاء و سکون یاء تختانی رخت و نیز و سبک و او مقوی و او فتح خدام  
 و اما اسعصار و بوا سیر و پر سیو و در دشانه فزردی بدن فساد خون و استعمار و فساد  
 زهر و دق و صغی و کلو و معتط و جالی منافذ و از جمله ساین است سرب جیا بفتح سین و  
 را و مهبله و سکون باء موحده و کسیر جمیم و فتح یاء تختانی و الف قسیمی از جیا کسیر یا کی  
 بضم سین مهبله و سکون را جمله و فتح یاء تختانی و الف لام مکسوره و یاء تختانی ساکنه نهال او  
 تا بقدر و و اگر اقم هم طرف حصار مشاهده نموده در موسم بر شکل در صحر و تقه های خانه ببرد  
 تنه ماریک سرد و در برابر انگشت و شانها ماریک سرخ رنگ گلشن خوشنما سفید و سرخ  
 یکنوع مشابه بخوشه ها رنگدم که پنجه باشد لیکن سرخوشه از رغبت بسیار و اندکی گل سر با  
 کج و گیاه مذکور مقوی باه است سر کول لایق سین مهبله و سکون را و مهبله و ضم کاف و سکون  
 و او و فتح لام الف اسم نجراحت است چون بکار جراحت می آید لایق این اسم سسی گشته  
 و رنگ دراز نیز گویند سبک است در غایت نرمی سرد و سبک است صفر آرد و در در  
 سینه و فتح و اسهال دور کند و چون در مرهم داخل کنند زخمها خشک گردند و تسکین  
 الم نماید و مجفف رطوبات معده و امعاء است و چون او را خشک ساید بر جراها  
 نیز خشک گرداند را قلم استعمال او را در اسهال مشاهده نموده سر انقی نفی سین مهبله و سکون  
 مفتوحه و الف خفاء نون و کسرتا فوقانی و سکون یاء تختانی اسم گوهر است سبک  
 سین مهبله و الف حمله و تا فوقانی و فتح باء فخر و خفاء و سکون لام اسم آله است سر سبک در

غیر از تقویت  
 نمودی از حدارت  
 و در باه لغایت مفید  
 در رطوبت  
 ضعف معده را باینچ  
 بود در ملاحظه بسیار  
 بسیار است نزار و

بفتح سین همله و سکون راء همله و باء موحده و فتح باء موحده ثانی و خفاء باء موحده دال موحده  
 و سکون راء همله اسم که بسیار است معنی لفظ آنست که همه اجزاء خوب است که هر یک  
 سین مطلق و سکون راء همله و فتح کاف خفاء باء و سکون باء موحده اسم سخن است سر والا  
 بضم سین همله و سکون راء همله و فتح واو و الف لام الف اسم گیاه مشهور است سرب  
 جن پر یا بفتح سین راء همله و سکون باء موحده و فتح جیم و نون و تشدید باء فارسی و کسر  
 آن و سکون راء همله و فتح یا و تخانی و الف نیز رده است و اسما رده بر پرده نیز  
 اطلاق کرده میشود فصل السین الملهه سا بفتح هر دو سین همله و الف اسم  
 ز گوشت است گوشت و می بطم شیرین و سرد و سبک حالب شکم و شسته  
 طعام و دفع تنگی نفس و نسیات و حالب اسپال و خون از جمله غذای دوست فصل  
 الفار سفی است بفتح سین همله و سکون فاء و کسر راء همله و سکون باء و تخانی  
 و مدغمه و خفاء نون و سکون باء موحده اسم سرد است فصل الکاف سکده  
 پهلا بکسر سین همله و فتح کاف خفاء نون و فتح دال همله و سکون باء و فتح باء فارسی و خفاء باء و لام  
 قسمی از کعبور است سکوه بفتح سین همله و سکون کاف و فتح واو و سکون ثانی اسم چینه است سبک  
 باس بضم سین همله و سکون کاف و فتح نون و الف سکون سین اسم اردو است فصل الکاف  
 الفارسی سگین بضم سین همله و فتح کاف فارسی و خفاء باء و سکون نون کسرین همله و تشدید  
 دال همله یعنی بسیار موافق بود اسم رده است فصل اللام سلاجیت بکسرین  
 همله و مشهور فتح آن لام الف و کسر جیم و سکون یا و تخانی و تا و فتوانی و سلاوت  
 نیز آمده است بعضی جیم دال همله نیز قلم است هر گام بضم تنز و گرم دفع بر میو و بوا سیر  
 باوی و جذام و استقا و زردی بدن و تنگی نفس و حق و جبط و اسامی اعضا و در بنام و تن

بسیار است آن خوب چینه  
 صفت آن جودار تنفس  
 می شقال جودار تنفس  
 خونجان سانج زرب او  
 در مویج زنجیل عاقه و قاشک  
 از سبک و شقال باین  
 از سبک دار چینه  
 تو درین تخم زرب  
 مصطک و نقل میل جوز بوا  
 بسیار است عود قاری ثعلب صرد  
 زعفران از سبک است شقال

119

نیز نام مفرز نوز قلم  
 نوز فذوق لسان الصافی  
 از سبک است شقال  
 یسته نار جیل از سبک است شقال  
 همچون سارند قید زرب است در ازج  
 متوسطه و شقال است در  
 ازج قویه سبک شقال و ضعیفه  
 یکشقال معجون خوب چینه  
 جهت تقویت باه و اعضا و ریه  
 و دفع امراض سوداویه  
 بی نظیر است

بکلام لایق و منقول  
 فستق از سبک  
 در مویج زنجیل  
 از سبک است شقال  
 از سبک است شقال  
 از سبک است شقال  
 از سبک است شقال

از بزرگترین کتب قدیم در زبان  
شکل الطب سوره بجان  
از بزرگترین کتب قدیم در زبان  
شکل الطب سوره بجان  
از بزرگترین کتب قدیم در زبان  
شکل الطب سوره بجان

وقائل کرم شکم و مفت شکم و کثرت شکم و کثرت شکم  
که یا میزند طبع او شود و بالجملة از دو اعمده حکما و هندست خصوص است آن لفظ  
مهل و سکون تا رفوقانی و آن عبارت از گرفتن اجزا لطیفه اوست باعمال مخصوصه  
وست او را رقم هم در حقه و زک غلظت منی استعمال نموده در ترکیب قوت باه  
گرفته و مشابه نیز داخل است و ترکیب گشتن او اینست که او را آب خوب سائیده حل نمود  
در ظرف گلی آب رسیده به انقباب گم بگذارند تا غلظت و متانت در او پیدا شود  
زنگنه ایل به نقش گردد از چوب نی یا از کار و از بالا بالا آنچه غلیظ شده است بر داشته  
در ظرف گلی دیگر آب سیده گذاشته زیر انقباب بگذارند و از پارچه تنگت پوشیده تار گز  
بخار محفوظ باشد و هر گاه خشک گردد و بکار برند و آنچه باقی در ظرف نمانده است باز از او  
انقباب گنداشته دو سه مرتبه بطوریکه مذکور شد بعمل آید تا صاف همه باید و در دو یا سه بار  
و این است سلاجیت انقبابی گویند و این بهتر از رقم آتشی است و اگر بعد از گذاختن  
در آب آتش عمل مذکور نمایند و نقل در ظرف دوم نموده خشک آتش نمایند آتشی  
گویند این جلد می شود و خلاف رقم است سلاجیت از طرف کوهستان می آید بسیار  
مثل چوب میباشد سلا سلا کبیر سیرین و لام الف سکون و مهله اول و فتح اول  
نامش و سکون سیرین و بعضی بعد از لام با اضافه می نمایند سله سله رزل  
گرم و تر است و افزاینده نور چشم و بهی دفع جذام و جرب و بجز بی میعه سایله گویند  
سلا سلا سلا فتح سیرین و لام الف و سکون تا فوقا نهدی سائل نیز آمده است  
سلا سلا سلا فتح سیرین و لام الف فتح آن سکون کاف نیز اسم اوست فصل  
المیم سیرین و سلا سلا سلا فتح سیرین و لام الف فتح آن سکون کاف نیز اسم اوست فصل

در در اعضا و در عضو  
کربیب آن کب بودی نظیر  
در آن امران و آنه باره  
مانع است از آن  
چوب سیرین و لام الف  
و ام نقل چند باره  
کله سیرین و لام الف  
سلا سلا سلا فتح سیرین  
سلا سلا سلا فتح سیرین  
سلا سلا سلا فتح سیرین

در آن سلا سلا سلا فتح سیرین  
سلا سلا سلا فتح سیرین  
سلا سلا سلا فتح سیرین  
سلا سلا سلا فتح سیرین



بزرگ نام از آن است و در آن کوزه  
 در دین از آن کوزه  
 کلبان او بر آن کوزه  
 و بر وی از آن کوزه

بسیار که خوانده با عمل  
 سفید بکشد و پنجه شقال و  
 ترنجبین که از خار و خاشاک پاک  
 کرده باشند بکشد و پنجه شقال و  
 کرده بخوشانند و کف آن بگردانند  
 و با صلت نموده بقوام آورند  
 و او را به استوار مقرر بان  
 همچون سازند و باید که هر یک  
 از اجزا خشک را بسوی منزل  
 و غیره در صحران و منزه  
 ۱۲۲

نست برشی های دیگر صفت بسیار کم دارد بلکه تمام شخصه صفراوی مزاج را دید که میگفت صرف  
 و زلزله من بصفت از خوردن این طرف شود و باد شاه فردوس ام گاه خفر الیه قاشها  
 او پوست نازک او را در کرده در میان شربت گلاب نبات دوسه گهری میگذاشتند تا اثر  
 صلاوت شربت در میان نمایان گردد و از ترشی او شربت متاثر شود بعد از آنها یا همراه  
 پلا و بطریق افشرده میل مفرمودند و این کسب راحت جان کسی خفتند میسوا هر چندین کسب  
 شود بسبب برگ داشتن آن قدر مرغوب میشود و باید که این کسب را در ظرف گلی آب رسیده  
 مرتب سازند تا بوی او اثر نماید و باد شاه اکثر در بر سر ساخته تناول مفرمودند در تقویت  
 و تفریح و رحبت طبیعت این ترکیب است آنکه تنها استعمال او کرده شود مردم بند و تا  
 سنگره اکثر همراه غذا تناول میکنند و نیز اگر قاشها تراشیده اند که کسب بزندان و غیره  
 از دیاد لذت و عدم ظهور ترشی آن بدنان حخره و لسان هر گاه که این سه قه لول باشد  
 احتیاج این اصلاح ندارد بخلاف رنگی که کولا که ترشی در میان آنها از حد اعتدال میسوا  
 و اگر عوض نمک قند سائیده بر وزنند در لذت آن سفیراید قایم مقام را جان است  
 خصوص اگر قدری بید مشک گلاب بیاشند و مفر حخره و دندان و زلزله و سرفه بارده و مصفا  
 آن قند و نمک بسکن در زلزله و سرفه فایده اصلاح کم و نیز بسنون و حریر یا الموقوت  
 و جزو آن اصلاح میتوان نمود و مضر اعضا و منی رائق و کم کند و مصلح آن در معاصین  
 بایه خصوص همچون مغر بلاور که در علاج الامراض و عجاله نافع تر قوم است و پوست خشک  
 کرده او را سائیده آنها یا همراه او دیدیگر برای صفا نمودن رنگ در ازاله کلف سفید  
 اندوب این در بعضی فواید مذکوره قوی از و در بعضی ضعیف است سنگار را  
 بکسرین و خفایون و فتح کاف فارسی خفای باوالف در راه کله سائیده الف تا و غیره

کوفه و پنجه تا بعد از آن  
 نوزده داخل نمایند  
 از آنرا بعد از آن  
 سنگار با قدری نبات  
 سائیده اضافه کرده  
 خوب بستم زنند  
 با کسب کله سائیده  
 خورد و سوزاند



دسته اول از نون کاف تا نون هاء  
 دسته دوم از نون ح تا نون ق  
 دسته سوم از نون کاف تا نون هاء  
 دسته اول از نون کاف تا نون هاء  
 دسته دوم از نون ح تا نون ق  
 دسته سوم از نون کاف تا نون هاء

شکرکین مصلحتی است در خفا نون فتح کاف یا هندی بفارسی سفید مهرب گویند  
 سر و سبک مقوی باصره و دفاع فساد بلغم و صفرا و خون و بصری حلزون مانند و  
 دیگر از خورد دست و قدم دیگر خورد ترا و از او طوی گویند و اگر او رسوخته ساید به  
 قروح باشد خصوص قروح گوش زود باصلاح آرد سینهها و کبکسین مصلحت  
 و خفا نون و فتح با موم حده و خفا الف ضم لام و سکون او و بوض او یا در تختانی  
 نیز آمده است یعنی سنجالی و در نکر در بحث نون بیاید سستی نسیم  
 جمله سکون نون فتح با فارسی و کسرتا و فوقانی و سکون با تختانی اسم برستی است  
 سند و ر کسرتین جمله و خفا نون و ضم دال جمله و سکون او و جمله شهر دیبا  
 سین جمله نون یا تختانی گرم است و دفاع جو شیدگی رو و جدام و جرب فساد و ماسل و  
 شور و صاف کتد هزخم و امتحان شکسته راست سازد بصری سرخ گویند مرم هم  
 سند و برای اکثر فواید مذکوره بسیار مفید است و نسخه آن علاج الامراض و عجاله نافع  
 مذکور است سنبل که با رضم سین جمله و خفا نون و سکون لام و فتح کاف خفا یا  
 و الفت و راهله زنگش مثل شکر می سفید و امتحان او وجودش این نوشته اند که  
 او را مانند بجزغ طلا کنند و در تاب آتش دارند بیای او بسفیدی مبدل گردد  
 و بر آتش دو فکند خجالت قبل بای دیگر و بصری شاکت اب لبا لک نیند قدم دوم  
 بلد یا قدم سوم که در نافع چهارم در پنجم سکبیا هر یک مقام خود مذکور شود و چک  
 یونان بکته مضادت او با حرارت غریزی احتمال او را فرادی و در معاجین میکنند  
 که در بعضی تراکیب اکثر ازان در اصل هندی بوده اند مثل پسی و جسنرون  
 و حکما و یونان از او ویه سیمه انجون را بجهت فواید عدیده همراه مصطلحات استعمال میکنند

دسته اول از نون کاف تا نون هاء  
 دسته دوم از نون ح تا نون ق  
 دسته سوم از نون کاف تا نون هاء  
 دسته اول از نون کاف تا نون هاء  
 دسته دوم از نون ح تا نون ق  
 دسته سوم از نون کاف تا نون هاء

۱۲۴  
 فصل در یک شکل  
 شکستنی کنیم  
 بوزیران کباب چینی سفید  
 غنچه سبب کباب مصلحت  
 برین چینی سنبل الطیب مصلحت  
 بیل و در غرق اسرار مصلحت  
 نودمین از یک سبب و مصلحت  
 چوب چینی دوازده شکل  
 صد ایادی و دیان در مصلحت

به شغال آمده است  
 به شغال جنه بود  
 به شغال جنه بود  
 به شغال جنه بود  
 به شغال جنه بود  
 به شغال جنه بود



نسخه خربوزه  
نسخه خیار بین تخم  
نسخه خزند مقشرد  
بریک در شغال  
نسخه فندق مغز گردو  
نسخه حنظل مغز کدو لسان العنصر  
نسخه از بریک شغال  
نسخه انعلث سر باو شغال  
نسخه مغز تیر الخضر  
نسخه با جیل مغز تیر الخضر  
نسخه از بریک پادبال شغال  
نسخه سیمیری دو وزن اودو  
نسخه سفید کبوزان اودو  
نسخه قند سفید کبوزان اودو  
نسخه دوازده ام بطریق مشهور  
نسخه سازند شربت از شش  
نسخه تازه باشد از حوضات  
نسخه دیگر از سولات  
عجبون

دبا جمله استعمال اودو همیشه در ترکیب بسیار کم و از آنجا که چنانچه در اودو ضرر زیاد در افعال خود بسیار  
قوی اند لهذا بعضی ترکیب دهند که ایشان بر استعمال سموم بسیار جری اند قوی اثر بر کم  
می شود و از این قسم است فلزات کشته راقم دوا و مذکور در اراضه و طلیه نوت باه بسیار استعمال  
کرده و بجهت خوردن بسیار کم داده چنانچه در چند ام که نسخه آن علاج الامراض قوم است فایده  
بیناید بعضی از ایشان بیان که میل نمودن قند تخم تا توره و جز آن صفت مذکور گاه این اودو  
ایشان در سردی آوردند با استعمال دوا مذکور مبادرت میکردند سردی مفرط نمود و گمانیکه  
استعمال میکنند میگویند تقویت و اساک هم نماید و احتیاط در استعمال این صواب است  
سنگها بفتح سین و خفانوون کاف خفانوون یا و تخا و الف مهرانه سنگها  
کسر سین و خفانوون سکون کاف فارسی و خفانوون الف بوض الف یا و تخانی نیز آمده یعنی  
سنگی اسم بر تهاست سنگه جو تها کاف بفتح سین و سکون فون کاف خفانوون یا و تخا  
اسم جوی که کل سفید داشته باشد سنجیک کسر سین و خفانوون کسر با موحده و سکون  
تا رفوقا ن و فح کاف الف اسم سبب استک بصری بفتح سین و خفانوون و  
سکون کاف فارسی فتح با موحده و سکون صداد و کسر ر ممله سکون یا و تخانی اسم کباب پیرا  
فصل الواو سون تره بضم سین و سکون اودون فح تا رفوقا و ر ممله  
و سکون اسم سنگه است سوران بضم سین و سکون و فح ر ممله و سکون فون قسمی از  
بجرا کده است نجی است اکثر آن بصورت کشف که از در هند اچار سازند و پخته میخورند  
همراه گوشت و بی گوشت هر دو خشک بکشد شنبی طعام و فساد بغم و بو اسیر فح نماید  
در کتیت از د تولد کند و بعضی در ضم نوشته نا تها ان و ضعیف المعده زیاده از است ام  
نخوردن برای اصلاح بو اسیر در زمان بسیار استعمال است بجهت قوی بود در شکم نیز مفید نوشته

۱۲۵  
خانصاحب بنده کجوه حضرت  
آن که جنلی بخدمت ارکان  
آن خوب یعنی دو توده عیبه  
یک توده در بعضی تکیب هم  
سور بخان بوزیران شغال  
بریک شش شش  
یک توده در زمین بکند  
چند اودو به بطریق مشهور  
چون سازند بجهت  
نسخه با جیل مغز تیر الخضر  
نسخه از بریک پادبال شغال  
نسخه سیمیری دو وزن اودو  
نسخه سفید کبوزان اودو  
نسخه قند سفید کبوزان اودو  
نسخه دوازده ام بطریق مشهور  
نسخه سازند شربت از شش  
نسخه تازه باشد از حوضات  
نسخه دیگر از سولات  
عجبون

نسخه با جیل مغز تیر الخضر  
نسخه از بریک پادبال شغال  
نسخه سیمیری دو وزن اودو  
نسخه سفید کبوزان اودو  
نسخه قند سفید کبوزان اودو  
نسخه دوازده ام بطریق مشهور  
نسخه سازند شربت از شش  
نسخه تازه باشد از حوضات  
نسخه دیگر از سولات  
عجبون

مغز بادام چهارده منقال  
مغز پسته ده درم  
از کله اماده هم  
مغز بادام چهارده منقال  
مغز پسته ده درم  
از کله اماده هم  
مغز بادام چهارده منقال  
مغز پسته ده درم  
از کله اماده هم

وصف آبیغرایه و عطشهای خونی را مضر بود و مصلح دی و دفع شیرین تازه است و مضر بحجره  
ان بعد پارچه پارچه نمودن بختن آن اول در آب قریبیکه از رسد آن آب دور نمایند تا  
حراقتی در آب منفع شود و اگر همراه برگ ملی یا آمله ترشش دهند نیز حراقت زایل  
میکردد و اگر او را در پارچه گرفته و بالاش گل پاکیزه مالیده در میان تنور نایک بگردانند  
بعد از آن بر آورده پوست او را در نموده تنها یا با گوشت بز بندند لید و بنیاید بود  
بدون اعمال مگر چنان باعث عدم لذت و خراش و خارش گوشت و اگر خوانند او را  
در معجون داخل نمایند باید بدون بخته او را پوست دور کنند و چند روز بگذرانند تا در سایه  
خشک شود انگاه کوفته بخته داخل معاجین سازند و یک قسم وی از درون سفید و از  
بیرون تیل بسرخ و قسم دوم درون بیرون برد و سفید و سرخ اقوی بود و سورن <sup>اطلا</sup>  
است سوم ملی بضم سین ممله و سکون داد و میم و قح با موحده و کسه لام مشد  
و سکون یار تخانی تیز و تلخ و دافع فساد باد و صفرا و بلغم و از جمله سایین است و نیز اسمی از  
اسامی گلوی است سوس بضم سین ممله و سکون و سین ممله نامی گوشتش و گران آنند و دفع  
فساد باد و مولد می بلغم افزا بخوک های و عبرتی نیستند حیضا احتیارات گوید که یکی  
بزرگ سیاه رنگ است سرش بسرخوک با سوس بضم سین ممله و خفا و او دفع نموده سکون از  
کول است در کاف باید سوس بضم سین ممله و او مشدده محفف و الف گوشتش سرد و  
و سبک جالس شکم و نافع ضرب و سقطه و دافع کف و سرده و در لبر بے بنیاید سوچه  
بضم سین ممله و سکون او کسه با فارسی هر دو که بران کنند و مقشر سازند قابض است  
هر چند بسیار بر بیان کنند سبک گردد سوس بضم سین ممله و او مجهول وزن و الف  
و گران و بیسی دفع فساد و از هر اخلاط مکنه و دبلوگی و تر و خشکی افزوده رنگ و دوازده

مغز بادام چهارده منقال  
مغز پسته ده درم  
از کله اماده هم  
مغز بادام چهارده منقال  
مغز پسته ده درم  
از کله اماده هم  
مغز بادام چهارده منقال  
مغز پسته ده درم  
از کله اماده هم  
مغز بادام چهارده منقال  
مغز پسته ده درم  
از کله اماده هم

۱۲۶

عبدالرشید بک  
جدوار نقیض  
سه درم ورق نقره یکدم  
کلاب یزدی پادشاه چینی  
میر اول کینه پادشاه چینی  
ژاک پادشاه چینی  
خاجه بیارینه کرده شب  
در آب یک آن از چینی  
صغ کلاب شامل شود در یک  
مغز بادام چهارده منقال  
مغز پسته ده درم  
از کله اماده هم

چو شانه تا بقدر  
بک انداز آب  
زود آورده زان  
توقف کنند که بخا  
زود آورد

سینه در نشود و قبل بخورد  
 چنان نشود و زرد شدن  
 بوی در صورت بخورد  
 سینه در نشود و قبل بخورد

رحمان است و چون او را با اعمال مخصوصه کشته نمایند از امر گانگ گویند سولفت  
 یعنی سینه و سکون او و خفا و لون و سکون او و بعضی فایز فایز فایز فایز  
 قسمی از دست سیتکا یعنی بادیان کلان هر دو تلخ و شیرین و گرم و سبک شسته طعام و  
 دفع فساد باد و بلغم و قولنج و دمایسل و شوره و جیب امراض چشم و صفرا و کلبه و دموم خاصه در خارج  
 زمان است بصری را زیاده گویند سونطه بضم سین مطلق و او را در جیب و خفا و لون و فتح  
 تار هندی و های هندی تیز و سبک هنگام هضم شیرین گرم و شسته و باضم طعام  
 و حالبس قه و دفع تنگ نفس و سرفه و خلط و امراض دل و آس و خصی و جیب اعضا و  
 در فصل و شانه و بوی سرفه شکم و مصغی آواز و هر گاه در ک بطریق مخصوص خشک گردد  
 باین اسم سمی میشود و جویب سته که بسیار تخمه جویب در عجله نافه و علاج الامراض  
 مذکور است سوا بضم سین و او را در جیب و زهره و زهره و غیره و در اسم شبت است سوا با  
 اسم و الا ان خورد است سوا خشکی اسم پش پش است سوچر بضم سین مطلق و سکون  
 و او و خفا و لون و فتح تیم فارسی و سکون او و مبله اسم نکست و جویب و مبله لام نیز  
 است ای سوچل سورج بضم سین و سکون او و فتح او و مبله و سکون جیم و ضم میم  
 و کسکاف و خفا و او سکون یا و تخم آن اسم آدت بکست است سوم و فی بضم  
 سین مطلق و سکون او و فتح او و کسکاف و سکون یا و تخم آن اسم بهار است سو و سوری  
 بضم سین مطلق و سکون او و کسکاف و سکون یا و تخم آن اسم بهار است سو و سوری  
 دی مانند بوی فیصل است بود تر و گرم باشد و باد و تپ نافع بود و او از صاف کند و  
 سوری سیاه از سایرین است سونکلی بضم سین و سکون او و خفا و لون و فتح کاف  
 فارسی و کلام و سکون یا و تخم آن اسم علفی است که مضر بود و بجزوات سوال بود

ان است ضایع خواب  
 و صاف نموده با عمل  
 از بد جوانی قوی تیار شود  
 آتش زرد او در غیب  
 نماید پس زعفران بکباب  
 سوده اندازد بعد از آن  
 سفید را مخلوط کنند پس  
 از روی سوا می کشند  
 چینه داخل سازند و بعد از  
 شکاف با قدری نبات سفید

۱۲۶

کوزه اندازند و بوی سونطه  
 نمایند و در ظرف سفیدی بگذارند  
 مقداری قوراک شش بپختن مانند  
 منت مقدار او و جیل که شایب  
 این مطالب در آن کوزه  
 با آبی که غایت شامی ملی و نبات  
 و بقیه سیاه و در قوراک خفا و لون  
 سالیکن خفا و لون خفا و لون  
 نمودن این باطن این سال

مقام  
 علم علام و فاضل  
 سینه در نشود و قبل بخورد  
 چنان نشود و زرد شدن  
 بوی در صورت بخورد  
 سینه در نشود و قبل بخورد

ادامی نهناسا    انوار از ادوام    انوار از انهام    انوار از انهام    انوار از انهام

و داد الف سکون لام اسم طحلب سرد و منور بدن و دافع تب محرق و چون  
 قدری از ان در احلیل با فرج گذارد بسوزا کس رفع کمال نماید و بکسرین مہلکہ کاہی است کہ  
 بکنارہ آب آبی را بقلیل القمح برود و بیا بار یکت ضعیف بود و موئی بضم سین مہلکہ  
 سکون او بجهول میم و فتح و او تاو کسر توفانی و سکون یا تختی اسم سال بر آن است و  
 سو میا بفتح سین مہلکہ و سکون او بجهول و کسر میم و فتح یا تختانی و الف نیز گویند  
 سورن جاتی بضم سین مہلکہ و خفا و او و فتح را مہلکہ و سکون نون و فتح جیم و الف و کسر  
 تار توفانی و سکون یا تختانی قومی از حیل است کہ گل زرد و او در خواص مثل حیل  
 سفید است سواد ما کھا بضم سین مہلکہ و فتح و او و الف و سکون ال مہلکہ و فتح میم و  
 و فتح کاف و خفا و او الف اسم با کپرنی است یعنی مزہ این مثل مزہ ماش است  
 سورن جو تہ کا بضم سین مہلکہ و خفا و او و فتح را مہلکہ و سکون نون و فتح جیم و سکون توفانی  
 و خفا و او و فتح کاف و الف اسم جوہی کہ گل زرد و او و سورج جہاں بضم سین مہلکہ  
 و سکون و او و فتح را مہلکہ و ضم جیم و فتح ثانی و خفا و او الف و سکون لام اسم  
 لثوبری است فصل البہا و الہوز سھور با کسرین مہلکہ و ضم ہا و سکون او بجهول و فتح  
 را و ہندی و الف دافع فساد خون و باد و بات رکت کہ عبارت فساد خون سبب  
 امیزش باد است بضم و جابلس اسہال سہین بفتح سین مہلکہ و کسر تاء و خفا و نون و فتح جیم و  
 نون مشہور ف نون اول و اضافہ بال بعد نون ثانی و ضم سین فتح ہا و سکون جیم فتح  
 نون و سکون بالینی سہینجہ و سکر و نیز گویند درختی است بندی مشہور گرم و سبک  
 و دافع امراض چشم و شہی طعام و جابلس اسہال و دافع فساد بلغم و باد و جوشیدگی تا و اما اس  
 و امراض پسر زرد و امین و شور و مصفی خون بر رقم نوشته اند رقم دوم کہ شرح انرا بلین  
 نوشته اند

اغذ مرام بصودہ  
 ستودہ و نعت گزیدہ  
 سب کائنات صلی اللہ  
 علیہ و آلہ و صحبہ وسلم  
 اما بعد محمد مر این بار  
 و مولف این مفاہیص  
 غلام محمد بن حکیم  
 محمد صادق علیخان  
 بن اشرف الملک اسلم  
 محمد شرفخان  
 ۱۲۸

غفر اللہ لہ و لہا خواست  
 کہ بحث کول و مشرب  
 با تفصیل بر جبارد  
 و بہند از دایرہ اجاز  
 و بہند کند چہ خاص  
 تجا و زنگ و مشرب  
 و عام را از اکل و مشرب  
 تاگزیر و طریق اختصار  
 را و پذیر است بنا علیہ  
 ضروریات این بحث  
 سبب است از م  
 بنام محمد بن علی  
 بن محمد بن علی

سازم اصول از  
 ریاض علم و کمال  
 خطا را با صلاح  
 زنت و نجات  
 ریاض



از این است که در وقت صبح که  
گوشه های سرد را باید که  
از خواب بیدار شود و در کمال آلودگی  
و نان نیز از غیر روز قوام طعام  
بهر گاه که طعام خفته شود  
باید که در کاسه یا کاسه ها  
پایین بر آورده از کپوشش  
مشک خربال مانند

متر بسته گردد و گلاب برود و همراه دراز بقدر دو برابر مثر آل شود و چون خفته گردد  
پنجه از بر آید و حقیق بهار گل او را مشاهده کرده و گل خام که بقدر گواری میباشد حقیق خورده  
انگلی نفع دارد و با مزه میشود بعد تر اشیدن پوست با یک آن پوست چهار خ قطعه  
نماید و از اندرون پیری سرخ بر آید از او رنگند بعد از آن پوست مذکور را اول  
در آب جوشانند و آن آب و نموده در میان و سخن بیان کرده همراه گوشت ساده  
پخته بخورند و گل او اعانت بسیار دارد سرد است و سببی سوسن قابض شکم و دفع دمایل  
و ثبور و جذام و فساد خون و صفرا و بعضی گویند صمغ این معجز است و صاب  
تخته نوشته و مشهور است که شبکو فو با صمغ فوفل است و همین اقرب در اقم است نزد  
حکماء هند از قوتیرا دیده ماهیه است اگر گوش بیخ می بگویند و شیر هاش با هموزن  
اینخته یا شانند عمر زیاد کند و حرارت عزیز بر انگیزد و فهم زیاده کند و منی بفراید  
و بیخی که قوتیرا وسط تر باشد و درخت و کهن سال بود درین باب قوی باشد و بیخ او که  
و از باشد قطعه قطعه کرده در ریسمان انداخته خشک ساخته بپزد و شنید مکنوع مشابهت همین سرخ دارد  
و جو گیان گویند که خج درخت جوان تازه و را بر زمین و رفته باشد از خاک آورده از در  
او گرفته قطعه قطعه نموده در سایه خشک کرده سفوف ساخته هر روز چهار درم با شکر تری اینخته  
بخورند و قدرت حق تعالی مشاهده نمایند در اقم هم این سفوف تا یکتول معنی است استعمال نمود  
در اکثر امراض مفید یافته و نوعی تقویت معده و تسکین هم دارد و اگر معجون باشد نموده  
استعمال نمایند قیاس تقاضا میکند که در فعال شود و مضاف بر الاطباء و حکم  
بن عمر شیرازی گفته که در اشتهاء سفر در وی از دیات بند فروودم مرو و درم پیر توان  
و نورانی وزن جوان همراه او از وی آب طلیم خوردم و گفتم که درین وقت خنجر بر خنجدید و

از این است که در وقت صبح که  
گوشه های سرد را باید که  
از خواب بیدار شود و در کمال آلودگی  
و نان نیز از غیر روز قوام طعام  
بهر گاه که طعام خفته شود  
باید که در کاسه یا کاسه ها  
پایین بر آورده از کپوشش  
مشک خربال مانند

از او پوشند تا خبار  
از وی مفارقت کند  
و اگر راه پا و یک پیچی  
بریان باشد در نیکام چنین  
نیز از سوسن مشک  
پوشند و بهترین  
خوردن طعام صغیر و اینجینی  
و طلاست و تقریب است

فصل در  
در بیان آنچه همه نهند  
را رعایت آن  
و امر خوردن طعام  
باید که در تعلقات  
آن پوشیده بباد  
تخصص نهند و لازم است که انبار

مقدار خوردنی  
 یعنی بخندان سرد  
 باشد و مقدار  
 از خوردنی  
 یعنی بخندان سرد  
 باشد و مقدار  
 از خوردنی

ولایت بدان گزید گفت زو جرم است زن دیگر ازین جوان تر دارم معذرت خواستم و گفتم  
 بهر چهار زن میرسی گفت آری لیکن در شب دو مرتبه که هشت مرتبه باشد من میخیرم  
 سال عمر من سیدم گفت صدده سال پس حیرت بر حیرت افزود او تخم من میاشاید کرد  
 و قتی که بچاه ساله شدم پس ضعیف ناتوان گشتم و کام بر داشتن مقدور نبود چه در مقام دارد  
 بر حال من مطلع گشت و در او فرمود من این عمل نمودم حق تعالی این قوت را عطا فرمود  
 بعد التماس حکم مذکور دار و آن بیان نمود و گفت هیچ درخت سنبلیل جوان تازه که سفید  
 و مانند گذرنازک در آورده پارچه پارچه نموده در سایه خشک ساخته سفوف کرده از پارچه  
 که زانیده بر آن شکر تری ماضی نماید و همچون سبزه هر روز ناشتا مقدار چندم تا دم  
 بخورد و از ترشی پر نیز نماید و نیز آن پیر بعد قسم یاد کرد که پسری دارم هشتاد و پنج سال  
 او در جواده سال متواتر این همچون را خورده است او هم قوت جوانی دارد و یکموی سفید  
 در ریش ندارد پس پسر خود را طلبید پس حکیم ملاقات نمود و همچنین احوال بیان نمود و اعلم  
 بحقیقه الحال سنیب بکسیرین مصلح و یار تختانی مجهول و فخران و نون باد موحده و عوض بازمیم  
 نیز می آید یعنی سیم رستنی شهرت ریش میدهد و اندو بر گبار او جنود خورد و از وسط  
 عرض بعد از آن عرض کم شود تا آنکه بانتهای رسد در انجا بر که چکی پیدا کند و کل کوی  
 دارد نقش رنگ مایل بسفید و تخمهای او مثل پسته در طول معوض زیاد و در  
 سنیب کیس که پهلوی املی و باقلا بندی نیز گویند سرد است و اگر آن قابض و نفاخ و چون  
 اندکی عفو صفت دارد و لهذا مقوی معذرت شده اند و او دفع فضا و فزاید بلغم و هندیان  
 دفع باد نوشته اند و این خلاف مشاهده است در تولید نمودن او باد هیچ شکلی نیست مگر آنکه گفته شود که  
 بند با دفع باد را گویند که از جواده او بسیار دفع شود چنانچه ما را دفع باد از همین سبب میگویند و می آید

بسیار کم باشد مقدار  
 زیاد و هر زیاده مقدار  
 موجب عجز و کمی آن  
 باعث ضعف میشود و غلظت  
 مقدار بقدر غلظت  
 نسبت به شخص  
 است بواسطه مخالفت  
 سداست بر یک و اطباء  
 هنگام خوردن طعام حکم  
 بسته داشتن سوم  
 ۱۳۱

هم اشتهای کرده این  
 این اشتهای زناست  
 باید زیرا که از یاد جم از لوازم  
 من است اگر مبتلاست اشتهای  
 بعد میر کرده شود و دفع بلغم  
 که جم طعام زیاد خواهد  
 شد فضا سده را گنجایش  
 آن خواهد بود و غلظت رود خواهد  
 نمود و در زیستان

طعام گرم بافضل  
 در تابستان اول  
 از با فضل  
 طعام سرد بافضل  
 در زمستان اول  
 از با فضل  
 فزاید طعام  
 در این معجز

بافتن بسیار با  
بافتن شوره  
بافتن در سوره گری  
بافتن بکند نباید بود  
بافتن اشهاد صادق  
بافتن بگرسنه ماندن  
بافتن با سینه باید کرد  
بافتن اشهاد از درد  
بافتن خوردن با او اشهاد  
بافتن در صورت دفع درد  
بافتن در خوردن طعام  
۱۳۳

سینه که اگر از شن بپلا گویند از پهلوی بای این بر اثر زور بزرگ و گرم و گر آن واقع فساد  
باد و صفرا و بلغم سینه بکشد و پاره ختانی بمجول و ضم باد و شه و خضو آن خضو زون  
سکون ال هندی درخت صحراست خار دار گویند لبری زقوم است لیکن زقوم را نیز  
بلبله نوشته اند و سینه را نمی شود و نیز در آن سهیل و مسته طعام و دفع استفراغ بسیار  
وزهر و سیمک پیریزام و قبط زرد می بدن و خله شکم و نفخ باد و گولرد آمان و مکنده سنگ  
قسم اعلی سرخ است و گلگون و شیراز نیز سرخ باشد و اگر بر جانه شو گلچین اندازند سفید گردد  
و در کیمیا تر و خشک و سبز یکبار اید بعد از آن زرد است و دیگر بار او از این برود قسم بر تال  
و سیاق بایم میشود بعد از آن بی خار و از این منسل یکبار قایم شود و ادنی او خار دار است  
شیره او در در سایین بکار آید سیس و کبیرین و مشهورترین سحر و سکون با سحر و فتح زمین  
ثانی و مشهور بر سحر و ضم آن سکون او و بعضی او میم هم آمده است یعنی سحر و جنتین و مجتین  
تخم است از و کمینا درخت هندی بسیار مشهور از درختهای عظیم است بقدر جان  
میشود و چون بجمارت بکاری آید در گرم درونی افتد و کهنه نشود مگر بعد از مدت بسیار  
اگر در نقصان یا ببرد بر گوش خود در وایل بطول آید که از نوک بسیار کوچک دارد و صفا  
ببرک بیم و پهلوی ادبیا رقیل الزخامت و در دوسه دانند باشد و طول آن نیم گره و کم زیاد  
از آن هر دو گرم و صلح فریبی مفرد و مقطوع حمل و دفع جذام و برص قابل گرم سکون دفع  
در دشمنان و دماییل و ثور و سوزش اعضا و فساد خون بلغم و حالبس و نفع او در اصلاح خون  
و ثور و متهاده راقم نیز آمده و اهل فرنگ این سحر را بسیار استعمال میکنند و این باد سایه عدو نفع  
باو فاری او داد و دفع سینه و او سکون تا نوقا لصفیه جو میاید و بر آن کت بسیار نفع میکند  
راقم نیز آمده و طریق استعمال آن بدین طریق است بگریز براده چوب شیم که از اباد است گویند بقدر

بافتن بسیار با  
بافتن شوره  
بافتن در سوره گری  
بافتن بکند نباید بود  
بافتن اشهاد صادق  
بافتن بگرسنه ماندن  
بافتن با سینه باید کرد  
بافتن اشهاد از درد  
بافتن خوردن با او اشهاد  
بافتن در صورت دفع درد  
بافتن در خوردن طعام  
۱۳۳

بافتن بسیار با  
بافتن شوره  
بافتن در سوره گری  
بافتن بکند نباید بود  
بافتن اشهاد صادق  
بافتن بگرسنه ماندن  
بافتن با سینه باید کرد  
بافتن اشهاد از درد  
بافتن خوردن با او اشهاد  
بافتن در صورت دفع درد  
بافتن در خوردن طعام  
۱۳۳



در جنب است بیست و هفت و بیست و هفت و بیست و هفت و بیست و هفت

نیم دام لیکن باید از در میان چوب و که سرخ می براید گیرند در یکیم پاؤ آب بوشانند تا نصف  
 بماند صاف نموده شربت ساده داخل نموده بخوراند و همقد شام بخوراند و از صبح شش روز یکبار  
 میداده باشد هفته دو هفته نسبت دیگر و چهل روز استعمال باید کرد و مفضول برای کتلیب است  
 ترکیب بت شیشم ساده بگیرند براده چوب شیشم نیم انار و در شش انار آب با شست پاش  
 بوشانند هر گاه لصف بماند فرود آورده صاف نمایند و با سه رطل قند قوام آورند و در شش  
 گلاب درندوش تولد صبح و شش تولد شام همراه جوشانده مذکور خورده باشند و اگر خواهند شربت  
 در فواید مذکوره قوی گردد هر گاه دو نیم انار بماند چهار تولد شاه تره پیش از قند داخل کرده  
 بوشانند ترکیب بت سهیل هر گاه ادویه شربت بقوام سد سو بجان کنی از خرگی برکت تولد  
 جدا جدا گرفته و بخته قدری در وقت مذکور داخل نمایند و قنیکه بقوام سد فرود آورده در وقت  
 سنا کلی ده تولد باریک ساخته اضافه نمایند و اگر خواهند تقویت در تصفیه خون رفع آنک  
 درین شربت زیاده چهار تولد شاه تره پیش از قند و بختن به انداز مذکور بعد از آن سو بجان  
 و غیره داخل نمایند ده تولد از همین قنیکه صبح با جوشانده مذکور بخوراند غذا درین استعمال  
 این ترکیب و زمان لاوارن و خوضا و بقولات پر سبز نمایند در روز استعمال شربت مرکب تا  
 هم اجتناب از لذت اعلم سیال بکسر سینه و یار تختا و انقلام گوشش مقوی اعضا  
 مولد سی و واقع یار به بادی دق بربی این می گویند و بفار کسحال نامند سینه  
 بکسر سینه و سکون یار تختا و خفا و نون و بدون نون و با و نندی الفارسی شیر گویند  
 در لفظ با کیم گذشت سینه است بکسر سینه و یار تختانی و تا و فو قانی فقمیم و خفا نون  
 و تا و فو قانی ثانی یعنی دو که در آب جنه آبراب سینه می کسرسینه و سکون یار تختانی و خفا  
 نون کسروال بکسر سینه و سکون یار تختا و خفا کسرت از تباری و از درخت کیم تره یک لبره در وقت

اگر کت تصفیه اعانت  
 برغم سکنسند خاچب  
 در بعض اشخاص که  
 بعد خوردن طعام  
 عادت است کت تصفیه  
 شود است خوردن  
 بقول و فو قانی شخص  
 را خوب نیست مگر کسی که  
 حار است در مزاج دارد

۱۳۳  
 بقول و فو قانی سرد فرود  
 علی بن القیاس سرد فرود  
 در شکره و بهترین فو قانی  
 که شخص ندرت است از آن  
 کمتر نظمت یابد با هم بخورند  
 و انگور چینه و اینها است  
 همچنین فرود در بلاد  
 که فرود آن در دسا  
 مرغ است و اگر اتفاق  
 خوردن در آنه بود

باید بود خوردن  
 طعام از قنیکه  
 زیاد است خوردن  
 طعام از قنیکه  
 بلکنه در قنیکه  
 بلکنه از قنیکه



عادت مقدم است  
عادت مقدم است  
عادت مقدم است

سیت سار ضم سینه و خفا، یا تختانی و سکون تا، فوقانی و فتح سین جمله و الف و اله  
در کسر باید سیما کسر سینه و یا، تختا جحول و خفا، یا موصده و فتح یا، تختا و الف  
سیوا کسر سینه و یا، تختانی جحول و فتح واد و الف اسم هلیله است یعنی لایق نیست که  
خدمت این باید کرد و معنی برد و لفظ یک است سیتا پهل کسر سینه و سکون یا، تختا  
و فتح تا، فوقانی الف فتح با، فارسی و خفا، یا و سکون لام مشهور بر بشر ایضه میوه هند است  
متعارف شیرین و معتدل و مولد نمی و منفرح و مقوی لایق دفع خفقان بابت شین  
المعجم فصل الالف شمال دمان بفتح شین مع و الف و سکون لام و فتح  
دال نهاده و خفا، یا و الف و نون نمی از برنج است و در خواص مثل ساشی شاخل  
بفتح شین معجم و الف فتح خار معجم و سکون لام اسم اره است شمالی بفتح شین معجم و  
الف کسر لام و سکون یا، تختانی اسم دمان است یعنی برنج شالوک بفتح شین معجم  
و الف کسر لام و سکون او و کاف یعنی بخت کول در کلهار بیاید شمال پر پی بفتح شین معجم  
و الف و لام و فتح با، فارسی و سکون امله و کس نون سکون یا، تختانی مشهور شاکون  
بفتح لام و سکون واد و نون از هند است گران و دفع تپه تنگی نفس و فساد با، و صفرا و بلغم و  
غثایان حایلین و نافع خشکی برفت و هات را و مقوی اعضاء است و سببی از ساین  
است و در دهنری آورده که مزه تیز دارد و تپنده و سیلان منی و امان بر باد گرم است  
شمالا که بفتح شین معجم و الف فتح ضم میم و کاف و با، هندی قسمی از برنج است که بزرگ  
است آن روید و مطابق ساشی و در منافع کمتر از آن فصل البار الموصده  
فشیب بفتح شین معجم و سکون او موصده و ضم با، ثانی و سکون او اسم گلست مشهور که  
قسمی از آن است و در آن سفید و زرد و سرخ و بقره بود گرم و خشک و در مخرج و درون

بیشتر قاعده است  
بیکبار موجب ضعف است  
پس اگر باضم او ضعیف  
گردد باید که عادت دو بار  
خوردن بخورد و الا مقدار کم  
گردد و ضعیف تر عادت  
بکوقت بوده باشد بوقت  
خوردن نیز ضعف و کسلی  
و دیگر اوقات عاید میشود  
آنکه ندیج عادت در وقت  
خوردن ناید و کسلی عادت

۱۳۵

ان گشت و نان دارد  
گشت و نان در حق او بهتر  
است و مقدار بیاض از آن بهتر  
است و بهترین گوشتها  
گوشت میش یک از دیگر است  
و باک آن است بکلیک ماده  
بایمان تا که بیضه نیارده باشد  
و زرد تا که باک نهاده باشد  
بهتر است و نیکو ازین از یک  
خوردن گوشت بطریق

گشت در ایران  
بسیار زبان  
است و در آن  
باید از این  
که در البار

سبب بسوس بسوس با سسند و نان او و غیره بار کرده که از این شیخ نان گندم است و این نان با نهار

سه تولا از آب تازه و می یا از خشک ساید و او در بول و حیض و فرج خنجر مرده و شیمه است  
 و حمل از تازه او همین عمل کند بویید او محمل بلغم و مانع و رواج غلیظ مصدح محمد درین شیخ  
 روغن گل سرکه و روغن که به صورت گل ساخته باشد لغایت محمل بود در باد و ضا و او در بول و حیض فرج  
 جوشین عاقر قرحا و تخم انجبه طلا که در کرم برای انوشه سریع الاثر برای مرم رحم مالید و خورد مفید  
 همچنین برای جمع مفاصل فصل التمار الفوقانی شست پتری لفتح شین معجون  
 و سکون ناره فو قافح با فارسی و ناره فو قافح دو کسرا و هله و سکون یا سح کو جا و در کا  
 بیاید شتا و لفتح شین معجون ناره فو قافح و لفتح دو و سکون هله اسم سیم نهال صحر آخار از آب  
 شاخ در شاخ با یک تنه او و شاخها دیگر بسیار با یک تنه او در گره که کم از زیاد برود و دید  
 برگ بسیار با یک تنه او و شاخها دیگر بسیار با یک تنه او در گره که کم از زیاد برود و دید  
 درخت او بقدر رسد که کم از زیاد از آن موافق در آن غلبه الشطب در زیر درخت بقدر  
 پنج بود سفید رنگ با یک تنه او در گره که کم از زیاد از آن شیرین و سرد و در گره که کم از زیاد  
 و بلغم و صفرا و خون الماس اعضاء و بهی و قرینه شیر زنان از جمله رایان است و بهی و بهی  
 باه غلظت سینه معاصین سفوف استعمال اقم آمده و قسمی از کلنتا و هپاتاوست سرد و دافع بود  
 و سکر نری امراض چشم و مقول و او خرد اقرا از جمله رایان این اسم نوشته اند شست مو  
 لفتح شین معجون سکون ناره فو قافح و سکون دو و کلام و سکون یا در تخانی اسم سرد است  
 شست که مانع شین معجون سکون ناره فو قافح و قافح کاف سکون هله و قافح معجون اسم سرد است  
 فصل الرالمه شمر لفتح شین معجون دو کسرا و هله یا سح کو جا و در کا و قافح و قافح اسم سرد است  
 شکر که لفتح شین معجون سکون ناره فو قافح کاف و هله یا سح کو جا و در کا و قافح و قافح اسم سرد است  
 بر کوفت و پیوسته و بهی و غلیظ و نالی شرا و نالی شرا و نالی شرا و نالی شرا و نالی شرا و نالی شرا

دور کرده از در مع  
 سبب بسوس بسوس با سسند و نان او  
 باز فطر سسند بسوس بسوس  
 در آن است که بسوس  
 با یک تنه او بسوس  
 و بهی و بلغم در آن شود و نان  
 با سسند و نان او  
 در آن است که بسوس  
 در این باب است که از  
 در آب جوشانند بر گاه  
 ۱۳۶

سبب بسوس بسوس با سسند و نان او  
 در آن است که بسوس  
 در این باب است که از  
 در آب جوشانند بر گاه  
 در بلاد هند و صفت آن است  
 که سفید و صفت آن است  
 باشد و صفت آن است  
 غیر سفید است  
 بین بین و متوسط است  
 در گاه سن است  
 در وقت ضعف رود  
 لازم است که غذا از عادت  
 کسند با خود و گاه  
 در جوار سسند و نان او  
 در جوار سسند و نان او

در جوار سسند و نان او  
 در جوار سسند و نان او  
 در جوار سسند و نان او

فصل پنجم در بیان تناسبات

مشهور است که در این کتاب در بیان تناسبات بسیار کلام زیاده شده و اندک فساد باشد باز حرکت فساد بود بعد خوردن طعام

یا تختانی اسم است و چه تمیزین لفظ لیبیت که در راه سر اوان باید کرد در شریک کمترین  
مجموعه و راه مهله و سکون یا تختانی و کاف با هم است و گذشت شری با سن کم  
شیرین و راه مهله و سکون یا تختانی با هم و الف سین ملین و دفع فساد بلغم و امراض معده  
و نیز اسم گوگل است شیری پس در راه مهله و سکون یا تختانی و فتح با و فارسی خفاری  
و سکون لام هم آمده است و بیل را نیز گویند شری پر پی کبشیرین و راه مهله و سکون  
یا تختانی و فتح با و فارسی و سکون یا مهله که نون یا تختانی اسم از پی است و کینبار  
نیز گویند شری کاکاکت کبشیرین و راه مهله و فتح نون فحم کاف فارسی و الف فتح  
یا فوقانی هندی و سکون کاف اسم شکر است فصل الکاف شکر و اسان فتح  
شیرین و کاف مفتوح و سکون یا مهله و فتح جیم و واو و الف سین مهله و الف کاکسرد و یادگیر  
و مقوی اعضاء و دفع صفرا و باد و بلغم و لعنی و زمین گویند شکر که دفع شیرین و کاف  
و سکون یا مهله و فتح کاف نام و شهر لقیاف و فتح نون ال مهله می است شهر شیرین بل بگری  
و اقیل و مقوی باه و مولد منی و مقوی دماغ شکر و لیمو و بفتح شیرین و سکون کاف و فتح راه  
مهله و سکون و واو و کلام و سکون یا تختانی و ضمیم و سکون واو اسم لیمو شیرین است شکلا  
بضم شیرین و سکون کاف فتح لام الف اسم کاکولی است و نیز اطلاق بر نسوت هم آمده است  
و معنی لفظ سفید رنگ است شکر و کبشیرین و کاف فارسی شد و ضم راه مهله و سکون  
واو اسم همین است فصل المیم شمی بفتح شیرین و کبشیرین و سکون یا تختانی شهر و کینبار  
است و بیک لبین افغانی نفس خدام و بواو ایرودافع فساد بلغم و ترش شکست خرد افزا و  
انیز و سوبر و فصل النون نون بی بفتح شیرین و سکون نون و ضم با و فارسی خفاری  
و کبشیرین و فارسی ثانی و سکون یا تختانی نیز است و مقنی و دفع فساد و بلغم شکر و

فد در ضم راه مهله  
از شرب بسیار رنده  
نوشیدنی شود و واجب است  
که سه الف در کت  
یا اگر وقت گناه  
باشد و غن از رسد  
که شسته با جار سید  
است اگر تمیز  
کاف  
باز بسیار فاج نماید و جزم  
اسبسال انوک انوک شیرین نام  
کرد ایس که مایه نوشیدنی  
و خود را در خواب بیدار از سخت  
پس اگر خواب آید تا روز  
مست خواب آید تا روز  
داگر از کوب گرم است  
حاصل نه آید نظر

فصل پنجم در بیان تناسبات  
کاف در راه مهله و سکون یا تختانی  
واو در راه مهله و سکون یا تختانی  
نون در راه مهله و سکون یا تختانی  
کاف در راه مهله و سکون یا تختانی



تفاوت نماید یعنی  
 نامبر که اختلاف  
 اغذیه از روی  
 نیست که اختلاف  
 در بعضی از  
 اغذیه که کفیات  
 با اختلاف

کسر شین مجر و فخار یا تختانی و سکون او و ضم بار موح و فخار یا سکون او و فتح کاف  
 و فخاشانی و سکون نون هم جل است بهو کهن یعنی زیو است و نیا اسم نهادی است  
 یعنی زیو بر هاء پوشیده است چینی کسر شین مجر و بار تختانی و فتح و فوقانی و سکون  
 لام و کسر هم فارسی و سکون یا تختانی و کسر نون سکون یا تختانی که با چینی است  
 ششلی یعنی شین مجر و یا تختانی ساله و فتح لام و سکون هم قسم از چهار یه است که  
 در روزه سنگ بار و دخانه روید و آن تلخ و خوشبو و سرد بود و بلغم و صندل و زرد  
 و شکر و قی و در در کتب باب العین المهره عیاشی یعنی عین جمله و تشدید با  
 مقفه و الف کسر عین و سکون یا شکر که الوجود و کل بسیار خوشترنگ دارد و مزه  
 افشانی بود و در خوشش اکثر بقدری که گشته تا نیم قاست انسان بود و بر کف آن شکر است  
 و در طول مقدار و در گره سه گره و زاید از آن نیز بود و از آن اجاره سازد گلشن را نیم همراه  
 نیز بر گلش بسیار چون بر ثوب بندن نیمه منفر سازد و آنچه دعوا می شود که کرم او که در  
 زمین کهنه شود خوب چینی میگردد و با بعد سال خوب چینی شود و غلط است لیکن چون  
 در سال شود کلان گردد و مشابهت کوزه بعضی اقسام خوب چینی سازد که از آن خوب چینی  
 عطامی گویند بانی العین مجر و غامی نشین عین مجر و سکون او و فتح عین مجر  
 و کسر هم و سکون یا تختانی عصفور است مشابه با فاخته چون نور بسیار میکند این اسم  
 همی گشته و گویند که کبیر هم این گویند و ظاهر آنست که کبیری شامل است اقسام عصفور  
 را شوای عصفور خانگی و صحرائی و بسیار فین از اینند چیرا گویند و الا علم باب الکاف  
 العری متصل الالف کاک جگها فتح کاف الف سکون کاف ثانی و فتح جیم  
 تخار نون و فتح کاف فارسی و فخار یا الف سرد است و بعضی گرم نوشته اند کرم شکلا

اغذیه باشند  
 است که بنام این  
 در کتب خود در جمع کرده  
 شود این پنج که در یک  
 قسم ششلی  
 چنانچه گذشت و این  
 جمیل است خوردن غذا  
 خوب یا کهن و یا نیمه  
 مختلف اختلاف اول

۱۳۹

کرم که در زمین است  
 بسیار است از اینها  
 جمع کردن اینها  
 با اینها در بعضی  
 در یک  
 لیکن اگر مخالفت کتر است  
 اول نورده بعد از اتصال  
 لطیف نورده شود و در نوم  
 نیست و طبع این

المهم است از اینها  
 که در زمین است  
 تفاوت نماید  
 نامبر که اختلاف  
 اغذیه از روی  
 نیست که اختلاف  
 در بعضی از  
 اغذیه که کفیات  
 با اختلاف

۱۲  
 با همراه پسر نباید خورد  
 همچنین بشیر همراه ترشها  
 تازه با ماست و همچنین پسر  
 یا خر پوزه و همچنین پسر  
 یا گوسفند جاذبه پسر جنات  
 است بالاسا  
 انور بالا که همچنین انداز  
 بالا بر ریه نشاید خورد  
 ۱۳۰  
 اگر با کتانی باشد  
 یعنی اول است باسی  
 بیخ انگور بالا آن کاه  
 یا انار بالا آن کاه  
 خورده شود زنده است  
 و همچنین کبوتر چیه و بیاض  
 و سیر و خر و دل سبب  
 نباید خورد اگر علی الاطلاق  
 باشند اما سر کاه با هم  
 پزند و مضایقه نیست و پزند  
 حکم و مضایقه نیست و پزند  
 و گوشت کبوتر چیه و بیاض  
 و سیر و خر و دل سبب  
 و خورده شدن سبب

و بلغم و زهر دفع کند و کسپت و پت ایل گرداند و کسی نیز گوید و چه هر هم در آن نوشته شد  
 کانس بکاف الف خضار نون و سبب تسمی کاه است که در آنرا کن گل سفید شل شمش باید  
 دفع و شوری بول سنگ شاز و سوزش اعضا و فساد خون صفرا و دق و نیز اسم کپاست  
 کال شاک کاف الف لام ساکن و شین سجم و الف تا و سکون کاف مین و یا شتم طام و دفع  
 فساد بلغم و آس و عضای و باد الیکز کاس مری بفتح کاف الف خضار همین و فتح کیم کسر  
 راه هله سکون یا یا شاک و کاس مری جای یا یا شاک و الف نیز آمده است کاس مری  
 بکسر و سکون یا یا شاک و فتح راه هله و الف نیز گویند کاس مری و عوض یا در لغت اول و او نیز آمده  
 گرم و اقیس و دفع چپ و در شکم و کل و قابض و دفع کسپت و بار و ساین او جوا نگه دارد  
 و شکر و اس باه راقوت دهد و در کاجی بفتح کاف الف خضار نون کسیریم و سکون یا شاک  
 شیر افزا و دفع فساد بلغم و باد و صفرا کسیریم کوفت بود در شکم و نفخ و قبض دفع کن و تری  
 کاجی است که برانش اندکی زیمه و پس قدر روغن تلخ بنمید از ننداده و بر خرد و بعد از آن  
 در ظرف گلی بر آتش گذارد تا بظرف بودا خورد و در آن کاه و زهره در آب گرم حل  
 کرده در ظرف کوه داخل نموده سر طرف محکم بسته در آفتاب گذارد تا آتش گردد در گریز  
 تیار شود و در سر بادی و هر چند گفته شود مفید بود و اول بند بره بفتح با و موخذ و راه هله و خضار  
 که قسمی از طعام ایشان است در میان می اندازند بسیار لذیذ میشود و در حضرت غذا آمد گویم  
 کاجی بفتح کاف الف سکون نون حیم فارسی و فتح نون تا و الف سکون راه هله  
 اسم کچما کاکرا استینگی بفتح کاف الف سکون کاف ثانی و فتح راه هله و الف کسر  
 سبب هله یا یا تختانی خضار نون کسر کاف تا و سکون یا یا تختانی اسم ککرا استینگی است  
 کانا کچما بفتح کاف الف فتح نون و الف فتح کاف تا و حیم و هم ان و خضار یا و

و بلغم و زهر دفع کند و کسپت و پت ایل گرداند و کسی نیز گوید و چه هر هم در آن نوشته شد  
 کانس بکاف الف خضار نون و سبب تسمی کاه است که در آنرا کن گل سفید شل شمش باید  
 دفع و شوری بول سنگ شاز و سوزش اعضا و فساد خون صفرا و دق و نیز اسم کپاست  
 کال شاک کاف الف لام ساکن و شین سجم و الف تا و سکون کاف مین و یا شتم طام و دفع  
 فساد بلغم و آس و عضای و باد الیکز کاس مری بفتح کاف الف خضار همین و فتح کیم کسر  
 راه هله سکون یا یا شاک و کاس مری جای یا یا شاک و الف نیز آمده است کاس مری  
 بکسر و سکون یا یا شاک و فتح راه هله و الف نیز گویند کاس مری و عوض یا در لغت اول و او نیز آمده  
 گرم و اقیس و دفع چپ و در شکم و کل و قابض و دفع کسپت و بار و ساین او جوا نگه دارد  
 و شکر و اس باه راقوت دهد و در کاجی بفتح کاف الف خضار نون کسیریم و سکون یا شاک  
 شیر افزا و دفع فساد بلغم و باد و صفرا کسیریم کوفت بود در شکم و نفخ و قبض دفع کن و تری  
 کاجی است که برانش اندکی زیمه و پس قدر روغن تلخ بنمید از ننداده و بر خرد و بعد از آن  
 در ظرف گلی بر آتش گذارد تا بظرف بودا خورد و در آن کاه و زهره در آب گرم حل  
 کرده در ظرف کوه داخل نموده سر طرف محکم بسته در آفتاب گذارد تا آتش گردد در گریز  
 تیار شود و در سر بادی و هر چند گفته شود مفید بود و اول بند بره بفتح با و موخذ و راه هله و خضار  
 که قسمی از طعام ایشان است در میان می اندازند بسیار لذیذ میشود و در حضرت غذا آمد گویم  
 کاجی بفتح کاف الف سکون نون حیم فارسی و فتح نون تا و الف سکون راه هله  
 اسم کچما کاکرا استینگی بفتح کاف الف سکون کاف ثانی و فتح راه هله و الف کسر  
 سبب هله یا یا تختانی خضار نون کسر کاف تا و سکون یا یا تختانی اسم ککرا استینگی است  
 کانا کچما بفتح کاف الف فتح نون و الف فتح کاف تا و حیم و هم ان و خضار یا و



سایه در بیکامه  
دینیت بیخ نیا  
بسیار سرد و بیخ نیا  
بسیار سرد و بیخ نیا

وسکون و او از طرف کثیری آید مردم کمتر بسیار بان مخطوط و نملی و چاشنی دار  
بمراه گوشت پخته میخوردند از اقسام ساروخ میگویند و بالجملة لفظ مذکور که از اسامی  
گویند بکاف عربی مشهور است و او بیاره و میوه ندارد بشکل نصف تخم مرغ و نملک  
میباشد و آن نبات سفید است در صحرای میوه در موسم برنگال از جو بهار کهنه و  
جاری نمک در مزابل نیز پیدا می شود و از کهنی گویند و بهترین اقسام آن است که  
در صحرای درجا پاکیزه پیدا شود اکثر نمود در بیرونجات میخوردند لذت و مقوی  
او در نقل او ظاهر میکنند و دیگر خواص در کتب یونانیه مرقوم است و بر آن اراضی  
در کتب اطباء و هم در کتب احادیث مفید نوشته اند و محتمل که لفظ مذکور با کاف فارسی  
دو بار دیگر باشد و بر اتم تحقیق بود و الله اعلم بالصواب کاتر بفتح کاف الف فتح  
تا فوقا و ما هندی اسم عصاره که از پوست کبیر بر آرد و همراه گندول میخورد و باقی  
خواص کبیر نوشته شد و گفته کبیر نیز گویند کاتر بفتح کاف و الف فخر اول  
فتح کاف فارسی کسرون و سکون یا تختانی بجز الف نیز آمده است یعنی نگنی  
بفارسی گاورس اشترازی کال گویند و است و بهتر از ازلن قابلص و محقق بول  
براند و اندک غذا دهد و اگر بشیر نیز خشکی کمتر شود و غذا بسیار دهد و سده و سنگ کرده  
تولد کند مصلحت و سولوق می قاطع اسهال صغراوی است مضرش مصلح آن  
و بارزین در اکثر افعال قریب بهم است و چون گرم کرده بر عضو موج بند مسکن  
است کاتر بفتح کاف الف و فخر اول سکون هم فارسی فتح کاف و سکون  
و او کسره اوله و سکون یا تختانی اسم کوچ است کاک پهل بفتح کاف و الف سکون  
کاف و فتح با فارسی فخر اول سکون لام و کال سند می بضم تا فوقا و فخر اول سکون

خور و خنجر از آن است  
اینرا نیز در بیکامه  
دست نسیه است  
بکده منتفع میشود  
ارواح بواسطه نویسی  
اینه بواسطه نویسی  
حار و خوب قدر  
سرم و لغت خوب  
و دیگر اعراض میگردد  
بسیار سرد و آن است  
۱۴۱

بموت و فلسه از قدرت  
سنگینند و نیز از قیمت  
در احوال بسیار این آب  
این آب نیز شستن است  
فصول فصل اول  
بیان طرف اول  
طریق و ششید از آب  
در این آب کرم کردن

ان کرم کرم  
بفان او در بار  
کرم و کلان  
کرم و کلان  
کرم و کلان

افزوده بنامش و بشیر طبع بر سر  
 در تمام پیدا میکند  
 اسب در زلفی  
 نامش است از شیرین  
 بلطف و پاکیزه  
 نامش است از  
 بدین بیشتر از

هندی و سکون یا تختانی اسم کچلا است کائیمیل بکاف الف که سوره و خضار نون فتح  
 با فارسی و با سکون لام تلیم است فرخت و تیر و دافع فساد و بلغم و تب و تنگی نفس و سوز  
 و بواسیر و سرفه و امراض کلو است کائیمیل بفتح کاف الف و خضار نون فتح جم فار و مار سینه  
 و بدون نون یا نیز آمده است یعنی کاج سبک است و مصلح فریبی و دافع دمایل و شوره  
 و مقوی چشم و آن اسم زجاج است کائیمیلی بفتح کاف الف و سکون لام و سکون یا تختانی  
 و زاز مجره و سکون یا تختانی ثانی و راهله و سکون یا تختانی ثالث و انه ایست سیاه رنگ  
 و دراز بقدر دو برابر زیره و گندگی اسم قدما نوشته اند و فی الاصل غنم است ساجه آ  
 اگر متعل است گرم و محلل معلوم میشود برای اورام بلغمی و غیره مفید کاشت  
 بفتح کاف و الف و شبنم مجره و نازوقانی هندی سببی قسمی از شکر است که بسیار  
 سخت باشد کار پاسی بفتح کاف الف سکون راهله و فتح با فارسی و الف  
 و سبب کسوره و سکون یا تختانی ام درخت فطرن است کاند بکاف الف  
 کسولام و سکون نون ال مهلا اسم تربوز است که تخمش سیاه بود کاربرد بفتح کاف  
 و الف و سکون راهله و کسولام موجود و سکون یا تختانی و لام اسم کریمه است و به با وجود  
 مفتوحه و لام شده و سکون یا تختانی کار بلبی اسم کریمه جنگلی است کال سببی  
 بکاف و الف سکون لام و کسولام و خضار نون با موجوده کسوره و یا تختانی و سبب  
 سیاه است گرم و ثقیل و دافع باد و بلغم است کائیمیل بفتح کاف و الف خضار نون و سبب  
 و الف مشهور عرض الف یا تختانی کائیمی فارسی دمی گویند گران گرم و لین مقوی  
 چشم و دافع فساد و بلغم صفت است کائیمیل بفتح کاف الف و فتح تا هندی و یا سبب الف  
 و خضار نون دال مهله هندی و الف میگویند اسم سان الثور است کالاکوثر بفتح کاف

نوشیدن در فطرن ملاک است  
 فقره مقوی دل و معده  
 ضعف و خفقان است و نوشته  
 را باید که آب بنزدین خوانند  
 بیکدم در نکند و فعات در اثر  
 نوشیدن نماید و هنگام وقوع  
 دم زدن ظرف را کنار کند  
 و از شکر سبک در تمام روز  
 است که کوبین در شکر

۱۴۲

آب از دور سینه زانند  
 آبی که گاهی حال فطرن  
 بنجر با فوات دیگر میشود و در بیان  
 بیجا است تلفظ مع با پیر در اینجا  
 است که این شکر  
 که در معده آب چاه و آب  
 مع نشاید خوردن چون  
 یک از معده در گذر آب  
 دیگر نوشیدن مضایقه ندارد  
 آب چاه و آب باران از آب  
 در یکدیگر مختلف باشند  
 و در میان اینها  
 است که کوبین در شکر

فصل  
 در بیان اینها  
 و در میان اینها  
 است که کوبین در شکر

عایت آن در امر نوشیدن و عذیم آب با به استعمال در حال سستی و حال تنگی کاذب کف نوشیدن

والف لام الف وضم کاف و او مجهول و فتح راه هندی الف اسم کرا است کچه یون  
 نفع کاف الف فتح حیم فارسی یا نفعی وضم لام و سکون از یون اسم مسخو نباست که کف آکینه  
 است ملح الزجاج نیز گویند که شور بود و در خون صغیر او مرارت زیاد کند بغم کم نماید و قوی بود  
 را نافع است و اسهال بدید آورد و سفید چشم زایل سازد و چون طلا کند خارش و جرب نفع ده  
 و نعیات جحف طوبات معده است کاشته پاؤل لفته کاف و الف شین حیم و فتح تار  
 فوفانی بند و با هندی و با فارسی و الف فتح دال هندی و سکون لام قسم دوم پاؤل است با  
 گشت کاشته لوفته کاف الف فتح شین معجم و تار فوفانی هندی و الف لام مضموم  
 و او ساکن قسبی از پنجاه است کاشته هندی الکاف الف فتح شین معجم و سکون کاف فارسی و خطا  
 و کسرون و یار تختانی اسم گامی خورد است کامیو چی نفع کاف الف سکون هم وضم  
 با و موحده و او مجهول و کسبر حیم و سکون یار تختانی اسم آکینی است کالین نفع کاف الف  
 و کسرام و سکون یار تختانی و فتح مین و سکون همله و کلمه کلمه الف نیز آمده نباشد خورد  
 بود و شام و بزرگ باریک که چکان در دوشک او که میفرودند مکنی و مشابهت به با در حیم  
 و بار او بقدر عذاب در دراز و باریک غیر بل هندی و زردی در حالت خشکی و قوم بسیار  
 سفید و سیاه هر دو چرب شربن لقب بود و منی میزاد و غلبه خلاط ثلثه را بر باید و نفع  
 فرج زنان که بیخون شده یافته باشد از دفع کند و قابض شکم و رافع استفا و قسم سیاه  
 استنباست کانهی نفع کاف الف و خفاء نون و کس کاف فارسی و خفاء و سکون تختانی  
 سرد است و تر و مزه شیرین دارد و مقوی بدن است و رنگ آن برافروزد و قابض است  
 باد بر انگیزد و تلخه بر باید و درق را نافع بود کاند الف نفع کاف الف و خفاء نون و دال همله  
 مفتوحه و الف اسم غصص است و گاهی لفظ کولی نیز نامافه نمایند و کولی کاند گویند و

گذاشتن یکبار عیت است  
 خوردن یکبار در روز  
 که در معده حرارت دارد  
 است که بسیار خوردن  
 و بعد از مصلح آب خورد  
 بخلاف بار و المده  
 و کثیر البکم که ایشان  
 را منع است و آب بسیار  
 نوشیدن ممنوع است

۱۳۳  
 که در ایام و با که حرارت کثیر  
 در بود با شد و بعضی کسان  
 طعام کثیر بسیار  
 چون آب سرد و نهوشند  
 است بسیار و بسیار  
 در بعضی خوردند که نوشیدن  
 بر دات به طفسار متغیر بود  
 بالجمیع چون عطش صادق کامل  
 باشد در هر حال  
 ندارد نشاید کرد

المقدار از آب بسیار  
 است که در روزها  
 اعضا را  
 از آب بسیار

این است که بیرون از کتب یا بیرون از کتب  
 در کتب یا بیرون از کتب یا بیرون از کتب  
 در کتب یا بیرون از کتب یا بیرون از کتب  
 در کتب یا بیرون از کتب یا بیرون از کتب

چون این یازده مصارف و جملات بسیار می آید لهذا این اسم نامیده شده است به پنازی باشد  
 و بقدر سه چهار برابر یازدهم میشود و صحراست و خواص در غصص غصص مرقوم ساخته اند  
 کاکولی با ف و الف و ضم کاف ثانی و سکون او و کلام و عوض لام و او هم آمده است و  
 سکون یازدهم تثنائی در افعال ماضی بحیر کاکولی که در جیم مذکور شد فصل الباء الوحده  
 کباب چینی بفتح کاف و باء موحده و الف و سکون باء موحده ثانی و کسر جیم  
 فارسی و سکون یازدهم تثنائی و کسرتون سکون یازدهم تثنائی و ماضم و شسته و شسته  
 و این دفع باد و بلیغ بود فصل الباء الفارسی کیور بیل بفتح کاف و ضم باء فارسی  
 و سکون او و راه جمله و کسر باء موحده و یازدهم اول لام کلی است پنج برگه بگل زعفران  
 از رنگ او در کتب چهار جک بفتح کاف و کسر باء فارسی و تاء فوقانی شده و خصا  
 تا و الف فتح راه جمله و جیم و سکون کاف نوعی از سور بخان است تیز و سرد و خشک و افزاینده  
 سوزش اعضا و صفرا و دفع فساد خون بلیغ و قویا و گرم شکم و دفع فساد زهر کپاس  
 بفتح کاف باء فارسی و الف سین هفتمین است و گرم و سبک و دفع فساد باد در دست  
 قطن است و بعضی سرد نوشته اند و تخم می شیر حیوانات را زیاد کند و صفرا و بلیغ و گرم  
 و تشنگی و تعب و صرع را نافع است و پینه چنگلی سرد بود و مزه درین پاره سازد و  
 ریشه یازدهم چهار نافع است کیور بیل بفتح کاف و ضم باء فارسی و سکون او و راه جمله و بعضی  
 بعد از کاف جمله اضافه نیاید یعنی کرپور سرد و سبک و مقوی باه و چشم و دفع سوزش  
 اعضا و بیخگی دیان فربهی مفرط و تشنگی اما اس اعضا و فساد زهر و جلی مسام بعرنی  
 گویند و چهار قسم است پوتار و هم است و بیاس وادی بهاس که خاصیت یک است  
 و نیز کیور اسم که است کیور می بفتح کاف و ضم باء فارسی و سکون او و کسر باء جمله و سکون

نموده باشند و غسل کردن از  
 آب گرم خوب است مگر غسل نمودن  
 کس را که گرم در فصل گرم و در گرم  
 بهتر است و در ایام و بانفوس  
 نیاید آب سرد و غسل بسیار کرده  
 نوشیدن آب بعد حرکت  
 سخت در ریاضت کشنده  
 ۱۳۴

پنج است و بعد جامع یازدهم  
 از جمله حرکات زبون است  
 نوشیدن آب بعد حمام  
 و عقب سبیل و عقب بوی  
 و عقب منوع دانند علی الخصوص  
 بعد از خوردن پوزه اگر نوشیدن  
 آب سرد عقب بعضی اودیه  
 سبیل مثل شربت سرد  
 مگر معین عمل او است  
 بماند که این حکم است  
 فواید آنست که  
 مطلقا نسوزد  
 خواه اول فواید آنست  
 بعد آن آب خواهد  
 بود آب نوشند

عقب ان فواکه و نیز وقت خواب یابد بر خاستن از خواب آب نباید نوشید خواه باز عجب آب سرد است که در وقت خواب از نوشیدن آب سرد و اخترا از در اجتناب

یا در سخنانی اسم اسپرکاست فصل الشاء الفوقانی کنار الفتح کاف و تاء فوقانی والفت فتح راه جمله الف کاف منی از نیشکر است که با یک بون سرد و گران دفع رکت پ و راج روگ قسمی است که بر گش بسوزن مانند قسم دیگر پهن برگ و قسم دیگر که خورد و بالنده است هر سه زخمیت و بعد از خوردن محدث سوزش معده و باد و دفع فساد و لغم و صفراست و محدث سوزش سینه و فطخ و مصلح او جو شامیدن آن در آب یا در خاک تر گرم گذاشتن و نیز از آب گرم شستن قلیل نفخ نماید و مری معده و معنی و در و سمن معنی باضم کتیر الفتح کاف و کسرتا فوقانی و سکون یا سخانی و راه جمله و الف سرد است و مغلظ منی نافع سوزاک اکثر او مضعف باد و چون او را بقدر دو ماشه شب آید کرده صبح بالیده یا ساییده با شربت انجیر یا تنها بوش پذیرا

نفت الدم مجرب است و برای جربشانه و سوزاک نیز مفید فصل الشاء الفوقانی هندی که سهل الفتح کاف و سکون تاء فوقانی هندی و فتح ما و سکون لام میوه بند است بسیار مشهور شکلی است بزرگون شکل شکبه که سفید بر درازی یک که پنهان نیم گز چون بشکافند از آن دانه های شیرین مخزانی رنگت سون آید درخت بسیار دارد و با انگشتان چسپد درخت اول بان درخت چار مغز لیکن قدری بالیده تر و برگ بزرگ تر صاحب ار اشکو سی همچنین نوشته اماراتم درخت چار مغز مشاهده کرده است لیکن درخت کهنل زیاده از درخت بد هل است و برگ کهنل از برگ او خورد گل او میوه مانند و بو خوش دارد و خام نیز نگرند بچونه و جز آن پر سازند رسیده آن دفع فساد و باد و معوی اعضا و بهی دفع رکت و در مضمع و قابض بود و سینه را نافع است و افزاید و تشنگی دفع نماید و تخم وی زخمیت و شیرین بود و باد زیاده کند و خورد

و انبند بکسی که گرم مزاج باشد یا با او گرم با بود باطعام آخر روز یا شب خورد و یا نوشیدن آب شب پیش خواب بود یا پس آن مضر نیست و مبطا و عت عطفش کاذب آب نباید نوشید و نشان عطش کاذب است که از نوشیدن

۱۲۵

عطر سرد زیاد میشود و از آن نوشیدن آب بسیار گرم و بصلان نسیکن بسیار خوردن این که بعد خوردن طعم با وجود نوشیدن آب بسیار بنگام اشتغال طبیعت با مضمع بسیار میشود از قبیل تشنگی کاذب است و کذا الک

نوشته صاحبان تاروق که از خوردن باغ بسیار سودمند است که از خوردن افزه غلظت از فیهون که از خوردن افزه های تازه در بر

تذکره ان عاید میگردد  
 نظام می شود اما در  
 مینیات کن  
 قریب بیست و هفت  
 ۱۶۱۶ سانس بر  
 در این سانس  
 آن بس است  
 کلید و دامن

کامل تا شش تا بسیار ضرر است و مصلح او تخم او است بوداده مخصوص در بدن گرانی که  
 بسبب خوردن کامل باشد و بعضی نوشته اند آنچه خود بخورد و آنچه خود بخورد و متصل است نیم نیم خود  
 بزرگ تا پنجم شود و سرد بود و کثیفی فنج و ضم کاف و سکون و فوقانی هندی و کسر کاف تا سکون  
 یا احتیاج با یک است از طرف کس است می آید تیره سفید بایل گره دار بطعم تلخ و سنگ گام  
 تیز و سرد و خشک بک سبب و دفع قسا و صفرا و بلغم و تپ و تنگی نفس و سوزش معده و اعضاء  
 قاتل کرم است کث به در بفتح کاف و تا فوقانی می فح با موسره و خضار با و دال  
 مشد و سکون و هله اسم در ک است کتاشی فنج کاف تا و اند و الف کس جزه و سکون  
 یا کتاشی سفید کل قسمی از کتاشی خورد است و هر دو کتاشی یعنی خورد و بزرگ  
 دارد و تلخ و تیز و دفع کرم و باد و تر و در و پهلو و دشواری بول و اطلاق شش است قاتل کرم شکم  
 و دفع بیماری آل و جبل و کتاشی بزرگ بر شام گویند و انجام فصل مذکور گردید و بعد از کافون  
 سیم ماده است یعنی کتاشی کشوری بفتح کاف تا فوقانی هندی و خضار با و سکون و کس با و  
 و سکون و هله یعنی و سبب و اسم کچری است و با ضافه یا شختا و تا هندی در آخر و در با کتاشی خاص  
 مذکور شد کتاشی بفتح کاف و ضم تا فوقانی هندی و خضار با و سکون و فنج با و هله  
 و الف اسم از پوست کتاشی بفتح کاف و کس تا فوقانی هندی و خضار با و کس و سکون و شختا  
 اسم کتاشی خورد است کتاشی بوضی شختا الف اسم کتاشی کلان است که از بر شام گویند  
 کتاشی چهل یکا فنج و سکون تا فوقانی هندی و فنج با و فارسی و خضار با و سکون و نام  
 کتاشی است کتاشی پیری بفتح کاف و سکون تا هندی و فنج با و فارسی و سکون  
 تا فوقانی ثانی و کس با و هله یا شختا می گرم است و سخت امراض انزام نماز ان را دفع گرداند  
 و بار و سرد است و مسک تلخ بر باد و باد بر بار انگیزد کتاشی کس و کس کاف و سکون تا فوقانی

بالا سطح آب گرم  
 علی الخصوص نام ممنوع است  
 باشد و کثرت نوشیدن  
 آب گرم است سفاد و دق  
 بسبب اینک سفاد و دق  
 کاذب را از سکون بسبب  
 دستمال آب که از آفتاب  
 گرم گردد با لیاقت قدرت

۱۳۴  
 انحصار  
 بر ص است علی حرم  
 که در ظرف گرم شود و در بلاد  
 و ایام گرم فصل  
 اندر بیان حال آب برت  
 و آب باران و آب برت  
 و صبح و آب چاهها بلکه آب  
 که از زمین بر آید و روان شود  
 از اعین جاز که سکون  
 خواه شود باشد خواه کثیف  
 از رویان گردد و از اعین و فنج  
 گویند اما اس

نیز مخصوص است  
 و آب چشمه جابک  
 بنشیند از آب  
 شسته از آب  
 خارج شود زمین آبی







دستور است که خود بدون کندید  
 از زمین رطوبت آید  
 باشد آب نواسته  
 زمین رطوبت در آن  
 تراوش کرده جمع  
 شود و بظرف نماند  
 فسق درین دو عین

بوی کافور می آید و با جمله مزاجش گرم و سبک و مشتهی طعام و دافع جذام و بواصیر دامیل و  
 جراحات و تنگی نفس با و گول و فساد باد و بلغم و قابل گرم شکم **فصل الدال الملهله**  
 که دم بفتح کاف و دال جمله و سکون میم و کد نب نیز آمده بعد از دال جمله نون و  
 با موصوده و قسمی است از و مهنوت و قسم دیگر و هول کدم و هوم کدم نیز از اقسام او نوشته اند  
 گمل آن سماعه آسا و برگ درخت او بسان چار مغز هر سه سرد و دافع فساد بلغم و صفرا و خون  
**فصل الراد الملهله** که ر نافع کاف و سکون جمله و نون الف سبب است و غوره او پس از  
 سه سال رسد در آغاز سبز و ترش و تلخی آن پیشتر روی گزاید و تلخی آن سرد و در پختگی سرخ و شیرین  
 چون بر بماند لیسری باز گردد و درخت او بسان لیمو و برگش تلخی همین تنجه او چون یکمان  
 خالی و گل او چار برگ سفید بود خوشبو و عجب باید از و میازند و عرق از و گلاب بسیار گیرند  
 و آن عرق بهار گویند و مزاج عرق بهار گرم است و خشک و جهت ضعف ماخ و تقوی و تقویت  
 اشتها و بله و درد سینه و قوی لجز ریگی و خفقان و خشی مفید نوشته اند و مداومت او را هفت  
 در روزی دو اوقیه باشد که ربع درم جهت دفع سیر از مجرب است نوشته اند و آب که فز جهت اخراج  
 سنگها و کرده مفید و شراب است ناشتا قطع اسهال بواسیری نافع و در رند و ستان از  
 گلوری پان مخلول عرق بهار تنجه و امثال این بویان میماند صاحب تحفه نوشته که از شکو و تنجه  
 که عرق گیرند آن عرق بهار در میان تلخ و کثیفه اختلاف صفت معلوم میشود و آنچه تحقق نموده  
 کرنا اطلاق او علی الاصح در شهر بر گل کثیف پس از آن بر گل لیمو شیرین است عند الضرورت  
 عطاران از گل تلخ و نارنج و نارنگی و لیمو و چکوتزه و جنهمی عرق کشید و در عرق بهار  
 می برند و این گلها را نیز در عرق گل کرنا گویند ظاهر آنست که درین گلها اینقدر فرق میان  
 نباشد و اصل همه با درخت کثیف است صاحب شکوهی که نوشته است که در پختگی شیرین سرخ

واقف آنست که در عین  
 واقف آب از زیر زمین آید  
 غلات تنگ از زمین خارده  
 طبعه آب در گوی شرح  
 سه نماید و آب را که آب است  
 ایستاده بر روی گوی که  
 از خود بدون کندید آن باشد  
 و آب معاون آنست که  
 از معاون حاصل شود و آب

۱۲۹

عطر زار آب است که  
 در آن نگاه داشته باشد  
 اینها صفت در این گاه هر دو  
 و شیرین از بدن اینجاست نشود  
 فربین صلاح باشد الا به نسبت  
 دیگر آبهای صالحه که کیفیت آن  
 در مضر در مصعب است اگر  
 در اینجاست که کثیف است  
 در میوه درین گاه که در  
 آبهای از بون  
 داف که در بون  
 بخار آلوده و دنی  
 غا حاصل کردیا  
 این برهای از بون  
 در بون

دست و این قسم  
 از بون  
 در بون

خواه روی در آب مطلقا خواه چه باشد  
 و البصار و بی از آن کند مضایقه دارد  
 این است که در غرض بسیار  
 بسیار بناید که بعضی  
 نماند از آن

میشود و چون بر بماند باز نبرد و از باغبانان که دیفت کرده شد انکار ایمنی نمودند و در شب  
 هم نیامده است که کشته نام هم دوست بفتح کاف و نشدید تا فوقانی میاید همه وقتها که مذکور شد  
 نزدیک هم اند و اندک علم با صواب کردند بفتح کاف را مهله سکون و او و خزان  
 و وال مهله و الف ضاده کافانی ساکن پس از کاف و نیزه آید یعنی کمر و در او کمر می  
 نیز گویند بفتح کاف را مهله و هم سکون را مهله و کسر ال مهله و یا و تخانی و می و کسر ال  
 است بکسر کاف را مهله و بین معجمه و سکون چون فتح با فارسی و ما و سکون لام که مشهور  
 کردند می است عوض الف ت تخانی در اسم اول قسم اول سرخ سفید و قسم دوم سفید و یا  
 و چون قسم دوم مشابهت بزرگ کسین که براه بوده است لهذا این اسم سیمی گشته گمش  
 است جوهری خام هر دو ترش گرم و گر آن محذرت است بلغم و ریده آن شیرین ترشی کم دارد  
 و سبک و مشتبه طعام و دافع فساد باد و صفر او خشک است اگر آب است دارند خاصیت خام نه  
 که در این فستج کاف کسر را مهله و سکون تخانی و لام و عوض لام را مهله نیز آمده است یعنی  
 که بر درختی است که برگ ندارد و شاخها و او از سرخ او بر آید و بسیار دارد و طول در بقدر  
 کنار و کم در زیاد آن گل تیره برگه خورد دارد و فراوان شکفته و خوشامزه بخوردند و او را  
 او چار نیز میازند در میان آب نمک و سرخ و غریب و غمرا و اول سرخ و بعد از آن سرخ کرده  
 چون نیز بماند سیاه گردد و با قدر کردند که فریاد از ایشان شود و در بوز و خوشامشود و کج و نیز  
 گرم و طین و دافع فساد بلغم و دایمیل و ثبور و آماس اعضا و فساد سر و او را می گل می افرو  
 بلغم و صفر او و ال باجد آچار ثمر او را همضا که امرضن با و دشتند مثل قلاج و استرخار ابتدا  
 بخوردن اچار درستی بسیار میوند و اجازت میدادند و میفرمودند که بسبب در اصل حضرت  
 یا عصاب که تر بنیاید و چنین است که هر که سر می بفتح کاف را مهله و سکون با و کسر

از این سخن در چنین خوردن برین  
 می که اخیره نشیدن آب برین  
 اما احکام چاهها بسبب مکان  
 و صرف مختلف است  
 و فصلترین آب چاه است  
 که بسیار بزرگ و بسبب  
 زود باضم تر باشد و صرف  
 بیشتر شود و چاه فرسای

۱۵۰

بود و صفت نداشت  
 باشد آب بعضی چاهها  
 در لطافت و سبک و قوی  
 در آب گسست است و عادت  
 در آب نوشیدن آب نطف  
 تمام دارد از اینجاست که مردم  
 بسیاری که بنوشیدن آب  
 چاهها عادت گرفته اند  
 نوشی ضرر نماند  
 چاه است حکم کاربرد فصل چهارم  
 از در بیان حال باقی

از آب چاه است  
 و در بیان آب است  
 این اطباء و البلاغ

گویند آب سیمان  
و آب علفزار  
زبون است و آب  
معدن طلا و نقره  
تفوح دل و تقویت  
روها و آب کان پن  
تقویت اعصاب و اندک  
سکون و تطهیر اعصاب و ازاد

همه و سکون باد تخمانی جوخس با یاد تخماتی و جوخس اوله ثانی لام یعنی که زبلی مشهور است  
میوه هند نیست تا بستاد نه می باشد سیاه رنگ اوقامس دراز مثل جمال گوته و از و اندکی  
باریک است درون مغزش سفید و او همراه نمک فلفل بود و او میخورد بسیار بالذت و مقوی باه  
مخاط منی و قابض شکم و روانست را تمست که من رنگ است کافرا و همله میسکون  
فتح را و همله و خفا و نون و سکون کافراسی و که مایه فتح کاف سکون و همله و فتح میم  
کاف خفا و الف اسم کرم است که شش دهان بک کاف را و همله و نون  
مجموعه فتح نون الهمله و خفا و الف نون ثانی قسمی از بجز است و نجایت بطابق  
سایه ای که و انک فتح کاف سکون همله و فتح و او و الف فتح نون سکون کاف طابری  
اصیبت نمک و گوشتش با زهره میشود و بر لب با هم می باشد و در صحرایم لیکن در بای کلا  
دو برابر صحرایست که که از فتح کاف سکون و همله و فتح کاف تا و همله ثانی و الف بفتح  
مشهور است طایر است ناما رنگ کلنگ و اندکی از ان کو چاک بیا هم از و چشمها بسیار رخ  
و متصل بر دو گوش معامی سفید و از گردن موهای سیاه پیش سینه او زبان ارد و در موسم گذر  
کلنگ از ولایات سرد سیر می آید گوشتش سمن پن و سبی و مقوی اعصاب است که بخورا  
فتح کاف و او همله و خفا و نون ضمیم شده و فتح و او و الف قسمی است از دگر که بی یار  
تخماتی جوخس و او و الف که یک گانه نیز جوخس او کاف که سخن نیز نون جوخس او  
و الف آید تخم صلب اوق صلبه سفید قلیلی سرخی آمیخته یعنی فاختی و بعضی سیاه خاکستری  
رنگ سبک مستدر گنده بقدر باز و زیاده از ان و بعضی برابر بلوط خورد و چون حتر  
و هند صدائی از و شمال بادام بظهور رسد و در جوخس مغز سفید مشه که بانه بر آید و درخت او  
بقدر آدم و کم زیاده از ان و شاخها باریک از تنه بر آید مثل جبار شود و در میان پهلای ماه

لحال به منع اسهال معدی و  
تحریر کفایت جماع میکند  
و اگر طلا و نقره و آهن را گرم  
کرده کبریات و مرآت و آب  
خاص سرد نماید تا آب مفت  
این اشیا بر بردار و حکم این  
آب در شفقت مثل آب سیمان  
این اشیا بر باشد و آب  
از این برین  
بزرگ نیست سبک و باران  
خوب است و در او دست نوبیدن  
آب کانهای از نوره جاز نیست  
چه نمیا آنها سعادون اگر چه  
طلاست و نقره است و این  
باشد تنگی بول است از  
خاصه که نوشیدن آنها سوسنا  
واقع شود و چون عامه سعادون  
سواء سعادون طلا و نقره  
و این زبون است  
آب اینها هم از ان  
در تمام سعادون  
اما آب نوشداری اسهال  
بلکه فواید نوشند  
فواهد ان نشند  
فواهد بران هوشنازند

این یکسایه که مستعد  
 می کند لاف کردن  
 از زبان و سیلان  
 از زلفین و فن  
 از سیلان فحول  
 از سندان نیز

و اتیسم تخم یافته شود گرم است و دافع بواسیر قاتل گرم شکم و جذام و برگشت دافع فساد باد و بوی  
 و خون کرو و بفتح کاف و بضم نیز و ضم را و مهله و سکون او اسم تکلی است و بعضی گویند غیر او  
 کروار الکره کاف سکون را و مهله و او و الف را و مهله ثانی و الف دوم و مشهور بفتح کاف  
 و بعضی را و مهله ثانی لام هم آمده است اسم اکناس است و فحوس نیز گویند خواص این در  
 یونان بسیار تفصیل است و گل او را اگر همراه گوشت پزند نهایت با مزه و تخفیف می شود  
 ملین است و خشک کن را جافاخته می شود و شمش یعنی پهلای او بقدر یک گرم و زیاده از او  
 کندگی بقدر پنجه و زیاده از آن قدر می کشد شیرین بفتح کاف سکون را و مهله و سکون و یا در تخم  
 و سکون را و مهله و کرو سیرین بفتح کاف سکون را و مهله و سکون و یا در تخم آنی و سکون  
 را و مهله اسم کبیر است که چو بفتح کاف سکون را و مهله و ضم جم فارسی او در را و مهله ثانی آن  
 کجور است که در بضم کاف را و مهله و خضار نون ال مهله اسم سادج است که گشت بفتح کاف  
 و سکون را و مهله و فتح کاف ثانی و سکون تا و قوفانی اسم که کحت است و در با کاف فارسی  
 باید که ریل بفتح کاف و کسر را و مهله و سکون یا در تخم آنی مجهول و لام الف کت کاری مشهور  
 بنزنگ و ن تخمها دارد و بقدر دو گره و کم از آن بر سطح پست و بلند دارد سرد است  
 و بک و بعضی گرم و کران بعضی معتدل نوشته اند تیز و شکم براند و باد بواسیر غلبه کند و خون  
 برقان و پانژ روک کف سیلان منی و گرم را دفع گرداند و اسم قنار الحار نوشته اند و نزد دم  
 پیوست در و بسیار نسبت بجرارت او و ظهور حرارت زیاده در و نسبت سخن از همراه پیاز  
 و نقل بسیار کم دارد و خالی از تقویت معده بار دنیا قلم و کریمه جنگل را تلخ و سرد و سبک ملین  
 و دافع صفرا و خون و قلم و سودا و زردی بدن باد و برقان پر میو و قاتل گرم شکم نوشته  
 اند و قسمی از کریمه یاغی است که سفید رنگ در از ترا اول بود پوست باریک دارد

حدوث تب این تری پیدا  
 میکند و آب سندان کربت  
 گرسنه و خشک پیدا میکند  
 در اسهال سس آن دو زمین  
 در ضعف معده و با صره حادث  
 بسیار در نسجین جگر میکند  
 نشستن از آب مذکور است  
 قویا و مین در آب و قلم مله  
 در حفاصل و علاج بارده و  
 ۱۵۲

صلابت بسیار در و جگر  
 جسم از او بسفند بفتح  
 و جراثیم گزبان جوان در زنده  
 دفع نماید آب سندان زنت  
 قیر اگر چه سده باشد بدین  
 فربه و خنک در سرخ و قروح  
 سندان بسیار و بکن قروح اسهال  
 اراض حاره پیدا میکند و اصلاح  
 می دهد این صفت از غذای  
 منع و سبک در منی او کند

حاصل شود و خواه  
 در کفند اگر چه  
 استعمال او بدون  
 از ششیدن جهت  
 بسیار در آن و در شکم



د آب اسید...  
 و تکلیف اضطرار غلیظ و  
 انفساد خون...  
 آن شکر و عمل...  
 است و آب...  
 سنگ...  
 از اینجاست...  
 آب که خوردن...  
 واجب است...  
 سده...  
 ۱۵۴

بشد از اوقات...  
 متنفع بشود...  
 از میان...  
 آنها از ضرر آب...  
 سینه باز دارد...  
 صالح و اصلاح...  
 تصفیه آب...  
 مباد که...  
 در اوقات...  
 سبب...  
 اندک...  
 و...

کشتیم...  
 در آن...  
 با اسید...  
 استغفار...  
 در میان...  
 سکه...  
 در...

گرش سار با فتح سین همسده الف فتح راه جمله و باد موحده  
 الف گرش مولی بضم میم و سکون داو و کسرام و سکون یا و تخانی اسم قسم کالیله  
 مول یعنی بیخ سیاه دارد و گرش یعنی سیاه است که آنگاه کسرام کاف فتح راه جمله و سکون  
 الف فتح تار فوقانی و سکون کاف ثانی اسم چراتی است فصل الراء المهمله بند  
 کسرام بضم کاف فتح راه هندی و الف زخت است و سرد و خشک و مشتبه طعام و  
 دافع فساد و صفرا و خون و بلغم و مفتوح سده و دافع ماده خام و جذام و حالب اسهال سحر و  
 بواسیر و گل او تلخ و سرد و باده افزاد دافع فساد و صفرا اسم درخت اندر جوست و اندر جو  
 شمر است کالاکور نیز گویند که کسرام کاف سکون راه هندی تخم سفید زیره شهر  
 در خاصه نزدیک تخم کتان است فصل السین المهمله کسوند می بفتح کاف سین  
 مهمله و او جهول مخفایون کسوند ال جمله و سکون یا و تخانی کسوند نیز گویند با  
 عوض یا و تخانی اسم نهال نند است شاخهای درخت او متصل از بیخ میباشد با  
 و گنده و از چهار طرف میرود و گنده او بقدر پائین بود و درازی درخت او تا بقدر  
 آدم دیده شد و چون برگ او را خوب بایند به بویید بود و پهلوی با دراز دارد و بقدر  
 یک گز و زیاده از آن و از درون پهلوی دانمی بر آید مدور و خوردن مثل ساق و آنک  
 کا و کمی برگش خشک و شباهت برگ کمرک است که عریض اندکی این کی طویل و باده  
 دانست کلان او را کسوند گویند و خوردن او کسوند می در میان برگ هر دو هم تفاد  
 است گرم تر است بعضی معتدل نوشته اند اخلاط از دماغ فرو آرد و اگر بار آورید  
 کرده بخورد پای زیر گزوم بود و اگر بار و برگ آس کنند و بر آرد گندم مساو وزن بر نهند  
 و بار و عنق کبچد بوز و بیکوریه دفع شود و اگر کسی بومی شیر داده باشند تخم کسوند کالاکور

بسیل...  
 اندک...  
 و...







غلیظ از دست گرفته زرد و او یگانه است  
بابت گندم آینه در آن خاک خوب  
در اصلاح آب سرد تصفیه نماید و در دست  
گرفتند و خوردن بسیار مایه

و تکی نفس سرفه و آروغ کله البزم کافل سکون کافلانی در او مهله و الهبت  
بفاسی دیگر نیک گرم و تر در آن بوی و دفع فساد باد و مقوی مولد نمی و فزاینده بغم و گو  
دیگ بلغم زشت و خشک گران و گوشت مرغ در بای گرم بومی بلغم افزاد و جاج را  
گرمی گویند باضا فریاد تخانی در اقم مرغ صحرای دیده است که در سرعت حرکت و پیرین  
خوشنمای زاید از خانگی خشکی در گوشت او یعنی صحرای افزون گلمری لفتح کاف اول  
سکون کاف تا و کسر او مهله سکون با تخانی خامش شیرین سرد در آن مقوی دل  
و قابض شکم و زرد اقم ملین و شتهی بطعام و دفع فساد صفر اکثر و نده بضم کاف اول علی  
و مشهور فتح آن سکون کاف تا و فتح او مهله و سکون او و خوار نون و دال مهله و ما  
در عرف کردن که بالاند کور شده نیز باین اسم میخوانند و بالجمه نهال او بقدریم گزودان  
گره نهایت گزود بر گش شبیه برگت کولیکن از و کوچک تری بوی بد آرد و خصوص اگر برگ  
او را در دست مالیده میبویند زیر دیوار یا و در خرابها و میدان موسم بر شکل سیر و بد  
تیز و تلخ و دفع تب دق و خون و بلغم و چون آب گاو گرفته برگیند و آن بمقصد  
اطفال بچکانند گرم باخورد که باعث ازیت اطفال میگردد میبند و غزتری سلکیت که  
اگر سه قطره از آن آب در گوش راست و سه قطره از آن چپ استیب گریا و سر ماوراء  
بود به اندازد و دفع نماید که کرمی نیز گویند از برای آنکه کلاب آن این بخورد فی کند با  
اسم سمی گردید که کرمی هم گویند قیمی از بنگره است که بر گش فرا بل بر وید فضل اللام  
کله البزم کاف اول مشد و خوار با و الف را مهله کنول صد برگ است که در آب  
قلیل العنق پیدا شود و بوی کم دارد سرد و خشک گران و قابض شکم و پینه و زردی  
گل وی که از آیس گویند بکسر کاف سکون یا تخانی و قحین مهله و سکون را مهله و طلب

است و خوردن بسیار در دست  
تزیاق آینه در دست  
تمام شد رساله کول شرب  
تصفیه جناب حکیم غلام محمد صاحب  
مردوم و مستور فقط

بسم الله الرحمن الرحیم  
سپاس بیجا پس حکیم راجل  
جلاله و علمه که ما را باز آید

دانش عقل نظر استنداد  
شناخت هر اشیا از اصغر  
بکبر و نفیر و قطبیر که است از بزرگ  
تا شرف المخلوقات شویم  
و زو فی بندب الاطلاق  
از مخلوب کردن غضب شهوت  
و سایر صفات را فیه نفس است  
نمود تا سجده الذیاد الاقره ادم  
بازای چنین نماهی متواضع  
والای شکار بیت  
از دست در زبان که با بد

از دست در زبان که با بد  
بسته شکر زبان  
بلی مان نیز که زبان  
بجو آید  
بلی عقل رساله  
سقطه بنده مان  
بکه از نفیر فوین  
عزیر لگانه خدا آورد

بذات اوست و طماری  
انگ یعنی خلق عظیم صفتی است

از صفات او کسب الیه  
و علی لکله و اصحابا جمعین ابعد

میسگوید عاصی بر سوا  
غلام محمد بن حسین

بن شرف الخمد  
محمد شریف خان که چون بنام

حکمت عمده در معاش و معاد  
اظهر من الشمس ایمین کن الیس

۱۵۸

است اللهم وقتنا باسئل ربنا

بنا علیه بناظر فانه رخصت

انوال حکمای و شین بعض

مشا بر دیگر تعلق این حکمت

داشته باشند فرا هم آرزو

در ساله ترتیب اوده چهاره در

نیز گویید سرد و قابض شکم و واقع بوا سیر خونی و فساد بلغم و صفرا و تخم که معتر است به کول  
گفته تابستانی شیرین سرد و گر آن دافع فساد صفرا و خون و سوزش اعضا و فزاینده بلغم  
و باد و راقم اورا در بیماری تشنگی که باطفال در گرما عارض میشود و تجربه نموده که در طرف خوردن  
آب اطفال تخم نامتعدد در انداخته همان آب اطفال داده شد لفع کلی میرساند و نیز سبزی  
اورا که در میان دانه او میباشد در آب ساییده طفل را بدین اثر سموم و اطلاق شکم و تشنگی  
بر طرف سازد و در او به قلاع نیز متعمل است و نال یعنی ساق گل او و سالوک یعنی سبب  
در نال یعنی ریشهای او بر سه شیرین سرد و خشک و بیهمی قابض شکم و دافع صفرا و خون  
و سوزش اعضا و گل کول دو گونه بود یک سنگام تا بش افشای شکم و بهر سو که جرا  
کند رو بدان جانب آرد و بشام غنچه و شقایق مانند سفید سرخی نایل در گنها، او از گل  
کمتر نباشد و در و نه اوزر در محض و طی شکل که قاعده بالادار و تمام میوه اوست شیرین  
و سرد و بر افر و زنده رنگت و دافع فساد بلغم و صفرا و خون و تشنگی و سوزش اعضا و  
جدام و آبله و فساد زهر و جوشیدگی ساری و دیگر چهار برگ سفید که در فروغ ماهه شکم  
و بدینور بگردیلکن غنچه نشود و کول سرخ و کول نایل و اگر در این اندک سفیدی بود آنرا  
کود و کودنی گویند یعنی گل خور که در فروغ ماهه شکم این خاصیت فرد تر از  
کول سفید گل است و کول نیلی را نیلو فر گویند کلنک بفتح کاف لام و خفاء  
نون و فتح با موحده و سکون کاف ثانی در ختی است گر آن وزن از جوهر آبا و  
و زیر آبا آورند و برخی خود خام بیند از نذ سائیده او سفید تیره بود در خوشبو میباشد  
دافع کلف است و در خاصیت مطابق رکب چیدن است مشهور بلا گیر است و نیز اطلاق  
این لفظ بر اقسام لیوم میکنند که بیماری بفتح کاف سکون لام و فتح با موحده

بست و بنزیه الاصل  
سوم است چهار  
زین صفان و الاوسه  
در الاوسه ان العنا  
گر است اگر  
این اوزق است

نقد و تلف گنجینه

بدعی سیرا و در اندر کار

زبانیه این رساله فصل

اول در بیان حال چو

در وقت اصلاح مستحقین

دسکون یا تختانی اسم لائکلی است که بضم کاف کسر لام و سکون یا تختانی و فتح  
 جیم و سکون نون بهترین سرخ رنگ سطر گره است گرم و خشک دویم مصلح معده و  
 دافع قویج و در در گرده و ماضم طعام و دافع عرق النساء و حالبس بول و دافع صرع و صداع  
 سرد و محرک باه و با جز بلغمیه اذوق و هر گاه قدری در دهن گذارند از الیه بجه الصوت نماید  
 و از اول کلو صاف کند و تقویت باه نماید و اگر یکدم از او سوده در شیر گاو انداخته تا شام  
 نبوشند بسیار در باه افزاید و مقوی اعضاء باطنی و مضر بدل و مصلح آن کثیر او پیرا  
 چرب کله پی بضم کاف سکون لام و کسره تا فوقانی و باه بندی و یا تختانی ساکن  
 چکرک نیز گویند دانه ایست سیاه براق و بعضی مایل سفیدی شبیه تخم کتان از درخت  
 مایل تند و در شیرین هنگام تخم زخم و گرم و سبک و بکثرت صفا و سوزش  
 و حالبس عرق و دافع فساد زهر و سرفه و فساد بلغم و باد و فواق و گرم شکم و شکننده  
 و نفخ و در رو دافع در شکم و تشنگی و مضعف نور چشم و مقلل منی و قوی از و صحرای  
 سرد و دافع امراض چشم و فساد زهر بفا رسی ماش هندی و بعبری حب لعل کلبیا  
 بضم کاف فتح لام و سکون نون فتح تا فوقانی و الفقهی از ساد است کلتان بضم  
 کاف و فتح لام و سکون نون و کاف فارسی اسم کوچ است و فتح کاف کسر لام و باصافه  
 الف بعد کاف یعنی کالت اسم تر بوز است کلتگره بضم کاف و فتح لام و خفا  
 نون فتح کاف فارسی و فتح راه جمله سکون یا نیز اسم تر بوز است کلوی بضم کاف  
 و لام و سکون داو و خفا نون و کسر جیم و سکون یا تختانی اسم سیاه دانه ایست در  
 تحلیل باج و نفخ شکم و رفع قبض تجرب بریده کلا قمر بفتح کاف و لام الف فتح فاو  
 سکون راه جمله اسم نوزک است کلا ریم بفتح کاف کسر لام و تشدید و ال جمله ضم ن

طافت پس کتبه تجاوز گذارین از راه  
 او مفرط است و گفته اند چون  
 بود که مال خود بدو از کسی چیزی  
 بگیرد و نیز گفته اند چون  
 خواستن دادن است و بعد از  
 خواستن سکافات خواستن است  
 اجزای اینها این است که احد  
 چیزی به نوبی صاحب کرم  
 کرم بود اگر چه در دوش باشد و

۱۵۹

سزاوار احسان آنکس است که کار  
 نعمت نمود عطا بر فاسق نوزین  
 بظرافه باغبان الیه بی صاحب دولت  
 در کم راه پستی اندک فزایدی از پند  
 بیل کم پایدار به از بسیار ناپایدار  
 کسیه قبول بخش عطا از آنکه بدست  
 کیماری داده است ز کارم و کار  
 خیره از قبول کند بخش  
 باشد عطا بخش  
 ظاهر نازد و نیز  
 نوده که از ساد بیدم  
 بیست فیصلت است که  
 فی قریب شود گفت  
 کادت که باست باشد  
 با کمالی از نسل و سلام

کبریا که در این جمع نزاری و هم  
 با صواب است  
 باشد بهتر است از آنکه بر دگان  
 پدید آید چه خانه و زمین حکم کرده دارد  
 که در آن دقیقه کند فصل دوم  
 در بیان حال سکون یعنی نمی جانک  
 شربت بود باشد عفت و حکمت از باقی  
 که زبان است یعنی بر طرف زنده عقل  
 است در طرف زنده یکبارف کرد  
 در اشیا بدن شربت پس از برون  
 مردان است از روی ایشان بود

وسکون را جمله میم سالنه اسم بهیله است کلسه بفتح کاف سکون لام و کسرین جمله  
 وسکون یا تختانی اسم پرشت پرنی است کلسه بفتح کاف کسرام وسکون  
 یا تختانی و قسین جمله وسکون را جمله اسم کالسرت فصل المیم کمو و ضم  
 کاف میم و واو مجهول سکون ال جمله کول سرخ نیلی اگر درین اندک سفیدی بود  
 از لبایین نام خوانند کمو و فی بضم کاف میم و واو وسکون وال جمله و کسرون  
 وسکون یا تختانی یعنی گل کنول خورد که در فروغ مانتاب بنگد این در خاصیت  
 فروتر از کول سفید گل و کول نیلی را نیلو فر گویند که کلسه بفتح کاف وسکون میم  
 و فتح را جمله وسکون کاف ثانی که مرکب با ضافه را جمله بعد از کاف میم بعد از این  
 آمده است و با ضافه با و الف بر لغه اول و تقدیم و تاخیر را میم آمده یعنی که کله درش  
 زاید از درخت بر می یعنی کنار اندکی و بعضی مثل آن و برگش به انبوه و نوک در برگ  
 کلان او از برگ سنگره عریض و قیصر و طلس و منبر و بار یک سعه مشهور خار ه دار مجوش  
 ز ساینست و افشده از و لبیا تخفه دست میشود رافع صفراء و سرد و قابض شکم و رافع  
 فساد باد و بلغم و بزبان ترقیدگی میرساند و مصلح آن خوردن او هر چه چونه و نمک معالی  
 بفتح کاف و ضم میم و سکون واو و کسرون وسکون یا تختانی اسم غلب الثعلب است  
 فصل النون که بهار بفتح کاف خفاء نون و فتح با موحده و خفاء با و الف در جمله  
 شیرین و گرم و گران و بنا و انگیز و رافع فساد صفرا و خون و قبض شکم و ت و قویج و نم او گرا  
 و مقوی و بالابنده موسی سر و تولد منی و رافع فساد باد و صفرا و دق و تشنگی و خون فاسد  
 و در بول از جمله رساین است کبهار می به از دیار یا تختانی در آخر نیز آمده است  
 بعوض الف در لغه اول یا تختانی آمده است یعنی کبهار که کلسه بفتح کاف وسکون نون

۱۶۰

پیش مردان خورد و برگ  
 بزرگی فرموده که سبب است  
 فاسد سازد او از نوم است و وقت اعضا  
 و باغ است از جهت حس حرکت و سایر  
 افعال استوده پس یکبار استمال مسکلات  
 سکنید داخل بگردان فساد و رافع  
 خود و برگ گایه می پس در پی زویا  
 و باغش با رضعف بگردان گایه  
 فوئی که مکه و معاون افعال

فصل سوم  
 است از روی شهود  
 بیان حال شهود  
 چون عقل نام شهود  
 نفس خود از خود شهادت  
 میله در این منبوعه و شهادت  
 نفعکاره در شهود است  
 چنان است در آخر کار

و مذموم است الحال

و مخالف شهوات در

روسی عاقبت و مستوده است از

الحال که سبب گزافا شهوت

بدنی اندک گان حواس اند

و در باب فضا یا باقی اند

عقل از آن استخوان و غیره بطریق

است که تا شهوت افعال و عملی در آن

و فتح جیم و سکون لام و کاف اسم زردی که میان گل کول میشود از یکس نیز گویند که تولا  
 بفتح کاف و خاء نون و او مجهول و لام الف افعال ضعیف از سنگتره و در شان زکراوند کور  
 شد و چون ترشی درین زیاد باشد شکستن سوره صفر او مضرت سرفه و آلات تنفس زیاد  
 کند بضم کاف و خاء نون و دال مبهله یعنی گل ای سیل بری سرد است و سبک  
 دافع فساد بجم و صفر او در سرد و فساد بر و کجند هر گاه در گل ای سیل بری و باغی  
 پرورش نموده روغن بدستور مقرر می کشند بجمال لطافت و عطربت برمی آید مقوی  
 دل و دماغ بارد و نافع امراض بارد و در اقم مزاج گل مذکور را گرم میداند و بدستور  
 روغن او را چون او را بلیت و سر که حل کرده با لند بدستور روغن چینی نافع خفا  
 بدن و نسبت بر روغن چینی گرم لنگول بفتح کاف و سکون نون و ضم کاف  
 ثانی و او مجهول و لام دانه است مشابه بفضله دراز و کلان گرم است و شتی  
 طعام و دافع بیماری دل و فساد باد و بلغم کثک پهل بفتح کاف و سکون نو  
 و فتح ناء فوقانی هندی و سکون کاف و فتح باء فارسی و خفاء و سکون لام اسم کمال  
 کثک را گویند و پهل شمر را و چون شمر خارا در نماید لهند این اسم سیمی شده کن ز  
 بضم کاف و مشهور فتح ان و خفاء نون و ضم دال مبهله و سکون و او کسر را مبهله و سکون  
 باء تحتانی شمر بلوطی شکل است مشابه به پول و از او که چاک ترش بار سبزی است که بیار  
 مید و اند و نان خورش است دافع فساد و خون و سورش اعضا و موی مصلح  
 فربهی مسطر و قابض شکم و نفخ و باد و لکیر و منکس بیخ او تیز و دافع بلغم و زهر و زرقم  
 بار و در طب تلین و مضعف معده و گویند چون او را چاکر کنند جاذبه را قوت د  
 و بر بضم یاری نماید کشیر بفتح کاف و سکون نون و یاء تحتانی و سکون باء مبهله و نیز از مبهله

عقل از آن استخوان و غیره بطریق  
 است که تا شهوت افعال و عملی در آن  
 از او را از آن استخوان و غیره  
 کلید را نقد کیت از مردمان  
 بر نفس خود گفت یکبار او شهوت  
 در پوزه و مضرع ناساخته باشد و زردی  
 زنان آتش شهوت را مینور و زردی  
 روغن چرخ او با سماع سخن زنان  
 بزرگ میشود و شهوت شغول میاز  
 ترا یاری در هر گاه بازی آید کوش

۱۶۱

انفست اگر منافعت نند  
 نفس بر باد شود و خواهشها تحقیق  
 اغلب بگردانند از به بدین منازل  
 طیف و شهوت و سایر اخلاق نفس را مقدر  
 و اندازه است که بان اصلاح حال  
 آن شخص که اینها را در اند می کنند از آن  
 زیاده شوند پس در آن می آید شخص  
 بر می آید و سایر که غرض شهوت نمک  
 طعام که می اندازه در آن اگر اندازه است  
 مصلح طعام است و این است سایر  
 طعام را در عین است  
 قویا که در بدن است  
 سطر ادر الفقه در باد و شاه  
 را استخفاف یکبار گفت  
 بگویند او شاهان باشد  
 نوبه نوبه است  
 نوبه نوبه است  
 نوبت و غضب با او نوبه  
 نوبت و غضب با او نوبه

گفت راحت است و تقب بسیار است از سراط مشهورت خواست که که کتخ افود گفت حد کن بای که در نام است میل خرم دارد و الی غیره است هوس در قول سراط الفقه که فلان دشمن بود گفت میخواهم که گویند کتخ افود از آن گرفته شود بهتر است از بنگه ترزین کرده شود فخر دان عادل فرموده در کتخ افود هم فخرید اگر بنگه و از آن پس از کتخ افود

از کاف می افزایند یعنی گرمی و قسم بود سفیدوار اگر بر گویند بعضی نون در حوضه سرخش را که است و پهب در خش بقدر قدوم و کم و زیاد از آن شاخها بسیار دارد و از تنه آن میروید و برگش بدرازی برگ بانس و از او گنده و بنبر و گها، بار یک و نمایان گرم و سبک و مضعف و خوشم و دافع جو شید گها، بدن و خدام و در امیل و شبر و گرم و جرب و از سمیات است و نگار داشتن گل از در خانه اهل هند سبب جنگ در آن خانه میدانند و پوست کثیر در اطلیه و اضده ضعف باه استعمال نموده شد گویند اسم و فله نوشته اند کبیل الفتح کاف خفا نون و کسر بار موحده و سکون یا در تحاشه و لام آخر یا نیز اضافه میشود یعنی کبیل تلخ و سهل و گرم و دافع فساد تلخ و صفرا و خون و شکسته سنگشانه و قاتل گرم شکم و دافع باد و گول و اشتقار و در امیل و برگ سبز او سرد و قابض معده اسم قبیل است کتخ افود کاف و سکون نون و ضم کاف ثانی و سکون یم اسم زعفران است کتخ افود کاف و خفا نون و کسر ال بند و سکون را، هله و وبال هله عوض ال هندی و اضافه های هندی یعنی کتخ افود کاف و سکون نون اسم پورائی است و در جمیع فارسی گذشت کتخ افود کاف و سکون نون و فتح باه و قاف هندی و کتخ افود کسر نونه و سکون یا در تحاشه اسم کتخ افود کاف و خفا نون و ضم ال هله و سکون که هله و بعضی او نیز اضافه نموده اند و نمانند و نیز کاف بجای او افزوده کند رکب خوانند یعنی نیز کند گویند و ان صفت است یا بصفت یکی از سرخ رنگ و گویند که از طرف یمن خیزد و لبان نیز اسم دی است و دافع فساد و بلغم و تب و جالس عرق و مقوی باه و معده و در ماخ و شانه است کتخ افود کاف نون سکون و فتح باه و قاف هندی و کتخ افود کاف و سکون نون فتح ال هندی و

گفت راحت است و تقب بسیار است از سراط مشهورت خواست که که کتخ افود گفت حد کن بای که در نام است میل خرم دارد و الی غیره است هوس در قول سراط الفقه که فلان دشمن بود گفت میخواهم که گویند کتخ افود از آن گرفته شود بهتر است از بنگه ترزین کرده شود فخر دان عادل فرموده در کتخ افود هم فخرید اگر بنگه و از آن پس از کتخ افود

۱۶۲

کن بهترین جوی نامی حکیم  
بفراید که طبیعت اطلاق از کتخ افود  
بزرگان نکتند کتخ افود کتخ افود  
بازمان تباه است از آن ابطلج میل  
دارند با سراط فقط در کتخ افود  
و از زم اوست هر جا که اراده  
توجه کنی پس نظر کن بسیار  
مصاحبان زن که نمی پوشند  
حال او را طلب کن زنی را که  
بدرت در کار آن ضابطه دارد  
سلام بسیار در منزل است  
لا اله الا الله محمد رسول الله  
صاحب مال بسیار  
بکنند با شکر با او این  
بکنند با شکر با او این









در این قسم خون را که در از نخاع  
 از بیرون باشد و عظیم است  
 در آن نالی را که با بقایان  
 مغال که با قبال از زبان  
 بسیار از دست نهند  
 با این مقصود است که در  
 الاظفار و پیش از آن  
 جان می کشد

و الف قسمی از پیاوست و در انشای ذکر کا نام و وجه تسمیه است فصل الهام کند  
 بضم کاف سکون تا و خفا نون و وال جمله العربی مجد گویند بیاره دارد و برش  
 مشابه بر برگ و عاز و کلان و سیوه بقدر و برابر تر بون کلان و مستطیل و غیر آن  
 سرد و دافع فساد و باد و بلغم افراریده آن شیرین می یابند معتدل در سرد و شیب و منفی  
 سده از اخلاط و دافع امراض و فساد اخلاط ثلثه و ریش و سبزی و بیاره او شیرین و دافع  
 فساد باد و بلغم و سنگنده سنگنه مغز او شیرین منقی شانه از ریگ و چرک دافع فساد و  
 و معجون شبیه پاک که در علاج الامراض و عجاایه نافع مرقوم است برای تقویت باه و  
 بدن بسیار مفید که پیرتج کاف و خفا و سکون یا تختانی در او جمله رختی و ششی  
 که از قشر او کات سازند و بخف افتند اده یعنی کته و کمد ریز گویند بفتح کاف و خفا  
 با و کسر ال جمله و سکون را و جمله و قسمی از دست سار است هر دو سرد و مقوی دندان  
 و قاتل گرم شکم و دافع پر سیودت برص الماس اعضاء و رکت پت و زردی بدن و جام  
 و فساد بلغم و صمغ او شیرین و موی اعضاء و غیره خوب دافع و مایمل و شور و امراض  
 و زین و بلغم و خون و کات سرد و دافع خرقه زبان و دافع فلاح کهر ششی بکسر کاف و خفا  
 و فتح را و جمله و سکون با و هندی و نا و فوقانی هندی و سکون یا تختانی نهال او بقدر  
 یک گرم از آن و قسم کلان او را که تا گویند با ضافه الف عوض یا تختانی بر گان  
 کلان و درخت این کلان نسبت به قسم اول لیکن کهر ششی در منافع قوی شیرین و سرد  
 و قابض شکم و دافع سرخ باد و فساد و دافع امراض رحم و بر افروزنده رنگ می کهری  
 بفتح کاف و خفا و کسر ال جمله و سکون یا تختانی کمی است که از خانه سفید کنند  
 و قسمی است از و کور که همان هر دو سرد و دافع سوزش اعضاء و فساد خون کهری

است چون قلع است گفتن و ناکردن به  
 عیال است کردن پیش از گفتن در وقت  
 عالیگری مرقوم است که چون سخن  
 گفته از بر قول که مرقوم است که چون سخن  
 خرد و دانی که مرقوم است که چون سخن  
 که از استاد در بیدم که مرقوم است که  
 زدیگ مرقوم است که مرقوم است که  
 از سخنان بلوغین مرقوم است که مرقوم است  
 ذکر است خالی بود و نوشت در نظر که

ز جهت خالی باشد  
 و خاموشی که از فکرت خاموشی  
 کسی که در آنست بیخود کمال و تقویات  
 او را که سکوت سوز زانست بیخود و حقیقت  
 او چه باک باشد که او سکوت و تقصیرش  
 بزرگی از زوده خود او وقت سکوت  
 داشت و وقت سخن سکوت زیاد است  
 جز سکوت و تقصیر سکوت زیاد است  
 است از سکوت خاموشی  
 موجب سلامت است از سکوت  
 سکوت سکوت است  
 ز سخنان خاموشی است  
 سکوت سکوت است

سکوت سکوت است  
 سکوت سکوت است  
 سکوت سکوت است  
 سکوت سکوت است

کاف و خفاء و سکون را در جمله و کسرون سکون یا در تخانی و قسمی از قسمی بهر جهت  
 قاضی دانسته شود بسیار  
 غاموسی و فادان و جابل  
 بیست و بیست و یک  
 بیست و بیست و یک  
 بیست و بیست و یک

بکسر کاف خفاء و سکون را در جمله و کسرون سکون یا در تخانی و قسمی از قسمی بهر جهت  
 است درختی است کلان قمریست سخت پیل و شمش نرد درنگ بقدر دراز می خست  
 از گنده هر دو قسم سرد و تر و گران مقوی عضوا و دافع تشنگی و پهبوشی و سرگرائی و فساد  
 و خون اگر مغز تخم کهرنی به آب سائیده در چشم کشند گل از آب بر این خواص در مجربات جدا  
 ویدم در اقم مقوی معده و دل را می باید و یک نوع عفو صفت دارد و قابض است و در  
 شود از آب سائیده نافع نوشته اند چون تازه بسیار خورده شود بیم قوی بود و در  
 اوست و خسته او تنگ است و اطلاق دارد که نندرج بکسر کاف و خفاء و کسرون فتح  
 و ال مندی و کسر را در جمله و سکون جیم فارسی گوشتش در نفع موافق بکسر است که مثل  
 بفتح کاف خفاء و سکون تا فوقانی هندی فتح میم و سکون لام بفارسی ساس بعربی  
 فانس گویند در اشیاء چوبی مثل چارپائی و غیره متولد میشود و گداشتن سائیده او را  
 در جلیل جهت رفع اجناس بول بسیار موثر است که چو ز فتح کاف سکون با ضم جیم  
 و سکون داو در جمله بعربی طب گویند چهار صد و پانصد بار آورد و تفصیل و خواص  
 در پند کچو گذشت اینهم قریب بان است که چو ز نیز آمده به اضافه را جمله بعد از ما  
 که با پر یا بفتح کاف خفاء و الف فتح با فارسی و سکون را جمله و یا در تخانی و الف  
 بعربی تو تیا گویند برای امراض چشم و تقویت بصر و زور او برای خشک کردن جرا  
 مفید و مریم او در علاج الامراض مذکور و برای تقویت معده و قبض شکم ویدم شخصی را  
 که کلا استعمال میکرد و در نسخه هندی نیز داخل است لیکن حکما چون معبره را ندیدم که اظلا  
 استعمال نمایند که کسر کاف خفاء و سکون یا در تخانی و جمله و الف و قسمی از تخ  
 است هر دو سر و خشک بول و ملین طبع و دافع فساد و قوت شکم از دافع و سوار

فصل پنجم در باب دوستی  
 ذوالنون مصری از نواده دوستی  
 زنی را دیدم گفت غایت محبت چیست  
 گفت از انبابت بود از آن حال  
 محبوب را غایت بود از غلبی بود  
 که انس است گفت آنکه از تو  
 دشت بود عشق غیبت که کور  
 میکند از در یافتن غیبتی عشق  
 آغاز دوستی نیک گفتن است آغاز  
 دشمنی گرفتن دوست آن بود که

۱۶۷  
 در یاد دوستی خائف و گند  
 درستان آنکه چون طغیان شود بیکدیگر  
 گردنی دارند چون غایت شوند بانی  
 یاد آنکه از کلام ذوالنون مصری است  
 دوستی با کسی که بتو دشمن شود بر طیار  
 مردم نظر کرده بودی باین نظر گفتار  
 او ساخته بهیسا که در بسیاری از مردم  
 با اخلاق مذموم و سیرت بد از روی  
 سخن گفتن بنی عیب بی نقصان اند  
 از سخنان علی رضی الله عنه است  
 که عاقلترین عقول کسی است  
 که دوستی بدست آورد و دانه  
 باغ از آنکه بستاند  
 او را از آنکه بستاند  
 او را از آنکه بستاند  
 او را از آنکه بستاند

دوستی با کسی که بتو دشمن شود بر طیار  
 مردم نظر کرده بودی باین نظر گفتار  
 او ساخته بهیسا که در بسیاری از مردم  
 با اخلاق مذموم و سیرت بد از روی  
 سخن گفتن بنی عیب بی نقصان اند  
 از سخنان علی رضی الله عنه است  
 که عاقلترین عقول کسی است  
 که دوستی بدست آورد و دانه  
 باغ از آنکه بستاند  
 او را از آنکه بستاند  
 او را از آنکه بستاند  
 او را از آنکه بستاند

کوشن و نون و نان که در دست راست است  
 ز نوده از اسناد بر سر کوه که در دست  
 پانچ و نون و نان که در دست راست است  
 بعد از آن در ابل ان  
 بنی از نون و نان که در دست راست است  
 بنی از نون و نان که در دست راست است  
 بنی از نون و نان که در دست راست است

بول در سیده آن بطعم ترش و با لم کبیر قسمی کلان از دست در فعال کم زمان است و قسمی  
 کلان از دست بطریق ارغمان را بر جانهای و اثر باد شاه هند و ستان سفیر تاوند گویند برای حمایت  
 از جرب است که استامفج کاف و نون و سکون ال نندی و کبیر سینه  
 و قح تا فوقانی و الف یعنی شکر سفید که شکر چینی گویند و که استامفج کاف و نون و سکون ال نندی و کبیر سینه  
 الف نون و سکون ال نندی شسته طیام و مقوی اعصاب و اگر آن ملین و دفع فساد و تصفیه  
 باد که سیلا کبیر لضم کاف و مشهور آن و کسر با و با جمول لام الف در لفظ دویم بعضی  
 یا تختانی اسم سینه نوشته اند را تم کبیرا دیده پوست سخت و در دست سطر درخت کوی  
 است اغبر سرخ تیره و کبیر سینه پوست درختی است بار یکی در میان سینه و قمره در او مقوی  
 کرده و کمر داخل میکند و مانع رقتن آب از فرج زنان میداند و اکثر زنان استعمال نمایند  
 پیچیدی ماکه در موسم سرامی نهند کبیلوری الف کاف و نون و سکون لام و او کسر  
 مبله و سکون یا تختانی اسم محبوب کبیر است که بقدر وانه فلفل و زیاد از آن بسیارند تا بخواهند  
 بورق نقره نموده میفرشند خوشبو است که بش من خوش ملید مفرح و مقوی معده از کات  
 بندی بسیارند اول از در آبل نموده خوب مالیده میگزارند تا صاف آن نشین شود  
 بعد از آن در شیر گاوی یا تهاجوش نهند و با قدری شکم عجب در کلاب بنید و در جی که  
 بعضی کلاب بنید کبوره صرف بسیارند کبیر الف کاف و نون و سکون لام اسم کبیر سینه  
 که بغاری کنجاره گویند و آن فضل کبیر است گران و نفاخ و مضعف نه چشم و سببی و چون  
 دست به آن بشویند مزبل مسو طعام باشد که باری لولن فتح کاف و نون و سکون  
 و الف کسر را جمله سکون یا تختانی و قسم لام و سکون و او و نون همی از ناک است و  
 در دست لام باید که موسی بضم کاف و نون و سکون و او و سینه جمله عبری بنیده گویند

ببر نیش ز قطن و حاشی بر سیدان نازد  
 مردمان مرادوست نوزیدیم طعم تا  
 هم کن در دست داند گفست سیلا  
 سخن دوستان باید بشنید اگر مرادوست  
 یا بشنید که باید دانست و یک سخن را بکار  
 که اگر دشمنی کند نتواند و انقدر آزار نرسد

سران که شاید روزی دوست  
 و از اتصال حاصل آید شمع  
 ماوان از دوستی او توقع بودن چنین  
 خردندان گفته اند که بودت  
 و زده با دوستی است و در این دو اول  
 شردن مناسب شده و بجای نانی  
 یاران از نانی و زبانی و جانی نانی  
 بان بخوانی و زبانی اغبرین زبانی  
 باید نمود و از زبان جانی جان نوری  
 داشتن نشاید بر وفق حدیث نبوی  
 از رویه لازم است که دوست  
 دوست را دوست داری  
 داری از نانی و زبانی و جانی  
 بیان و حافظ و قح کبیر  
 دست نماند

بسیارند تا بخواهند

اردو عقل بیان  
 در عقل واقع میشود چنانچه  
 وضو با پس در بیان  
 دو عاقل خلاف و بیان  
 واقع میشود و مخالفت  
 نیز بی نیست که در آن عقل  
 اقل بیان بود و اجماع بیان بود

در بیان کلمات که بر اضم کاف و سکون با و خفا و او و سکون با و فارسی  
 و فتح با و هله و انز نایل و خواص ان زار مل کوزا به کهل اضم کاف سکون با و فتح تا فوق  
 و سکون لام و از اجزای نویسه چون با بیات سیده بر دل مانده مانده استجیل اضم  
 کاف کاف فتح کاف سکون با و او و سکون نون فتح کاف الف اسم خار خک  
 است کسیر کاکولی بکسر کاف خفا و سکون با و تخانی و راهله و فتح کاف و الف  
 و ضم کاف سکون او و کسر لام و سکون با و تخانی اسم کیده است که کشاند کضم  
 کاف و خفا و اضم کاف ثانی و تا فوقانی هندی و الف خفا نون و فتح دال هله و  
 سکون کاف الف قسمی از برج است و در خواص مثل اوست فصل الیاء التختانی  
 کیو بهری بکسر کاف یا و مجهول فتح او و خفا نون و فتح با و موحد و خفا و او کسر  
 را و هله و سکون با و تخانی اسم انجیر شستی است موافق بگو است خاصه فتح برین جمهور اطباء  
 هند انجیر گلی اعلی الخصوص پنج از برای برص طلا و داکلا محرب نوشته اند و در مزاج این  
 اختلاف کرده اند بعضی گرم نوشته اند و بعضی سرد کیو بهر خلاف یا کینز آمده است مشهور  
 کسیری است بفتح کاف سکون با و تخانی مجهول و خفا نون و با و موحد و کسر او  
 و سکون با و تخانی کیو بکسر کاف و یا و مجهول و ضم سین و سکون او پنج برگی یک  
 بر ناخن شیر مانند زردی در میان درخش لب بزرگ صحر اصحاب کفد بزرگ است  
 ام کل است و مشهور کینته بفتح کاف سکون با و تخانی و خفا نون مشهور خذف این  
 و فتح تا فوقانی و با و هندی شمش ترش هندیست بهی آسا و درخش کلان خام او یک  
 قابض شکم و دفع فساد و باد و صفرا و بلغم و سیده او ترش و شیرین زخمت و اگر آن قابض شکم  
 دفع تشنگی و فواق فساد و باد و صفرا و بلغم و سوره ضم و مقوی معده و دفع سکر سبی و جبار

دوست خصیصت بیکن که اگر ایشان  
 با یکدیگر صلح کنند از املات حاصل  
 از کلام شیخ شهاب الدین سرودی  
 منقول است کیو و فتح کاف و تخانی  
 و بسیاری که قوامی است و تخانی  
 و بسیار از آن سخنان ابو علی بن  
 ضعیف بسیار از آن سخنان ابو علی بن  
 عبد الله بن سنیاست و در آن نامه  
 کینبه چون شمع اندر یکدیگر چون  
 سیاحت چون خواب گزند و چون

۱۶۹

این از آن کینز کینز و مانند و خفا  
 که بگویند و پانیند بزرگی از موحد و فخر  
 خداست که بیان بر اندر صدفی را  
 به درجات عالی و فاضل از آن مغزی عشق  
 در بیان آنچه تعلق بفضیل است  
 از نقصان پدیدند که کینست از علم او  
 و از آنز گشت اگر از علم او کینست از فردان  
 می از اید عاقل کسی است که زبان  
 خود را از دست نگاه دارد عاقل  
 آن بود که زبان خویش قاده  
 بود می از آن زبان نگوید  
 عاقل کسی است که زبان  
 با از زاده در طبیعت انسان  
 است از حقیقت آن با از نم  
 از موذ از آن با کینست از آن  
 کلام کی عاقل است گفت

فاضل است که بوی کبریا در آن از سمازود  
 کمان بود که بویضا از کلام  
 از این نقل است بزرگ  
 کی است که فلان سمازود  
 فود از برای ادویان  
 فخری که از پنهان فزون  
 شده است ابو عثمان در مشغول  
 عقل بی صفای نفس و بی عمل باعث

سرد فکند و سرد است و خشک درجه دوم کثیرا بکسر کاف یا تختانی مجهول مختار  
 و فتح جیم فارسی و او و الف اسم خراطین است و در اطلیه واضحه قوت باه استعمال نموده می شود  
 خصوص آنکه از دهن انسان برآید درین بافتیست کیکر ابکسر کاف یا تختانی مجهول  
 و فتح کاف ثانی و راه جمله و الف گوشتش سرد و مقوی هفت دہات مہمی و حاجت خون  
 حیض کیکر بکسر کاف یا مجهول و قہ سین جمله و سکون را در جمله نیز گرم و فرح و خنده آورد  
 و دفع نواق مہق و کلف و صداع و حاجت و قاتل گرم شکم و دفع دملہا و فساد اخلاط ثلثہ  
 و مصنف زنگ اسم زعفران است کیت بفتح کاف و سکون یا تختانی و تا فوقا  
 خام و نارسیده ان سبک و قابض و دفع ہر تہ خلط و چون پختہ گردد مزہ ترش و شیرین آورد  
 و استسقاء و غلبہ باد و تلخه ز دفع کند و گران است و حلق صاف نماید و پاکیزہ دارد در ہضم  
 تشنگی میرد کیت پتری بفتح باء فارسی و سکون تا فوقانی و کسر ہاء و سکون  
 یا تختانی برگش ہر کیت ماند گرم و در دفع اثر زہر است و غلبہ کف میلان می دور نماید  
 کیلوٹ بکسر کاف سکون یا تختانی و ضم لام و سکون و او و تا فوقانی ہندی سرد  
 و قابض شکم و دفع تلخہ و کف باد است کیرت بفتح کاف یا تختانی مجهول و را و ہلہ و الف  
 و تا فوقانی و بجزت یا تختانی و از دید کاف آخر یعنی کرانک است اسم چراتیہ است کیورا  
 بکسر کاف یا مجهول و فتح و او و را و ہلہ و الف کیت ملی ماند و برابر ان و افزون شود و بر  
 خار دارد و سستیگیہا میانہ شاخچہ است ریشہ دار عملی رنگ بی بو بنا و گلش شنبو بود و بیش از دور  
 بسیار آید و از نزدیک کم و بعد خشک شدن نیز بویا بود و در لباسا گذارند تا مدت  
 لباس بویا باشد و درخت ان چہار گز و بلند تر و برگہا مثل برگ زہ یعنی چوار تنی در از  
 تر تہ پہلو ہر تہ پہلو خار و چہار سالہ گل دہد و ہر سال درخ او خاکت یزند و در کین تہ ہور

کہ در بیت از سخنان ابو علی جوئی است  
 عقل این است در غربت و لذت  
 عقل شفاست کہ در وی لاف می زند  
 فاضلترین بر یکہا لافانست بر دیو بگوید  
 بشورت عقل یک عقل مینو مند و فحاش  
 عالمگیری سطور است کہ عاقل اینہ را  
 شدہ دانہ و شدہ را در دفع اقلاطون بود  
 مثلہ در و خطو غائبہ از برای عالم  
 ۱۶۰

ہما آنکہ بیان من عقل صالح  
 کنید و بیکد کہ بر گویید بیدر جمع  
 از لذت می آید کہ بکند و بخت  
 عقل کہ عقل شہید کہ صلاح کردید  
 و بہ عمل آید و اخلاص کہ صالح است  
 بیان من عقل بہ صحت اختیار است  
 در واقعہ می بیند نیک نیک و بد را  
 عاقل وقتی آرزو شود کہ با جاہل  
 عاقل و عقل اند کہ عاقل وقتی آرزو  
 بود و نیت گفتہ اند کہ عاقل و بد را  
 سبب را در اختیار با دان بارند  
 استقلید است و سخنان  
 ناصح شایستہ از سلاطین  
 فرمودہ است کہ بخت  
 کار را نوازید چون  
 رسد اند و بگین  
 خندہ فکر و بخت و درخت است  
 نافع و در حال کہ بود

در آن چهار جنبه حاصل  
راستقراری نیست  
آنکه خود را از فکر امور  
دنیوی از دست بدهد

مناسی ایست از دنیا باطنی  
ز سروده پدید و یاد بر یاد  
فکر است پیش عاقل است

باز در دو پریشان باش که بیخود  
با خود بخوان خواهی از کاران خود  
تعلیم نماید و ملاحظه کنی که بیگانه  
بزرگان این تعلیم کنند شما  
بر خنده تقدیر اشبیل است امانا  
مکن باشد در عالم اسباب است و پای  
زیر ملامت گران گویند که چنین  
کردند خالی کسی اگر سواد نام  
نیک از آن میکنند که این عیبی  
بجای آورده و حفظ آن سامی باشد

و بهار که ملک شهر باندی اند بسیار شود کیشلی کبیر کاف یا به چهل ناه و قافی و کسر  
کاف ثانی و سکون یا تحتانی قعی از کیوره است سرن کبکی بنقسه از کبکی است  
صنوبر سیکر بر کھا و او ازده و افزودن بود بوش ملایم و خوشبو و نهال او شش هفت سال  
گل دهد سرد و شیرین سرد تلخ و تیز و سبک و دافع فساد و بلغم و حق کیوره را قه هم استعمال کرده شود  
دل و دماغ در یافته کیو آنچه کبیر کاف یا به چهل دو او و الف نون نخی و فتح حیم فارسی  
و ناه هندی شیرین گرم و گران سبی و مولد منی و تخمش دافع فساد باد و مهبی است پشم  
کنکج نوشته اند و آن نوعی از کرش برست کیلا کبیر کاف یا به چهل و لام الف درش  
راست باشد بقدر نیزه و برگ آن تنه سطرین نرم بر آید و بناد و تخته آبیگی او کشیده مانند لیکن  
در از تر و قراخ تر و از میان او چیزی صنوری شکل آید و آن تخمه بود و برگ بر تو دارد سرخ  
رنگ در هر خوشه هم فساد کبیر بود و در پیکر بخیار خود زرد یک پوست با سالی کشیده شود  
و چند قسم بود و بهترین اقسام او خورد که از امرت بان گویند و هر سال مست واری از و کذا  
قلم کنند و الا با بیار دعامه بنهار که کافور ازین پدید آید و این سخت دیگر است و پنج او سرد  
و مقوی اعضاء و قوی و دافع فساد و خون بلغم و برای سوزاک آب ساییده بخورند  
نفع مینماید لیکن ضعیف باه گویندی آورد و ثمر او شیرین و سرد و تر و گران نفاخ و بلغم افزا  
و دافع فساد و خون و باد و سورش سینه و ضرب و سقطه بعرضی نور گویند و اهل سید  
ثمر خام او را گوشت و بی گوشت پنجه میخورند و هنوز و هنوز و شاههای نرم او را نیز پنجه میخورند  
تولید منی و تقویت باه و دماغ تجر بر اقم رسیده است و مضعف سده است و نقل دارد و صلح  
او در نه پیل است و اطباء یونان عمل و قند و زنجبیل مرئی نوشته کیلا کبیر کاف و سکون  
یا تحتانی و فتح کاف ثانی و سکون را در جمله بول است در قعی است شهر صحرای خار دار

باز در دو پریشان باش که بیخود  
با خود بخوان خواهی از کاران خود  
تعلیم نماید و ملاحظه کنی که بیگانه  
بزرگان این تعلیم کنند شما  
بر خنده تقدیر اشبیل است امانا  
مکن باشد در عالم اسباب است و پای  
زیر ملامت گران گویند که چنین  
کردند خالی کسی اگر سواد نام  
نیک از آن میکنند که این عیبی  
بجای آورده و حفظ آن سامی باشد

۱۷۱

تعلیم نماید و ملاحظه کنی که بیگانه  
بزرگان این تعلیم کنند شما  
بر خنده تقدیر اشبیل است امانا  
مکن باشد در عالم اسباب است و پای  
زیر ملامت گران گویند که چنین  
کردند خالی کسی اگر سواد نام  
نیک از آن میکنند که این عیبی  
بجای آورده و حفظ آن سامی باشد

در آن چهار جنبه حاصل  
راستقراری نیست  
آنکه خود را از فکر امور  
دنیوی از دست بدهد

است که در طرفین  
 و آدم مستعد مانند کلاب  
 از دانه های آن  
 است و نادان در وطن  
 آدم قابل از جا که او در آن  
 صفت از دست نماند

برگس ریزه بسیار دارد و دو قسم نوشته اند یکی بزرگ و دویم خوردن و نور خار بسیار و کهنه را کم بود  
 پوست در دهن اشقن صمغ را مفید بود و اگر گریه را آس کرده چشم نهند حرارت چشم برطرف  
 سازد هر دو زخمت و گرم و تر و دفع سرفه و بلغم و عطشها بلغمی و انواع اسهال و اقسام بواسیر را  
 نافع بود و برگ رسته او چون در آب شیب تر کرده صمغ در همان آب ساییده و بخورد برای  
 سوزاک جرب مانند تجربه رسیده است و صمغ او و پوست سنج او و پهلوی او برای تقویت  
 باه و تقطیظ منی تجربه رسیده است کیست بکرم کاف و سکون یا در تخانی و نماز فوقا  
 بندی و بعد از نماز فوقانی هندی یا در تخانی نیز آمده است یعنی کمی رجم آهن است شیرین  
 و تر و گرم بود و باد و گرم و در شکم بر طرف کند و میلان منی و قویج و اما س نفهم تا باب  
**الف فارسی فصل الالف** گاجرین کاف فارسی و الف و فتح و جیم و سکون را  
 همه بطعم شیرین و معتدل در سرد و گرمی و شتهی طعام و قابض شکم و دفع کرم است و بواسیر و من  
 و فساد بلغم و باد و فارسی گذر گویند و از جمرات را تم است بجهت خفقان چون او را در تنور یا  
 نموده پوست با یک انرا جدا کرده خسته بیرون انداخته و در کالان نموده شیب من  
 بگذارند و صمغ قدری بید مشک گلاب پاشیده تنها بخورند یا با قند سفید آمیخته تناول نمایند  
 و نیز او را کوفته آب نر گرفته همراه گلاب بید مشک بچند بجهت خفقان تقویت من جرب است  
 همچنین است اگر غرق او را بکشند و دیگر فواید در کتب یونانی مذکور است گانگرگی  
 فتح کاف فارسی و الف خضار لون ساکنه و کاف فارسی ثانی و یا در تخانی مجهول ضم  
 را همه کس کاف فارسی ثالث و سکون یا در تخانی اسم بکیر است فصل الیاء  
 الموحده کبر و لا یضم کاف فارسی و سکون باء و جیم و یاء و سکون و لام او بوحس  
 و او باء تخانی نیز آمده یعنی کبر یا لبرنی خفت گویند و بفارسی جن خواص از کتب یونانی

در اسراف و خلوت و کثرت و  
 جمع امور علی بر حدیث غیر الامور  
 او سبها نموده حد اعتدال را از دست  
 نماند چیزی که عیب علت از آن چیزی  
 با کرم چیده نموده عضو اینک باشد قطع  
 کونش لازم است مثلا عضو را  
 اگر نگردد از برای حفظ باقی اعضا  
 باید برید که ضرر خاص را بجهت دفع  
 عام بویز کرده اند کلاب که حصول آن

۱۴۲

مقدر باشد قبول نباید کرد  
 دانش علم حکمت صحت است  
 و صاحب بر کتاب نایاب بین  
 و صاحبان و بوستان  
 چهار دانش بسیار است و سب  
 و خواندن کبیاسی سعادت است  
 اخلاق زلف نام و شانسانه و دیگر  
 تواریخ فخر است چیزی که بغفل  
 نباشد بر حکم توان کردن نوشته  
 انادوی شما و ما اصل از تربیت کن  
 کینه را نگذار که علم آموز که از اثرات  
 روحانی بیوزد و کلین چیزی  
 است که نفس نورانی دارنده  
 و منور در زبان و از سه  
 شوا ازین چیز است  
 سرانجام عیب نفس بختند  
 و آنچه لایق بگویند صاحب عقل





خود را بر مرتبه کامل علم رسانیدی بتمام نبوت  
 علم برتر از آنست که از آن نگاه باید داشت  
 و علم از آن نگاه میدارد در سطر اطراف نموده بیک  
 علم تمام چون نمی است که هیچ ندارد  
 از سخنان افاضل است که در این کتاب  
 از طلبی فایده علم حاصلی بزرگتر از اینست  
 از حیاست از درجه رسیدن که تا فخرین درین  
 کسب از روی علم گفتند که اینست که  
 تحصیل اینچنین کرده است ایضا از سخنان  
 ۱۶۴

و سکون نون و ضم دال مبله با سکون و او و لام اسم جنس است گنجهی بهترین اقسام است  
 و او را با مصالح و منافع آغشته و در روغن بریان ساخته میخورند و فواید در لفظ گنجهی گذشت  
**گلین** نفع کاف فارسی و کسر کاف فارسی دویم و سکون باء تحتانی و فتح را و مبله و سکون  
 نون و بعوض نون و او هم آمده است یعنی گلیم و بعد از کاف اول الف و نون و بجای  
 نون کاف فارسی دویم یعنی گالگرگت خست آن بقدریکت میباشند و شاخها با یکدند  
 و برکش شل برکش شکم براند و هنگام شکم ثقیل است باد و خون و تلخ دفع گرداند **فصل**  
**اللام** گوی بکسر کاف فارسی و ضم لام و او مجهول ساکنه و یا تحتانی تلخ و زخمت و  
 و هنگام سقم تیز و شیرین و گرم و بک و قابض شکم و مقوی اعضاء و شسته و دافع برقان و  
 جذام و جوشیدگی و تزقیدگی اعضاء و غشیان و تپ و فساد و صفرا و بر سوزگی طبیعت و از جمله  
 رساین است و بعضی مزاج این اسر نوشته اند و نزد اقم مرکب القوی است از جهت نفع  
 او در امراض حاره و بارده و محرر بقدریکم او ریزه تراشیده در آب انداخته و ظرف گلی  
 آبی رسیده کرده زیر آسمان گذاشته شیر او را صبح گرفته با صاحب حیات فرزند داده بسیار  
 نفع نموده و در حیات جوشانیده نیز استعمال میکنند همراه او و بیه و تنه است او را  
 راقم در او و بیه سوزاک تقویت معده و بابه و غلظت منی استعمال نموده و مفید یافته و نیز  
 است گلو و طباشیر مسادی گرفته از هر دو بقدر ماشه تاسه روز بجهت تپ زده داده شد  
 بسیار مجرب است کمتر در بردن از زهره و متخلف نموده مگر در جایکه ماده بسیار و غلیظ ایست  
 باشد و بعضی دانه پیل هم درین ترکیب اضافه مینمایند و ادماجد قرص از ترکیب اول  
 ساخته گاهی همراه قرص طباشیر بلین گاه همراه قرص گل با او و بیه نامه در حیات  
 مرکب فرزند استعمال میفرمودند و نیز تنها همراه کاسنی مروق و چکیده کاسنی استعمال باید نمود

گفتند از بی ادبانی که هر چه از افعال  
 کنند همان را قصد ادب از آنست  
 اینان در نظر ناپسند آید از آنست  
 کردم از سطر طالعین فرموده ملاحظه  
 بطبع سیدان نعت و زبانی  
 نیاید لهذا تحصیل علوم گویند که  
 سخنان سفاکست بیکه  
 سر و عینش یاد شده است

میشود که تنظیم است که تنظیم است  
 و استاد سبب حیات فانی است  
 از اسما و سبب حیات فانی است  
 ز زمین با سمان بر فصل

و در سفوف قلعی برای سوزاک و دیگر ترکیب که نسخ آن در حماله نافعه و علاج الامراض  
 مرقوم است استعمال نموده بسیار نفع میکند و طریق بر آوردن آن چنین است که بگیرند  
 گلوئی و ریزه ریزه کوفته آب او گرفته در ظرفی همراه آب بکر ساده خوب از د  
 صل کرده بگذارند یک شب باز روز بعد از آن آب لاهی دور ساخته سفید که نشین شده است  
 از آب بگذرد و خشک نماید بهترین طریق همین است و طریق دیگر در میان کتب کوره نیز  
 مبین است گلوئی بکر کافارسی ضم لام و و او مجبول و خوار نون و ال جمله و الف اسم شمر  
 هوست فصل النون گمنی بضم کاف فارسی و خوار نون و کسر با و موحد و خوار  
 با و سکون یا تختانی و مشهور بضم کاف فارسی و خوار نون یعنی گمنی است تا بتیاری  
 بوته او بیارده دارد و برگ میوه مانند کنار از تیغ بر آید بعرنی ساروخ نهشته اند گلیار  
 بفتح کاف فارسی و سکون نون و یا تختانی مفتوح و الف را و همله نام گل هندی مقوی  
 اعضا و منقی معده از اخلاط بد و دافع جذام و دامیل و شور و فساد خون اما س عضله  
 او ساخ قروح کند در دوی بفتح کاف فارسی و خوار نون فحم دال هندی و سکون را و همله  
 و ضم دال همله و سکون و او و کسر با و موحد ه سکون یا تختانی قسمی از گاه است سرد و  
 قابض شکم و دافع گرمی و سوزش اعضا و خشکی و فساد معده و خوار نون و جذام و آسین  
 نرم کند گند لون بفتح کاف فارسی و خوار نون و سکون ال هندی و ضم لام و سکون  
 و او و نون و در بخت لون بیاید گند پیل بفتح کاف فارسی و خوار نون و کسر دال  
 همله و یا هندی و یا تختانی و سکون لام بعرنی از خر گویند و اکثر از خر امر جیاند گند و  
 را تمیم همین صبح است زیرا که چهره مر جیاند و از خر قریب است و گند پیل که مشهور است  
 گیاه است بقدر روح فریاده از آن و گلش خوشبو بگراند گفته شود مر جیاند و گند پیل

در باب ملاقات  
 باید که کسی بکشد و در است  
 پیش آید از او اعراض کند  
 بصفت از او اعراض از آنکه بصفت تو  
 خواریت و اعراض از او اعراض از او  
 خواریت از او اعراض از او  
 خواریت از او اعراض از او  
 خواریت از او اعراض از او

بر خاستن تا بلالت انجام گرفته اند  
 چون کسی در محلی وارد شود او را حفظ  
 مرتب مقدم داشته بقدر آنچه پیش  
 ۱۷۵

از زبان بیارده از حرکات  
 سکنات و اقوال بچشم نقل  
 از زبان بیارده از حرکات  
 سکنات و اقوال بچشم نقل

نماند و از او شنیده دارند / کف بکنند بدان شماره / وقت گفتار دست بچشم باز / بنام دست نماند در نفس / نماند در سخن بنام دست / نماند در سخن بنام دست / نماند در سخن بنام دست

یک اند لیکن کند بل را از خرمی میگویند والد علم بالصبوب بطعم زخمت. هنگام مضمخ  
 و گرم و دافع امراض گلو بیماری آل و فساد صفرا و خون بلغم و تکی نفس و سرفه و سبت  
 کند به پروره بفتح کاف فارسی و خفازون فم دال ممله سکون با و کبر با موحده  
 و سکون با و ضم را به ممله و او مجهول و فم از حجه و سکون با اسم بروزه است و با موحده  
 گذشت گند رضم کاف فارسی و خفازون و ضم دال ممله سکون را ممله قسمی از یوبیا  
 و در بحث لام بیاید گنجی انضم کاف فارسی و سکون نون فم جیم و الف اسم چینی است  
 کند سکت فتح کاف فارسی و خفازون فم دال ممله و خفازون فم دال ممله سکون  
 کاف ننگام مضم تلخ و گرم و ملین و دافع جذام و امراض سبز و فساد بلغم و باد و صفرا و اکنه و ارجله  
 رساین است یعنی کبریت گویند و عرق گوگرد را رقم برای جرب و افسرده استعمال نمود  
 مجرب یافته و برای تقویت معده نیز مفید و مضر بدان است و ترش و بسیار تر بود و  
 خر مهره در روگداخته شود و تیز آب است و یک قطره از او برای فشرده یک فحانه کفایت میکند  
 و مقوی با هم با وجود ترشی میداند و بطرقی که رقم عرق برمی آرد نیست که گیرند  
 پیاله چینی در رنگه پشت او سه سوراخ کنند و نارنجستی بر او نصب نموده بخیری بیادینند  
 و هر سه پایه چراغی نصب کنند و در میان چراغ کنند هک اندازند و دو سه فئیده در روز  
 پیته که بگند بسوزد آغشته باشد روشن سازند در هر سه پایه چینی ظرف نیز بگذارند تا  
 بسط پیاله رسیده در ظرف پایین بچکد لیکن در مکانیکه چراغ روشن نمایند محفوظ باشد  
 هوا با وزر سد و پارچه از اثر دوش بوسیده میشود و خوب کند هک و روشن کند هک در  
 علاج الامراض و حیا نافعه مرقوم است گند هک بفتح کاف فارسی و خفازون و  
 سکون دال جملة و خفازون فم کاف الف اسم مدک نی است یعنی دانه مویز

لوگن بر سخنان اینها پیدا زد / نماند و از او شنیده دارند / کف بکنند بدان شماره / وقت گفتار دست بچشم باز / بنام دست نماند در نفس / نماند در سخن بنام دست / نماند در سخن بنام دست / نماند در سخن بنام دست

سیان کناره بکبر گرفت چکس نام / ارادل و خوش آمد گویند / خنک و در پوستی دوستی است / زاندا و فضل او صلوات علیه / و حکم صحبت دانه / عقده با صحبت ناموافق است

شورت و مباشرت با نفس  
عقلان نباید کرد بخردی  
مستحق حاصل میشود علوم  
سنان نماز جامی نشستن  
تفاس از خود باید سخن خصوصاً  
و غیر هم در این مجلس  
راه سخن داشته باشند  
وصل

فصل الواو گور و چنان بفتح کاف فارسی و واو مجهول و ضم را و همله و واو ثانی مجهول

و فتح جیم فارسی فون الف و بعضی الف مع قوف نموده اند یعنی کوهین حریت زرد  
زنگ که در کاه نمجد میشود و زنجت و مسرد و باهر که باشد مغز و منظر بود در افق آید آفت جن و  
بری و فساد خون و حافظ جنین از اسقاط طایر ارم جگر بقدرت گور در من نیز گویند  
کاف فارسی و واو و همله مجهول فتح دل همله و خفا و سکون گو مان بضم کاف فارسی  
و سکون حاد و نیم و الف فون دوار بندیت شیرین و در گرم خشک که ان ملین  
در دفع فساد باد و صفراء و بلغم و یرقان و آناس اعضاء و گرم شکم همین قدر صاحب اشکوی  
نوشته لیکن که هو مان که شهرت با ضافه هار بعد کاف نهال او در خرابها بسیار یافته  
میشود بقدر گز و زیاد از گز بود در موسم برشکال بسیار شود و گلهای بسیار دارد از  
گل نوزنگ و برابر لیکن گل نوزنگ سرخ و این بنر و بعد خشک شدن مایل سفید  
بود و سوراخ باریک باریک در و پیدا شود با الجمه گاش مدور بود و فی الجمه صعبه دارد  
گو بهی بضم کاف فارسی و واو مجهول و کسره با موحده و خفا و سکون یا و تخانی قسم  
بوده که از و بسطان می دهد گش مشابه سیرگت ب که نورسته باشد بود سبک  
قالض شکم و مقوی و دفع فساد و بلغم و صفراء و خون و پر می و سرفه و دامیل و شوره و باد  
گوها بضم کاف فارسی و سکون و واو فتح ها و الف اسم پرشت پرنی است کور یا کسان  
بفتح کاف فارسی و واو مجهول و واو همله فتح با موحده فارسی و الف فتح کاف و خفا و  
و الف دویم و فون قسمی از کبری است گور ک بفتح کاف فارسی و واو مجهول و کسره  
همه کاف قسمی از پوست گو ه بضم کاف فارسی و واو مجهول و ما هندی گوشتش مقوی  
و سببی و شسته با آرد و دفع فساد و صفراء و باد است و لجر بی نصب بفارسی سوسما گویند

و هضم در بیان اینچه تعلیق  
فانے دارد اسلاطون فرموده  
کره و الارض مرکز و الافلاک  
و الحوادث سخام و الانسان  
الرامی بود تعالی فاین المفر  
فواننون مصری را گفتند نیاجیت  
گفت هر چه از خدا داخل سازد  
فرموده که آفتابه اهل بصیرت گزین  
روزگار کافیت بسیار کار باشد

۱۷۷

که از آنست کنند چون او کار  
و یک پیش آبوستایش نماید طلبینا  
خاسانیت از آنده و قیقه از آن  
یافته است او را در طلبین بیان  
یافت او را آنده می در در آنکه گویند  
نکله دارم که فوت نکردد و اگر این باشد  
از نیکو فوت نخواهد شد یقین میداند که  
از برای نیز خواهد گزاشت پس از آنکه  
است همه حال طالبینا چه بنده هم  
است که نشانی او را در نظر آور  
و سخن بسیار پس قودرا  
است در آنجا چون بان  
است که از آنده چون  
است که از آنده چون  
است که از آنده چون

که گمان او فرود است بوده  
است و مقصود از آن فون  
است که از آنده چون  
است که از آنده چون  
است که از آنده چون

از زیاده شده در زبان  
 نشانه دومی در زبان  
 نگاه داشتن بهما و باران درون  
 نگاه داشتن انسان در دنیا  
 از نگاه داشتن انسان در دنیا  
 بخش احوال در عذاب لال

است اینها در سوزانند  
 انهای در عرض نیز در اول  
 و تمنع از اوقات ان کم است  
 دیده میشود و از غیر اینها  
 میشود از غیر اینها  
 ان لغت خود را کام بند  
 مشغول بود از غفلت فایده نباشد  
 کسیکه غمت دیدار با فرار سازد  
 و منتقل مدحون زنده شمارد  
 زنده گانی او بر او نباشد  
 ۱۷۸

گورس مضم کاف فارسی و او و جهوری قرار جمله سکون بین جمله دومی که بچوب بطریق  
 ستعار گت فته باشند و او ایوت نیز گویند نیز اطلاق لفظ مذکور بر شیر و غیره مینماید گو کهر  
 بضم کاف فارسی و او و جهوری مضم کاف خفاء با مضم را جمله سکون و او دافع تشکی  
 تشکی نفس سرفه و دشوار بول و شکننده سنگ شایه و دافع امراض دل و فساد باد بطن  
 با حجاب المله و لغاری با الحی المعجم گویند بری و بستای باشد با آن شبیه نباشد و از آنجا  
 او منبسط بر روی زمین خوار از شمش صلبت به پهلوی خوار و قسمی از دکلان است از  
 گو که و کهنی گویند در دهنبری آورده که دافع غلبه خلط ملته است و آتش گزنی را نیز آید و  
 در دشکرم را دور نماید و منی زیاد کند و فریب سازد و سرد و شری منقوی باه و بدن و جهت  
 منی و سوزاک و زحمت شانه سخت مفید است و بزبان سنگرت گوچه گویند بضم کاف  
 و او و جهوری مضم جیم فارسی مشد و خفایه سکون جمله گو دتا فنج کاف فارسی و  
 سکون و او و جهوری مضم کاف فارسی و او و جهوری مضم کاف فارسی و او و جهوری مضم کاف فارسی و  
 است گور که گری بضم کاف فارسی و او و جهوری مضم کاف فارسی و او و جهوری مضم کاف فارسی و  
 دو کاف اول مفتوح ثانی ساکن و کسر را جمله سکون یا تختانی اسم خیار زرگ است  
 بضم کاف فارسی و سکون و او و مضم کاف فارسی ثانی و سکون لام شیرین گرم است و سهیل  
 طعام و سبزی و سمن و غیره استخوان شکسته و محل عقد ما و گره با و دافع فساد بطن و باد و خون  
 و شور و خنایر و دافع پر میوه و جذام و سرخ باد و ضعیف و لاغری بدن دافع بسیار عرق و جوی  
 و اماس اعضاء و کهنه این بغایت هنزل و از جمله این است بعرنی مقل گویند و معجون گل  
 از حکیم فتح الله در مجال نافع و علاج الامراض مرقوم است برای فواید محره بکمال مرصه  
 است و قسمی از گول است که از اینها گول گویند گویند فی بضم کاف فارسی و سکون

بسیار از اوقات ان کم است  
 دیده میشود و از غیر اینها  
 میشود از غیر اینها  
 ان لغت خود را کام بند  
 مشغول بود از غفلت فایده نباشد  
 کسیکه غمت دیدار با فرار سازد  
 و منتقل مدحون زنده شمارد  
 زنده گانی او بر او نباشد  
 ۱۷۸

خوب است از آنکه آرام و سکون  
 نوده باین دنیا می نماند  
 نفس را بطبع خاصی بقوت  
 بختی بسیار که بکین است  
 نیست و دیگر بسوی  
 نیست و زودتر از دیدن آقا

نمودن قوت ماقده که کبیر  
 و بسیار است و در برج عالیست  
 بسیار که بازی نخوری از دنیا  
 لذات آن که نمی باشد  
 از نسیبانی که چند لذات  
 و آنچه که خوردن چیزهای  
 و انعامیدن مرغوب و پوشیدن

داو و خفای نون و سکون دال هله و کس نون و سکون یا در تختانی از میوه هه مخصوص نند است  
 سرخ رنگ بای یک پوست بقدر فاسه و ندکی زیاده از و فاسه بدو و او مایل خروطنی است  
 ملین و مصلح بود اقسام گرم معده دور کند و بسیار خوردن می گویند خشیان می آرد خاصه اگر تا  
 خورد شیرین سرد و نفاخ بود و برای سر نه مفید شود گوئی بضم کاف فارسی سکون داو  
 و کسر لام و سکون یا هه تختاسه نه ترش و شیرین و سرد و دفع صفراء و حرارت یاد  
 و بلغم بود و منی بیفزاید عبری مرجان گویند گویند بضم کاف فارسی و سکون او و کسر میم و سکون  
 یا در تختانی و دال هله و آخر کاف نیز اضافه کنند یعنی گویند کفعی از جواهر است ترش و  
 گرم و باضم و آشتهها آورد و در امراض ریجی دفع نماید و دیگر خاصیت مثل سنگ خند کانت  
 است گو رگ پان بضم کاف فارسی و داو مجهول و فتح را هله و سکون کاف فارسی  
 دویم و فتح باه فارسی و الف و سکون نون اسم رویدگی هندی که برگ بسیار ریزه دارد و بسیار  
 بد و اند و نیز زین افتاده باشد گو ر بضم کاف فارسی و سکون داو و فتح لام و سکون را هله و  
 کلان از درخت جامن زینب که چکن گش مستطیل نو که در پوست درخت سفید رنگ  
 و میوه آن بسیار مشهور است اندکی از آن نیز زیاده در برابر انجیر که آنرا گجراتی گویند و رنگ  
 سرخ میشود و در اول تلون بنر و چون بچته او را بشکافند مثل سپهر با بر و آیند و گویند چون  
 بدون شکافته او را بخورند باعث حفظ صحت چشم است سرد و خشک نوشته اند و بعضی گرم  
 و نیز نور اغم سرد و تر است صفراء را تسکین دج و خام او را والد ماجد بطریق نان خورشید مرضا  
 که اسهال داشتند با خون بواسیر استعمال میفرمودند نفع میکند و اطباء هند قابض شکم نوشته اند  
 و طبعی البضم است و پوست درخت او را برای زخمها بسیار مفید نوشته اند و نیز اگر پوست او  
 بر زخم چوب اشال آن بر بند نفع کلی نماید و آب لاهی آن خوردن در شکم آرد و اگر از کوه

بباس از نیت و سوار اسبان  
 بیش قیمت و غالبند بر دشمنان  
 و کجای زمان اشال آن بچند است که  
 عالقات بدو از او بینه احتیاجات که  
 کزشت و حقیقت آلام نند است  
 تشنگی و تعب بسیار  
 اینست که المومنین  
 راه رفتن کشید و اگر با وسر  
 نشوید و پیش از ننگانی از نصب  
 که نسا زب کجی فرموده بگویند  
 ۱۴۹  
 از ننگانی که از ننگان ننگان  
 از کلام بزرگی منقوست که اصنام مختلف  
 اند و از حواقرقون بعضی کسان را نفس  
 ایشان بت است و بعضی را از آن و بعضی  
 را فرزند و بعضی را کسب نه و بعضی  
 را نماز و روزه و علی بن ابی طالب  
 بسیار و برگس سبب است از کلام  
 ابو بکر شایسته است کسیکه عبادت کرد  
 او پسند آتش مالکیا است  
 از ننگان بچند است  
 او بینه پیش است  
 انگس برای آن بزی  
 امیدوار است  
 ایمان از کس  
 دست از کس  
 از ننگان  
 از ننگان

نکنند یکدیگر تا کل بیندازد زیاده  
 است راضی آن بود که سوال  
 زوده که بهترین گفتار است  
 از باب قناعت  
 فصل یاد در  
 هزار این حرف را سخن کن  
 بگویم از در نامم

پست سازد و تنه یا ماست جو باشد تری میخند بخورند و در آن سر سرد و سردت مزاج دور  
 نماید و اگر شیر او را بر شور و دامیل بر بندند تحلیل نماید و یا فنج داده منجر سازد و مفرح است  
**فصل البهار المهور گومان** بضم کاف فارسی و خفایا و ضم و او و فتح میم و الف و سکون  
 نون اسم گومان است که پی فستج کاف فارسی و خفایا و سکون یا در تخانی و با فارسی  
 شمر میخوش بندست یا رتنی که پور اب کاف فارسی مضموم و خفایا و سکون و او و فتح میم و الف و سکون  
 فارسی است گوشتش شیرین در طعام و هنگام بضم تک سبک شتهی و افزاینده صفا بلغم و غیره  
 فساد باد و بهی مقوی اعضاء و چشم در اتم چند مرتبه خورده گرم و مقوی میداند باز هر چهاره سنا  
 نیست خوردن آن مردم توران که خوگیه بستند اکثران میل دارند و مفید بودن او به باه بسیار  
 بیان نمایند وزیر الماکند و ستان نواب قبادین خان جوم در سر الماکند گوشت است انواع مختلفه  
 تناول مینماید و اسپ جوان و نازه و خوبان میفرمودند که بعضی جانوران و حیوانات دیده که  
 احتراق خون و ضعف لسان بهم رساند دیگر نواید او شیر او در کتب نانی مرقوم است و نیز  
 اشخاص دیدم که به استعمال شیر او منتفع شدند و تقویت باه و معده و مزاج لیکن آنکه در کتب  
 مرقوم است که سگرمی آرد این میان نکرند که هول بفتح کاف فارسی و خفایا و سکون او و لام  
 جغرافی که روغن از او بگیرند که گو او را که کاف فارسی و خفایا و سکون یا در تخانی و او و لام  
 و او و ثانی و الف و را و همله که او را هم بگویند بناب صبر است و دراز بمقدار نیم گز  
 نهایت یا بقدر یک گز گاو و م و ضم و پر از رطوبت و بدبو و دندان مثل دندان اره دار  
 و نیز رنگ تلخ و سرد و سهیل و دافع امراض پسر و جگر و فساد بلغم و صفرا و خون و نیز آبله بدن  
 و درستی پوست و قدری صفر انگیزد با سب سیده هر که بر دستها مالند و آتش بدست گیرد نسوزد  
 و در او و به بسیار آب شعل می شود ناخواه را نیز در آب چند مرتبه کرده خشک ساخته استعمال میکنند

بمیشود و کسب قناعت گویند غنی آرد  
 جز نیست که محبت را ببرد گفت طبع  
 علم حکمت نباشد و ذوق از اینان نیست  
 داشت و پوسته سیلگت مراد است  
 تا بسازد و مغز بر هر کس این فایده  
 ۱۸۰

باشد گویند او کاسه است  
 که در آن آب بنجور بود و بپزد  
 این بنجور کاسه بنجور است  
 حاجت از آن تندرست ناهل  
 خوری است شما وقت که کوز است  
 و اگر از شما بود بگویند که با بود آن  
 عاریت بوده اگر ملک بودی از شما بود  
 و از شما بگیرد و از دیگری نماند  
 نشدی قناعت با ز مال غنا  
 و در ص بسیار زلت از تو خط  
 ز یادتی خود اینند و تعب  
 چ از ناخن است پس بگویند  
 است شارا از کلام اوست در ص  
 زین کلمه است قانع ترین  
 است شارا از کلام اوست در ص  
 زین کلمه است قانع ترین

فصل یاد در  
 هزار این حرف را سخن کن  
 بگویم از در نامم



که مستولی از دست لغاتی خارج  
 از برص پس طبع غلبه  
 است از کلام بقراط است  
 قاعده است نسیب بقوت که شمار  
 بر یاد دارد و در سرفید  
 از خود حاجت را  
 تا باشد در مری

رفع در شکم و هضم طعام بسیار مفید همچون گهیوار تا یف الداجد در علاج لامراض و حماله نافه قوم  
 است برای امراض بارده نافع است گندم کافور سی خضار و نون و ضم کافور سی است  
 و کبیر خم فاری و سکون است که اسم عبدالدیک است کنایه گویند و مانند سوی و قوی ل نهی  
 و شتهی او دفع صفرا و بلغم و امراض چشم و جرب میل و شور و باد و جذام و گرم شکم و هم سفید از  
 جلگه کونید در خواص مطابق اول است و در ادویه قوت باه نیز استعمال میشود که گه گه است  
 کافور سی و خضار و سکون و مملو کافور سی ثانی و خضار هائانی و سکون ثانی و قوتانی بند  
 بعربی صبر و میونا خالا مند را و بفاری اقات است گویند و شایسته چکلی در مش در از رنگ نیک  
 گردد و فصل الیاء التحانی کیده کبیر کافور سی و سکون یا تحانی فم و ال مبله  
 و مایه نافع امراض چشم است و گرم و خشک و بل او جالی کلف و محلل خنار و طایر سی است  
 سیاه رنگ بعضی صهب باز و جره را شکار کند و بعربی عقاب بفاری که گویند گنده  
 کبیر کافور سی و سکون یا تحانی و خضار نون فم و ال مبله سکون با گل مشهور است بر گزیه  
 بسیار در رنگ دارد لهذا بفاری صبر گسی گشته خواص او در کتب سی بنظر ارقم در نیامد  
 گیند البته کافور سی و سکون یا تحانی و خضار نون و ال مبله بندی و الف قسمی جای  
 است برکت و پوست او سیاه چین دارد در غایت صلابت و پوست او سپی ساق و در  
 بصورت سپر و از آن سپر سازند بسیار تخف و پاکیزه شود و در شش شمشیر نیاید و شاخ او از  
 روی بینی او منحصر در یکدیگر و دو و صورتش همچو کبک است به گوشش واقع باد و حالبین ل و بر از  
 بخور شاخ او جهت بوا سیر و حراد و گر زیندن هوام نافع نوشته اند شاید آب  
 نظری که از شاخ او ساخته باشد جهت رفع بوا سیر مفید و طلا کردن سپه او موثر است  
 بفاری اسم کرکدن است گهیون کبیر کافور سی و سکون یا تحانی و خضار و سکون

نیست چیزی این خنار که اصلاح  
 زیاد است از شش و در کبیر  
 وقتی مقدار است از برای آن کار  
 این وقت صورت نمی بندد پس طلب  
 چیزی که مطلوب است شایسته که  
 شدن او پیش از آن سئو نیست  
 از رنگی بودن که زبان و بان  
 بیخوردن و نیز گفته اند که در رنگی  
 مردان که حاجت پیش کسی از آن

۱۸۱

زیاده بپایند است  
 گفت ای پسر من قیامت کن از دنیا بفر  
 که نشسته اند و گفتند که از دنیا بفر  
 بگری که رفیقم را که ماند و بقیام در از دنیا  
 بماند که در آن کنی و خود خادم باش  
 شو از غیر بدار او بملایمت و خین را بر  
 سازه زمین را خوابگاه و ماه و ستاره  
 را بر این و مشعل علم و دانش را مطلب

و علم را آداب است  
 مکتب انبوه که به سزا  
 حافظین است زبان خود  
 لاتی بهادی به زبان گفتند  
 از زبانه اند سفر ادا گفتند  
 از زبانی بنیادی گفتند  
 از زبانی بنیادی گفتند

آن بود که زنی را در سفر او  
 و بارینا چون سکنه زانجا بافت  
 بود که می ایستد و نماند که در آن نوشته  
 و تکیه بر قضا و قدر است سلامت است  
 موجب اطاعت غیر مخالف است  
 سکنه بر دیو جانس کلکی گفت اگر با صحت  
 داری ترا از بساید بنویستی ساری  
 گفت چگونه نصیحت کنم با تو که کن  
 ترا ز تویم دیو جانس کلکی گفت که پادشاه  
 ۱۸۲

که در آن زمان  
 حکیم است و برین عادت آن بود  
 گفت زمانی مال از سخنان افلاطون  
 حکیم است و برین عادت آن بود  
 حکیم است و برین عادت آن بود  
 حکیم است و برین عادت آن بود

واو و نون اسم گندم است چرب و بیضیم و مفرح بود و استخوان شکسته درست سازد  
 و ملین بود و قوت بدن بخشد و باد بلغم دفع کند و منی بفراید و روغن چوبه او برادر اولم  
 سوداوی مجرب است و بهترین طریق بر آوردن او نیست که گندم را در خالی را شنبک  
 در آب کرده صبح بطریق متعارفه در شیشه چوبه بکشند گیر و بکافور سی و سکون یا در تخم  
 و ضم را در مملد و سکون او شیرین زخم است و سرد بود و زخمها را مفید آید و منور بدن است و  
 دافع بواسیر حرارت بود و برای ابتدای او رام نفع مینماید و مشابهت گل ارغوانی دارد از جهت  
 عطاران هندوستان وقت فقدان گل ارغوانی که در اعوص او میدهند باب اللام  
**فصل الالف لانی بفتح لام و الف کسره نون و سکون یا در تخمانی و نیز اول الالف**  
 گیاهی است گویند اسم عربی اشان است لامی بفتح لام و الف کسره نون یا در تخم  
 اسم السی نوشته اند لاکه بلام الف فتح کاف و بند می اسم لک است سرد تر و برادر فوزه  
 رنگ و دافع فساد بلغم و خون صفرا و دماییل و شوره بر سر و سقطه و جوش و گرم که در جام و آب  
 جن بر می برای مساک منی اکثر استعمال آمده صمغ کنار است و نیز دانه لاکه گویند و چون در  
 بعضی از تصرفات میکنند بدینصورت گرد که مروج است لاجامه بفتح لام الف جیم و الف  
 و فتح جیم و خفاء نون و وال مملد بند می اسم فوزه است در جثت باد را بداند گشت لاجورد  
 بفتح لام و الف سکون جیم و فتح واو و سکون او مملد اول مملد پوزه سرد بود و صفرا دفع نماید لاکلی  
 بفتح لام و الف خفاء نون و فتح کاف فارسی و سکون لام و سکون یا در تخمانی اسم درخت کوه چک  
 گرم و دافع فساد باد و بلغم در شیبای معده و امعاء سهل متعین لاجامه بفتح لام و الف جیم فارسی  
 شد و خفاء و الف اسم لاکه است **فصل الباء الموحده** بهیچ بفتح لام و کسره و جیم  
 و خفاء و یا و یا و جیم و را مملد و الف گرم است و دافع فساد بر و دماییل و جوشیدگی ساری و جام

و در این سید جای که چو در صولت  
 در این سید جای که چو در صولت  
 در این سید جای که چو در صولت  
 در این سید جای که چو در صولت



که بان که نام با نام رسیده است  
 مازاد کار بوده از این  
 سلطنت نوریست گفت من  
 عار و فساد و فساد و فساد  
 در میان است ایشان

و انشی او الجهنمی گویند بوض الف یا تحتانی سردست بسهل و مجمل و مبهم و دافع فساد و با دو  
 و لغت هم بفتح است و نیز اطلاق این اسم بر گشائی خوردم آمده است و بعضی هم کاف و فارسی نیز  
 یعنی لکنه لکنه یعنی بحر بی بیرون الحضم گویند چندی سهل بفتح لام و سکون جیم فارسی و خنای  
 و کسرم و سکون باء تخلف و فتح باء فارسی و خنای باء سکون لام اسم بیست فصل الکما  
 لک بفتح لام و ضم کاف و سکون جیم فارسی اسم بیست و یکم فصل الکما  
 جیم بعد از لام نیز آمده یعنی لک بفتح لام و سکون جیم فارسی و خنای باء سکون  
 موحده و باء الف اسم هاست که لغاری نیز گویند فصل الواو بوده  
 پس لام و او مجهول و فتح ال ممله و باء ضم باء فارسی و خنای باء سکون باء  
 ثانی شیرین سرد و تر و سبک و مقوی اعضا و قانص شکم و دافع فساد و صغیر و مدبول  
 و قدری بلغم و باد انگیز و باء ضم لام و سکون او و فتح ال ممله و باء ضم و قسمی از و  
 سفید است فقیر درخت او را شاد به نکرده پوست درخت او از طرف کوه می آید اکثر  
 سفید رنگ و سطر بر درخت سرد و بلین مقوی چشم و دافع فساد و صغیر و خنای باء سکون  
 اعضا و جابرس خون حیض و اسهال و کل او شیرین تلخ و قانص شکم و دافع فساد و بلغم و صغیر  
 برای امراض چشم و غلظت منی و تقویت باه در معاینه استعمال در آمده اکثر جانفع  
 نموده و تر کیست در آن نموده است در عجانة نافع و علاج الامراض مذکور است لوا  
 بفتح لام و واو و الف خرد تر از قیر است و بعضی نوشته اند که لغاری پودنه گویند و در  
 غیر است و پودنه بسیار خورد و کوچک است و اهل هند چهار قسم نوشته اند پانسل کورک  
 پوندک بهر گوشت هر سه سرد و تر و مقوی دل قانص شکم و شش طعم اول گرم است  
 و بلغم انگیز و دافع فساد و موم و موم دافع فساد و بلغم و باء جمله گوشت لوا سبک و معتدل در حرارت سرد است

از جدول که بر غنای کرده گفت  
 در شکار گامی پیاده را در دم  
 گامی چید رفت سواری با و رسید  
 لکدی ز پدای پیاده بگفت و مگافا  
 یافت لاجرم شاز شرم و عدل که در دم  
 دوقی نوین روان حکما و موبدان رخ او  
 و گفت بقدر دانش خویش که چند  
 در مصالح بادشاهان گویند ز چهر گفت  
 بادشاه را در دوزخ هر چند پند از شهرت  
 صدق گفتار و شوق بادایان و کرم  
 ۱۸۴

در دست داشت و بر سر او  
 نیمی از کوه بود اول آنکه  
 بود است و در کار است  
 در دست داشت و بر سر او  
 نیمی از کوه بود اول آنکه  
 بود است و در کار است



زیاده از پنج گانه از این جهت  
 آن که در وقت خوردن  
 تفریق نمایند و در وقت خوردن  
 کمانند و در وقت خوردن  
 و در وقت خوردن  
 صاحب اختیار اختیار نمایند  
 بر این خود را در کتاب  
 خبر گران باشد اگر چه نام  
 و تفکیک غیره ساز جنگ طلب  
 بفرستند که بی استقامت  
 و در کتاب

صاحب سپاه در این شهر  
 اصل دولت است که مردم  
 بنام حکیم جازق بنی  
 صاحب دایقه سفره چین  
 و فنی خوش الحان و مطلوب  
 وکیل است تقاضا در دست  
 پناه برادر صاحب کنگش  
 بیشتر از سایر کار و غیره  
 کجا دارند و سرگروه  
 تصور نماید که بیک بار  
 و ضامن بشود باز و بیست

مطالعه از زنگنه  
 از زنگنه که بر لاله  
 زنگنه در وقت خوردن  
 از زنگنه که بر لاله  
 زنگنه در وقت خوردن  
 از زنگنه که بر لاله  
 زنگنه در وقت خوردن

شامی دست او گرمی زاید دارد و مقدار قلیل از دستمال سبکند برای امراض باره دفع مینماید و در موسم  
 سرما استعمال مایکند و لبان که از دست شامی کند و میگویند اینم صحت است بزبان سبک کند و  
 او چون بضم لام و سکون او و فتح جیم فار و سکون نون هم طباشیر است و بسو چون نیز گویند  
 لولی بفتح اول و سکون او و کسر لام ثانی و یاء تخطانی اسم لیلی است لومری بضم لام  
 و سکون او و فتح جیم کسر و سکون یاء تخطانی اسم روبا است لوناگ مشک بفتح  
 لام و سکون او و و خفاز نون و سکون کاف فارسی ضم سیم و سکون شین معجمه و کاف نام کلی است  
 درختش دور بسیار دارد و بلند بقدر دو گز و گلش سفید خوشبو مقوی آل و دماغ گرم معلوم می شود  
 لوبیا بضم لام و سکون او و کسر لام و حده و فتح یاء تخطانی و الف غله مشهور است گرم و خشک  
 است و نفاخ از این جهت تحریک یاب نماید و بول و حیض براند و خواجهاها شوریده نماید و طبع  
 لوبیا سرخ چنین مرده را از شیمه برون آر چون بار و عن کاه و خورند ماسکه را قوی است  
 لولون بفتح لام و سکون او و نون مشهور بضم لام و سکون او است بفا سی نمک بفرنی  
 ملح گویند و اقسام میباشد قسمی است از آن که از چتر که در فصل تاء فوقا از بان جیم فارسی گذ  
 مرتب سازند و طریق ترتیب چنانست که دو پشاره خار باز گونه سوخته خاکسترش در آن کرده  
 آب بسیار بر و کنند و بدست بسیار بشویند و شب بکنند باید از آن آب صاف کانه  
 بچوشانند تا سقند و نبرد شود و قسم دیگر سوخته چون است بضم سین و او و مجهول خفاز نون فتح  
 جیم فارسی سکون را و جمله و از کالالون بفتح کاف سکون الف لام الف ضم لام و سکون  
 او و مجهول نون و بدلون فتح باره فار و سکون ال جمله و ضم لام و سکون او و مجهول نون  
 نیز گویند گرم و اشتها آرد و قابض شکم و کاسر نفخ که بسبب مشاهده باشد و دافع خله و گرانی  
 گرفتگی سینه و دافع فساد باد و باجم و باد و غل براند و ترکیب ساختن از چنانست که گینند و سایر آمله

بسیار از زنگنه  
 از زنگنه که بر لاله  
 زنگنه در وقت خوردن  
 از زنگنه که بر لاله  
 زنگنه در وقت خوردن  
 از زنگنه که بر لاله  
 زنگنه در وقت خوردن

دست ثابت بود و چون از آنجا  
 در کسب افعال شغیر واقع شود  
 در کسب افعال شغیر واقع شود  
 در کسب افعال شغیر واقع شود

خشک یک سیر اشخار ساینده بانیم من نمک سنک حق کرده بهم آمیخته در سوکند و آن سو  
 بگل حکمت بطین سازند و بر دیگران گذارند چنانچه در پیش برون از آن دیگران باو آتش کنند  
 و هر بار بسنج آسنی بچسبایند با شند تا همه گداخته یکی شود سرد کرده و بتبرنگار و جو اکهار و طلق و  
 کبوتر و نمکسین و در مطبخ یکجا بپایند با شست و تقیقه بد عمل قوی و دیگر کچلون است بفتح ک  
 و سکون هم فارق و ضم لام و سکون و او و نون نمکسین است که از اسحقویا گویند و زبد الفوار  
 ملح الزجاج نیز نامند و آن کف انگینیه است و خواش در کچلون مذکور شد و دیگر او دهد لولون  
 بفتح سمره و سکون و او و دال جمله و کبر و موحد و خفایا و سکون ال جمله ثانی مشهوره ال کالون  
 به الف خفایا نون کاف فارسی الف قسمی است از نمک کلهی که می زبند بطین سبک فرایند  
 خون خفایا هر جا که طلا کنند زود نفوذ کند و باد براند و دیگر مندر لولون است بفتح سین جمله و ضم م  
 سکون ان ضم دال جمله شد و سکون یعنی ملح محیط بطعم شیرین تلخ و معتدل در گرمی و سردی  
 و تری و شسته و باضم و دافع فساد باد و مصلح صفرا و بلغم انگیزد و دیگر سینه لولون است  
 کسرین جمله و یا و تخانی مجهول خفایا نون فتح دال جمله و یا بطعم شیرین سرد و تر و سبک شسته  
 و باضم و مقوی دل بصرف و دافع فساد بلغم و صفرا مشهوره بله بود و دیگر گفته لولون است بفتح ک  
 فارسی و خفایا نون و سکون ال هندی مشهوره به سانبه لولون گرم و سبک دافع فساد باد و  
 بلغم و سهیل و مدر بول فصل البهار الهور لیسین فتح لام و سکون باضم سین جمله و سکون  
 نون گرم تر و گر آن بلین سبی و باضم در جبر کسر کار مویبانی کند و موی بریاند و دراز کند  
 و خرد افزاید و صفرا و خون زیاد کند و دافع فساد بلغم و باد است و نافع تنگی نفس و  
 و باو گول و شپه نم و آس اعضا و بواسیر بر موی و خدام و قاتل گرم شکم و مقعد و شستهارفته  
 باز آرد و از جمله سایرین است و چون او در ارض بار و مثل فالج و لقوه و تجر بر سینه قسمی ناز و

غز او عادت عالم آرزو خورشید  
 بنسب تمام نیاید که بی امید بود  
 پیش نبرد و در هر جا بجزای بکند بونی  
 بار نیار و از لولون جانس پارو  
 قد جان اخلاص شکار شفقت  
 در بیغ نزار کسی را که ز بلایان آفتاب  
 داده باشد سخن شک در حق او نهند  
 بر کس که از شکست حادثات نپناه  
 آورد و همای در سگی او بپوشد  
 هر که را دانند که ز وی خبر میرسد

۱۸۶

بیتنیسم رسانند و بپند ان بار انگه  
 دارند آخری ای روزمدم سپاه که بپوشد  
 و نیش تیر انزای و تفنگ بغزه عاقل  
 میوز خورده باشند و خودم در بنگار سی بلخ  
 نمایند و آتش و شمال اعمال بیوانی آرد  
 زینند که در پایگی بر اسلحه و در چوین  
 قوت بدن بسیار بنگاری آید از گمان  
 گفته اند که سیر جز از خود مغلوب است  
 گمان و است و سیر جز از خود مغلوب است

طایفان غریب خال و غزل  
 فصل بر پالانده با هر چه غزل  
 با نند فلام محمد اند و با لولون  
 پتان که بکند که خرد و خرد  
 در تارک ان پالانده  
 فدا تو من از فدا باد

نماند در صفا باید از وقت نماند  
 باید بود که در صفا اعتبار است  
 این است و جنگ در سردار دانا  
 از دیده نظر از دو که آرد  
 ملک غنم فله ساقه بنه از نایبه

جمع کرده قدم پیش باید نهاد  
 اگر تقاضای بسیار کمی برای  
 تاخت در ملک غنم تعیین سازند مقرر نماید  
 که بیدلان و منافقان را بجز همراه  
 نبرند و شب آنجا ایستند در وقت  
 جنگ شبانی و بد جلوی نکلند درین علم کلام  
 جلوه نگاه داشتن و صف راستن و پناه  
 را به تهور کار فرودن و از روی برادر  
 و آگاهی نمودند و معاون اینها برون

اورا بسک پوتها گویند و بحر بی اورا موسر نامند در تقویت معده و لطافت بهتر از  
 قسم اول است و اچار از و نهایت لذیذ است و انقح لام و خنایا و ضم سینه و سکون  
 و او را به هله و الف بعضی سفستان گویند بر گش ساید ۵ بخنایر پنجه نهاد کنند در روز  
 صحت نماید سینه فنج لام و خنایا و ضم سینه و سکون نون و فنج یا تخت و سکون با هم  
 و بدو بحر بی عین الیه گویند فصل الیاء التختانی لم یومر سکون یا تختانی و ضم سیم  
 و سکون و او معروف است و نیو مشهور در حرف نون بر باید باب المسم فصل الالف  
 مال کنکسی فنج سیم و الف و لام و فنج کاف خنایا نون و سکون کاف قاسمی کس نون  
 و سکون یا تختانی دانه ایست مثل غنم و از و اندکی کوچک خار ه دار از بالای است  
 نیز و از اندرون اندکی سرخ و از درون دانه پنجه با یک طوی لانی می بر آید سرخی مایل  
 و نیز گرم و ملین و گوارنده و واقع باد و غنم و نگی نفس سرد و افزاینده قوت مدرکه و حفظ  
 و تجربه کاران بند و ستان بچیدین روش استعمال میکنند نخست از روز اول یکدانه بخورند  
 در روز دوم دو و سوم سه بچیدین تا چهل روز هر روز یکدانه می افزایند تا انقضای روز چهارم چهل  
 دانه رسد بعد از آن دیگر تدریج یکیکت کم کنند تا روز چهارم یکدانه انجامد و برخی از یکدانه تا  
 هشت روز یکدانه یکدانه می افزایند تا روز هشتم هشت دانه برسد بعد از آن هر  
 هشت هشت مداومت نماید و در روز کار استعمال او از ترشی و خمر آوزب کبچ و لیمو و  
 خزل و جزو آن پر پیرو واجب باشد و از باغ نیز اجتناب نمایند و شنی دل افزاید و حفظ  
 صحت نماید و نیز زیاد شود و پروده نوع سستی دفع کند و اگر روغن مال کنکسی کف کماله  
 روشنی چشم افزاید و هنگامی که چشم هفت هشت شبانه واقع شود و از آن شب روغن این کشته  
 لوقت حادث جم استعمال نمایند از چشم غیر نهان شوند و او همه را بنید و اگر آخر چهار شبانه با صفر

راه رود که چنانچه از یاد و سوار بر این  
 شود و در دفع تو اندر آمد و علم  
 و تقار و در آن است  
 غنم مقابل شود تا در آن  
 واقف بر آن است  
 در دل نیازند که شرح زمانی است  
 و بجهان غایت بر دانی  
 عین جنگ وقت جنگ



تنگ و بگردن یا در کجایی  
 در این می میرد اول نیز  
 غنیمت شدی نماید تو کل خدا  
 و تنگ از خود نیندازد هرگاه  
 تنگالی نصیب بعین تواید بود  
 و از زبردت غیب نبردی

روغن کشند و از اجزای خود بخورد و بر اعضا خود نیز مال و قابست یک روز از جهان بریزد و شفا یابد  
 مجرب است و اگر دانه های او را در روغن گاو خالص یا نازند و هر روز از آن یک گدست بخورد  
 انقدر قوت و جماع شود که در قیاس نیاید و اگر در شیر گاو سیاه جو شانده جوات مسکه استاند از  
 سفت درم ناهشت درم ازین مسکه باشیز پنج نخ بخورد موی سیاه سازد و مو سفید دیگر زوید  
 و اگر شب شنبه در روغن گاو بریان ساخته تا چهل و یک روز بخورد از آنچه منع کرده اند بر نیز کند  
 کرده و اگر در کزیر شیر یا شغال تر کرده سه روز متواتر از آن بخورد شهوتش بسته شود چنانچه مردی دیگر  
 برود قادر نمیتواند شد و اگر در غره ماه که در فیکشید واقع شود روغن کشیده از آن روغن دوده بتانند  
 و در چشم کشند گویند مال مع فون بویا گردد و اگر در چربی خوک کرده روغن کشند و بر قصبه طلا کنند  
 افزاید و اساک نماید و معنی مرد گردد و اگر چهل روز در کزیر تر کنند پس روغن کشند و بر موی مالند  
 ناست و یک روز رنگ اصلی بار آید مجرب است و اگر مردی را البته باشند درده میرتیر گاو یکت  
 مال لکنی چو شانده چنانچه تمام شیر خورد و هر روز صفت دانسته با روغن گاو قابست و یک روز بخورد  
 جماع کند انشاء الله تعالی مفتوح شود مجرب است و روغن مال لکنی در عضو باد گرفته خشک آید  
 برایش تکمیل کند متواتر در اندک فرصت یابند بیان در توصیف دوا مذکور بسیار نوشته اند  
 اختصار نموده اینقدر نوشته و باجماع دوا مذکور در اول ثالث دریا میشود و در ادویه ضما و طلا  
 ضعف یا استعمال نموده و بر امراض بارده مثل فالج و لقوه نیز مفید است اکثر مردم بکار میبرند  
 مادی همی بفتح میم و الف فتح دال هله و خفاء با و کسر او و سکون یا در تخمانی گل نند است سرد  
 سبک و دفع فساد اخلاط تنگه مانس و هشی بفتح میم و الف نون خفی و سکون سین هله و هم  
 راه هله و او مجهول کسر با و نون و سکون یا در تخمانی مهبل است و دفع فساد باد و صفرا و  
 بلغم و هشی است ماکه بفتح میم و الف فتح کاف ماز بند می اسم آرد است که ماش گویند بطعم

باصلاح فکله گیری کوفت نقاب کردن  
 از زخم عارض کردن و پیرش زبون  
 تصدیق عبت کشیدن و سپاه را  
 ضایع ساختن است نجاب صلی بی پایه  
 باشد محال بر بندگان و شین گفته اند  
 که اگر کشید شغال روی سالان شین  
 بی تدبیر و نکش مردم کار کرده بچکاره  
 بکنند کار آید مردم خداتر من تدبیر  
 و کار کرده کار زنده نگارده کار از فریاد

۱۸۹

بوی کاش نعمت با اینها یاد از وی  
 بوی خیاث می آید از مردم نینم  
 کار زرم می آید لکنی که در وقت غیر از اول  
 بنامد حقو باید کرد در زدن و بستن بوی  
 نمایند تا بصغوب بدن و کشن چو رسد گاو  
 بطریق شکار ساری ایستاده باشد که در وقت  
 در زدن اسبان و پناه میشود کاغذ فصول  
 سایر جهات و غیر با هفتصد میرگفته باشد  
 آنچه منوثر بود است و وصیت نامه و سوزن  
 نوشت و مشهور بخنده او گشت  
 از زبانت افکارا

لکن سیاه است که  
 در وقت سینه را  
 ایستاده است  
 در وقت سینه را  
 ایستاده است

بناشاه را بطبع بادشاهان  
 بتکلیف نامی در سر کتب که باشد  
 و نامی از کلمات در آن وقت  
 و نامی از کلمات در آن وقت  
 و نامی از کلمات در آن وقت  
 و نامی از کلمات در آن وقت

و هنگام هضم شیرین و گرم و گران و جسمی واقع فساد باد و محافظت و تقوی اعضا و مولی  
 و شیر و سیه و فزاینده صفر او بلغم و ماده را از بول جدا سازد و دفع بوا سیر و قوه و در دیلو و لی  
 و با و گوله و قویج سرد و خشک باشد راقم گویند بجهت تولید باخ لثوه باه منیاید و مولی سرد و باخ لثوه  
 هم هست و نفع او قویج و با و گوله خلاف قیاس است بلکه بالعکس اگر کسی که در دماغ  
 میم و الف و خفا و نون و دال مملیه بندی یعنی آبی که در و برنج بخته گردد و برنج در و دست نماند  
 باشد سرد است و قابض و شستی و باصلاح و محمدال آرنده باد و بلغم و صفر او نرم سازنده گبار  
 و اعضا و دفع چپ صفراوی و شکم اعیان مائین بفتح میم و الف و همزه و سکون یا تخالی  
 و نون ترش و زرخش و سرد و سبک جالس سهال و دفع قسا و صفر او خون و بلغم و امرض کل  
 بعربی که مزاج گویند ماچماک بفتح میم و الف کسیر جسم فارسی شد و خفا و سکون کانس  
 ام علیه است که برنگ میل باشد و دیگر اقسام در جایب خود مذکور شد شیرین  
 و سرد و خشک سبک و مصلح فریبی و تقوی بصارت و فزاینده خورد و دفع پریم و شهود  
 تر است و ملین و مشهد کهنه خشک شهد گرم کرده زبان کند و شهد آفتاب زده و آتش سید  
 در هوای گرم و در دیار گرم سیر نشاید استعمال کرد و ما جو پهل بفتح میم و الف مضم جم و سکون او  
 و فتح باز فارسی و خفا و سکون لام بعربی محض گویند مائین پهل نیز گویند بفتح میم و الف  
 و کسر همزه و سکون یا و تخانی و فتح باز فارسی و خفا و سکون لام تیز و گرم بود باد و دفع کند  
 و موی را سباه و مجد سازد و فرج زنان تنگ نماید مان کند بفتح میم و الف و نون و فتح کا  
 و سکون نون و دال جمله خواص آن در استهول کند گزشت ما رجاری بفتح میم و الف  
 و راه مملیه و فتح میم و الف کسر راه مملیه و سکون یا و تخانی اسم سا که است یعنی مستی که با و ک  
 میم و الف و فتح نون و واو و سکون کاف با و ک بخت با و موهده گذشت

بنی تا خبر رعیت و غیره تا بصیرت  
 و عمارت کنند و درخت نشانند در تراج  
 تا خبر از ندر کبار باد که اسبیدن  
 که با ایشان داد و عدل کند و خرد  
 از ایشان بیاید و زنده در گرفتن تران  
 سخنی در شتی نماید و تمکاران بجهت نماز  
 و اگر رعیت را برای کار ابدانی فرست  
 حاجت آید بادشاه ایشان از خزانه  
 190

و نامی از کلمات در آن وقت  
 و نامی از کلمات در آن وقت  
 و نامی از کلمات در آن وقت  
 و نامی از کلمات در آن وقت  
 و نامی از کلمات در آن وقت  
 و نامی از کلمات در آن وقت

عقوبت نماید و اگر جابج عفو  
 و آن از دست رفت و اگر  
 آن تو از گردان خصوص نقل  
 نفس و اگر کسی از رعیت  
 پیش ملک قتل کند از کار داری  
 که بروی تمام کرده باشد ملک با یکدیگر  
 باید کردن و بخل عقوبت

ماش یعنی میم الف سکون شین معجمه اسم ماکه است باناگت معجمه و الف و کس نون و  
 سکون کاف اسم یا قوت است شیرین رساین بود باد و صفر از ایل سازد ماش یعنی میم  
 و الف و سکون تار فو فانی نندی اسم ساگه است سبز از پنجه میمونند و چون پوست سنج  
 ماش را در کرده نژدیر بقصد تولد میگردند که شیر کاه و جود علم غسل قسم علی یا آتش ملازم میزنند  
 تا بقوام آید و طر فی نگارند صبح شام مضعه که شیر او خشک شده باشد روغن کنجد بر بدن مالند  
 و به آب گرم گرم بدن مشتبه فی الفوق قدیمی از آن دار و بخورد و خوشین گرم نگاهدارد چون  
 دو هفته چنین کند شیر بی نهایت زیاد شود و جربت شده اند ما که پیری یعنی میم و الف و سکون  
 کاف خفا با و فتح با و فارسی و سکون را در جمله و کس نون و سکون یا در تختانی چون بر گهای  
 این روید که برگ ماش شباهت دارد و لهذا با این اسم نامیده شد ماکه در نندی ماش را گویند  
 و بر آن برگ سرد و خشک شیرین بود و مزه تیز دارد و منی و کف احدث کند و تر و غلیظ  
 و خشکی دماغ را بر باد و خون و بستگی غایط را نافع بود ماکه فی یعنی میم و الف و فتح کاف خفا با و  
 و سکون و او و کس نون سکون یا در تختانی نیز گویند ماشی یعنی میم و الف و سکون نون  
 و کس سین جمله یا در تختانی اسم چهارم است فصل التاء الفوقانی تسکیر معجمه  
 و تاء فوقانی و کس سین جمله یا در تختانی و فتح کاف فارسی در او جمله کس یا موحده و بار سینه  
 یعنی بیضه های بطبع تر است و در آن ویسی و متقوی اعضاست منحن است و بنم و پیرا و پیرا  
 کتده گران فی طبع و دافع پر میو فصل التاء الفوقانی نندی معجمه میم و الف و فتح کاف خفا با و  
 نندی و سکون را در جمله نجاری کرسنه گویند گرم و در آن و طین افزاینده باد و صفر او و خون  
 و بول و شیر و بهم رساننده سوزش درون و دافع آماس اعضا و فساد بلغم و مضعف شوخشم و کاه  
 منی و وی ازین تها گویند قسم دیگر خورد تر از هر دو قسم است بر دو طبع شیرین و سرد و سبک و قانیر  
 این از نوز حاصل شود  
 اینها را با هم میزنند  
 دست از ابادان براد  
 کله از نوز در نوز  
 اینها را با هم میزنند

ان خالم و مظلوم را حاضر آورد و عظیم  
 آن کار دار ثابت شود البته او را  
 و در اگر کسی بقیه بستند باشد  
 که باز دهد اگر آن کار دار در باد  
 از خاصه خود بدید و بنسج از عامل  
 تا در با چنین کنند هم او را بدان جا  
 باز ستم تا بر تپای که در آنجا کرده است  
 او خود بگوید اگر عامل نفسی سازد  
 حجت باید که تقصیر او و زمان بدید

دست از نوزی نسازد بلکه در امان  
 معقول آورده گویند در ارضی به بیت شوند  
 و بدینند که باوشای توان کرد یک عقلا  
 درست و فرمان برداری خدا و هرگاه  
 فرمان بردار شوند بیشک دشمنی است  
 گردد و شما که کار داران در معالان آید  
 باید که بر عباد او کنید و هم سازید بر آن  
 این رحمت سبب خوش طعم و شراب  
 است و شما هم کار کرد او کنید  
 رحمت ابادان باشد

باید داشت با یک قدرت  
 مقابله نزاری مخالفت  
 حکیم فرموده دور شود از مردان بد تا  
 سالم ماند و لهای شاد راحت یابید  
 شما و بنو شو و نفسهای شاد از سخنان  
 استغیث حکیم است تجردم از آنکه  
 باصال ضرر از طعام مضربا پیمزد و بیند  
 آخرت خود را از گناه پاک بیدار دراز  
 از خوی بد و از ترس زین بد و اگر زن  
 میکند پس نگاهدارد او را از اخلاق او  
 ۱۹۲

بل ملک ملک نازم از آن  
 از بند دنی و ضعف نماند  
 مغلز گردید و در زمین ملک آید  
 در عیال این مژه و در لازمین  
 که رعیت را بنوازد و در فضا  
 در مژدم در بیان نور

شکم و دافع فساد بلغم و صفرا و چون گاو و شتر بخورد بسیار فرسود  
 فصل الحیم مجذبه نفع میم و کسیر  
 و سکون یا تختانی و فتح تا فوقانی بندی و ما بکینجی است سرخ و شعل صباغان بطعم شیرین  
 و تلخ و زنجنت و گرم و گر آن و مصغی او از گلو بر فرو زنده رنگ و دافع فساد زهر و بلغم و خون  
 و آماس اعضا و در داخله پهلو و در فرج زنان و جذام و شوره و جو شیدگی با و دامیل و پرسیو و  
 حایل سهال خونی و برگ سبز ش لطعم شیرین تر و شتهی طعام و دافع فساد و صفرا و بصری فوه  
 گویند و در نهدی درخت آل نیز گویند و تحقیق او در الف گذشت مچ کند نفع میم و سکون  
 جیم فارسی و فتح کاف سکون نون و دال جمله اسم درخت کو چک است تیز و تلخ بود بلغم  
 و سرخ و انواع بیسی و جرب تشنگی را دفع نماید در کوهستان بسیار بود فصل الحیم الفارسی  
 و کسیر جیم و کسیر جیم فارسی و خفاء با و یا و جبول کسیر جیم فارسی ثانی و خفاء با ثانی و سکون  
 یا تختانی سرد است و قابض شکم و دافع جذام و فساد و صفرا و خون و گرم شکم و کسیر  
 نفع میم و سکون جیم فارسی و خفاء با و کسیر و سکون یا تختانی گرم و تر و گر آن است تهی  
 و مقوی اعضا و پدید آورنده بلغم و صفرا و سودمند سفت و هات و دافع فساد باد و مایه دریا  
 بسیار و مقوی و ما چاه بهی و افزاینده بلغم است و در بول پیدا کننده امراض شکم و جذام  
 و نفع شکم و مایه تالاب سرد و گر آن و تر است و بهی و مقوی اعضا و در بول و مایه آب  
 عقیق حکم مایه تالاب دارد و مایه آبها هم عقیق لطعم شیرین و تر و مقوی اعضا و دافع فساد باد  
 و مایه دریا شور اندکی صفرا انگیز و گر آن است و مایه بسیار قابض است و مضعف نور چشم  
 مایه آب صاف قوی تر است از دیگر اقسام بهتر است که در او ایل سر مایه چاه بخورد  
 و کسیر جیم و کسیر جیم فارسی و خفاء با و سکون را و جمله اسم پشه است چپک نفع میم و سکون  
 جیم فارسی و فتح کاف الف اسم ماین است فصل الدال جمله مد هو لکان نفع میم و

در عیال این مژه و در لازمین  
 که رعیت را بنوازد و در فضا  
 در مژدم در بیان نور  
 بل ملک ملک نازم از آن  
 از بند دنی و ضعف نماند  
 مغلز گردید و در زمین ملک آید

در جمع نبر با این بود که در توار و عید و وفا ...  
 از قول کهنه سوار شو و در زیر پل ...  
 بر شستی کهنه سوار شو و در زیر پل ...  
 کهنه سوار شو و در زیر پل ...  
 کهنه سوار شو و در زیر پل ...

ضم دال ممله و خفاء با وسکون داو و کس لام و کاف الف در خواص بیت کند است  
 مد ن پهل نقیج میم و دال ممله وسکون نون فتح با فارسی و خفاء با وسکون لام اسم  
 مین پهل مد ن نقیج میم و دال ممله وسکون نون اسم موم است مده نقیج میم و دال ممله  
 مضمومه و با هندی اسم عمل است مد هو ال نقیج میم و دال ممله و خفاء با وسکون او  
 و مد مخره و لام اسم روم است مد گ پر نی لضم میم وسکون دال ممله و کاف فارسی  
 مفتوح فتح با فارسی وسکون راء ممله و کس نون وسکون باه تخانی طبعیت وی سرد بود  
 سرفه و باد و خون و حرارت صفر او تپ دفع کند زنی و با صهره را نفع بخشد و مد ک پر نی و  
 ما که پیرنی در خواص کین است و مد ک زبان هند مونگ گویند و برگ پر ن و چون برگ  
 این گیاه شباهت برگ مونگ است لهذا با این اسم همی گشته مد سر انقیح میم وسکون دال  
 ممله و خفاء با فتح راء ممله و الف اسم کا کولی است بمعنی شیرین مده شستی لضم میم وسکون  
 دال ممله و خفاء با فتح باه تخانی وسکون شین معجمه کسرتا فوقانی هندی وسکون باه تخانی  
 یعنی شیرین خوب بر که مده بمعنی شیرین است شستی زبان سدرت خوب را گویند اسم همی  
 است که بربی اصل السوس گویند مده شرو انقیح میم مضم و دال ممله وسکون باه تخان معجمه  
 وسکون راء ممله فتح داو و الف نیز اسم اصل السوس است مده کسرتی لضم میم و دال  
 ممله وسکون باه فتح کاف وسکون راء ممله فتح کاف ثانی و کسرتا فوقانی هندی وسکون  
 یا و تخانی قسمی ترنج است که شیرین بود سرد و ثقیل و خون و تلخه نغیرید فصل الراء الممله  
 مر سهری لضم میم وسکون راء ممله فتح باه ممله ثانی وسکون باه تخانی شیرین  
 و گران و سهل و دفع فساد و صفر او خون و بلغم و باد و سنگی و امراض دل و جرب و جدام و تپ  
 مر لضم میم و راء ممله و الف گ است از طرف سپهر می آید شباهت برگ خسرت است و

ز قوت مر و قوت لجد و با این ...  
 است کن اختیار خجود با این ...  
 و از اهل خون گریز و از بدو نه ...  
 و چیزی با بابت خواستن و امانت ...  
 و نگار داشتن و خاص شدن خوب ندارد ...  
 است و دیوانه و ناکس سخن گو ...  
 با کبیر و صغیرین در نظر کردن ...  
 جنگ با سنجی شدن موجب خردی با صلا ...  
 نسبت کن از رویه از شاه و آتش ...  
 از دوست دشمن بچنان نباید بود

۱۹۳

خصوصاً از دشمن غایب کسی که مفرق  
 ساینده از کار او این باشد و در مدار  
 سلطان و وزیر گان و در ویشان قبول  
 دهان حاضر بوده موافق از او عمل باید  
 نمود چون بنای خانه بنی از او است  
 استر از ازان خوب است بلا ف و کراف  
 معتقد نباید شد با کسی که سر و کاری ندارد  
 نه کور نیک در میان سید از سخنان  
 او شیر دان عادل است که چرا در دهان  
 از کلاری پشانی از نه که در لاری

که خود را نداند از نه که در لاری  
 از کلام فیضی از نه که در لاری  
 از کلام فیضی از نه که در لاری  
 از کلام فیضی از نه که در لاری  
 از کلام فیضی از نه که در لاری

که در کلاه زبان از نعل  
 که در کلاه زبان از نعل  
 که در کلاه زبان از نعل  
 که در کلاه زبان از نعل  
 که در کلاه زبان از نعل  
 که در کلاه زبان از نعل  
 که در کلاه زبان از نعل  
 که در کلاه زبان از نعل

دو دفعه آسب جن برمی و جذام و فساد باد و صغرا و خون گرم کرم مرگ بکسر میم و راه مهله و سکون  
 کاف فارسی بغاری آهنگونید گوشت اقسام آهوشیرین ترش و تلخ و تیز و زخمی یعنی  
 برشش طوم که نزد ایشان مقرر است درین گوشت است سرد و سبک و مشتبهی طعام و نفاخ  
 و دفع فساد و اخلاط ملته و خون و مقوی اعضا و دل و دفع تب گوشت این از غذای و  
 شمرند مر و انجیم و سکون راه مهله و او و الف بعض الف تا فوقانی نیز نوشته اند و بعضی  
 گرم و سبک بدرجه سیوم نوشته اند و بعضی معتدل سده بکشاید و باد با تحلیل آرد اگر کبر  
 پنخته بر سر نهند علت قرانیتس سود دارد و اما سی که از حرارت بود و یا از اثر بلاد باشد چون  
 او را آس کرده طلا کنند تا سه کرت نفع نماید و مقوی دل و اشتها آورده و صغرا انگیزد و دفع  
 زهر حیوانات و جذام و فساد بلغم و باد و قاتل کرم شکم عبری اذان الفار گویند ضرر ششی نفع  
 میم و راه مهله و سکون با کسرتا فوقانی هندی و سکون یا تختانی اسم بالونه است مردلا  
 بکسر میم و سکون راه مهله و ضم دال مهله و لام الف اسم خزما سیلانی است مر ح بکسر میم و راه مهله  
 سکون جیم فارسی تیز و تند و گرم و خشک و دفع فساد بلغم و باد و تلگی نفس و خله و گرم شکم و صغرا انگیزد  
 باضم و حلال مر سابع میم و راه مهله فتح مین و الف قسمی از جوی است مر نال بکسر میم و سکون  
 راه مهله و نون و الف لام یعنی ریشهای بنج کنول در گلهاء در بحث کاف گذشت فصل  
 ایسین الملهه مسی بکسر میم و تشدید سین مهله و سکون یا تختانی نهال هندی است دراز  
 او بقدر در می شاهنجا باریک دارد برگش مشابیه برگ کسوندی و شاهنجا می او گره در آنچه  
 گره را بکافند گرم باریک درون بر آید و ان گرم را به بیل میدهند مست میکرد و گلهاء  
 او خورد بزرگت نفسش به کل کاف زبان و از دو کوچک تا بل سخری و این کان کان نیز  
 گویند و خواص هم همانجا مذکور شد مسود نفع میم و ضم سین مهله و سکون و او در راه مهله عبر

دشمن اشقام میم  
 از تخان دیو جانس کلکی است  
 خود برید و عقوبت کلکی است  
 دور کن که روزی تیرا تیرا بزار  
 گیر و باری جو از سیکه سیل صحت تو کند  
 تا آنکه ندانی غرض او را اگر بهمت نیست  
 صفات ذاتی است تویم با او جانس کن  
 و اگر رای تیرای عارضی است با او

نیشینه کن چنان دوشی با آن  
 غرض است هر گاه غرض بر طرف نشود  
 دوستی بر طرف نگردد و در این  
 دوستی نشود که عادت سفیان بظلمت  
 زود حکمین که قدرت بر کون  
 بر تو مسلط خواهد شد که قدرت بر کون  
 فصلی نوشته اند باید پیش  
 دارد بزرگ رویتی مشغول شدن  
 با نچه از وقت شده ضایع کردن  
 وقتت خافت بجان و در میان  
 است از گرمی دشمن دشمنان  
 و بدان سزاوار است که بر  
 زود در کاف و فساد کرم

بجمل بعد از نام و نامی است  
 که بعد از تمام بر آن عمل خود را  
 زمان با داری بجز خود را  
 تا در سیم جانم از گدائی

سلامت گذر گفت  
 بر بزرگان از استخفاف پادشاه  
 صادق بنی جعفر غلب  
 روح است اجتناب از خصما  
 جمال بود با وجبت نباید داشت  
 در شکرش بر خیزد خوب خاست  
 درت کرد است کسی که نفس خود  
 از چهار چیز دور سازد هرگز مکر و بی باو

عده گویند غلام مشهور است سرد و سبک و قابض شکم و دافع فساد بلغم و صفرا و خون و برافروخته  
 رنگت ن و هنگام مضمیم شیرین مسچکند کافج میم و سکون سین مهله و فتح میم فارسی و کاف  
 و خفاء ما و نون و دال بندی و کاف الف اسم ستاد شکر است و در باب سین مهله  
 و شین مجید گذشت **فصل الشین المعجمه** شین بفتح میم و کشرین معجمه اسم مداد است  
 بحفف بود **فصل الکاف** مکند بفتح میم و ضم کاف و خفاء نون و دال مهله بلغم  
 و هنگام مضمیم تلخ و گرم و خشک سبک با صلاح آرزو فریبی مفرط و قابض شکم و باد آورده  
 از غله نوشته اند و همچنین در سهول کار او در خواص قریب مکی بفتح میم و کسراف شد و خفاء  
 ها و یار تختانی اسم ذباب است مکومی بفتح میم و ضم کلف و او مجهول و یار تختانی اسم  
 غنبل الثعلب است گمتا سوکت بضم میم و سکون کاف فارسی و فتح تا و فوقانی و لغت  
 و ضم سین مهله و سکون و او و کاف تا و فوقانی اسم صدف است که در آن مروارید بود  
 و تیز بود بلغم ضعیف و نفس دیننده و شکم کمی شهادت کند مکتا پهل بضم میم و سکون کاف  
 و فتح تا و فوقانی و الف فتح بار فارسی و خفاء ما و سکون لام اسم مروارید است ملبا ر بفتح  
 میم و کاف و خفاء ما و الف فتح را و مهله ما و حوض را و مهله نون نیز مشهور یعنی ملبانه سرد  
 و ثقیل است و غلبه کف و باد و خون را دفع گرداند و منی را زیاد کند و باد بغیر آید  
**فصل الکاف الفارسی** مگر بفتح میم و کاف فارسی و سکون را و مهله معجمه  
 تمساح گویند گوشت چرب است و گران و دافع فساد باد و مولد منی و بلغم افزا مکی  
 پیلی بفتح میم و کاف فارسی و او و کسراف فارسی و سکون یا و تختانی و فتح بار فارسی و میم  
 و سکون لام قسمی از پیلی است و در بحث بار فارسی گذشت مکه تین ک بفتح میم و سکون  
 کاف فارسی و او و کسراف فوقانی بندی و سکون یا و تختانی و سکون نون و ضم دال مهله

از چهار چیز دور سازد هرگز مکر و بی باو  
 زسد آن عجلت است و حاجت و  
 و کاپلی چو نه عجلت نشانی است  
 نزه حاجت جرت و نزه عجب نیست  
 و نزه بسته ذلت و خواری باطل  
 گردان مال خود را در کاری که  
 نفع بر آن مرتب نباشد و صرف ساز  
 قوت خود را بغیر فایده و مصالح مکن  
 رای خود را در چیز اگر باشد صلاح کار تو

۱۹۵

در آن نباشد پس بر تو با حفظان چیز  
 که ز برای آن آورده اند علی الخصوص در حفظ  
 عمر که در آن همه کالات بکب حاصل میشود  
 سکه خیز بخداوندش زبان هر سانه کار از آن  
 با اعتماد بنزدی تو و بسیار خوردن با غنا  
 صحت و تکلف کردن با اعتماد قدرت  
 بقدر افرموده چهار چیز با صبره را زبان از  
 طعام شوی خوردن و آب گرم بسیار  
 سر بخن در آفتاب تابانیدن روی و شین  
 دیدن آرزوی تو بوده در تنی  
 در بیان فحشاء از بد بجز جنت  
 غالب از سخنان بود الفی کلایست  
 چون از من شکم و اول در خواند  
 هم اندر بدین بی لایان از آن  
 نژادی اسلاید از  
 علی بنم الفکر که صفت آن





درد زنگانی محبوبت برگاه  
 توست تیر نفس هستی پیا  
 سر تو هم بقادر عالم خاوار با  
 طلب مال میشود اگر عمل غلب  
 دشمنان کنی نصرت کنی جاہل  
 چون غریق است او از در  
 نصبت کن بصفت نزدیک  
 او بود که اگر یک شود ترا با خود نیز

یک کفست بخورد و بجز طبیعی رسد و از شخصی نقل میکنند که میگفت بسیار سیر ضعیف شده بودم  
 و یکسال نتوانم از این دور آنوردم از سر نو جوان شدم و دو و بیست پنج سال که عمر من است و  
 تجربه کاران هند می نویسند که درین دار و اوجیات است تا وقتیکه بار نیارده است  
 اگر یکبار کرده بسایند و بروغن شهبامیخته بخورد در چهل روز قوت جوانی از سر نو بطلد  
 و این گیاه از اسرار حکما است و گل موندی نیز اگر چهل روز بخورد زمین خاصیتش ارد و  
 رخ او اگر یکسال از سر نو بخورد کشر بطلد و اگر پنج درگ خشک و ده شاہ با شکر و گاو کزیر روز متوالی بخورد  
 جمیع اعضا میگویند که اگر شش آب بود آب بلع نماید یکسال از او چشم نشود و اگر دو از بلع نماید دو سال  
 و همچنین حکم هر دانه را تم هم در ایام خورد و سالی موندی ربلدون آب بلع نموده بود تا  
 دید از آنرا چشم خطوط ماند و عم مر حوم عرق مندی را در خفکان و تقویت دل و مزاج  
 استعمال میفرمودند و گاهی نصف گاو زبان و نصف منگ را با هم مخلوط کرده عرق کشید  
 برای امراض کوره میدادند گاهی تنها و گاهی همراه ادویه و مساجین قلبیه اگر چوہ سنگ  
 رانیم ماشه با برگ تنبول در سر ما بخورد حرارتی در مزاج پیدا آرد و برای امراض بارده  
 و تقویت بپاه مفید بود طریق چوہ اینست بگیرند مندی را و در آب تر کنند بقدری که نم  
 برود و بعد از آن بار و روغن یا سمن یا دیگر روغن خوشبو مندی را از دست بمالند تا قدر که  
 بسیار چرب نشود پس بطریق چوہ اگر چوہ بگیرند و اگر شش نانک و روغن مندی را تا شش  
 تا چهل و یک روز بخورد و در نهایت از جمیع دور باشد بعد از آن در تحت باه قدرت از بردی  
 شش پاره نماید و طریق روغن اینست که مندی با برگ سنج و گل بگیرند و اندکی آب بپاشند  
 و کوفته بست سیر شاه جهانی شیر بگیرند و با سنج سیر روغن کجید بپاشند تا شیر خانی شود و  
 تیل باقی ماند و گروسی مندی را بد طریق مداومت نمایند که در ماه ستاون و بهادون

سکنند با اسطوخودوس دیگر حکما از زمان و کار  
 ککای می نیز در برای کسی می بگفت از اسطوخودوس  
 تیر سکنند به بند بگفتند در ای او  
 چه دیدی که برای خدین کجید کردی  
 اسطوخودوس مال کار سلو منیت اگر  
 نقد بر برق تیر سیر بود با سبب بگفت  
 او از غنای بزم با هم شخصه از بار بزم  
 مهابت صفتی در خواست کرد گفت  
 کاری کن که در آن پیمان شوی

۱۹۷

حوصله هم کزخی را دانسته طهر در فزون  
 نفس با کسی مشورت نمانی نظر کن که در با  
 است در کار نفسی خود اگر نفس خود با صلاح  
 نه آورده است و کسب نیز و فنی نکرده  
 بطریق اولی نفس را از فخر و فنی فزاید  
 رسید اگر کسی را با جانی از نفسی از دست  
 و اگر حکم را بیانی خود در هر کجا که بدی  
 کلامی کنی اولاً تضرع و اولاً دعا  
 پس رجوع کن تا اولاد نماید  
 پاری کردن بران بلویدی  
 کفر است بی عملی از حقان  
 افراطون است نام است که در  
 فزون بی نی و اینک بپزد نادمانه از  
 نشان است نام بگنیزد نهایی را  
 که فانی نارد و زنگانی را که تیر

که حافظان باشند امر با  
 چنانکه در آن فواید بسیار  
 کن بر کار که از کس استقام از وی  
 نشود زن و فرزند و بنده  
 ایضاً باید داشت که فیه  
 بنام و کتابی که از این است  
 جان لو که طاقت به شدن  
 آن ندارد و قدرت که آن را  
 راست اگر دست داری که دیگران  
 سر ترا بکشند سر بزبان راپوش  
 خوابی که راز تو کس نداند گو در وقت  
 ضرورت را استعمال توان کرد چنانکه  
 استعمال کنند و او را در وقت اضطرار  
 فیما غورس حکیم فرمود که خود بخورد  
 بست اینها غورس بیطی را هر که در آن  
 کردی علاج بود که از آن بگذرد  
 را بماند از و قدر آن بر زبان کینه زار

بار و غن گاو و در چیت و بیابان باشد و در چیت و اساره باشد و ماکه و پهاگن با کاجنج و کوار  
 و کاکامک باشد و گاو و گاوین پوس باد و شوخ و از مجربات دار اشکوی هست که نیم منظمی در  
 ظرف سین برشته خوب نیب حتم نمایند همراه آب چند آنکه بیای آید پیر قری می پذیرد  
 تر کرده گاه دارد و هنگام در چشم قدری ازین در آب تر کرده چشم او را بسکون دهد نماید  
 شفا بخشد و کمی از وی است بر همانندی یعنی مندی کلان که گش در بزرگی بگل کدم  
 ماند و در افغان موافق بر هر کدم است من نسبت میم و سکون فون بناری مهر و مار و غیر  
 جراحی گونید سنگ است در قفای انبی بیابان لیکن در همه افعی نمید باشد چون از گشت  
 جدا کنند نرم بود پس از اثر هوا سختی پذیرد و خطوط بر و باشد بعضی بزنگت و بعضی سیاه  
 استماتش است که او را بر جامه صورت سیاه یا کبود نماید سفید گرداند و نیز نشانی است  
 است که اگر زخم اندازند سپید و رنگ دارد تا آنکه تمام اثر زهر نگیرد و گویند بر گاه در سیر که از  
 اثر زهر در شویو باید و باز اعاده قوت مهره مار گردد هر که از آن بجزدیار زخم ماند و نفع از  
 زهر مار در دست در نفع میم و خفایون و دال هملیه یعنی خبثات خوب بسته افزایند  
 اخلاط ناشیه و اطباء هند خبثات را گرم تر نوشته اند و بهترین خبثات خبثات گاو است خبثات  
 قانص شکم بود و همدان نافع میم و خفایون و کسر زال نهی و ما و فو قانی و لفت یعنی  
 میده کندم را به آب بسیار تنگ کرده بدست شوارند چنانچه کمر دست بر هم زنند  
 پس از آنقدر کفت دست در گچ اندازند و روغن زرد داغ شده بقاشق بر بر زنند  
 تا بریان شود پس از نگاه در قوام نبات اندازند و بعضی قدری زعفران و الاچی مثل  
 آن داخل نمایند و بعضی عوض نبات قند سیاه یا نیرند منسل نفع میم و سکون  
 فون و کسرین هملیه و آن شمشیر و سکون لامخ و تیز و گرگان و لین و نافع زهر و نام و

بعد از آنکه مانی خبثت است  
 خواست زاده ای تو پس از وقت  
 که تو تائین کردی بلکه بمان  
 نمودی آن کس که تو کجی  
 نیست از این باش نشان  
 چیزی را که در تو باشد  
 غورس حکیم است چون جانچه  
 چنین است چنانچه در  
 زکین اگر افعی خبثی نا تابست  
 در قی آن بود که از این زهری پس باید  
 نفس را است که آن را در آن بود که

در قی آن بود که از این زهری پس باید  
 نفس را است که آن را در آن بود که  
 زکین اگر افعی خبثی نا تابست  
 چنین است چنانچه در  
 غورس حکیم است چون جانچه  
 نیست از این باش نشان  
 نمودی آن کس که تو کجی  
 که تو تائین کردی بلکه بمان  
 خواست زاده ای تو پس از وقت  
 بعد از آنکه مانی خبثت است

زانت از سوان و کورا  
مردان تکلم کنند فصل

چهار و ده دیان حال  
نیکو کاران و بیکاران

انسان نیکو کار بهترین چیز است  
سکه بر روی زمین است از سکه

چنانچه که از مردمان کسی است  
چنانچه که از مردمان کسی است

خون و تنگی نفس و سرفه و برافزنده رنگ و مصحح فریبی انحراف و دفع استیب جن و دیو و گویند  
 اسم رنج سرخ است منته و ک پر فی بضم میم سکون نون و ضم دال بندی و سکون  
 و او فتح کاف و یاق فارسی و سکون راه جمله و کس نون و سکون یا در تنانی قسمی از بوی  
 است منگونی بضم میم و تنه نون و سکون کاف فارسی و فتح کاف فارسی و میم  
 و سکون و او و کس نون و سکون یا در تنانی نیز اسم که بر پی است و این اسم هم بسبب  
 برگ سوگ است منته از الفتح میم و سکون نون و فتح دال جمله و الف سکون  
 راه جمله مثال خود است و قسم بود مرد و تلخ و نیز گرم و سهل بود و بطعم و بزرگی شکم بسیار  
 پیدا باشد و در ششها عارضش اما بر طرف سازه فصل الو او موت بضم میم سکون  
 و او و تار فوقانی که بفارسی شاش و کینه گویند شاش گاو و گاویش است و شش و شش  
 و آدمی قیل و قلیج است و خشک سبک ملین و تقوی دل و ششهای و گوارنده طعام  
 و دفع آاس اعضاء جلی مسام و منافذ و صغیر الکیه و دفع فساد باد با تخم و باد گوله و یواسه  
 است قنادر شکم و جذام و زردی بدن و فتح شکم و خله و بی اشتهای و بهتر شاشها شاش  
 گاو است و شاش فیل مخصوص بدفع فساد زهر و گرم شکم و متعده و جذام و باد گوله و شاش گاو  
 میشش و دفع آاس اعضاء و باد گوله و یواسه و زردی بدن و پرمیوست و شاش اسپ  
 ملین و دفع فساد با تخم و قنار و شاش بز و قناری نفس و فساد زهر و پرقان و زردی بدن  
 و شاش میشش دفع خشک اعضاء و آاس اعضاء و جذام و یواسه و پرمیوست و قنار شکم  
 و شاش خر و افشگر سی و پرمیوست و جذام و خبط و گرم شکم و متعده و خاره و اشتقا و شاش آدم  
 دفع فساد زهر و اگر خوردن شاش آدم بد است کند از جمله جان است و شاش گاو و  
 و گاو میشش باید که از ماده باشد و شاش فیل و شتر و خر و آدمی و سپ از زرباید و گویند گاو

بهر از بزرگ است که عمل کند  
 بهتر از بزرگ است که عمل کند  
 عاقل کسی است که در وقت خوش خود  
 پیشبده دارد و التفات و توجه کند  
 نفس خود بی فتنه نفس خود  
 جابل کسی است که تقوی خود را از کار  
 نگاهداری نماید و نصیحت نماید  
 نفس فاضل بلندتر از است که بی  
 در جهت که خوشحالی و قی جان

۱۹۹

بهر که در نظر کند در غیبه ای چیزی  
 در بسیار عالم گامی هم برسد که بیند بسیار  
 چیزی را از غیبه و میاید نفس فاضل عالم نماید  
 و در این عالم عقل بود و است فضیلت  
 مساک و بسیار از این عالم است و در آن یکی از چیز  
 عادات و رسوم مردم است که خود از تسلط  
 کرداری غضب نکند و باشد در فرمان  
 نیکو سامعه و دست میدارد از مشغول  
 از آن از بسیار و کفها جان پس  
 از نوده انسان می است که  
 ندرت بر خود زود نماید  
 و نکه از سخنان اطمن  
 نیکو گفت که از حال او در آن  
 و نکه از حال او در آن

کمی است که قول و فعل او  
 موافق باشد شرفترین مردان جهان  
 کند و عاقل درین عالم گوید و چون گویند  
 شریف هر کجا که بر سر کار گردد و توفیق  
 میشود و توفیق برین کار کار دارد و دیگر  
 شود خوش خوش پیکارگان است و در  
 بیگانه خویشان بعضی از مردم باشند که  
 بی انزیزند و کردارهای شان خوب است  
 سزاوار فرموده نیک دو کس اند عالم گویا  
 حق و قانوس سنوای قی از انان

۲۰۰  
 بقراط است انسان است که وضع  
 کند در دولت و عیب کند در بیست  
 و چشمت نماید نیست از تو غیران  
 حاصل منقول است فاضلین اوشان  
 از وزیر و حافظین زبان از تو غیران  
 ایسان از نازبان و بگوزین شریف  
 بی نیاز بود کسی که با حسن و تمام  
 باشد عزیز بود است و خوبی از کافی  
 بنوعی خلق است اگر حصول غرضها  
 صبر کنی بر این سعادت است فرمانده  
 است طاعتی است از فرمان برینده  
 نیست و از او نماند بهر آنکه در  
 نوبت نصحت کند و از او نصحت  
 زحمت شنوانه که یکدیگر است  
 خست شود او مرد است که  
 کاب نفس خود میگردد

از وی که در آنکه در کینه از اطراف  
 کنی با احسان باد تو دوام  
 از وی که در آنکه در کینه از اطراف  
 کنی با احسان باد تو دوام  
 از وی که در آنکه در کینه از اطراف  
 کنی با احسان باد تو دوام

از بیضه دریافت شود همانزات آدم از بول خود قدری بنوشد از سر بیضه محفوظ ماند و عوام اکثر  
 این عمل کنند موجب بضمیم و سکون و او و خفا نون جیم پوست بیرون سر کشته است  
 که از ویسیمان بسیارند معتدل در گرمی و سردی و دافع جوشیدگی و فساد خون او است  
 شانه و بول امراض چشم مو نسیم جیم و سکون و او و خفا نون و فتح قسین جمله را بر جمله  
 شیرین و تلخ و گر آن و گرم و شتهها آورد و دافع بواسیر و فساد باد و مولد منی و از جمله سیان  
 بیتل که شقاق است مو چرس بضمیم و او و جمول فتح جیم فارسی و از جمله سکون  
 جمله صغ درخت سبیل است همچنین نوشته صاحب ارشکوی و مشهور آنکه گل سپاری است  
 سرد و گر آن و قابض شکم و مولد منی و حامل اسهال و دافع ماده خام و فساد صفراء و نخوت  
 بلغم و سوزش اعضا، مو یک بضمیم و گویند بیا موده نیز آمده و او و جمول و خفا نون  
 و سکون کاف و بجزف و او نیز آمده است تنه است و دافع فساد باد و بول و قدری صفرا  
 از اوید و بعضی نوشته اند که ام هو است مو کهن بضمیم و او و جمول و فتح کاف و خفا نون  
 سکون نون ام درخت است گرم و قابض و دافع فساد باد و بلغم و گرم معده و در معده  
 و در مفاصل استخوان و صغ اوسپی و مسن بدن و دافع فساد صفراء و باد و مونگ بضمیم  
 سکون و او و خفا نون و کاف فاروقی دیگر صحرای است سرد و بک و خشک و حامل شکم  
 و دافع فساد بلغم و صفرا و اندکی باد آورد و مقوی نور باصره و موافق بیماری است و مضعف معده  
 نوشته اند و زرد اقم هم مضربودن معده متحقق گردیده و از اینجاست که بعضی شخاص را که معده  
 ضعیف باشد و از مونگ سلم برمی آید و دیگر اغذیه بضمیم پذیرفته منفوعی شوند و مضعف باه بکار  
 ماش و بنوماش گویند مو کهن بضمیم و او و جمول و فتح تارندی و با بندگی غله است شهر  
 سرد و بعضی معتدل است شسته اند و خشک ز معده زرد و آید و اگر بار و عن کا و بسیار خسته شود

از وی که در آنکه در کینه از اطراف  
 کنی با احسان باد تو دوام  
 از وی که در آنکه در کینه از اطراف  
 کنی با احسان باد تو دوام  
 از وی که در آنکه در کینه از اطراف  
 کنی با احسان باد تو دوام

حکمت عظیمی در آنست شود  
و از سوت متعنی بگردان

ابن ابيطاب رضی الله عنهما

منقولست بر عزت نفس  
خواهد زیاده نظرش غار گردد

از تو دشمن تا آنکه این نشود  
کمال نشوی تا آنکه این نشود

غذا نمود و چون صاف نماید بطعم شیرین و بادا لکیزه و قابض شکم و بعضی ملین نوشته اند  
و دفع بلغم و برهنگی طبیعت و تپسکن گرم شکم تولد کند مور بضم میم و و او جهول و راهمه سل  
گوشش گرم و سبی و مقوی اعضاء و دفع امراض گوش و سرد و خشکی بدن و اشتها آورد  
خرد افراید و موی سر و نو چشم و افروزنده رنگ و مصفی آواز گلو و سودمندست خوردن گوشت  
او در فصل بهار فرستان و مضرست در تابستان و برشکال بفاوسی طاموس گویند موتهما  
بضم میم و و او جهول و فتح تار فوقانی و خوار با و الف اسم سعادت تلخ و زخمت و سرد و قابض  
شکم و هاضم و دفع فساد خون و بلغم و صفراء و تشنگی و تپ گرم شکم موکل بضم میم و سکون و او  
فتح کاف سکون تمام قابض شکم و گران و مقوی اعضاء و دفع صفراء و باد و شتهی طعام  
و بسیار سبی موم بضم میم و سکون و او و میم ثانی و بدن نیز گویند نرم و چرب است و دفع  
الم سقطه و ضرب و مدمل و لحم دامیل استخوان شکننده در دست میکند و دفع فساد باد و خون  
جدام بعربی شمع گویند مولی بضم میم و سکون و او و کلام و سکون یا تختانی موی  
نیز گویند با ضافه نون و کاف فارسی بعد از لام و موگک هم گویند عوض یا تختانی  
کاف فارسی گرم و نارسیده او گرم و بیک شتهی طعام و مصفی آواز گلو و دفع امراض گلو و فساد  
شامه و فساد اخلاط ملته و خشکی سبک و دفع اماس اعضاء و بچسته بوی اسیر و رنگه بسیار  
و نمک و ب که خشک کند او را سوخته بطور مخصوص مرتب میسازند در دفع جنین اول و بضم  
موتی بضم میم و و او جهول و کسر تار فوقانی و سکون یا تختانی در خاصیت مطابق چند  
که در حرف جیم فارسی گذشت مولگا بضم میم و سکون و او و خوار نون و کاف فارسی و او  
اسم مرجان است در خاصیت موافق یا قوت سرخ است مومسری بضم میم و سکون  
و او و لام و کسر سین جمله در او جمله و سکون یا تختانی و کل نیز گویند شیرین و زخمت و سرد و

بر کاکه دست از تو درازد  
منده کسی است که بجای نفس خود درازد  
و یا نکار کسی است که خود را ازین عالم  
سازد پسید از افلاطون را کسیت که  
سالم باشد از سایر عیوب که در او  
ناستوده گفت آنکس که عقل خود را  
بسیار خفته باشد و بر سر و صدر او زین  
مغفلت را بهار و صبر او برین غار  
دوست خود و در کمال مصداق خود کرده

۲۰۱

باشند اگر خواهی بشناسی بنیاد کار این  
بنین که در هر چیز انطاعت تو میکند و در هر چیز  
نافذاتی میباشد از آنجاست در کارهای غیر  
نیک است و الا فلا م در دنیا کار در امام و مومنان  
است از سخنان اینها نورانی حکم است از نفس  
زیر دست من باشد از آن بهتر که تو از  
او باشم زیرا که هر فرموده که از من یاد رسیده  
از جوانان و پیران هر چه فرموده است گفت  
از جوانان ترسم و در لیری و در جوانی  
بسیار است و نیز یاد رسیده است هر چه  
گفت آنکه نیک بدین کار باشد

گفت آنکه نیک بدین کار باشد  
بگذار دان دید و بنده را سیم  
بلی کردن بهتر از بوی دور  
بودن گفت از بوی دور  
بودن ایام نیک است و نیک است  
بلی از بوی دور است  
بلی از بوی دور است

گفت فرمود که با یکدیگر گفت  
 بریدم نومی با یکدیگر گفت  
 با محفل و خداوند حسیبین و کسبیم با یکدیگر  
 بنیاد کرد گفت با ابد و گوید فضل و  
 نیز بر کسبیم عبادت با هم بهره است  
 گفت ستم بهره یکی بهره نعل کردن  
 بهره زبان ذکر کردن بهره دل فکر  
 کردن در بیست بنکوان می کن و درین  
 از جهت بدان اگر چه نزدیک می است  
 فرود دم را بر او گویند بر زبان گویند  
 از برای آنکه شینه بنمای آورنده از اهل

بود و فرج آورد و علتها هر دو فرج کند و گل افروخته بود و سرد و شیرین و خشک قابل باشد و سرد  
 بدن و دهن را خوش مزه سازد و سرد کند و راقم نیز معقوی دل و فرج می داند و خاک تقویت  
 نیست و پوست بیخ در برای امساک نمی و تعلیظ آن و تقویت کم نیز استعمال کرده سو  
 بضم میم سکون و او و کسر صا جمله و باین کسر لیم و سکون یا تخمانی و موصلی کند نیز گویند شیرین  
 و سرد بود و صغیر و حرارت دور کند و بغم صالح بغیر یا اگر بارش کنجد بخورد زلزله و زکام رسود  
 و اگر با نمک سنگ نخل را شسته آورد و اگر آب بوشند انواع در شکم را دفع کند سه نوع  
 بود سیاه و سفید و سیاه او مشابه بر شتاقل لیکن پوست شتاقل سفید و پوست او سیاه و سفید  
 باریک است ع مشابهت برامی رویان دارد و از موصلی و کنی گویند و قسم دیگر آن کی سفید  
 باریک سیاه است و از و کنی کند هر قسم برای تقویت باه و رفوت و معاجین استعمال  
 کرده و بعضی گرم نوشته و دفع بواسیر و فساد باد و اگر بقدر خیرام همراه زیره کوفته بخورد خیر  
 دفع نماید و قدرند که با تخمیل بی ریشه مساوی اوزان نافع هر یقه و باریک بنجاشت مساوی  
 اوزان اگر بخورد دفع بوی نیل و با اطفال دفع پریه و با اطفال دراز دفع گزندگی سنگ  
 و همراه آله دفع تپ لرزه و مونگر انجم میم و او بچول و خفا نون و شهر بدون نون و  
 فتح کاف فارسی و راه جمله و الف کلی است معرفت شیرین و سرد و نوشبو بود فرج افزاید  
 و صغیر دفع نماید و علتها با صره و دهان و ریشها را نافع بود و مونگر انجم است مور با انجم  
 میم و سکون و او و راه جمله و با موصده و الف اسم مربری است موساکنی بضم میم و سکون  
 و او و فحسین همایه و الف فتح کاف کس نون شده و سکون یا تخمانی اسم رویدگی  
 است دو قسم نوشته اند قسم اول از زمین برآید باشد بقدر و اگر کم و زیاد از آن از نظر  
 دو بر گشتل گوشه فارسی میوش و قسم دوم بر زمین افکند و بشکل برگ و بی و گل آن نیکو است

۲۰۲  
 او باشد مقدار گرفته که گویند  
 فضا بل شدی گفت و قیاس  
 بنفش نفس خود را در نفس  
 که از آن با گویند از آب  
 دفع او نیست که ایشان را بازید  
 از خیر برای رویدگی  
 بول کنی از سر که باشد اگر چه کوبیده  
 باشد بر کشتی و نفس خود عظیم  
 است کال مردم بان این شناخت  
 ای صواب از سرد زبان قحار  
 نماید خفا نیست او اغیث  
 زجایی نزد بیگام و غیث  
 است از آنست که محفل  
 را که ننگستان نفس  
 خود باشد

است کال مردم بان این شناخت  
 ای صواب از سرد زبان قحار  
 نماید خفا نیست او اغیث  
 زجایی نزد بیگام و غیث  
 است از آنست که محفل  
 را که ننگستان نفس  
 خود باشد



از ششام در او فایده خواهد بود  
 از ششام در او فایده خواهد بود  
 از ششام در او فایده خواهد بود  
 از ششام در او فایده خواهد بود  
 از ششام در او فایده خواهد بود  
 از ششام در او فایده خواهد بود  
 از ششام در او فایده خواهد بود  
 از ششام در او فایده خواهد بود  
 از ششام در او فایده خواهد بود  
 از ششام در او فایده خواهد بود

همانست یعنی هم با و الف کسرون و سکون یا تختانی و سکون یا موحده بطعم ز  
 و تلخ و سرد و خشک قابض شکم و دفع فساد لجم و صفراء و خون و قابل گرم شکم و دفع قوی و  
 خشکیان و از اعظم و او را خدام و میس است مشهور به بکاین است و شیخ در قانون  
 می نویسد که از درخت سمیت دارد و حکیم علی نوشته است که از درخت بکاین است  
 و دیگر هم چنین مینویسد و بکاین اکثر استعمال شده سمیت ندارد و مهند می یکی میس و  
 با و نون و کسر ال همله و سکون یا تختانی اسم خاص است مکتوبات یعنی میس و ضم با و او  
 همچون فتح نون شد و سکون تا و فوقانی قسمی از کرم است همتا وری یعنی میس و  
 و الف و فتح سین همله و تا و فوقانی و الف ثانی و فتح و او و کسر ال همله و سکون یا تختانی  
 قسمی از شتا و است و در شین معجمه گذشت همتا میس و با و الف کسرم ثانی و  
 یا تختانی و سکون و ال همله خواص این موافق خواص میس است همتا بل الف میس و با و الف  
 و کسر بار موحده و فتح لام و الف اسم که همتا است همتا ما الف میس و با و الف و کسر سین  
 و فتح یا تختانی و الف اسم نوت است همتا جال لقب میس و با و الف و فتح جیم و الف  
 و لام اسم جرم توری است همتا و بفتح میس و با و الف سکون را و همله در خواص مثل لکه  
 است خصوصیت کلف و نقطه های سیاه و مانند از آنها گوشه های میس و با و الف و ضم  
 کاف و سکون و او و فتح شین معجمه و الف کسرتا و فوقانی و کسر کاف سکون یا تختانی  
 اسم گویا توری است و چون این قسم کلان است لهذا به همتا گوشه های نامیده شده بجهت  
 چرب است از نسبت دیگر گویا توری می نامند همدی آنول یعنی میس و سکون با و کسر  
 و ال همله و سکون یا تختانی و مدینه و خفا و نون و فتح و او و سکون لام قسمی آنول است  
 در آنول مذکور شد فصل الیا و التختانی میند با بکسرم و یا تختانی مجهول و خفا

کی است که در شام بدهد  
 کی است که در شام بدهد  
 کی است که در شام بدهد  
 کی است که در شام بدهد  
 کی است که در شام بدهد  
 کی است که در شام بدهد  
 کی است که در شام بدهد  
 کی است که در شام بدهد  
 کی است که در شام بدهد  
 کی است که در شام بدهد

۲۰۴

گر کسی مثل این در خواب بنشیند  
 کند باین گفتند گفت من سا خواب  
 کارهای اینجانب را خوابی بنمایند  
 آورده اند و قیامی در خراسان بقامت  
 قبیل طبری رفتند ما هم پیش  
 بزه در گرفت و باقان قوم خاقان  
 حمله به نظرات برین خاقان  
 در حالت برت رو بزرگ کرد  
 گفت با حاتم بی شکست ای  
 حاتم خورشید خورشید خورشید خورشید  
 از دست او نیزه خورد حاتم نیزه با  
 در گفتند ای حاتم تو در میان  
 سوخته بودی چه جز نیزه سلاخی  
 چنان نیزه ترا قبیل  
 رسانید که همه را  
 بچرودی گفت

چنان نیزه ترا قبیل  
 رسانید که همه را  
 بچرودی گفت



این امید است که بکنم بزبان  
 کرم چار زنده می آید از کوزه  
 او بخشد می جوید سخن از چینی  
 او را بوضعی ذهن از دست  
 میسلی بود پس باید فرزند یک  
 بان شد که قشرش آب بود پس  
 از آبش و تا تمام را بجای می برد  
 از آبش خلق

فتح دال مهله نندی و خفا و باو الف بفا سی پیش گویند گوشت وی بطبع گر آن تر و موقی  
 اعضا و فرزند باد و صفرا و در عرف اطلاق این اسم بر این جنس شایع گردید و گوشت را  
 بهتر از ماده میدانند قید کلمه میم و یا به قول و خفا و نون فتح دال هندی و سکون کا  
 اسم صفت است مین پهل نفع میم و سکون یا تختانی و نون فتح باو فارسی و خفا و  
 سکون لام درن پهل عوض یا تختانی و ال محمله نیز آمده تلخ و گرم و سخت و خشک و کمی دافع  
 فساد و بلغم و جدام و اسامی اعضا و نفع شکم و شکم هفت دبات و باو گوله و دامیل و شورشی کلمه میم  
 و یا تختانی مجهول کسره فو قانی و باو سکون یا تختانی گرم و خشک و مفرح دل و شسته  
 طعام و حالب شکم و قائل گرم و متقل نمی و دانه آن رفیع سرفه و خشیان و فساد باد و بلغم  
 اسم صفت است معنی هاشنگی کلمه میم و یا به قول و خفا و نون فتح دال محمله نندی و باو هندی  
 و الف و کسره سین محمله و سکون یا تختانی و خفا و نون و کسره کاف فارسی  
 و سکون یا تختانی کسره از دو دیم است میور شکم یا نفع میم و  
 یا تختانی و سکون و او و راهله و کسره شین سحره فتح کاف و خفا و باو الف اسم  
 دخی است که بر شاخ او مثل تاج طاوس باشد شیرین بود و ترش و سبک و صفت  
 باد و بلغم و حرارت دفع نماید و حالب سهل است میور جنس کلمه میم و یا تختانی و سکون  
 و راهله فتح جیم و خفا و نون و تشدید کاف فارسی و فتح آن و سکون اسم از او است معنی  
 لفظ مذکور ساق طاوس است و چون ساق وی مشابهت بساق طاوس دارد لهذا  
 باین اسم گشته میسید کلمه میم یا تختانی و سکون دال میسید این هر دو در او سردی  
 و غره شیرین دارند و حواس خسته و قوی بدنی را استوار گردانند و تنی بضر آیند و شہوت  
 را فایده دهند و زنان را شیر زیاد کنند و کف بر انگیزند و غلبه تلخه و غلبه باو را بر صفت

خانم رختیه بود که دست  
 از آن دو عجب نفعی کف عجب یاد  
 که باین دست عطا بسیار کرده هر که  
 یکی از نوادیده شکست گوید در یکی کردن  
 بعلیل آن آشکای زیاده از سخنان او  
 است شکفت آید بر از آنکه او گویند  
 است شکفت و نباشد بدترین مردم است  
 که مال بر دیگری خرج کند از کلام  
 ز حدیث حکیم است که بدترین مردم است

۲۰۵

کتاب اسرار و فنون که کسی اعتماد نکند  
 کسی بنا بر او عمل بود اعتماد نماید در بدترین  
 از خوبی و بدترین کسی است که قادر نباشد  
 بر ضبط خود به نفس نظر بدی در بر آید  
 اخفای نیکی ایشان کند چنانکه یک عیش بر  
 جای عروج نشیند و بدست بدترین  
 صبیحان بیاترین ایشان است که طبع لطیف  
 باشند و آنکه از صبیحان بیاترین  
 از اصلاح او یا اوس نباید بود شفق  
 زندگان بیسکند به از روز و در غل  
 نهایت مطلبی به از زندگان  
 که از اسرار میسید از زندگان  
 کلام ساعت قضای است  
 گفت از آن که با کس  
 کی نیکی تواند کرد و کند  
 کبرای میم دل از تو بود  
 گفت از زبان پادشاه پادشاه  
 گفتند



بماند بجا که می آید از یاد او  
بگذرد از یاد او در غایت

کردم و اینک بیاورد  
و عجز و بی فواید کرد

در باب استیجاب رحم بیاورد  
سوال سایل از یاد او

بست از در و در میان گوشه نشین و  
مجزران عزت گزین بیاورد

فارسی و کسر کاف ثانی و یاء تختانی و فتح سین مهمله و سکون را و جمله دانند است کوچک از  
کباب چینی فرزیده باریک طویل دارد که قمع اوست و او سرخ رنگ بود گرم و خشک است  
و سبک گویند ماده خام و دفع بوی عرق و جذام و جوشیدگی و فساد بلغم و صفراء و زهر ارم  
نار شکست نامک و نون و الف و فتح کاف فارسی و دال مهمله و سکون و او  
نون ثانی دفع و مایسل و ثور و فساد زهر عکبوت و مار است بحر بی ملبون نوشته اند  
و لغاری مار چوبه گویند ما که منی لفتح نون و الف سکون کاف فارسی و فتح دال مهمله  
سکون سیم و کسر نون و سکون یا تختانی چوبی است مشابه بارانند ابابن مسمی گشته نیمه  
و حلقه مثل بار دارد و چهره بعینه مثل چهره تاریخ مسمن بن و مقوی آن و سبک و دفع  
بلغم و سوزاک ثور و انشک زهر و فالبض صاحب ن بود نوشته که ناگد منی زبان  
سنگت اسم ناگد و ن است و نیز نوشته که ناگ گند ما لفتح نون و سکون الف کاف  
فارسی و فتح کاف فارسی ثانی و خفاء نون و فتح دال مهمله و خفاء و الف لغنی بومی دارد  
اسم وی است و نیا تشبیه بر گهای وی با بر چیکت فی نیز گویند والله اعلم تا وی لفتح نون  
و الف و فتح دال مهمله و کسر همزه و سکون یا تختانی اسم جاسن دریای است و در جاسن گویند  
ناگد موته لفتح نون و الف و فتح کاف فارسی و سکون را و مهمله اسم مته است ناگ بلات  
نون و الف و سکون کاف فارسی و فتح باء موحده و فتح لام و سکون الف شیرین و ترش  
زخمت بود گرم و دیر ضم باشد خارش بومی در شها و علامت های صفرا و دفع نماید  
ناگ لفتح نون و الف و سکون کاف فارسی اسم اسرب است در خواص موافق بود  
باد بلغم و بواسیر را دفع نماید چون در نقره اندازند نقره را پاک سازد باید که خوب پاک کرده و  
کشته بخورند و اگر نه عسل پدید آورند تا وی لفتح نون و الف همزه و بعضی آخر یا تختانی نیز صفا

از آه دل بویه زمان به نوبت بیاورد  
امضا نباید گزشت و از نوبت بیاورد  
باید نمود کفران نعمت بدین گناه  
در سر آن واحد ادای شکر بیاورد  
فخامندی والدین موجب است  
دارین است بهنگام تنگی امید یابد  
بود از تفاق در باب شکر بیاورد  
کار از اتفاق است افلاطون است

۲۰۶

را بسک نیند نوشته داده است و قوت  
پس یکدست بود و قوت عقلی را پاک مینویسد  
و یکدست بود مسمی است غالب است  
عقل برده غالب است فرشته است و پاک است  
باشد از روی مناسبت نزدیک است در پاک است  
از برای اکثر چیزها پاک است و پاک است  
و بجا نوصوفت با آنها حکم است  
که قدرت و عدل و خیر و کار

در فضل علقه اونی نوشته اند  
اینها فضول است  
پس از آنکه از کتب نقل کرده اند  
علاوه بر آنکه در کتب نقل کرده اند  
باز در کتب نقل کرده اند  
فصلیت و اثر بیاورد  
باز در کتب نقل کرده اند  
و در کتب نقل کرده اند



از بیست قطع باید کرد  
درین باب در وقت بی میوه

از بیست قطع باید کرد  
از بیست قطع باید کرد

از بیست قطع باید کرد  
از بیست قطع باید کرد

وسوزش و خون آمدن از بول دفع کند یا کهنه فصل السین المله نسوت کبر  
نون ضم سین مهله مسکون و او و تا فوقانی اندک تلخ و شیرین و هنگام هضم تلخ و گرم و ک  
و سهل باد انگیزد و در دفع تپ فساد صفر و بلغم و آس اعضا و متقانسوت یاه داخل  
سم است دردی و در اسهال قوی تر و محدث بیوشی و سوزش و گردش سرد بکننده او از  
گلو فصل الکاف نکه بفتح نون و سکون کاف و باک هند و قوم بود هر دو بلغم شیرین و  
گرم و سبک و در دفع آسب جن و پیری و نافع فساد بلغم و باد و خون و زهر و مقوی دل  
و افزوننده رنگ امم اطفا الطیب است کچسکینی بفتح نون و سکون کاف و کسر حرم فاک  
و خضار با و سکون یاه شخا و فتح کاف ثانی و کسر نون و سکون یاه تخانی ثانی امم کندش  
نوشته اند بر روی زمین مقداره سیب باشد برگش مثل برگ تره تیزر گلش مثل گل سیب باشد برگ  
و غلبه کف و غلبه باد و گرم دفع نماید کوجک بفتح نون و ضم کاف و سکون و او  
و فتح نیم و سکون کاف امم چلتوزه است فصل الکاف الفارسی نکلند کبر نون  
فتح کاف فارسی و خضار نون و سکون ال مهله نهال و بقدر یک حبیب و برگش خود و  
بقدر برگ پودنیه سرد و تلخ بود و شکل زایل گرداند و تلخ و باد دفع نماید و ضرر هم چو  
و بناتی را نافع بود چون او را باب ساینده بخوراند و در قوم بود یکی را نکلند و دوم را نکلند با بر  
برگ ال نبت بیثانی اندکی دراز بود و قوم دویم را گل بود مثل گل تلخی فصل اللام  
تلوا بفتح نون و سکون لام فتح و او و الف سرد است و مقوی باصره و در دفع فساد صفر و  
نون و جذام و دسوار بول و سوزش اعضا و بلغم و صفر و جویدگی تل بفتح نون  
و سکون لام و تلخی باضافه یاه تخانی نیز آمده در آب جای نمناک سیر وید سرد است و چشم را  
فایده دهد و غلبه تلخه دفع کند خون صفا نماید و فرج و از رطوبات پاک گرداند و او را ز نایه

ایشان در نظر نامند از ان اقرا  
کردم و بگو براق گوید اگر مسکن  
بیلوی نوشته است  
که سیاه و بنفشه را با او بنویسد  
آن نیت بر ترنگس بر نوشته است  
و ضم نفس خود را مسکن بود  
راز خود بنویسد حسن صبر  
ضم نفس خود را ظاهر است  
در باطن گفته اند که کسی که  
از این گیاهی گمان نبرد بزرگی نموده

۲۰۹

سوال کرده بود جواب گفت گفته از پنهان  
فصل از قیمت گفت حق گفته از اسمان  
نگار سخن از قیمت گفت بنان گفته از  
گفته از عمر گرم قیمت گفت دل مشرک  
گفته از در بیانی از قیمت گفت اندک در لیس  
گفته از زهر هر گرم در قیمت گفت دل قانع  
یا کرم العفور جریل علیه السلام گفت  
گفت

از ان دلی که قیمت گفت  
که با کرم العفور جریل علیه السلام گفت  
عالمگیری مسطور است  
مندیان با خلاص است  
و اگر آن که در وقت نازک بنویسد  
از ان دفعه خود نمیدانند

که امیر است گفت که این درود  
پیشتر بود عادت خوی که گفتن باشد  
بعضی گرم نوشته اند فصل المیم بمسکت  
هم لمیوست فصل النون تندی برجهن  
کسر وال همله وسکون یا تختانی و کسر  
نون ثالث و تندی بر که تیز گویند بعضی  
جم فارسی و ما نون کاف ما گرم  
وسکت افعال موافق بدخست پیل نوشته اند  
وار قسمی او شمار کرده اند دفع  
خدا و نیم و خون و زهر و دایمل مشهور  
تا پهلد بفتح نون اول و تندی نون ثانی  
و الف و فتح ما وسکون لام و وال همله  
مجنی زرد چوبه کوچک اسم مایلین است  
فصل الواو نواری بکسر نون فتح و اول  
الف و کسر را همله وسکون یا تختانی کل  
هندی است مانده چینی لیکن بومی ندارد  
و قسم بود یکی آنکه در موم گراشکوفه  
آرد در موم آنکه در فصل بر کل کند  
و بعضی را همله لام هم آمده است  
و بعد از نون یا تختانی یعنی نیوالی  
و هر دو تر است و سر و بک دفعه  
اخلاط تلثه و خون نوسا کر بفتح نون  
وسکون و او فتح سین و الف فتح کاف  
وسکون را همله اسم نوسا در است  
بعض کاف ال همله مشهور بسیار  
و شور مزه و سیرج تاثیر ولین و فونج  
و استقا و قبض در شکم رانفع است  
نولاسی بفتح نون وسکون و او و لام  
الف و کسر همزه وسکون یا تختانی  
برگ لیونرا که بنور تازه باشد  
گویند و داخل خورشید و نیانند  
نولی بفتح نون وسکون و او و کسر  
لام وسکون یا تختانی اسم سال  
برنی است نور تن بفتح نون  
وسکون و او فتح را همله و نا و فونقانی  
وسکون نون بزبان دار الخلافه  
منپوره است فصل الیا و تختانی  
نیوالی بکسر نون و یا تختانی  
فتح و اول الف کسر لام وسکون  
یا تختانی اسم نواری است تیر  
بالا بکسر نون و یا همول فتح  
نا و فونقا وسکون را همله و با  
موجوده و الف و لام الف سرد و خشک  
بک است او ششمی با هم طعام دفع

و بعضی گرم نوشته اند فصل المیم بمسکت  
هم لمیوست فصل النون تندی برجهن  
کسر وال همله وسکون یا تختانی و کسر  
نون ثالث و تندی بر که تیز گویند بعضی  
جم فارسی و ما نون کاف ما گرم  
وسکت افعال موافق بدخست پیل نوشته اند  
وار قسمی او شمار کرده اند دفع  
خدا و نیم و خون و زهر و دایمل مشهور  
تا پهلد بفتح نون اول و تندی نون ثانی  
و الف و فتح ما وسکون لام و وال همله  
مجنی زرد چوبه کوچک اسم مایلین است  
فصل الواو نواری بکسر نون فتح و اول  
الف و کسر را همله وسکون یا تختانی کل  
هندی است مانده چینی لیکن بومی ندارد  
و قسم بود یکی آنکه در موم گراشکوفه  
آرد در موم آنکه در فصل بر کل کند  
و بعضی را همله لام هم آمده است  
و بعد از نون یا تختانی یعنی نیوالی  
و هر دو تر است و سر و بک دفعه  
اخلاط تلثه و خون نوسا کر بفتح نون  
وسکون و او فتح سین و الف فتح کاف  
وسکون را همله اسم نوسا در است  
بعض کاف ال همله مشهور بسیار  
و شور مزه و سیرج تاثیر ولین و فونج  
و استقا و قبض در شکم رانفع است  
نولاسی بفتح نون وسکون و او و لام  
الف و کسر همزه وسکون یا تختانی  
برگ لیونرا که بنور تازه باشد  
گویند و داخل خورشید و نیانند  
نولی بفتح نون وسکون و او و کسر  
لام وسکون یا تختانی اسم سال  
برنی است نور تن بفتح نون  
وسکون و او فتح را همله و نا و فونقانی  
وسکون نون بزبان دار الخلافه  
منپوره است فصل الیا و تختانی  
نیوالی بکسر نون و یا تختانی  
فتح و اول الف کسر لام وسکون  
یا تختانی اسم نواری است تیر  
بالا بکسر نون و یا همول فتح  
نا و فونقا وسکون را همله و با  
موجوده و الف و لام الف سرد و خشک  
بک است او ششمی با هم طعام دفع

نند بنجله تا افعال که حکمای  
پیشتر نوشته اند است که تعیل  
مفضل کرده شود تا از عرض غیب  
و خوف کثیر و غم و غم و غم  
بالای طعام مقدر که گمان  
بباید از چون شش سازند و بوی  
و معلوم بوی تعیین کنند تا نمود  
و افعال او را دست سازند و بر کام  
اعمال مرض نه و از ذایل اخلاق  
و معلوم بر تحصیل علوم آسان سازد  
لیکن بسیار که در فقه بطالنه  
مفید است و در کتب دیگر در  
صحت و نفع و در وقت و ریا  
مفضل و در او و در قدر که

مفضل و در او و در قدر که  
صحت و نفع و در وقت و ریا  
مفضل و در او و در قدر که  
صحت و نفع و در وقت و ریا

نقاشان باشند بسو  
 شیرین صاف نوشتند  
 این تو این است چنانچه  
 معنی دارد و چون این  
 سن رسد بدین تعلیل  
 ریاضت گویند ریاضت  
 عن نفیر ککن اندیشی  
 پنجم علی نبی و علی السلام

رکت پت و فساد صغیر و بلغم و سوزش اعضاء و و ما میل و شور و بعضی گویند نالی هم همین است  
 لیکن آنچه معلوم شد که نالی از اسامی شتر است که بر این هم یعنی شیر بالاد و دیگر که بعد از  
 می آید بر آنها اطلاق میکنند و شیر بالا کیاب است عوض او شاخهای نیلوفر است که در میند  
 نیلا تهر و تهر بکسرون و سکون یا تختانی و لام الف ضم تا فوقانی و خوار یا سکون و او  
 فتح تا فوقانی و خوار یا الف بفتاری تو تیا می گویند و قسم بود هر دو ملین افح بر حسب جدام  
 و فساد هر دو قسم و قاطع که هم مصلح هر بی منفرط و نافع بعضی امرن چشم نیک بکسرون و  
 سکون یا تختانی و فتح نون ثانی و کاف گوشت آن بلغم شیرین و بک مقوی اعضاء و  
 بهی و دافع فساد و اخلاط ملته قسمی از باره نگه است نیول بکسرون و سکون یا تختانی  
 و فتح و او و سکون لام مطابق بر بی در خاصیت و بر بی این عرس است نیل که کشته بکسرون  
 و سکون یا تختانی و لام و فتح کاف خوار نون و فتح تا فوقانی هندی و بار هندی گوشتش  
 دافع فساد و بلغم و خون است بکار کسری گویند نمیدی بکسرون و سکون یا تختانی و  
 فتح نون ثانی و کسری دال جمله و سکون یا تختانی هم خجک است نیلا سند کات کسرون  
 و سکون یا تختانی و لام الف کسری جمله و خوار نون ثانی و ضم دال جمله خوار یا سکون  
 کاف قسمی از خجک است هر دو بلغم تلخ و زخمت و تر و بک خوردن و افزا و مقوی موی سر و هم  
 و دافع خلط کوم و آماس اعضاء و کرم شکم و جدام و دلبها و شور و فساد بلغم و شتهها آور و نیال افح  
 نون و سکون یا تختانی و با و فارسی و الف لام قسمی از پراتیا است و بعضی از نیال لفظ نسیب  
 اضافه می نمایند بکسرون و سکون یا تختانی و با، موحده و نیال نسیب خوانند و نیو بکسرون و  
 سکون یا تختانی و خوار نون ثانی و ضم با، موحده و سکون و او و فارسی میگویند قسمی از پراتیا  
 است پنجم مرغ شباه بود و شیر رنگ و مخفرفانی باشد و پوست تنک کاغذی گویند قسمی همه  
 سال

وقتی تشخص گشت پنجاهی  
 پنجم علی نبی و علی السلام  
 پنجمی انوزم که در دنیا و آخرت نافع  
 یاس گفت خواهم عیبه فرمود که  
 چرا گفت هیچ کلمه را بکار بسته ام فرمود  
 که ان صیبت گفت نارت آوردیم  
 ششم خواهم فرمود و نامم در  
 نگویم و احلال با ششم خواهم و افکار  
 خانه خدا باشد از دیگری ششم خواهم و افکار  
 حاضر مقام و بعضیا او در نام و عیب خود  
 این پنجم بی بی می نوشت این ششم

۲۱۱  
 در سال نوشتن این کتاب از غفر  
 شایع از قزوین در از قزوین  
 اولی بر روی مالیدن از زیت و مهلا و صلا  
 نفس در دوم مخالفت ناک و در ششم و خجک  
 بیوم نون نون و نون در در بر بر نون و نون  
 از سخنان بی شمری سطر است بعضی کسری  
 صادر شود و مهلا و نون و صیبه که در کسری  
 میفرموت ندارد که در کسری است که در کسری  
 ایلیس از کسری نون نون نون نون نون  
 خدا اینست که در کسری نون نون نون

نقاشان باشند بسو  
 شیرین صاف نوشتند  
 این تو این است چنانچه  
 معنی دارد و چون این  
 سن رسد بدین تعلیل  
 ریاضت گویند ریاضت  
 عن نفیر ککن اندیشی  
 پنجم علی نبی و علی السلام

و در نفس بسیار بود و در نفس بسیار بود و در نفس بسیار بود  
و در نفس بسیار بود و در نفس بسیار بود و در نفس بسیار بود  
و در نفس بسیار بود و در نفس بسیار بود و در نفس بسیار بود

بارد و در قسم شیرین را با ج نیکو پهل گویند و خواص لیو در کتب یونانی تفصیل مرقوم است  
نیل بکسرون و سکون یا تختانی و لام در هند کشیر الوجود است و شهرت اندک تلخ  
گرم و ملین و دافع درد سپر زورخ باد و فساد بلغم باد و استقا و مقوی هوای و لیکن بسیار  
و سرشته که آرد و از ورق او خضاب میکند و درین امر معیصل است و ببتن خضاب  
از ورق او بعضی را از جهت ترکه نفع میکند و بعضی را ضرر چون استعمال او سبب و دت  
شود و قرضل باید افزود و خصوصاً فصل و شهر بار نیلیم بکسرون و سکون یا تختانی و لام  
و سکون سیم و بزبان سنکرت نیل من گویند بکسرون و سکون یا تختانی و لام و فتح  
سیم و سکون نون هر دو با اسم یا قوت کیود است شیرین و فرحت است و مطابق  
بیا قوت سرخ نیل اسپند بکسرون و سکون یا تختانی و لام و کسر نزه و سکون  
سین مهله و فتح با فارسی و تخار نون و دال مهله خواص در پراختن اند کوشند نیل  
بکسرون و سکون یا تختانی و بار موصوده درخت غظیم است و معروف در بلاد هند  
اهل هند اعتقاد وافر برود دارند و چهار تم نوشته اند و در خواص قریب حکیم رحمت و تلخ و شیرین  
و سرد بود و بعضی گرم و خشک و بعضی معتدل نوشته اند شرح بعضی مضع صفر و باد و بلغم  
بود و جمیع امراض بادی و بلغمی و خونی و صفرا و یرقان نفع بخشند حتی جذام و برص را قوی هم در شور  
و جرب تا نفع یافته و مستحایب جای با موصوده میم است حکیم علی در شرح قانون نوشته  
اهل هند علاج قروح عسر لاندال نواصیر ردیه ازین میکنند و طریق استعمال متعدد است  
گاهی استعمال بر گهار تازه او میکنند و گاهی برگ خشک آن ساید استعمال میانیند  
گاهی استعمال حصاره او میکنند گاهی حصاره برگ شاخ تازه و گاهی از لحار ان  
و گاهی از قمر آن حکیم مذکور نوشته است که گاهی حتی کرده می آید برگ خشک آن منبتی شود

و قدر است و می بنده دران  
فردان است و می بنده دران  
و بعضی در بعضی رسایل بجای است  
مرقوم است ایضا فرعون نیز بنده دران  
بند ماصل میشود و علم و ادب و شجاعت  
فرعون نیز بنده دران  
نواضع و خادمت و راست گرا

و در نفس بسیار بود و در نفس بسیار بود و در نفس بسیار بود  
و در نفس بسیار بود و در نفس بسیار بود و در نفس بسیار بود  
و در نفس بسیار بود و در نفس بسیار بود و در نفس بسیار بود



چنانچه گفت اگر دل قوی نباشد در دست قوت نماند شنبان گفته اند ملک در دنیا و ملک در آخرت و سپاه قرار بگیرد و کمر و مال و مال شیر نمیشود مگر با باد آن ملک نازد

با نوره غیر مطفاة دولت کرده شود در عصاره برگ سبز آن اگر یافته شود و الا در میان آب اینخته در میان ناصور و قروح خبیثه پراکنند پس سیر و عفوته و لحم فاسد و میر و یا بند گوشت صالح را و در اندک مان شفا حاصل می آید باذن اله اما مقدار نوره پس ربع و نصف آن بنا بر حدس صنایع و نیز حکیم علی گفته که دیده ام من از اثر این که فوق است بر فواید مرا هم کبار و تیز را هم برگ سبز او را گرم ساخته بر شور و او را هم می بندد بعضی را بضم داده و غیر می سازد و بعضی را تحلیل میدهد و گاهی برگ ساییده گرم ساخته برای فواید مذکور استعمال کرده می آید در الفجار قوی میگردد و نیز برگ نیم را در آب جوشانیده بخار آن با ورام میدهد تحلیل او را مینماید و گاهی همراه او برگ سبها او را جوشانیده استعمال نماید و تحلیل قوی میگردد و چون ماده بسیار گرم بود عوض سبها او برگ عنب التحلب نمایند و از آب جوشانیده برگ نیم شور را شستن سبب تحلیل آن و رفع سمیت مواد است و با عدم مضرت است بخلاف آنکه اگر از آب صرف بشویند خصوص از سرد مگر آنکه شور در غایت حده و گرمی باشد نیلوب بکسرون و سکون یا تختانی و ضم لام سکون سکون موحده اسم سارس است نیل گا و بکسرون و سکون یا تختانی و لام فتح کاف فارسی و الف واو گا و صحر است شکش در میان استرواسگشت و می چرب گرم و شیرین بود و منی بفریاد و کف و تلخه پیدا آر دین جوت بفتح نون و سکون یا تختانی و نون و ضم جیم و سکون واو و تا فوقانی اسم فارسی ما میران است نیل کنشهی بکسرون و سکون یا تختانی و لام فتح کاف سکون نون و تا فوقانی هندی و خفا یا و سکون یا تختانی اسم نهال خوردند است برگ خشن دار در متوسط در خوردی و بزرگی و بیخ نیلی رنگ گل نیلگون نیز دارد و نهال دیگر است که در باغها بود گل او را گل نیل کنشهی

سنا فح بیستخان بسدوست  
وغت خوا ضر ز رسد ناخن  
بندان کنند و بهر دوست  
خاریدن و آواز نند آنگشتان  
بست خود بر آوردن دوست  
در روی را به بان پاک ساختن  
و بزفش و از گون نشستن  
و بر کله ایستادن و نشستن  
و با جنب بودن و بول بر کردن  
و بقضا حاجت بخت قبله

۲۱۳

نشستن و دست بگل  
شکار و آستاده بو نشین  
جانم در کوه نشانه نشسته کردن بر  
ریش میوه در جل غنیم نشستن و  
خنده بخت تار و شام افش و بقیع  
کوتاه و گره دار نشستن افلاس و  
بایشانی سزاد و اسپا بل  
و مغرب و چپ است بمن غار و  
دیدن روی مردم در راه

سکرات بسیار دادن  
عیصان بی شمار بیان می آید  
کافه و قاف منین  
از آنش کافه و قاف منین  
صله و دادن و با طهارت  
بودن از کسند بلاه  
نوش قفاست از بزم شرم

از غدا قوت روح از  
عشا دریافت از ذرات استخوان  
رکت عمر از عمل زیاده است  
مقصود آسان و نگاه داشتن آن  
دشوار است سگله که دلمری و بلند  
پروازی نماید از دو حالت خالی نیست  
یا در سراوت چون است یا صاحب است  
چه آدم بسازد چون مرغیت بی پروا  
کالای که قدر آن فرو شده اند از  
جای سفت یافته یا خانه کی گشته

و هم است که شاکت نفس  
اجمان از احوال علی که  
دبای ناگهان پناه از کلمت  
شیطان در دیدار آن  
تغضب سلطان و بر  
زنان و بیعت عادلان  
بر آن دو هم کاهنان و در

گویند برگ کلان دارد و بر و خلمها بود مثل ننگ در بند و تنان آستین راز پارچه ناجیل می  
پسند باب الواو فصل الالف و اسن لفتح واو والفت و فتح سین جمله و سکون  
نون اسم بهار و از ابونی فرید نیز گویند و در باگشت والو لفتح واو والفت و ضم لام  
وسکون و او ثانی اسم ریگ است هر گاه بر عصا سرد شده و باد گرفته گرم ساندند  
نفع بخشد و الا ان لفتح واو والفت و خضار نون و ضم خاء مجر و خضار واو و در همه وسکون  
وال همه گرم و خشک است طبع رازم کند و بوی او خواب آورد و در خون می چون  
بر ماندگی طلا کند سود دهد و برگ معده رازبان دارد ام شبست نوشته اند و الا ان  
بزرگ اسم باوی است فصل الحیم و بحر که لفتح واو و تشدیدیم و خضار و سکون الهمله و فتح کا  
و خضار یا و سکون الهمله بعضی اسم نوسا نوشته اند و از بعضی نسخ مرکبات معلوم میشود که نوسا  
شاخه از اشک کرده ریزه ریزه نموده سوخته درست نیمانند فصل النون  
و ننگ لفتح واو و خضار نون و سکون کاف فارسی اسم ننگ است که مشهور بقلعی است  
فصل الیاء التحتانی و یطوری لفتح واو و سکون باء تحتانی و ضم الهمله  
هندی و سکون واو و کسره الهمله و سکون باء تحتانی و او اول باء موحده نیز آمده یعنی بی  
اسم عین الهمست و مشهور به سینه است گرم و ترش بود قوی لجم دفع نماید و گویند عین الهمست  
به ذنب دارد و گویند بر اس و سلم بر جل و الماسن بهره و پیکر کشتی فر بر جبطار در مباح  
برنج و مردارید بهاه و یا قوت به افتابیر و چون بکسر واو و سکون باء تحتانی و ضم الهمله  
وسکون واو و فتح جم فارسی و سکون نون و لوجوض او باء موحده نیز آمده است یعنی نیز  
صاحب قاسمی نوشته که اسم شکر زه است و بعضی گویند اسم بعضی اقسام جوهر است باب  
الهاء الهو فصل الالف باء سنگار لفتح ها و الف و سکون راهمله و کسیر جمله

۲۱۴

نموده و مجلس خود با همید و ایست  
شهر و دهان و نیزه جن  
نقصدان غمخیزان در عالمی  
ز سخنان نویزان عاود  
انکه مال ندارد و آبر و ناز  
انکه فرزند سعادتمند  
ندارد و خوشای چشم ندارد

باز و غدار و دانه زان  
 غدار و دانه این هر چهار  
 غدار و دانه این هر چهار  
 غدار و دانه این هر چهار

و خفا نون و فتح کاف و الف و سکون را در جمله در خوش اکثر بقدر قاست انسان بود  
 تا در قاست انسان و زیاده از ان دیده اند و برگش نو که در خوش و بطبر و شکند و  
 رگها بسیار دارد و گلش کوچک سفید رنگش قمع او سرخ رنگ مالدن بزرگ بر قوبابا  
 شفا و لیکن حدت دارد و سوزش پیدا آرد سرد و سبک و دفع باد و نفخ و صغیر و پود  
 استخوان شکسته کند و بوی بسیار است و بجز جو را نیز گویند ماتی بفتح با و الف و کسر  
 تا فوقانی و خفا و سکون یا در تخانی گوشتش شیرین بنگام ضم ما لون بسیار و لغت  
 و ضم لام و سکون و او و نون جب الشاد است و انه ایست بسیار کوچک از تخم بالنگو خورد  
 لیکن از و گنده و سرخ رنگی با بخار آلوده بوی و مقوی بدن و دفع فواق و باد و نفخ  
 و انتشار و فساد خون است **فصل البیاء الموحده** بیل بفتح با و بار موحده  
 و سکون لام ام اهل است **فصل البیاء الفارسی** چسبو که بفتح با و ضم با و فارسی  
 و او نخی و کاف و خفا و الف اسم بیه است **فصل الیمیل** کسر با و آتش زیم  
 و سکون لام ام کج است و صاحب بدن بود قسمی از نوب نوشته و اند علم **فصل**  
**الدال** بندی بد جو را بفتح با و سکون دال بندی و ضم جیم و سکون و او در جمله  
 و الف اسم بار سنگها است **فصل الراء** الملهه سر سنگها بفتح با و سکون راء  
 و کسر راء و خفا نون فتح کاف فارسی و خفا و یاجت و راء جمله اسم بار سنگها است هر سر الضم  
 با و سکون راء جمله و ضم با ثانی و راء جمله دویم و الف اسم نهال خورد است گل سفید  
 بسیار کوچک است و قسمی است ازین بر نوبه سیر جلا قسم اول سرد است و گران و  
 بول و واقع فساد بلغم و باد و قسم دویم گرم است و سبک و دفع بریمو و متکند سنگ شانه  
 و دفع دشواری بول و تب هر سر بیل کسر با بفتح با و جمله ضم سین مله شده و فتح

باز و غدار و دانه زان  
 غدار و دانه این هر چهار  
 غدار و دانه این هر چهار  
 غدار و دانه این هر چهار

۲۱۵  
 حکمت را مال مجذبه از تقیما  
 فزیز و است بونی توه مشهور دار  
 دیم و است او کینه فویث و کابا ناکار  
 کرده شمارید و طاعت کرده ناکار  
 انگارید و کارلم و ز بر فردا میفکنید  
 در باره و پور رفتید و ز ننگانی  
 اگر چه دراز بود یک زده و ایند و از غم  
 کینه در آسید و مست و دیوانه را  
 پنهان چید و از کزنان این  
 بیاید و با فدا و دانه  
 کس شود و از نود  
 ننگ غارید و نا توانه همان  
 بنید و از او فتن  
 دیوانان و نود  
 در سوره و در ان نود  
 در سوره و در ان نود





پسر آدم چون در دل  
 لب بندی است  
 ام کلاه نهانی تا  
 بطن بماند  
 پنهان از اسرار  
 پسر آدم چون در دل  
 لب بندی است  
 ام کلاه نهانی تا  
 بطن بماند  
 پنهان از اسرار

تنگ پهل هم آمده درخت حلیقت است و فروع میباشد هر دو تند و نیز و گرم و مقوی  
 دل و هاضم و دافع درد دل مثانه و قبض شکم و بواسیر و فساد بلغم و باد و گوله سفسنج  
 نون و سین همگه گوشتش گرم و تر و در گران و بیهی است و او از گلو صاف کند و رنگ و بر  
 و شسته طعام و مقوی اعضاست و دافع سرخ باد و فساد فصل الوان و هوس  
 بفتح با و سکون و اوج باد و دم و کسر با و موعده و یار تختانی جبول و سکون راه همله دانه  
 ایست بقدر فالت رنگ او بعضی از ان زاید و گویند تازه او سرخ میباشد و هر گاه  
 برسد سیاه گردد و قسمی از سرد کوبی نوشته اند و بر گش شیبه به برگ گز بطعم تیز و اندک تلخ و ز  
 و گرم با عدال و گران و دافع فساد صفرا و باد و استسقا و بواسیر و نگر سنی و گوله شکم و  
 گرم شکم دو کند هر گاه زن حامله که بچه در شکم او مرده باشد سه درم بخورد بچه بیند از دو اگر با  
 عمل بخورد حیض آنند و اگر حامله بخورد بچه بیند از و بجز بی اهل گویند فصل الیاء الحیاء  
 نیگ یک کبیر با و سکون یار تختانی و خفای نون و کاف فارسی تیز و تند است گرم و  
 و هاضم طعام و دافع فساد باد و بلغم و خلد و گوله و استسقا و دفع و در شکم و گرم شکم و صفرا و فرا  
 مقوی باه و اگر بادیه مقویه معده و محله بطریق خوب معاجین استعمال کرده شود کمال متبه  
 در تقویت معده و کسر ریح و هضم و رفع و جمع آن نفع نماید و اگر بادیه به سبب استعمال شود در  
 تقویت باه بیدیل میشود و نسخ آن در علاج الامراض عجایب نافه مرقوم است سیرا و وکی  
 کبیر با و سکون یار تختانی و راه همله و الف و ضم دال همله و او جبول و کسر کاف خفای با و  
 سکون یار تختانی گویند بپسایم دم خونین است سیرا کبیر با و سکون یار تختانی و فتح  
 راه همله و الف و فتح کاف و سین همله مفتوحه و سکون یار تختانی و سکون سین همله ثانی آن هم  
 جید کبیر است و خواص آن کاف گشت همیر کبیر با و سکون یار تختانی و فتح راه همله و الف

نقشه و یاد روزی بود  
 تصور سبب آنکه همیشه از  
 شامت سخن یار سناست که  
 بان یکم کرده ای پسر آدم  
 مقوم است و ۷ یعنی هر دم و  
 و دیندار و از آن بود  
 آدم گراسه دار همان در این  
 ۳۱۸

گفت خدا یا جان تو کبیر  
 و سکه آمد که خیر فقره که ز تو آید  
 و سکه آمد که خیر فقره که ز تو آید  
 آنکس همسان من است  
 پسر آدم چون غضب بر تو شد  
 شود مرا با کن تا ترا با دستم  
 در وقت که غضب و خیزش  
 در وقت که غضب و خیزش  
 کند اسلحه پسر آدم را  
 ناز با باد و عصر اعنی با کن  
 تا با بین این دو وقت را از یاد  
 تو کفایت کنم ای پسر آدم بپند  
 با سکه که از تو بود و عطا  
 با سکه که از تو بود و عطا  
 با سکه که از تو بود و عطا

خیانت کند و عفو کند  
 زنده بکند و کشته کند  
 با سکه که از تو بود و عطا  
 با سکه که از تو بود و عطا  
 با سکه که از تو بود و عطا

که تا بودی کند باز جمله باقیان

در وقت ترک خود

بند و صفت فغانی است

خود کرد از جمله است

ام الماس است همیونی بفتح باء سکون یا تختانی مجهول و فتح میم و واو و کسر تاء فوقانی  
 و سکون یا تختانی ام بلیه است بمعنی مثل طلا چشم بفتح زبیران سکرت طلار گویند  
 و وقتی دران زبان صرف تشبیه است فی کل کسر ما و یا تختانی مجهول و خفاء نون  
 و ضم کاف فارسی و سکون لام اسم تنگ است باب الیاء التختانی فصل  
 الالف یا لک بفتح یا تختانی و الف کسر کاف فارسی شد و سکون کاف  
 یعنی لایق یکت یک عبارت از ان است که نبود آتش افروزند و ادعیه که در دین ایشان  
 مقرر است میخوانند و روغن فواکه خشک مانند آن دران آتش اندازند و از او بوم گویند و  
 جمعی کثیر از قوم بر این بر اقسام طعام صد ازند و یک نوع کثیره میباشد و در جمیع آن خود  
 یا لک ضروریست لهذا بدین اسم موسوم شده و با جمله اسم پلاس است و در باب باء موحده  
 مفصل مذکور شد یا و ک بفتح یا تختانی و الف فتح و واو و سکون کاف اسم کسبه است  
 و در باب کاف گذشت یا س بفتح یا تختانی و الف و میم و اسم جواس است و  
 خواصش در باب جیم مذکور شد و صاحب آن نبود ویرا دفع فساد بلغم و سوس نیز نوشته  
 فصل التاء فوقانی تکمیل بضم یا تختانی و سکون تاء فوقانی و کسر کاف و  
 سکون یا تختانی ثانی و فتح تاء هندی و الف بطعم تریخ و بک خشک قرانده شترها  
 طعام و صغرا انگیزه مضغ بصر و متقل سنی و دفع فساد خون و باد و بلغم و بر برتری  
 اسمی از اسامی مشهوره می است چچ بفتح یا تختانی و فتح تاء فوقانی و جیم فارسی شده  
 و خفاء با و وال مبهله و الف یعنی راسته برگ اسم کیلا است و در باب کاف مذکور شد  
 بفتح یا تختانی و کسر تاء فوقانی و سکون لام اسم تل است و در باب یا تختانی مذکور شد  
 فصل الجیم الفارسی کچه و هو بفتح یا تختانی و سکون جیم فارسی و خفاء با و سکون و الف

همیشه تقابعت و بگویند  
 شکله در وقت زیادتی است  
 تا خوش گذرد از زندگانی شما  
 دیگر کار خود و خیر که شمار ایشان  
 ان را خورد و مارید که قابل زیادتی  
 است و تربیت دوستان و  
 خلاصان خود بکنند بجهت  
 تربیت اطفال میکنند و از بار  
 محبت و دوستی بیکدیگر میکنند  
 محبت و دوستی بیکدیگر میکنند  
 محبت و دوستی بیکدیگر میکنند

۲۱۹

که دیدن نمی تواند انجامید  
 و اعتبار کنند از پسران ساده  
 که ایشان توار میکنند و پاره  
 میسازند پاره را و شرف فضیلت  
 از روی حق بجهت برابری  
 معاملات با بنام حساب  
 و از بر دعوت با بنام حساب  
 بفقیر که مانند آن از شامس میزده  
 باشد تا که اعتبار از آن  
 فعل نکنند سر زدن  
 لازم نیست افلاطون  
 بکنند که اطلاع داده از باطن  
 است بشناسند خدا را  
 دق اوله بیگ  
 ذره مهر و دار

دایمی بطلب که بجز  
 اگر در وسط باشد باید که گفت  
 که گفتش دایمی نیست  
 که از فدا بخواهیم بیاری  
 که در الف و زاء و حاء و جیم و دال  
 مصروف است بعد از  
 فصل علم تا پیش از آنکه

و خفاه باوثاقی و سکون داد و بار موحده فارسی یعنی بخور بزرگان و از آنکه چجه که عبارت  
 از قسمی دیوته است بدان دهبوی یعنی بخور کنند بدین اسم موسوم شده و بالجمله وی اسم  
 رال است و در باب راه همله مذکور شد چجه با سا الفتح با موحده و الف فتح سین همله  
 و الف ثانی یعنی اسراحت گاه هم مذکور از دیوته با اسم پر است و در باب موحده مذکور  
 شد **فصل الدال الهندی** یدل بضم یا و تحانی و فتح دال هندی و سکون لام و  
 یطلی بضم یا و تحانی و سکون دال هندی و کسر لام و سکون یا و تحانی ثانی عبارت از  
 شاهجاو میانه کاواک است که خوشه وی بود سردست و باد افراود دفع فساد صفراء و بغم  
 و صلح ذالیه **فصل السین المعجزه** سکر ی بفتح یا و تحانی و شین مجرمة و سکون این  
 فتح کافی و همله و سکون یا و تحانی ثانی ام جوی است و در باب جیم مذکور شد شینی  
 یا و تحانی و سکون شین مجرمة و کسره فوقانی هندی و سکون یا و تحانی ثانی و شتیق  
 بالحق کانی و شیمی ه بالحق میم مفتوح و ل همله کن یا و فتح میم اول و شتیق سبک یا صا و میم مفتوح  
 و دال مضموم و کاف کن یا و فتح میم اول و شتیق سبک یا صا و میم مفتوح  
 که شین مضموم است و شتیق سبک یا صا و فتح میم اول و شتیق سبک یا صا و میم مفتوح  
 راه همله معنی فرزند خوب است چریش بزبان سنکرت چوب گویند و پسر فرزند را و جمله  
 و انهامد در است که از چوب درخت کلان کوه نگر کوٹ بطور شمر گولر هم رسد و نمود از آن  
 تسبیح سازند و در عزایم دین خود که برای تولد فرزند خوانند بکار بزرگان است و همین  
 بدن و فصل دفع فساد باد و بغم **فصل الکاف الفارسی** یکیم بضم یا و تحانی  
 و سکون کاف فارسی و میم و فتح یا و موحده فارسی و سکون تا و فوقانی و راه همله یعنی صاب  
 برگی که گوپاد و برگ با هم پوسته اند چه یکم یعنی با هم پوستن و چیز است و پسر برگ گویند

بیشتر که علل و اسباب بدین  
 بسیار است بطلب که چیزی را که نماند  
 زنده گانی خوب و بهتر برای تکلیف  
 دولت نباید که در بلکه طلب کن برگ  
 خوب و خواب کن تا محاسبه نفس  
 خود کنی بر سر چیز اول آنکه در آن روز  
 خطایی یا صوابی کرده باشد دوم آنکه  
 سزاوار بود در آن روز که بانی در آن روز آن

باید که بسیار اندیشه  
 از او را نمکین سازد  
 و از بسیاری سخن در پیر  
 کند و زبانش را بشکند  
 ز چیزی که از او پند  
 هر عقلی که نوبت است  
 و باید که بسیار اندیشه



و بعد از آن گویا فرود  
 نشستن عادت شود چون  
 رتو غالب گردد و حاجت  
 برود زبنتختان غلبه  
 بیندازد چه دانه  
 که فرود آید حادث شود

بطعم ترش و قابض و تیز و گرم و در دفع فساد باد و بلغم و دفع امراض گلو چون خناق خنار  
 و مانند آن و مژزش قابض و گران و در دفع فساد باد و بلغم و دفع امراض گلو چون خناق خنار  
 سکون کاف فاری و میم و فتح کاف و سکون نون و نون و فو قانی هندی و فتح کاف و الف  
 یعنی دو خار با هم پیوسته قسمی از سیر باغی است بطعم تلخ و سرد و خشک و دفع فساد  
 و بلغم و دیگر اقسام سیر چون کرکند و هستکول و خواص آنها در باب موصد و مفصل و  
 در باب کاف و باره و مجله مذکور شد یک بهوشن بفتح یاء تختانی و سکون کاف  
 فارسی و ضم باء موصد و خنار و سکون و او و فتح شین عجمه و سکون نون یعنی زو یک  
 است چون در یک وجودش ضرورت بدین اسم موصوم شده و بالجمله اسم و این است  
 در باب الف هندی مذکور شد یک یا نامک بفتح یاء تختانی و کسر کاف فارسی مشدده و  
 فتح یاء تختانی ثانی و سکون الف و خنار نون و سکون کاف فارسی یعنی خبر و  
 است و از آنکه وجود یک محتاج بدان اعتبار کل بحر است بدین اسم موصوم شد و  
 در باب ایافصل الا مفصل مذکور شد فصل اللام یک کاس بفتح یاء تختانی و  
 سکون لام و فتح کاف الف و سین جمله قسمی است از سیر که با نخل آشته بار دار و بر گرس از  
 و نهالش منخی باشد و خواصش در باب موصد و بنیت مذکور شد فصل المیم مینا جل بفتح  
 یاء تختانی و سکون میم و فتح نون و الف و فتح جیم و سکون لام یعنی آب دریا جمن چه  
 مینا اسم دریا می جمن است و جل اب را گویند و دریای جمن نهر است از کلان ترین  
 آنهاست منبعش کوهی است از کوهستان شمال که همیشه بر آن برف باد و پوسته سفید  
 پر برف باشد و قومی را منطون انکه وی کوه برف است و کوه مذکور بزبان سنسکرت  
 برهامل و حال آشته بار دار و بهامل یعنی کوه برف است و حال یعنی جای برف هم  
 است

که بلاست ملامت باشد  
 اگر چه آن بلا از بدی که در او  
 باشد و نه از بدی که در او  
 نظر کن بلکه از بدی که در او  
 حکم که با عمل باشد از  
 در عالم یافته ترا فایده خواهد  
 پیش حساب است تختان  
 حکمت نسج عکاس  
 سبب یاد اگر تحصیل نکوی بنج  
 ۲۲۱

سبب در دو کوهی میماند یعنی اگر  
 از گتاه لذت یابی آن لذت  
 زود دارد و لذت یابی آن لذت  
 روزی را که زیاد کنند و لذت  
 و زیادهای گوید در آن روز لال  
 که در دو فکر باطل و چشمها  
 تادیک شوند اعصاب در خاک  
 پوسیده و گشته گردند و کما  
 باش که در مکاره دوست  
 افش که بخانه دشمن  
 شناسی نه دشمن  
 را با باشد با صاحب  
 بنده باز دار تو در از  
 بکار تو تفصل کن و دیگر  
 کن بر خوی این عالم

شادمانه علم لغت  
 سبب ثابت از ک  
 فلسفه و حکمت از زبان  
 از بی‌بهای جان جهان  
 از بیک  
 در هر کجا از زبان  
 کن و در طرف مراد  
 در وقت اداب  
 در وقت ادب  
 در وقت ادب

بالکسیر بان مذکور برت را گویند و اصل یعنی عدم حرکت که در اوله دران زمان عبارت  
 از مکان است و پوشده نیست که اسم اول مساعد اول و نام ثانی مویده ثانی است و باین  
 آب نهند که در موافق با همین مرضی و مومله قلیلی از صفرا و منغش حراره غریزی و مصلح ذائقه  
 و واقع فساد باد و بونم و منغی مانند که آب دریا گنگ افعال مسطوره بر آب قوتیر از ابوی  
 است چه اطباء هند آب شستند روزی که بفتح شین مجبه و تار فوقانی و دال همله شده  
 و ضم را محمله و سکون و او است در خواص مذکوره بعد آب دریای گنگ نشسته اند و بعد  
 آن سر جو را که بفتح سین مجمله و سکون را محمله و ضم جیم و سکون و او است و بعد آن آب یا  
 حجن را و شک نیست که در دریای گنگ اکثر خویها که در کتب یونانیان در اوصاف  
 انهار مسطوره است یافته میشود و بودن آبهای مذکوره موله صفرا و قلیله خلاف  
 قیاس بلکه خلاف واقع بنظر درمی آید بلکه بالحق باطنی باشد و الله اعلم فصل الواو یو کم و  
 یو گیا بضم یاء تختانی و سکون و او مجهول کسر کاف فار و سکون بيم و در فقط ثانی عوض هم  
 یاء تختانی مجهول و الف اده رد و برده است هر دو همی نافع سرفه و بچی یعنی نفث الدم که از سرفه  
 بجم سرفه ثانی معین بر جل و دیگر خواص و در باب محمله باب حده مذکور شد یو کم  
 بفتح یاء تختانی و او و الف و فتح سین مجمله و سکون کاف اسم جواسا و یاس است و در آنکه خود  
 مذکور شد یو کم گنگ بفتح یاء تختانی و سکون و او و فتح کاف و سکون نون و فتح نون و فتح  
 هندی و سکون کاف ثانی یعنی خار جو است و از آنکه در جوزا بیشتر روید و کسرش جزو  
 خرابی وی است گو یا حد و نش در حق وی بمنزله خار است بدین م موموم گشته و با جمله  
 ام پیت پاپرا است و خواصش در باب موده فارسی مذکور شد و صاحب آن بود و در  
 واقع و یوس و فزاینده می نیز نوشته و الله اعلم یوانی بفتح یاء تختانی و او و الف کسر نون و سکون

در غیر وقتش و اگر در وقتش  
 کنی از روی غیب سگ بکن  
 و بناید سخن گفتن که دران یعنی  
 نباشد و اگر سخن نافع خواص  
 که بگوی قس که کرده بگو و لایق  
 نیست که بگو سگ در وقت  
 عفت و آواز بلس از

۲۲۲

صیبت از حبه  
 قصارت قهر آن در بین  
 قصارت که در کس کن بر حبه  
 بلکه در کار کس در حشمت  
 که عیب نباشد و حشمت  
 شد کس را و سزاوار است  
 زیرا که کس از آنچه لایق است  
 به آنکه تحکیم نماید  
 زیرا که در آن و با زانو خود را  
 در کس در آن که ناکردنی است  
 به آنکه توبه از در نظر  
 است با حشمت

من تصنیف جناب  
 حکیم علامه حاج آقا  
 میرزا حسن یوسفی  
 تمام شد

بسم الله الرحمن الرحيم  
 بعد از این شرح در باب  
 و پس از در در مصلحت  
 و آل اصحابش میگوید  
 احقر الخلیفه قبل الاثنی عشر  
 فی الحقیقه سلام محمد بن  
 حکیم محمد صادق علیان بن

یا تختانی و یو ان کا بنون مفتوح و الحاق کاف و الف عوض یا تختانی و یو اسما هو ابان  
 سین جمله مفتوحه و الف و با مجهول و فتح و او و الف اجوین است و در باب مذکور  
 یوانی یا دوانی یا ضافه یا تختانی مفتوحه و الف مدوده و همزه مکسوره و او مفتوح  
 و الف ساکن و نون مکسوره و یا تختانی ساکنه در اسم اول اسم چهارم است که با جو این مانی  
 اشتباه وارد و در خواص مانند اجوین مطلق اما در قتل دیدان معده قوی تر از وی است  
 و در باب جیم مذکور شد یوانی یونی بحدت الف مدوده و همزه مکسوره و الفی که بعد  
 و او ثانی است از لفظ مذکور اجوین خراسانی است پوشیده نماید که یون لغتین در زبان  
 سنکرت اهل اسلام و غیر ایشان را که مخالف عقاید نبود باشند بودند یا نصاری  
 یا سوامی آنها گویند چون سکان خراسان در هر زبان غیر نبود بودند اجوین مذکور را با  
 مسطور موسوم ساختند و بالجملة صاحب من نبود و در اشک نامضم و قاض و مسکرت نوشته  
 و دیگر خواص و در کتاب یونانی در اثنای ذکر بزبج که اسم عربی وی است مذکور است  
 یوگسار بضم یا تختانی و سکون و او مجهول سکون کاف و فتح و سین و الف  
 و راه جمله اسم نارنگی صاحب من نبود و در الطیم ترش و بسیار گرم و شسته طعام و دفع  
 فساد باد نوشته و اختلافی که در اطلاق لفظ نارنگی است در جایگاه خود مذکور شد  
 یونیشیت بفتح یا تختانی و سکون و او مجهول و که نون و سکون یا تختانی مجهول  
 و شین مجمره و تا فوقانی هندی یعنی مرغوب غیر هندو چه یون چنانچه مذکور شد عبارت  
 از غیر هندو است و شت بمعنی مرغوب بالجملة لفظ مذکور با شتر اک لفظی بر پیاز و پس  
 اطلاق یابد و هر دو در جایگاه خود مذکور شد یو اس شمر که بفتح یا تختانی و او و الف  
 و سین جمله مرکب لفظ شمر که در باب شین مجمره مذکور شد قسمی است از شکر که بر جو اسپرم

اشرف الکلام حکیم محمد بن محمد بن  
 که درین عرصه فیما بین لایحساب  
 گوز ز قبل بهادر و مبارزین  
 را همیشه مبارزه را بجان کرم  
 هست در برابر و دام دوته  
 چشمه اتفاق ملاقات افتاد  
 و اکثر یعنی طیب لایحساب  
 مدوح ازین خاک احوال  
 خشی استفسار کرد مبار علی

۲۲۳

نوشته است که در کتاب  
 یونیشیت که در کتاب  
 مذکور است که در کتاب  
 ۲۲۳ که در کتاب  
 باشد یعنی مغز با ضلوع زن  
 سبب شست میگردد و پیوسته  
 که بجه خواص نوشته در آن یافته  
 نوشته چهارم زنی که در وی

و از راه سواست  
 لفظ از او در آن  
 سنانند و بعضی  
 دان از چند  
 با ضلوع او  
 و از این  
 و از این  
 و از این

و باین اقوی در ضعف  
 این نوع از قوی در ضعف  
 که بول عطاری میشود آن عضو  
 اقوی و اصلیت و عضو در ضعف  
 در اندک اوقات مساوی فقط عضو  
 می نماید که مثل است و تدریجاً  
 بر اتم و غیر آن میکنند بعضی از  
 عضو در قوت و ضعف و اصلیت  
 مساوی میدارد در چنانچه بول از  
 بر دو عضو جایگزین شود و از طرفین  
 ۲۲۴

بک عضو اقوی و بعضی از  
 در زمان میدارد بول  
 بعضی از و بعضی از  
 بنامند بول بنامند  
 بنامند بول بنامند  
 بول غلظت می شود

و بعضی از بنامند بول بنامند  
 جو اسان و خواصش در باب ششین معجزه گذشت یونقته یا تختانی و سکون و او غله است  
 مشهور که لغاری جو گویند بطبع شیرین درخت و سرد و خشک و دافع فساد خون و صفرا و بلغم  
 و در مایه و شسته طیعام و فریبده پیه و مسکن عطش و مصفی بول و باد افرا و کرب و مبلد بعضاً  
 و قسمی است دیگر از آن که بسیار گنده باشد و تارهای باریک که بر خوشه مشهور با دین است  
 نباشد و وی لطیف تر از قسم اول است یونمالی با ضافه نون مفتوح و الف ساکن و لام ام  
 یطل و یطی است و از آنکه یوجو گویند و مال خیزی میانه کاواک بیدین سم موسوم شد یواکو  
 بفتح یا تختانی دوا و سکون الف ضم کاف فارسی و سکون واو است که جو از شش چند  
 آب بچوشانند تا نهم شود صا کرده بکار برند و بالجمه قریب آتش جو است اطباء هند ویرا فاض  
 و مسکن عطش و دافعیت و امراض مقعد نوشته اند یومی بضم یا تختانی و کسر واو و سکون  
 یا تختانی ثانی ام یطی است و در خواص مثل زر که در باب کاف فارسی در طی ذکر گهور مفصل  
 مذکور شده یوتهر کالضم یا تختانی و سکون واو و کسرتا و فو ق و خا و خا و فتح کاف و لغت  
 ام جوی است و در باب جمیم مفصل مذکور شد اما بقدر است که در اینجا افزاید باد و بلغم غلیظ  
 گردیده و صاحب بدن نبود دافع فساد این هر دو نوشته و الله اعلم که از تصرف تاخیر  
 است یا صاحبان نبود و مخالف صاحب بهترین از موده یوکمه بضم یا تختانی و  
 سکون واو و کاف و یا جمول است که بعضی غله یا غیره را در آبی که بهتره حصه باشد  
 چندان جوش دهند که هر اشود و خوب لیده صاف نموده بکار برند و بهترین وی است  
 که از موناگ ترتیب دهند سرد و خشک و شسته طیعام و دافع شور و در مایه و صج  
 رتوه و سوزش اعضا و تب فساد خون و صفرا و بلغم و آنکه از دانه های انار و امله سازند

بکرم بول بلای الحاق آن در زرد  
 مردان با زمان سکون  
 بول این غلیظی از جلد ضایع  
 بودند از غلیظی که در  
 اکنون سبب تولد است  
 بیان میشود و باید دانست  
 از اول طبیعت است  
 که علاج و گرم و خشک

منراج آن سردوست  
 پس بیاید بر این شکل  
 بعضی از زمان سرد و منراج  
 بعضی از زمان گرم و خشک  
 با اعتبار اکثر است پس بر گاهی  
 مردوزن در دم اختلاط یافته اند

سبک دفع باد و صفراست و آنکه از بونگ آید تر میشود سرد و دفع ثقل معده و فساد باد و بلغم و  
 صفرا و دفع تشنگی و سوزش اعضا و غشی و وسواس آنکه از کله تیاری گردد و دفع باو کوله بویاری  
 و بلغم و سنگ کرده و مثانه و تونی که عبارت از دردی است که از شاخته و تا قصبه مقدر  
 پر تونی که مراد از عکس مذکور است و معده برده که با فراط منجی مبر است و جریان نمی و مشطام  
 و صفی سینه و آنکه از تریب خشک میباشد و دفع فساد بلغم و صفرا و تب یغنی ضیق النفس سرد  
 خنابیر و آنکه از نخود موجود در دایم حراره و سبک بطعم ضارب بمخوفه و دفع رکت پت و سرفه  
 فساد صفرا و بلغم و آنکه از موته منصفه ظهور رسد سبک و قاف بلغم و دفع فساد صفرا و تب یغنی و  
 حرارت غریزی و مفرح و بالفعل سکن شهوت طعام و سر یغی بلا خنار و زود ضم و موقی ضعیف  
 و دفع سرفه و پیش که عبارت از اطلالان قوت شامه است و پوشیده نماند که دوا مذکور گاهی  
 ساده شود و گاهی مدبر بر وزن سیاه مینر یا با زیر حاره چون فضل و ارفضل مانند آن ساق  
 سبک مدبر گران است و الله اعلم بحقیقه الحال و هذا آخر حقیقه علی اصل المقال فقط

منراج می مردوزن و طوبت غلبه وقت  
 زن یعنی بر وقت و طوبت غلبه وقت  
 نخواهند مگر پس اگر کسب و طوبت غلبه وقت  
 خواست از قسم و طوبت غلبه وقت  
 منی از منراج می مردوزن و طوبت غلبه وقت  
 که وقت و اتفاقا بیشتر که در این قسم می  
 یعنی غشت خواب بود و اگر منراج می  
 و دیگر غلبه باشد بلکه در دو منراج بار  
 می شود و خواست نیز جبارت و در آنکه

۲۲۵

منی از این است است  
 در حرف چه اسم از آن در این است  
 خواست گفت و اگر از بیان است  
 از آنکه گفت و اگر از بیان است  
 پس متولد میشود و از آن پس تا ششم و در بعد از  
 قول و در از صواب میشود پس از آن پس تا ششم و در بعد از  
 بلاندم از این است ای پادشاه علی پادشاه

خاتمه الطبع الحمد که درین اوقات توان کتابت غیر الفواید جامع ادویه فرده و ترکیبیه یعنی کتابت  
 که گاهی بلا حظه شایقین مطالعه اغنیه بود و گاهی از غراب عجایب کتب حضرت مولف و مقوم  
 محفوظ و مصون می ماند و کتابی که پیشتر چند بار طبع آمده آن نسخه چون از نسخه صحیح نقل نشده  
 سرسخت و از افراط و تفريط مخلوت چنانچه عقرب بر ما بین فن از این خط این نسخه روشن و سهولت میگردد  
 اکنون کتابت که در این علم ضایع است که در این کتابت که در این کتابت که در این کتابت که در این کتابت  
 خواص هر نقل از نسخه خاص حضرت مولف مدوم و پنج رساله دیگر هم صوابه هم خود در طبع خویش اطمینان نمود  
 و سبغی تمام و گوش مالاکلام بمقابله چند صحیح فرمود و اگر چه کتابت حقیر بود مگر با اطمینان جالبطریق  
 درین ایام اتفاق میگردد و درود

عقل از این جور می تواند بود نیست که  
 فی این اختلاف عمل ایام بسین از آن  
 که منی ایام اتفاق میگردد و درود









